محمد حاتم

برهان الکفایه

من ممتلکات العبد ...
محمد مسیح ابن محمد هادی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی [illegible] ومعیدها وموجد الخلایق ومبدعها فالق الاصباح ومنیرها و
خالق الاجسام ومنشئها الذی اجری [illegible] وادارها واوضح سبلها واثارها والصلوة
والسلام علی الرسول المصطفی الامین المجتبی الاطهر محمد الذی ارسله الی الخلق بشیرا ونذیرا
وداعیا الی الله باذنه [illegible] وآله وسلم تسلیما کثیرا بدانکه علم نجوم دو
قسم است [illegible] علم احکام [illegible] بر انواع احکام [illegible] باید تا علم [illegible]
آنچه [illegible] آن عالم وطالع سال واجتماع واستقبال مقدم بر مسئله یا مولود [illegible]
طالع [illegible] علم [illegible] طالع [illegible] کدام کوکب [illegible]
ودر کدام برج [illegible] مواضع کواکب [illegible]
ودقایق [illegible] صعود وهبوط وناقص وزاید [illegible]
[illegible] حالات کواکب وطبایع [illegible]
[illegible] موقوف [illegible]
[illegible] سایل [illegible]
[illegible] مسئله [illegible] آفتاب [illegible] مسئله [illegible]
[illegible] مسئله [illegible]
[illegible] سایل [illegible]
[illegible] مسئله [illegible] سایل [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] اوتاد [illegible]
[illegible] اوتاد [illegible]
[illegible] اوتاد [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible] سایل [illegible]
[illegible] طالع [illegible] سایل [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible] کوکب [illegible]
[illegible] دلیل سایل [illegible]
[illegible] کوکب [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] کوکب [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] صاحب [illegible] کوکب دلیل [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]

قمر و آن کوکب کی قمر ازوی منصرف است و خانهٔ چهارم از درجه طالع و صاحب سهم
وی دلیل عاقبت و دلیل ابتدای کار طالع بود و صاحب طالع و قمر و هذا و بند
سه ساعت غیر طالع را ناظر باشد دلیل مسئول عنه بود و صنف دیگر اگر قمر در برجی قرار بود
و طالع شهادت دارد و هیچ ناظر نباشد هر کدام کوکب را قوی تر بود دلیل سایل آنست که
اکثر از طالع باشد و دلیل مسئول عنه و اگر از این کواکب هیچ نظر نکند دلیل کنند بر
سایل و کدام کوکب متصل بود دلیل مسئول عنه و تحقیق شخص دلیل سایل و حشو دلیل
مسئول عنه حشی بیت سایل و خانه حشی دلیل مسئول عنه ساقط طالع دلیل سایل
و حقیقت دلیل مسئول عنه غیر ساقط و به یقین از حقیقت کند و دیگر کاه طول
انصراف از حشی در دهم کدام کوکب بوده است و باز اندر طالع در دهم کدام کوکب
است صد حشی دلیل مسئول عنه است و حد دوم دلیل سایل معرفت حقایق
شهادات و مقبول یک شهادت نیست و مقبولین دو شهادت و اینهم حال قمر
بلشتر باشد زیرا که قمر حضر قمر را مقبول کند از هم بر حال و حقیقت حضر از استیلا
دو قبول از شهادت طبیعت و قبول خاصه و اگر در حال باشد ده حشی انتقال کند
و از مریخ حقیقت مسعود شهادت شهادت بود بهم بیو یک شهادت و اگر با اینهم
حشی در اسد بود دهم شهادت بیفزاید بر آن که سه شهادت و اگر حشی در خانه خویش
بود و مقبول باشد چهار شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی که در خانه خویش باشد
و در وتد بود نیم شهادت است اتصال قمر بکوکبی سعد که اندر وتد بود و نیز بدر و قمر را
نیم شهادتست و قمر مقبول کند یک و نیم شهادت و بایدم اگر مقبول نکند قمر را
و آن کوکب در خانه خود نبود نیز یک شهادتست و اگر آن سعد که در وتد بود در شرف است
یا در شرف یک شهادتست و اگر سعد که در وتد بود در قمر حقیقت باشد از و بود

نیم شهادت اتصال قمر او بود و صاحب وتد نیم شهادتست اتصال قمر بصاحب خانه
نیم شهادت اتصال قمر بکوکبی که اندر خانهٔ صاحب او بود نیم شهادت و سعد بود
ماه در طالع یا در وتد نیم شهادتست بودن ماه در خانهٔ صاحب صاحب خانه قمر
حضر در وتد بود اتصال قمر بکوکب مقبول باشد جمله شهادتست و اقتران قمر سعد و نیکو
با ایشان مقبول صاحب طالع یک شهادت و قبول صاحب خانهٔ صاحب نیم شهادت اتصال
صاحب طالع حضر صاحب یک و نیم شهادت و اگر او دلیل باشد مقبول باشد دو شهادت
و اگر در خانهٔ ایشان دلیل باشد سه شهادت قبول بود دوم شهادت است قمر را بیج بود دهم
شهادتست صاحبت نظر از اتصال صاحب طالع بکوکبی که سعد او در وتد بود بود نیم
شهادتست و اگر ایشان سعد در خانهٔ خویش باشد یک شهادت بود در اتصال سعدی او در وتد
بصاحب طالع غیر مقبول نیم شهادت و حضر مقبول بود یک و نیم شهادت اتصال
صاحب طالع بکوکبی که در وتد بود در خانهٔ صاحب طالع یک شهادت و اگر در وتد
بود نیم شهادت اتصال صاحب طالع بسعدی در خانهٔ صاحب نیم شهادت
و حضر حال ایشان قبول بود یک شهادت اتصال طالع بسعدی در خانهٔ
حافظ بصاحب طالع نیم شهادت اتصال صاحب طالع بسعدی در خانهٔ طالع
صاحب طالع یا در شرف وی نیم شهادت اتصال صاحب طالع بکوکب سعد
در طالع یک شهادت اتصال سعدی بصاحب طالع یا از شرف یک شهادت
صاحب طالع در خانهٔ صاحب نیم شهادت صاحب خانه هذا و بند در وتد
نیم شهادت و حصه نیز مستولی آن کوکب بود که بوقت مسئله یا در ابتدا
کار مستولی باشد و معرفت اینها وجوه لنبا و اول از طالع و از درج
بنر بیت و سهم السعاده و از هذا و ندش و از هذا و نفس عاشرت و از حظ ی

اجتماع یا استقبال مقدم بر مسئله و از صاحب حد طالع و اقربها آن عالم
و از مستولی طالع ال... و از مستولی صاحب اجتماع یا استقبال یا از مستولی
صاحب ارباع هر کدام را استهاد دست را بیشتر قوی دلیل باشد لیکن بعد صاحب
برج و صاحب شرف و صاحب حد و صاحب مثلثه و صاحب وجه
و صاحب ساعت مثلا طالع سنبله و عطارد در طالع و در حد خود و برج شهادت
غالب او و ایمن از نحس و نیر او دائما در برج طالع و برج نیرین خداوند
برج پنج بهره است و خداوند شرف را چهار و خداوند حد را سه و خداوند
مثلثه را دو و خداوند وجه را یکی و خداوند صاحب یکی و اما در برج سهم
السعادة و برج اجتماع و یا استقبال خداوند برج را سه و خداوند
شرف را دو و خداوند حد را یکی و صاحب مثلثه را و صاحب وجه را در شمار
نیارند برج سوم اگر خداوند طالع در وتد بود خاصه در وسط السما و از نحو
وی را خبر خداوند طالع فضل نهد دوری و اصل باشد اگر طالع برج آفتاب بود
در مثلثه روزی و با خداوند برج قمر بود در مثلثه شبی یا خداوند خانه سهم السعادة
بود یا خداوند ساعت [illegible] دلالت وی قوی گردد و چون در وتد باشد
نیک بود دلیل باشد اگر خداوند برج شمس یا خداوند برج قمر هم خداوند ساعت
باشد وی دلیل باشد تو بود که در دلیل حظ و قوت را برابر باشد اگر قمر نیک
نیک نگران بود یا در طالع در خانه خویش باشد یا صاحب حد او نیز بود که
قوت او از شمس یا صاحب سهم السعادة بود دلالت قوت او را بود و هم دیگر
در طالع نیز دلیلیت و در خانهای دیگر سه اما در طالع صاحب طالع صاحب
شرف صاحب حد صاحب مثلثه صاحب وجه صاحب بهره صاحب

حظ کرا اثنا عشریه خوانند کوکبی که در درجه طالع باشد کوکبی که متصل شود ابتدا کوکب
که در طالع رسد و اما در خانها دیگر سهم السعادة با خداوند شش خداوند ساعت
خداوند خانه آفتاب بروز و خداوند خانه ماه بشب هر کدام قویتر دلیلیتر
بود دلالت و لی تر خداوند طالع که هم خداوند خانه نیز بود با خداوند سهم
السعادة وی دلیلیت و اگر صاحب طالع را کمتر باشد صاحب شرف را بود و یا
دلیلیت و اگر اینها نبود و نه یا صاحب طالع و قمر هر کدام در وتد بود دلیلیت
و اگر هر دو در وتد باشند هر کدام که با ایشان قویتر بود دلیلیت اگر هر دو ساقط
باشند از وتد کوکبی که بدیشان و با طالع نزدیکتر کند دلیلیت اگر اینها نبود هم
کدام به صاحب برج خویش نظر دارد دلیلیت و اگر اینها نیز نبود هر کوکب
نورش که از ایشان بد را آنجا جمع کند کوکب جامع دلیلیت و بر اعظم برود
دلالت شمس و برج وی و طالع و خطوط آنکه در برج قوی تر و شمار هر ثابت
و لیکن قمر و برج وی و سهم السعادة و خداوند هر برج غالب تر
و [illegible] هر تر و غاوقت معاش از مستولی طالع ال[illegible] و بعضی از صاحب ارباع
اگر دلیل از بعض دلالات عالم باشد و بموضع خویش نظر کند یا نظر کند بوی
خداوند آن برج تا خداوند برج حکم کند برابر که [illegible] دلیل کند بر آنکه
از نیک و بدی [illegible] از مواضع [illegible] وقت [illegible] عالم
که آنکه چیز باشد [illegible] دلیل طالع اگر [illegible] دلیل اگر
[illegible] یا آنجا باشد [illegible] خداوند دلیل که هر کدام جا [illegible] هست
از طالع و حال وی و ذات خویش و طبع برج وی حکم کند بر دلالات [illegible]
و منزل [illegible] صاحب کیفیه [illegible] که [illegible] منفصل و از که

[illegible]

ضمیر سایل را از کارهای سپنجی آگاهی دهند و به طریق الف که مشهور است سایل را
گفت تا کدام کوکب و کدام برج مانند است حکم از آن کوکب و از آن برج کنم
پس چگونه فال ... از کوکبی که در طالع بود و از درجه طالع ساقط نبود که ضمیر از آنجا
بود و به الف سهم ضمیر بودن که در کدام برج است و خداوند آن برج مرضا و ...
در برج الهبوط است از غم و بیماری و حبس و مانند آن برسد و اگر با ...
و از فته ... رسد و اگر شرف بود از شادی و جاه رسد و اگر اوج بود طلب امیدی
دارد و اگر ... ضمیر از موضع سهم السعاده گیرند یا از صاحب سهم السعاده یا از صاحب
برج سهم السعاده گیرند یا از صاحب سهم السعاده یا از صاحب برج سهم السعاده قوی تر دیگران
از درجه طالع یا از دوری یا از اثنی عشریه یا از نهبهر از صاحب طالع یا صاحب
ساعت ... و مستقر بعد از استقبال بود هر نظر که ماه را بود به جهتی از استقبال
که ... اجوال که ... از ضمیر هر نظر که بعد از استقبال ... ضمیر از آنجا
بود یا خداوند نظر دیگر دلیل ضمیر است که آگاه کن بنظر هر کوکب که در میان
کدام کوکب ضمیر از آن کوکب بود و از خانه وی و از مجربات دلیل
ضمیر است ... که صاحب ساعت ... کدام برج است از خداوند آن برج ... که تا
صاحب ساعت در کدام برج است و درجه طالع بر افزای و بر کار ... از طالع ...
هر کجا رسد آنجا ضمیر آنجا بود و ضمیر از برج و صاحب برج بود و اگر ساعت ماجرا
آنکه ... ساعت از مستقبل ... آید دیگر باره از درجه خداوند ...
درجه طالع و درجه طالع بر وی افزای و از طالع ... هر کجا رسد ضمیر از آن
برج بود و خداوند وی دیگر باره از درجه خداوند طالع با ... و از او ...
هر کجا رسد ضمیر بر طبع و گوهر آن برج بود و صاحب وی و ... او گوید

درجات طالع را دهند ساعات ماه ... که از آنجه ... و از درجه آفتاب ... به روز
و از درجه ماه بشب هر کجا رسد ضمیر بر طبع آن برج و صاحب آن بود و دیگر ...
داوند بود و از جزوی رسد که در دست ... یا از خلاف کوکبی در آن است و اگر ...
بود از جزوی رسد که طلب ... با امید داد و اگر ساقط بود از جزوی رسد که از دست
بیرون رفته است با غایب گشته یا هلاک شده و اگر دلیل در طالع بود از جان
و تن و جای زاد و بود و از حال خویش ... و اگر در بیت المال بود از مال
و یا از خصومت زنان و یا از مال برسد و در سیم از حال برادران و دوستان
و سفر و علم و در چهارم از حال پدر یا ... یا جای زمین و عقار و در پنجم
از حال فرزندان و ... و در ششم از حال بندگان و یا از بیماری و حوال
و در هفتم از زنان و ... و خصومت و در هشتم از مرگ و میراث و بیم و
ترس و در نهم از علم و دین و حوادث سفر و در دهم از شغل و عمل و سلطان
و ... و در یازدهم از امید و ... و دوستان و عشق و در دوازدهم
از زندان و بندیان و غم و اندوه و ستوران و همچنین هر یکی را ...
جواب گوید از دلیل و مزاجات کواکب و طالع و برج و صفت ...
... که حفظ کنند تا بدلیل ... اتصال ... ضمیر از اتصال و انصراف
بود و اگر نه اتصال و اگر نه انصراف بود ... اگر دلیل در طالع است سوال
از تن و جان و حال او بود و اگر در دوم که ساقط بود از طالع از جزوی
رسد که از وی رفته است یا غایب شده و همچنین ...
مجبوسی با جزوی که هلاک شده ... و اگر ... از سفر
از کوکب رسد و اگر خداوند سیم در چهارم بود و خداوند چهارم در طالع از آنجا

یا ماننده وی اگر ضد اوند طالع در چهارم بود و ضد اوند چهارم در طالع آن او را میراث
برسد یا از اسباب اگر دلیل با صاحب طالع و یا صاحب خانه عاشر سعود بود و صاحب
یکی از کسی بود از رکن یا از بیم و ترسی برسد و اگر قمر بود مرد حقیقت یا از سفر
برسد یا باز آید در هر منفعتی بود مر او را منفعت یا از کسی که احوال برسد و اگر قمر بود
از مشتری برسد اگر دلیل با راس بود در شرف خود یا اندر وسط السماء از
ضد او و صحبت یا ارکان او منفعت برسد و اگر در چهارم یا در هفتم بود از کسی برسد
و همچنین اگر دلیل با راس یا با ذنب بود یا در طالع یا در چهارم و همچنین
اگر ضد اوند دویم در چهارم بود یا صاحب چهارم در طالع بود دلیل قمر بود از
نحس و خصومت برسد اگر ماه اندر طالع بود یا در ضر یا از خصومت برسد
یا از سفر برسد و اگر دلیل با ذنب بود [illegible] از آنجا که [illegible]
از [illegible] برسد و چون عطارد [illegible] بود [illegible] و اگر دلیل با زحل بود و عطارد
نحس ناظر و یا با عطارد در وبال بود ناظر از سحر و [illegible] برسد و همچنین اگر دلیل
از تحت الشعاع برخیزد و نحس منفصل شود با انوار [illegible] عطارد بود و یا در
[illegible] از سحر برسد و اگر دلیل تحت الشعاع بود از دیوانه و مصروع برسد
اگر کوکب [illegible] و مریخ [illegible] ناظر یا با مریخ [illegible] و زهره [illegible] ناظر [illegible]
برسد از قبل زنان و اگر دلیل با مریخ بود در طالع و مریخ [illegible] از [illegible] برسد
و اگر برج [illegible] بود از [illegible] برسد و اگر طالع از [illegible] عطارد
و بود متصل از کتاب و نامه یا از حفظ و [illegible] برسد و اگر دلیل [illegible]
بود از [illegible] که [illegible] برسد و [illegible]
چهارم [illegible] و ششم و دوازدهم و اگر کوکب با زحل بود و مریخ بود متصل از [illegible]

دلیل خصم

از [illegible] برسد و اگر قمر منحوس بود و عطارد در عقرب [illegible] ناظر از [illegible] و [illegible]
برسد و همچنین اگر زحل با عطارد در طالع بود و مریخ در هفتم [illegible] از [illegible]
و همچنین اگر قمر در طالع بود و زحل در وسط السماء و عطارد در هفتم و اگر
مریخ و عطارد در [illegible] دلیل [illegible] بود از [illegible] یا از [illegible]
و همچنین اگر زحل و عطارد و مریخ در هفتم بود و قمر [illegible] از [illegible]
یا از [illegible] برسد و همچنین اگر مریخ و عطارد [illegible] سعد [illegible]
[illegible] یا از [illegible] برسد [illegible] علم [illegible] اگر طالع [illegible]
نحس بود یا [illegible] طالع و یا ناظر [illegible] طالع [illegible] طالع [illegible]
با ضد اوند طالع [illegible] ناظر [illegible] طالع [illegible] بود و مریخ [illegible]
ناظر از [illegible] برسد یا از [illegible] و اگر نحس با صاحب [illegible] بود یا در ششم یا در [illegible]
از طالع و طالع برج [illegible] بود از [illegible] شده و [illegible] برسد و اگر نحس با صاحب طالع
بود در دویم یا در ششم یا در [illegible] و نحس در طالع [illegible] شده برسد یا از [illegible]
و اگر طالع برج [illegible] بود و ضد اوند [illegible] در طالع [illegible] با صاحب
طالع در طالع با ضد اوند مثلثه طالع اندر طالع از [illegible] اگر [illegible] برسد و اگر
طالع برج [illegible] بود و [illegible] در طالع یا ناظر با در طالع [illegible] از [illegible]
شده یا [illegible] برسد و اگر طالع منقلب بود و ضد اوند [illegible] ناظر [illegible]
هم از [illegible] و [illegible] برسد و اگر طالع منقلب بود و ضد اوند [illegible]
[illegible] ناظر خانه سعد [illegible] شماله [illegible] از [illegible] برسد [illegible]
و اگر طالع برج [illegible] بود و سعد در طالع و با ضد اوند مثلثه [illegible] از [illegible]
برسد [illegible] و [illegible] اندر وی [illegible] و اگر طالع برج [illegible]

در [illegible]

[illegible]

بود یا مستقیم و بیج کواکب اندر طالع بود از جهت نصیب دو و مال ایشان برسد و اگر نظر
از شرفی در طالع بدی دو طالع دو صاحب باشند و اندر طالع از دیوان و
برباب دیوان برسد و اگر بجای زحل عطارد بود از کار دیوان و از علم
نجوم و حساب کردن برسد و اگر طالع از برجها صورت آدمی باشد برج دو صاحب
و کسی بوی ناظر بود از ملوک برسد و اگر بجای مشتری مریخ از اشراف و دزدان
برسد و همچنین با قمر قیاس کن فایده هر سایل نزد تو آید بنگر که صاحب
طالع تو از طالع وی بکدام موضع است و بچه صفت است و آنچه میان تو و سایل
از آن حاصل شود و اگر با مداد خواهی بر ضمیری از احوال ضمیر چون بینی طالع بنگر
و سعود که معلوم کنی هر وقت که سایل نزد تو آید که طالع سایل بنگر تا صاحب
طالع تو کجاست و بچه صفت و بکدام برج نظر دارد و ما جرا میان تو و
سایل از آنجا توانی دانستن میان تو و سایل نزدیک قوله ثم مستوط طالع وی
مر طالع ترا معادی بود و بنظر تربیع ناظر گفتم عداوت و آنچه آمده
سایل بر [illegible] داشت و مجلس [illegible] از جهت استخراج ضمیر از مواضع که
نگاه کند بکدخدا و بنا بر عشیره درجه طالع و کدخدا و بنا بر طالع و کدخدا
حد و کدخدا و بند درکار که بکدام قوی تر و کدام منفصل است ضمیر از آن جای بود
و در آنست قوی تر هست که بخط اثنا عشریه درجه طالع نگری که در کدام
برج است از کدخدا و بنا بر برج هما کجا باشد ضمیر از جوهر آن خانه بود از فلک
و اگر در آن برج کوکبی بنگر که کدخدا و بنا بر خانه هم کی باشد ضمیر از موضع حظ
آن برج از طالع و موضع صاحب کدخدا بود بر این مثال طالع دوازده درجه
هر برجی را دو درجه و نیم داده و از حمل که طالع است آغاز افتاد

استخراج ضمیر از مواضع بیرون کنند

صاحب برج که خانه فرزندان بود از طالع سر کی شد لیکن یا بود و زهره کوکب عرب
و کسی در خانه طالع بود که سلطه از فرزندان باشد که علم الطعام و الاد و اگر کسی در خانه
سلطه از فرزندی بسیار بود و همچنین اند و از ده جا هر برج را میزان
فضل اگر دلیل سلطه خانه باشد مرد حرفت با دلیل بکر سایل بود اندران برج
کوکب دیگر مقیم بود استقامت را استقامت کار بود و با از کار این تا
صواب الجاری صواب باز گردد و اگر کار را آغاز کرده باشد در جهت کوکب چنین
سنجیم شود از کار فرو ماند و اگر بوقت استقامت آغاز کرده باشد از کار بار
مدار بود با بوقت رجوعت با انحراف باز امل کنی کوکب از وتد و همچنین حکم کنی
مقارنه و خانه قمر را و اگر دلیل کوکبی که در الشی ء بود دلیل ضعف کار بود در کار
او رسد مطلقا اگر از بیمار رسد علامت هلاک بود از سل و دق و جنون و امثال
آن و اگر دلیل از سعد نحس باز گردد و سعد بیمن بیوند دولتمند ببک بخت بود
و سلامت و اگر نحس با دو سعد و سعد بیمن بیوند و از بدی رستن و نیک بخت بود
باشد و اگر از سعود باز گردد و نحس بیوندد و از نیکی جدا شود و عذاب
و محنت و سعود اگر از نحس باز گردد و نحس بیوندد علامت بدبختی بود
و همچنین بود حکم کوکبی که ناظر بود بکوکبی که در وتد باشد از وی باز گردد
و بکوکب بیوندد که ساقط بود و یا از ساقط الساقط و همچنین کوکب از شرف
باز گردد و بکوکب بیوندد در هبوط یا از هبوط بهبوط شرف و بانی را
بر این قیاس کن فصل اگر دلیل کوکب سعد باشد و در طالع و سعود در حظوظ خود
سایل آمده در ضمیر دل بود خاصه در برج ثابت و اگر کسی ناظر بود از سعود
نگاه هم بعید از تو و کسی و اگر سعد ناظر بود مبشر آید و اگر دلیل کسی بود خشمناک و ناشاد

طالع بود

وضعیف کننده بود و اگر سعود بدو ناظر بود از نحوست ایمن بود و اگر نحسی ناظر بود بعد از امید
اگر دلیل در برج منقلب بود در گفتار رود و رفتار تیز باشد و در جوانی از بده و رنگ
حال بر آید و اگر در برج ثابت بود استوار و کاهل کار رود و در خشم بود و در برج
دو جسد میانه حال بود و اندیشناک بود و اگر عطارد بود دلیل ناظر بود بعض سا
و دو سفارغ خوش بود و بیاض خبی بود و اگر صاحب طالع یا صاحب ثانی یا صاحب
برج خبی متصل بود و منقول است که چیزی داده و اگر از اینها هیچ اتصال
نبود هر چه ندا ده باشد بر سبیل بیع جوهر خبی دلیل بودن از جوهر
جوهر خبی از جوهر طالع گوی و لون از لون صاحب ساعت نکوی و طعم از صاحب
حد طالع و عدد آن از قمر یا عطارد و لیکن نکوی از موضع طالع از ارباع
بهمه ارباع فلک اگر طالع برج آتشی بود چیزی از معدن یا شود و آتشی آمده
یا از بهایم بود و اگر برج خاکی بود از معدن یا از نبات یا از خاک بر
و اگر بادی بود جانور دیگر آن بود یا چیزی که بر سر دو فضا در باشد و اگر آبی بود چیزی
خاک آبی بود و مانند آن لون خبی صاحب ساعت آتشی بود در رنگ جوهر زیبا به
آتشی و اگر زهره سفید و اگر قمر آسمان لون و اگر قمر سبز و اگر زحل سیاه
و اگر مشتری گندم گون و اگر مریخ سرخ باشد و نیز دلیل ار از الوان بروج و ارباع
فلک و صاحب ساعت که در کدام از صفت و لکن برج صفت و در کدام از صفت
از فلک لون صاحب ساعت و لون آن برج و با لون ارباع فلک لون صاحب ساعت
و لون آن برج با لون ارباع فلک قیاس کرد و کدام غالب است باوی نیز
بنا جز و نامی متصل است از وی نیز لون خبی آید از این مثال مذکور که اگر
کواکب سفید است بزرد ی زند زهره در ذات سفیدی و سرخی باوی آمیخته

عطارد

جوهر خبی

لون خبی

مکان خبی

عطارد در دوری سیاه و سفید است و زحل سیاه است مشتری سرخ مایل مریخ در دوری
چیزی از سفید است و گاه گاه سیاه و آفتاب در دوری گاه گاه در دوری سرخ سفید
و سیاه و این الوان باشد در گفتن لباس کواکب که بحسب مزاج کواکب
دیگر باشد تا که نه ما بار ابع یا برج مختلف بود و این الوان ظاهر تر باشد تیک
تقسیم برج لباس که برج حمل سرخ است و ثور سفید است و سیاه بنفش و
کاری جوزا سرخ است و در دوری تاریک سرطان سفید است و اسد سفید است
یا سرخی سنبله سفید است میزان سفید است یا لادی و عقرب سرخ است
و در دو قوس سفید یا الف جدی سیاه است و ناریک دلو نیک سیاه است
حوت سفید است الوان ارباع فلک از طالع تا رابع سرخ است و از رابع تا سابع
سیاه و از سابع تا عاشر سبز و از عاشر تا طالع سفید الوان دوازده خانه فلک طالع
اغبر ثانی و ثالث عزر سبز ثالث زرد و عاشر و حادی عشر از رابع و عاشر سرخ و سابع
سفید سادس و ثامن سیاه سابع تا ریک بر آن است که رنگ صاحب عزرت لکن
عدد و وزن خبی باشد از دو صاحب ناد و عطارد و در دوجات و صحیح آنکه میان
اینها برج ها جنب بود خبی بیشتر از یک نیست یا چیزی بود بوستی و اگر
طاق بود چیزی بود تنها و اگر در برج منقلب بیرون بود با بیشتر از یکی
و لون خبی بنگر که از طالع اگر دلیل صحیح صاحب طالع مشتری بود و از افق
و از طالع و از برج آتشی دو جز بود و اگر مو تبه باشد اگر و در صفت آن میانه
آتشی میانه بود نیز ... صوفی میانه بود و اگر مختلف بود حکم
بر غالب کن موضع خبی اگر دلیل در فلک الارض بود در طرف بیرون باشد در دوری
یا ... و جای پوشیده و اگر فوق الارض بود ظاهر بود یا در دیوار یا در آستانه

لباس کواکب

الوان طبقه

عدد و وزن خبی

مکان او لون خبی

تعیین ضمیر

میان
یا بزرگ و برج دو جسد بود همچنین و در منقلب دو جای بود بزرگ دران وقت
با اتش و نهالی بود و نبات جای محکم گفت استوار که بچید کیفیت ضمیر اگر
دلیل در وتد بود چیزی بود بکار آمده با قیمت خاصه شرفی بود و اگر دلیل
بود کمتر از وتد بود و اگر ساقط بود یا ساقط چیزی بکار نا آمده و شکسته بود
و اگر دلیل در خانه خود بود چیزی معروف و تمام و شایسته بود و همچنین در شرف خویش
و اگر در هبوط بود چیزی تباه کننده یا شکسته بود اگر با ذنب بود دزده و
شکسته و سقط بود با راس چیزی نیکو و ستوده و بر سر نهادنی و اگر دلیل
زحل بود چیزی بود از آهن و سنگ و دلیل آن که با بندازه کوه هر طالع و اگر
دلیل زحل ناظر بود همان جنس بود که یاد کرده شد و اگر مشتری بود چیزی
زر و سیم ستوده بود و اگر با مریخ چیزی از آلات برنده و خلیده و با فساد ار
اجناس جواهر و با زهره از اجناس رود و جامها یا از سر اشیا زنگ رنگ
و عطارد بود از کتب و دیوان و نامها یا نقشها و تیر از نظر و طبع برج حکم
کن و جهت دیگر اگر دلیل در برج خاکی بود چیزی جنبنده بود یا جانور و در برج
حیوانی چیزی با جان و کم گفت یا چیزی بکار نا آمده یا خود چیزی بود و
در برج مجوف چیزی میان تهی و در برج آبی چیزی دایم جنبنده یا جانور
دو جسد مرکب با دو چیز جدا ملکی نکو طعم ضمیر اگر طالع صدر زهره بود چیزی
خوش مزه و چرب با بوی نیکو از زنان و دل شاد کننده و روشن بود و اگر
صدر عطارد چیزی بود نیکو و اگر صدر قمر چیزی شود و اگر صدر زحل چیزی خام
بود و صدر طعم الحامض و درشت بد بوی و اگر مشتری شیرین بود و زخم بد بوی
و اگر مریخ تلخ و تند و بد مزه و گفت و اگر آفتاب تیز مزه بود و مزاج کواکب

ناظر نیز یاد کن که گرانی و سبکی ضمیر اگر دلیل با خداوند طالع در طالع بود
چیزی گران است و در دوم هم در دوی گرانی بود و در سیم در دوی اندک
سبکی و در چهارم در دوی گرانی و در پنجم میانه و در ششم سبکی در دوی بود
گرانی باکران در دوی باره سبکی و در هفتم همچنین و لیکن گرانتر از ششم
و در هشتم چیزی از سبکی و در نهم سبکتر و در دهم نیز سبک و در یازدهم
سبک و در دوازدهم میانه شکل ضمیر اگر دلیل زحل بود گرد است و دراز و
روشن و اگر مشتری نیز گرد و غلطان و اگر مریخ در دوی درازی و در
سوراخ و اگر شمس ... و اگر زهره مربع یا دی ... و اگر عطارد
و اوتشی خود و میانه بزرگی و افزونی ... و اگر قمر بود شکل گرد بود
سوال الجرم مقرر جسم است هم اندازه کی طالع الکرم و نیز از نظر قمر با کواکب
دلیل گیر و افزونی و ... آید در درازی و کوتاهی ضمیر
اگر دلیل فوق الارض بود بیشتر از طالع تا ... خاصه که نزدیک العمود بود
آن چیز دراز بود و ... اندازه ... و اگر تحت الارض بود
یا تا وضع العمود کوتاه بود از اندازه ... و گفته که ضمیر اگر
دلیل با خداوند طالع ... در جایی که طالع نظر ندارد
با شمس و قمر نظر ندارد از چیزی ... خاصه که ... نظر دارند
با راس یا ذنب با ... و اگر ... جزء ضمیر
بوی بود و الله اعلم اجزای ضمیر اگر دلیل در دهم اول بود جزو اول از
چیز بود و در دهم دوم از میانه ضمیر و در دهم سوم از آخر جزو ضمیر مثلا طالع
برج بادی آمده ضمیر از جانور بود یا از درخت ... صاحب طالع در دهم اول بود

از میانه ضعی بود و دوم ستیم از اکثر جمیع ضعی مثلا طالع برج بادی آید ضعی او چنانچه بود و دو از
در هفت جنس صاحب طالع و در جواو او بود ضعی از سرجا او را از سرد و احتشاست
و بر این قیاس کند اجزای دنیا الوان بروج به تحقیق حمل بری و سنگ ثور سفید و
گران جوزا ابر و سنگ سرطان سفید و سنگ اسد ثور و گران سنبله لاذورد کبودی
زند و گران میزان سبز و سنگ عقرب سفید و سنگ قوس سفید و گران جدی سیاه
و سنگ دلو سیاه و گران حوت سفید و سنگ و دیگر حمل سفید و سفید و ثور
سفید و تند جوزا ابر و سنگ شیر بیش گمان کبودی و ثور اسد التی زنگ و تیز
سنبله بنفش و تند میزان کیفیه که لیمویی زند عقرب سیاه و ثور قوس زرد
تیغ جدی سیاه که به سفیدی زند و تند دلو سفید که به سیاهی زند و شیر بیش جوز سفید که
به سرخی زند کیفیت جمع کرد خدا و ند طالع راجع بود با هبوط یا نحوس چیزی بود عیب
و اگر محترق چیزی سوخته و اگر مسعود یا بود در شرف چیزی نیکو و خوب و نیک و طرفه
و اگر در وبال یا هبوط بود چیزی با شکسته و اگر ساقط چیزی به کار نیاید و اگر
چون طالع مسعود یا بعضی بود سخته انچه چیز خود آن را شاید و اگر از حیوان بود
و اگر ضعی دیگر بیش نهایت در معالجه بود و لیکن آمده منسوب است و از خانه طالع
دلیل بر مسایل الاحوال این است خود و عیادتها تن و مطلوب
وی یا کاری که آغاز خواهد کردن با کاری که کرده است دلیل مولد و مدت زندگانی
وی در نعم و بر عمر و شرف و رستی که سقط است اهل بیت و کارهای تو و از
حال زندگانی از خیر و شر که هم در سید بیت المال بر احوال و اسباب معاش و
یاری کردن و انتاج و گواهی و خصومت زنان بود و دوستی و وصیت
نامها و کار دانش و کارها گو و امانت نهادن و بدفرار است بنیاد و خزینها

فی آلات

کیفیت

مربع زده از طالع
۱

بیت المال
۲

وکلیدها و فروع کار داری و نام سلطان که بشهر آید و بیرون آید از شهر غایب و سفاری
و ایت فالها و کتبها و یادداشت از کم یابش و کسی که اندر خانه بود مولود ۳ دو دو برادر
خشم عیبی اسد بیت الاخوة به خود و زوال چیزی و فروغ بیش بر احوال خواهر و برادر
و دوستان و خویشان و خویشان و خواهان در تیمر و تمام و اقربا و همشیرکان و
بزرگان از زبان و الهم و فکر و علم و عبادت خانها و کلیساها و جهودان و
و ترسایان و امثال این بیت العاقبه بر بیداد و عاقبت کارها و ضیاع و عقار
و ویران و گشته یا و کاریزها و بیابان و خانه که مولود وی زاده است و بنده و زندان
و بازداشته و خویشان پدر و اجداد و انچه از ای فرزند یابد و خانها انچه و جزها
و شوی یا دو دو انچه رسد از بیع و جا ها پنهان که کار دو دانها و معلم خانها
و گنجها و کنزها و بیابانها و وقفها و جای مردم مجنون و مردان از ذکر کنند و نکن
آمیختن بیت الولد بر حال فرزندان و هدیها و نیکوییها و امید طلب زنان بود
دوستیها و دوستان بود و فرستادن و انچه نزدیکان و شهر و حال مردم شهر و غلها و
ضیاع و این شدن زنان و حضور نامها و منابها و شادی و جای جمع و دو آخر
و املاک زنان و گوشتن جامها و زنان و انچه بدین ماند بیت المرض بیماریها
و اسباب وی و بندگان و پرستاران و ستم و نقد از جای بجای و معالجت و باطن
اندامها و برجای یافتن و غیبها و جایگاه و دروغ گفتن و خرها و صنایع و
چرایی که بود الحمید پاسبان و انچه اندر کار زنان و حیضان و نیک و بد او و دو کشتن
و نیکو جنس و جنس بسیار و عبادت دیوان و مردمان دون و فرو مایه بیت النساء زنان
و تزویج و خصومتها و انبازی و غایبان و دزدان و حیلت و حرب و چیزی
که طلب کنند و مقصد کاهلان و بر کارها ایران و بر کار زنان و مشکلان آن

بیت الاخوة

بیت الآباء

بیت الولد

بیت المرض

بیت النساء

ومال خسبان اینان و مفسد کاران و خصلتی و اتفاق کردن با مردمان و معطل بودن و غریب
کردن و صید کردن و مرگ و خون بیت الموت بر مرگ و کشتن و میراث و بیم آنچه کشند — بیت الموت
و بیم و ترس و هر چیزی هلاک شده و ضایع مانده و امانت و بی کاری و کاهلی
و برهانی و حیلتها و سوختن و بر بلای گران و سقول عمه و مال زن و بر گنج و دفینه
و چیزی پوشیده و پنهان و دزدیدن و زهر دادن و مظلوم شدن و حیلتها
و مرگ و هر چیزی که کهنه و حضور منکر و هر که در غربت و میراث و تباهی
داد و داد و دوری و حاجتهای دشوار و کسل و بیم و ترس و ناحقی و بیهوشی بیت
السفر بر سفرها و راهها و غریب و کارهای فقهای و پیغمبران و علم و دین و نجوم — بیت السفر
و فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل و علم نجوم و کتابها و رسولان و چیزها و خوابها
و هذه منت ملوک و زوال چیزها و کارهای گذشته و ابتدا و دزد و راهبری و دین
داری و هوا بیت العمل بر رفعت و ملک و سلطان و والی و قاضی و حاکم و عالم — بیت العمل
مال و صاحب شرف و کارهای بزرگ و کارها ما دوران و بازرگانی و امر و نهی
و چیزهای نو و غایت کارها و تیز کردن و رسیدن به کارها و شهرها و دیهها
خاص و عام و زمان پدر و مادران و جایگاه بیت الرجا بر امید و سعادت — بیت الرجا
و یک و دولت و دوستان و مهربانی و فرزندان و یاران و عشق و
پیوستن زنان و دوستی و مهر و جایگاه و نیک بختی مولود و دانستن آنکه حال
و فرزند که با مولود در ابا کاری بود و دولت به باید و یاری گران
سلطان و مال ملوک و چیزی بودن و دوستی بزرگان و مصیبت و
خدمت بودن ایشان و چیزهای درست و پایدار و پاکیزه و تجارت و جود
گران بیت الاعدا بر حسد و شقاوت و دشمنان و کاهلان و بد بختی — بیت الاعدا

ومال ایشان و غم و حبس و بند و زندان و سختی و مکر و حیله و رنج و
و محنت و عنا و تیز و مستوران و ستمکاران و کارهایی که پنهانی آید و بلا
و دزدی و غم و بیماری و خواری و دونان و کارهای دزدان و هر
کسی که کهتر گزیند از طاعت و دشمنی و کینه و گران ما در و فرزندان
کرانکم مادر باشند و هر کاری که پیش آن شده بود و چهارپایان و ملکت
و انبلیوما للها تم گرفته و مال دزدان و بد رفتاران و عاصیان
و چیزی که رفته باشد از ماها و بد کمالی و دوری و تنهایی و زندان بر
اینها شمال نیک آنچه سابل بود به خانه که منسوبست از وی و از مصاحبی
علم که نیک و بدی با خانه که نظر سعدان و نحس در منسوبات کوکب کیوان — منسوبات کوکب کیوان
را بر وی فرو نوسی مانند بود زحل طبیعت وی سرد و خشک است و هم
تاریکی و از تن مردم پوست و ساقها و مغز استخوان و اسفنج بزرگ سرد
و گوشت بد و آنچه در تن آدمی همه بیماریهای که از سرد منسوبست و از ایشان
فالج و لقوه و نقرس و سودا و ماخولیا و کنج و کری و اسهال آکنده و بر سپید
صعب و درازی عمرها و از پیشهها کن دوزی و ملاحی و سقا و ان طلبها و نقار
و دلیل عقبه آهنگ و بزرگ و تنهایی در منصب کارها و لیادار خود آن و
تیمار که و دور بود و مناقصها بازیخ و عمارت و صنعتها و بناها و آبها و جویها
بزرگ و ساحت و مساحت دهقانی و غریب و مکر و حیله و کار نیکی
با مردمان و عفت عادت و سنبوره زندان و حبس و کشتی و اینکه آنچه
و چیزی که مزبکی طریق باشد خشم نکند و چیز که خوشی نکند نخواهد داشت
و کس را هیچ سبکی خواهد و بیعت با مردمان و بیم و ترس و شفقت و غم

و تیجری و جنگ و شغادی روزگار و مرگ و میراث و نوحه و تغیر و بیداران و
برادران کلان و بنیکان و دوداب و کوتاه ماندن و حفاری و قبر کندن
و نقب زدن و برده فروشی و دباغت کردن و حوض و ساحری و حیوان کری و
برکارها سخت و دشوار و لعنه و پیشه‌ها که با موی و پشم و پوست بود و دهقانی
مشتری — قول و صادق المودة بوده اقبال زحل است دلالت مشتری طبع وی
گرم و تر است و لطیف بر فرزندگان و فرزندان و بزرگان و عقلا و علما
و قضاة و انصاف دادن و حکم کردن میان مردم و راستی و صلح و دین
و عبادت و فتح کار کردن بکارها و الفت بودن و زهد و ورع و تقوی و موعودی
و صلاح و مهر و وفا و ظفر یافتن بر اعدا و ریاست و زکوة و رزق و رای و حق و نیک
بختی و بر آمدن امید و شادی و ورع و لطف بجمع مال و علمها و توانگری و
نیکوئی و حشمت و نیکو خوئی و جوانمردی و کارهای جزو درست و ریاست و
شهره و بازی کردن و بازرگانی و عمارت سرای علما و مهر و وفا کردن و
امانت و دیانت و سعد و سخنی و خوب زبانی و بسیاری نکاح و نیکو کردن کار
مریخ — مردم و امر معروف و نهی منکر دلالت مریخ طبیعت مریخ گرم و خشک است و مرة زردی
تلخ است و لطیف بر آتش و سوختن و غارت و کشتن و خصم و رکنی و کارهای
ناگهانی بتغیر احوال و سرهنگ و سپاهسالاری و لشکری و صحبت با سلطان و
حرب کردن و سرکشی و جنگ جوی و طلب بزرگی و ادراک بقیه و فتنه‌ها انگیختن
و دودها و عبادی بوده ذنی و ملحدی و غصب و حرام را حلال داشتن
و عصیان کردن و شدود و بریدن اندام و چوب زدن و تیغ
جای در گرفتن و سم و دزدی و صفو متی و ستم کاری و کشتن رزدگی و قصابی کردن

شرداد — و وحشی اقتران بکارهای زشت و بدسخن و بد زبانی و فحش و فجور و کشتیها و صیدها و حاضر
جوابی و بیوفایی و بیهودگی و بسیار لاف دروغ و کتمان صنعت و پلیدی و سوگند بدروغ
خوردن و دوری از راه ایزد و رای اوطال بکار از زاد و دلیشان لشکری و بی
شرمی و اشتهار کردن و بی خردی و بسیاری رنج اندر سفرها و زنا کردن و می خوردن
و لواطه و مخنثی و طلاق کردن بیوه و دن و بچه افکندن و لگام و مهجور و بطالی
و کشتی و داور کردن و جراحتها و دیگر صناعتها که با آهن بود و خسته کردن گاوان
شمس — و قربان کردن و کشتن احمیدن اندر هم از تأثیر مریخ است دلالت شمس طبیعت
شمس گرم و خشک است و آن دلیل است بر نفس و جان و روشنایی و عقل و فهم و بر
ملوک و امیران و میران و اشراف و جاه و منصب و غالب گشتن بر خصم و ظفر
نبوت و بزرگی و اظهار کردن چیزی که پوشیده داشتن از زر و سیم و جواهر و بسیار گفتن
سخن و بزرگان نزدیک بعضی با پدر و سر و بنا و بزرگی از دور باوی شفقت
و سعادت بود گاه ارتفاع مانند گاه سقوط گاه سعادت بود گاه شقاوت و
دلیل کند بر کارها و قضا و حکم و پیدایی و برادر و سخنی بود که هم کم از وی و
خواهد بودن و ورزش بر خدا و بندان و خصومت و برده و رسوایی کردن خصلان
زهره — همیشه قوی باشد دلالت زهره طبیعت زهره سرد و تر است و دلیل است بر زنان
و مطربان و مغنیان و شاعران و مادران و خواهران خردتر و خوشبوئی
و برابر ایستی زر و سیم و مهربانی بر برادران و عجب آوردن و دوست داشتن توانگری
و لهب و طرب و شادی و نکاح و تخت زنان و عروسها و نواها و حبش و سرور
غزل و نرد و شطرنج باختن و زنا کردن با زنان زانیه و کودکانی که از زنا
زاده باشند و سرود گوئی و بسیاری سوگند خوردن و دروغ گفتن و

نگاه داشتن مسلمانی و ولایت و پیدا کردن و مجلس و سرود و دوستی داشتن فرزندان و دل انگیز
هر که بود و شنگی و خوبی و سخاوت و بهانه جوئی و منشی و عشق و فنون زینت و صنعتی
کاری و زیبی و صناعتهای نغز و خوب رنگ برنگ و باغ ساختن و دوست داشتن ترازو
و پیمانه و نشستن اندر بازارها و بزازی و عطاری و دو دنی و الک بازی هم
از آنها بر زهره است دلالت عطارد و اما عطارد دلالت آن است با هر کوکبی عطارد
و با هر برجی دلیلست بر کوکبهای آنان و برادران خود پرست و دعوی ذکر نبوت
و وحی و نبوت و عقل و نطق لوگی و اجر رویا دیدن و سخنها و احادیث و
علم و تعمق و آموختن علوم و ادب و مناظره و فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل
و حساب و مساحت و هندسه و علوم علوی و روحانی و علوم نجوم و در مینی
و پی شناسی و زجر و فال و دانستن اندر کارها و حکمت و کارهای دور و سخن و کهانت
بلاغت و فصاحت و شیرینی سخن و سرود و گوئی و ریاست طلبیدن و مدح و
ثنا و شعر گفتن و کتب خواندن و نبشتن دیوانها و قصهها و دروغ و زور
و بهتان و کتابها بدروغ ساختن و اندر یافتن رمزها و دانستن رازها و جمع کردن
مال و افراط کردن و بازرگانیها و انبازی و دانش گوش شنیدن و خصومت
و مجادعت و مکر کننده و کینی از احوال و اسرار او عزیمت و عداوت
کننده بود و دور نشونده اندر کتبان و شتابزده اندر کارها و زبان
آوری و پنهانی و دوست داری و وصیت و پاک دینی و نگاه دارنده چیزها
و طعنه زننده در کارهای مختلف و شنگی تمام و شهوت و فراخ روزی بود از
صناعت و زیرکی بود اندر کارها و دلیلست بر بندگان و خدمت و مولی
شدن و مجامع و دلیلست بر چشمها و چو ... و دماغ و اندامها و زنان و کر

تم

و آنچه بدین ماند و اما قمر طبیعتش سرد و ترست و اندر وی حرارت اندکی
و نخ لیکن بهر کاری دو دلیل است از آن که اوست بر بلوکها و اشراف و طوایف برهم
چیزی که خواهد و دوستی داشتن اندر علوم دینی و لیس از فکرها اندر کارها و صدیق حال
و هندسه و علم زمینی و آبها و تقدیر آن و حساب و ضعیفی عقل و لهیت
بر زنانی که عز و شرف دارند و بر ترو حکیمها و بر زنان حامله و مادران و خواهران در
و دایگان و خواهران کلانتر و رسولان و پیکان رو خبرها و جاسوسان و گریزندگان
و دروغ گویان و سخن چینی و سکست و بابهای ... و فراموش کاری و رضا
و ضیافت آن و بیمار باک و بیماری داونده صاحبان بیماران و مردم شدن و موافقی در
طعام دادن از سعادت و کم اطلاع و بعد آنکه چنین کمتر الکبد باشند اگر از کوکب
یاد کرده شد زیادت باشد و قوی حس باشند اگر از ستاره یاد کرده شد این نیمه از
و بسیار رحمت بود که در روی یک کوکب را دو فضل باشد بر هند بلکه این معنی آگاه باشد
دانستن و منفعت است تا جای نگاه او و علوم است از اتصال سعد و نحس و حفظ منتهای
تا بهتر معلوم شود دانستن حال کواکب چیزها که حاجتمندان تمام شود و در بعضی
بر برآمدن مرادها در علم نجوم بررسی و دو دوری است اول نظر بدانکه نظر از بروج
بود چنانچه خانه سیم و چهارم و پنجم و ... و نهم و دهم و یازدهم اگر کوکب با
مهید اندر خانها بود از آن طالع ناظر خوانند و قوی ترین نظرها آن بود که
بدرجات یکی باشد دوم اتصال آن بود که کوکب زود رو بدیگران آن گرد
تا جای میان آن بعد نهد درد و جایی جرم است و بیرون از روزنه بالفعل خوانند
و چون بدقیقه بیکی بپیوندد قوت اتصال خوانند و اتصال مقارنه هم برین طریق
است و چون میان ایشان قران تمام شود و دو نیروی مزاج یکدیگر باشند و اگر

کوکبی با این معتدل بود از کوکب بطیء آنست دو کوکب باشد و اتصال دیگر هست که آنرا
اتصال عرضی خوانند و آن چنان است که دو کوکب مقابل یکدیگر بود در اوج
برابر باشند در یکجهت یکی مر دیگری را بپوشد وجه دیگر آنکه در مقابل یکدیگر باشند
یکی صاعد باشد از شمال و دیگری هابط از شمال و درجات عرضشان برابر بود
وجه سیم آنکه ناظر باشند از تثلیث یا تربیع یکی صاعد در شمال و دیگری هابط در جنوب
یا یکی صاعد در جنوب و دیگری هابط در شمال این جمله که یاد کرده آمد اتصال عرضی
است و چون یکی در چیزی از یکدیگر منصرف شوند در قوت یکدیگر باشند مادام که در
یکجهت باشند و چون عرض [illegible] اتصال منقطع شود و بسیار بود که کوکبی
از طول با ستاره متصل بود و از عرض با ستاره دیگر و از این سبب در دو حکم
گویند از کسنده یکی بر دو هم متصل باشد از طول بمریخ و از عرض بمشتری
یا از طول بمشتری و از عرض بمریخ اتصال قمر بمریخ از طول یا عرض
دلیل کند بر باقی از کیفیت و اتصال او بمشتری از طول یا عرض دلیل کند
بر [illegible] از عقوبت [illegible] و صاحب بدنش از وی خشنود گردد و قوی تر الا آنکه
که اتصال یا انصراف از صاحب خانه یا صاحب شرف با صاحب حد و مثلثه
و وجه بود و از آن قوی تر الا آنکه اتصال طول و عرض هر دو بیکجای بود
یک کوکب [illegible] دلالت [illegible] کند و نوعی دیگر از اتصال
و انصراف که آنرا اتصال طبیعی خوانند و در [illegible] را آید
و آن اتصال از بروج متفقة المطالع بود یا از بروج متفقة الساعات
و تقریر [illegible] بیاید [illegible] انصراف آن کوکب که کوکبی منصرف شود از انصراف
کوکبی و [illegible] از وی [illegible] منصرف خوانند [illegible] خالی السیر خالی السیر

آن بود که کوکبی منصرف شود و با هیچ کوکب دیگر متصل نشود مادام که در آن برج
بود سیم وحشی السیر آن بود که ستاره در برجی که باشد هیچ کوکبی بوی متصل وحشی السیر
نشود و آن حال قمر را بیشتر باشد الا آنکه اتصال او بصاحب حد خویش باشد
از [illegible] حد بیرون آید الا آنکه منصرف شود از آن حد [illegible] دیگری بوی
متصل نشود الا آنکه اتصال کند بکوکبی ششم نقل النور بر دو وجه است نقل النور
یکی آنست که کوکبی سبک سیر متصل شود بدیگری [illegible] از آن در متصل
بدیگری شود این بدان نقل کند چون اتصال قمر بزهره و زهره بمریخ لیکن
زهره را قمر نور [illegible] و دیگر آنکه ماه متصل شود بعطارد و از وی منصرف شود
باز بمشتری اتصال کند این هر دو وجه را نقل النور خوانند [illegible]
متوسطان [illegible] هفتم جمع النور آن بود که یکی کوکب [illegible] باشد متصل شوند جمع النور
آن کوکب جمع کند آن نور [illegible] طبیعت ایشان [illegible] صاحب تمام کند
هشتم رد النور بر دو وجه است یکی آنکه دلیل طالع و دلیل صاحب [illegible] یکدیگر رد النور
[illegible] باشند [illegible] کوکبی دیگر نظر کند باتصال [illegible] با کوکب [illegible]
[illegible] اتصال کند تا نظر نور آن کوکب را بدان جایگاه رد کند وجه
دوم آنکه صاحب طالع با صاحب حاجت یکدیگر نه نظر کنند [illegible] اتصال
الا [illegible] کوکبی میان ایشان نقل نور کند و [illegible] رد کند نور را و تمام
شود حاجت [illegible] متوسطی نهم منع [illegible] و [illegible] اول [illegible]
و آن چنان بود که کوکب [illegible] برج باشند [illegible] مختلف و کوکب [illegible] آن
دو [illegible] در [illegible] باشد و [illegible] کوکب [illegible] اتصال [illegible] منع کند
[illegible] که در [illegible] بود [illegible] الا آنکه از وی [illegible] در [illegible]

۱۲

در حمل بعینه دو درجه و عطارد در نظیر در حوت بهره ده درجه عطارد اتصال بزهره را
برحمل منع کند الا که عطارد منصرف شود و اتصال یابی از آن زهره را بود و قاله
اینکه آن باشد که صاحب کار طلب کند برید لیکن برسد کاری و مکر بیش بیش آمد و لیکن از آن
امید بر آید باشد با بنداده سعود و نحس مکوثه احوال عطارد اگر کوکبی با کوکبی دیگر
در یک برج باشد یکی متصل و کوکب دیگر منصرف باشد بنابر التدبیر شرط اینکه کوکب
کم مقدار تر باشد باطل کند لیکن نظر او و تباه کند از اتصال ... کوکب حاضر را
یک برج و هر کجا اتصال کوکب ناظر او را بود و الا کوکب قران کننده را این
را اتصال باطل شود انکار دوم دفع الطبیعة آن است که کوکبی متصل شود بصاحب
برج خویش یا صاحب شرف یا صاحب حد یا مثلثه یا وجه این کوکب طبیعت آن کوکب
بوی دهد و حاجت تمام کند یازدهم دفع القوة آن است که کوکب در خانه خویش یا در
شرف یا در حد و مثلثه و در وجه خویش باشد یکی یا متصل شود قوت خویش بوی دهد
دوازدهم دفع المستقیمین آن است که کوکبی در برج ... خویش باشد و کوکبی متصل شود که در
... باشد چنانکه اتصال زهره مشتری زهره در ثور و مشتری در حوت
نیم دیگر آنکه از حیز خویش اتصال کند بخیر اتصال کوکب روزی با کوکب روزی و شب در
در حالی که او روزی باشند و همچنین کواکب شبی در حالی که شبی باشند سیزدهم دفع التدبیر
آن است که کوکبی دیگر اتصال کند بهرجا که باشد تدبیر خویش بدان کوکب دهد
چهاردهم رد ... بر دو قسم است اول آنکه کوکبی ... منصرف شود که از حامل التدبیر گشت
الذی ... بود ... اتصال کند لیکن ... دوم آنکه متصل
شود کوکبی راجع ... که ... باشد از جهت ... بود
بطلان ... بود ... اما ... دوم ... و آنکه

دفع الطبیعت

دفع المستقیمین

دفع التدبیر

۱۴ رد

مدفوع

مدفوع الیه نور دافع ابد برد و دوم آنکه دافع التدبیر مستقیم السیر بود و مدفوع الیه
محترق یا راجع ... دو وتد یا فی البروج الوتد باشند و حیز خویش نبود ... د
کوکب ساقط یا محترق یا راجع لیکن تدبیر حاجت تباه کند قابل سوای دافع تدبیر
خویش ... کند و چنین کوکب دافع در حالیکه ... حاجت تمام شود لیکن
آن کار تباه شده باشد و اما در لف دهم ... اول کوکب دافع ساقط بود د
یا راجع یا محترق و مدفوع الیه در وتد یا مایل الوتد و حیز خویش بود و در ... داده
رجعت یا احتراق یا سقوط ... تمام ... با تمام ... تدبیر خویش بوی
جانب ... کند لیکن از آنکه تمام شده باشد و دوم آنکه دافع و قابل هر دو ساقط یا محترق
باشند او کند ... از وی ... باشد از جهت رجعت یا احتراق و تباه کند تدبیر را
دافع را قوت تمام دادن تدبیر نباشد لیکن حاجت ... و ... در ... نیز ...
... کوکب ... متصل شود بیش از آنکه ... سعد راجع شود اتصال باطل کند ...
... کوکب ... ساکن ... روز ... دیگر ... روز ... کوکب
... و ... که اتصال کند بدان کوکب ... آن کوکب اول
راجع شود ... متصل شود ... رجعت الا آنکه منصرف شود ... کوکب ... را
اتصال ... کوکب راجع ... آن کوکب ... باشد ... کوکب ... بوده
بود ... کوکب ... از آنکه ... کوکب قابل ... دیگر ... کند
... دافع ... بیش از آنکه اتصال کند کوکب دیگر ... دیگر بدان
... متصل شود و اتصال ... باطل کند ... قطع النور ... خفیف
خواهد که اتصال کند ... و ... برج دوم خفیف ... راجع شود بدان کوکب
خفیف متصل شود ... نور کوکب دوم ... فایده ... بود ...

انتکاثات

قطع النور

حالی باز خود و تا کسی شاید که صاحب وی را تباه کند و ظفر را ببرد و وجه دیگر کوکبی
متصل شود بکوکبی ضعیف بیش از آنکه کوکب ضعیف بدو متصل رسد آن شما بکوکب دیگر که ثقیل‌تر
از وی باشد متصل شود و از وی منصرف گردد و باطل کند اتصال او را و این
کمتر بود باشد از آنکه کاهش خود رسد کم بیند آید و این حال میان کوکبی رسد و تمام
نشود [illegible] ماند و قسم کوکب منصرف شد بکوکبی که نه قدر او نه حاجت بود با کوکبی
بوی متصل شود و [illegible] نکند بکوکبی که نه قدر او نه حاجت بود و این [illegible] حاجتها را
تمام نکند و [illegible] بد نور رد [illegible] و [illegible] تمامات کمتر بود [illegible] در هبوط خویش یا در
خویش بود [illegible] متصل شود بکوکبی منصرف شود و [illegible] وی بود با آنکه صاحب
منزله وی [illegible] با صاحب مزاج [illegible] کوکب دافع را یا قابل ابتدا [illegible]
[illegible] بود از آن [illegible] هبوط [illegible] اندرین [illegible] بود [illegible] تا الخ
[illegible] بیت اندر هبوط خویش [illegible] اندرین بیان کوکبی متصل شود با دیگری
از [illegible] که [illegible] هبوط [illegible] اوفتاده [illegible]
بود [illegible] صاحب شرف بیت کوکبی را صاحب [illegible] اند
قبول کم بود که کوکبی متصل شود از [illegible] با از شرف وی با حد و مثلثه و وجه
الکاه [illegible] متصل شود [illegible] لاف [illegible] شرف و مثلثه
[illegible] قبول بود اما قوی‌تر قبول اتصال او از شرف بود و
حد و مثلثه و وجه ضعیف‌تر [illegible] که هم حد و مثلثه و وجه [illegible] قبول تام بود
و این صاحب مزاج هر یکی دیگر را قبول کنند [illegible] قبال و [illegible] اتصال قوی‌تر
و [illegible] کوکب [illegible] باشند [illegible] منفعة المطالع
یا منفعة القوة یا دو برج که هر یک کوکب باشند هر یکی دیگر را قبول کنند از جهة

نوع قطعات

نور

اتفاق طبیعت اگر بر [illegible] دیگر را و بعد از آن قبول کند یکدیگر را از جهة العقد [illegible]
و از حد و برج قبول کنند یکدیگر را از مقارنه و تسدیس و تثلیث و قبول [illegible]
است و بعضی میانه و بعضی [illegible] قوی‌تر [illegible] برج [illegible] مرور را
قبول کند از [illegible] بود قمر [illegible] قبول استقبال [illegible]
اتصال از [illegible] بود [illegible] قبول طبیعت برج و قبول برج و عطارد
[illegible] را قبول کند از سنبله [illegible] قوی برج و قبول سلطان بود
[illegible] کوکب دیگر را قبول کنند از خانه یا از شرف یا حد یا از مثلثه یا از وجه
[illegible] قبول [illegible] با مثلثه یا وجه
دیگر را قبول کنند [illegible] طبیعت [illegible] سعادت
[illegible] بغیت [illegible] زحل [illegible]
[illegible] بود [illegible] واز [illegible] میان وی
[illegible]
[illegible] سعود [illegible] و قمر [illegible]
[illegible]
[illegible] شرف [illegible] مثلثه [illegible] اندر [illegible]
بود با اندر [illegible] کوکب [illegible] برج [illegible] فوق الارض و [illegible]
اندر برج [illegible] اندر حظ [illegible] اندر خطوط
[illegible] اما [illegible] السعادة [illegible]
و [illegible] السعادة [illegible] اندر [illegible] برج که [illegible]
[illegible] سنبله [illegible]

سعادت

خانه و شرف اکنا اینها همه وجوه خوشی باشد در سعادت مشتری و اگر طالع جهاز سعادت بود
سعادت خانه و شرف و وجوه اما عبیده تضییق باشد کوکبی باشد در خانه تضعیف کرده آن
نیز عبارت الطبیعی باشد و موافق مزاج وی چنان بود چنانکه زحل در دلو و مشتری
در قوس و مریخ در حمل و زهره در میزان و عطارد در جوزا و شمس و قمر در
خانها خویش و اما آنچه اکثر از این نیست در تتمه دلالت کند بر صلاح حال
کوکبی در جای باشد که آنجا حظ طبیعی باشد چون زحل در جدی و مشتری در
حوت و مریخ در عقرب و زهره در ثور و عطارد در سنبله و قوت دوم
ضعف کوکب کم بود که جا عارض شد در حال اول و در فلک اوج یا در دو کامل بود و
از شعاع شمس یا در وسط بود یا در مایل و مقدار این سیر کوکب علوی شرقی باشند
اما قوت خاصه که آفتاب را آن است اندر ربع حال که منظر است اینجا نیز قوی تر
باشند یا در ربع مذکر باشند چنانکه شمس اندر ربع مذکر باشد یا در ربع مذکر کند قوی
تر بود همچنین در برج میزان و اما قوت اینها که سیر کوکب شمس اگر مذکر باشد
یا اندر ربع مونث ثبت و سیم کوکب دلالت نقصان سعادت آن بود
بطی السیر باشد در مقام اول و یا راجع و بدترین رجوع رجوع حقیقیان باشد
خاصه که حقیقت آن بی اعراف بود یا کوکب تحت الشعاع یا در درجات
مظلمه یا کوکب در برج هابطه یا در جات ماده در رکن الارض بود و
نیز فی الارض یا در هبوط خویش باشد یا بطی در جنوب یا جنوبی باشد یا
ساقط از وتد در طریقه محترقه و آن نوزده درجه میزان است تا سه درجه عقرب
زیرا که این جایگاه هبوط نیر است یا در وبال که از جایگاه دو خانه او نیست
یا منصرف باشد کوکبی که او را صوبا باشد یا در هبوط یا ساقط و از ایل یا نا مقبول یا در

قوت

دلیل نقصان سعادت

ونیز آگاه

ونیز آگاه بود که کاملی السیر باشد که سعود ناظر باشند و او نظر باشد کم منحوس باشند از آفتاب یا
اندر ربع مونث باشند بجز خانه نهم که فرح او است و از ضعیفی حقیقیان که با اول
شرقی باشند یا در ربع مذکر سیم و چهارم کوکب اکثر کوکب که منظر ایشان باشند
تو اینها و تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث میان وی و میان نحس کمتر از هفت کوکب
باشد یا در حد نحس باشد یا در خانهای نحس یا در وجهی نحس مستقیم باشند بروی از
دهم یا از یازدهم یا از جایگاه وی و بدترین اینها آگاه بود که از نحس
قبول نکند یا مقارنه نحس باشد یا تربیع یا مقابله او یا با رأس و ذنب چون جهات
حد و باشد با راس و ذنب بوند میان ایشان کمتر از دوازده درجه باشد
یا از پس و میان قمر یا راس یا ذنب دوازده درجه باشد از پس یا از پیش و
سعادت و نحوست چون نحس چنین کو سیناوا اهل علما فلسفه که راس از طبیعت
زحل است چنین سعد باشد با وی باشد اندر سعادت تو اینها و چنین نحوست مساوی
باشد کمتر کند از نحوست و از این ظاهر بود که هم حکما چنین گفتند که راس با
سعد سعد است و با نحس نحس و ذنب با نحس سعود است که از نحوست نحس بکاهد و با سعد
نحس است که از سعادت سعد بکاهد بنیت و نیم و مروی است بخیس آن بود که کوکبی
در برجی و با وی اندر آن برج از نحس نحس باشد یا شعاع نحس و از پس باشد نحس
باشد یا شعاع نحس یا منصرف شده کوکب از نحس مقارنه با نظر و متصل شود
نحس دیگر هم بر آن حال که گفتیم و پنجم آن باشد که کوکبی در برجی بود و نحس اندر
حد یا با شعاع او در برج دوم وی و نحس دیگر با شعاع او در برج دوازدهم
آن کوکب بود در وی و حال طالع و طالع بر این صفت بود که گفتیم و بروج دیگر
آن طالع یا از برج که بدین صفت بود سخت تباه و منحوس باشد این را حصار گویند

کوست

محو سعد

التحنیف خوانند اگر آفتاب با نقصی بود آنرا بیان کوکب محصور نظر کند یا بنهاد
برج محصور و میان ایشان نظر از یعنی درجه بود کی از کوکب محصور را
بکت شد و اگر محصور برج باشد منحوس و سعدان بوی نظر کنند تا بخشی از کوکب
باک است ده شمرد اگر برجی با کوکب محصور بین السعدین بود از این بهتر باشد و
فاصلتر بین سی و فقایع بیت و ششم فی دیگر بیاز ده قسم است او
است که منکسف باشد و تباه تر آن باشد که کسوف اندر برجی باشد که اندر برج طالع
مولود کسی بود با شیئیت یا تربیع یا مقابله یا سندلیس طالع خود و دوم آنکه بود از
شعاع یا ازلیس بدوازده روز هیچ کار را از آن بد مدد کارهای نهانی و سوم
آنکه بود که او دقیقه استقبال تا ده درجه تمر دوازده درجه باشد از شعاع یا ازلیس
و چهارم آنکه بود که با یکی باشد منقطع الاتصال یا قران و پنجم آنکه اندر
اثنا عشریه زحل مریخ باشد و ششم آنکه بار است یعنی ذنب باشد و کیمان آن زحل
دوازده درجه شش و هفتم آنکه جنوبی باشد یا هابط باشد در حضیض و هشتم
آنکه در طریقه محترقه باشد از نوزده میزان تا سه عقرب و نهم آنکه آخر برج
در حدود نحسان و دهم آنکه باشد بطی السیر یعنی کمتر از سیر وسط رود و آن سیزده
درجه و یازده دقیقه هست و یازده آنکه بود که اندر خانه نهم باشد زایل یا
خانه ششم هشتم و آخر آن بود که کوکب بر سر فوق الارض باشد و لیث
کبت الارض اندر برج صفرا و کوکب مونث اندر برج تحت الارض و
لیث فوق الارض و مریخ بروز فوق الارض و لیث تحت الارض است نو نشت
استشعر باشد قوا بود و لیکن اندر برج دست مریخ سبب آنکه علوی است
جزاو با علویان که افتد برج که علویان را برج مذکر باشد مریخ را برج مونث

فی نحو

بیت و هفتم خو

۱۸

ف د
بیت و هفتم کوکب اندر حد اعتدال و اگر منتقص حد باشد و قلیل کند بر منقلب اعتدال
بیت و هشتم اعتدال آنکه بود که کوکب اندر دو تدبیر باشد ما بین و بعد و مقبول
باشد در آن برج و برا محتسب خوانند بیت و نهم ادبار آن بود که کوکب ساقط
باشد از وتد و از نظر باز ایستد و بیهوشی با طر بود و نیز اندر وبال برج
که بوی باشد و مقبول بود سی ام مزاحمه آنست که کوکبی اندر برجی تنها در تبیغ
خو خانه تا سر قباید باشند با دیگر کوکب حامی و مزاحمت اینها را اما سی و
یکم متنی آن بود که دو کوکب اندر برجی شهادت باشند و شهادت بیشتر
افتد غالب گردد بر آن برج و برا مستبر خوانند بیغ غالب گشتن و اثرا علم بر کیهان
متفقه الطالع موافقه بر یکدیگر را و سیکدیگر نظر ندارند و مطالع هر یکی خاصه
یکدیگر اند آخر حمل موافق اول حوت همچنین درجه بدرجه یک از کمربا اول
دیگر اول تا آخر و متفقه القوه در ساعات روز یکی شد او اجزاو آخر سرطان
و آخر سرطان تا اول جوزا همچنین درجه بدرجه و متفقه الطریق چنین درجه که هر یک
ستاره باشد عقرب و حمل و ثور و میزان و اینها باب در میلاج و کدخدا و
دو تن زنان و مردان و فرزندان و برادران و اصدقا و استخراج دلیل
طالع و دو ضمیر بکار آید و اینرا اتصال را اتصال الطبیعی خوانند برجها مطلع
و دو شکل دیگر را آنکه میان ایشان نظر تثلیث و لسدیس بود و تسدیس
بر دوستی و رفا شوید و اینازی را برجها که معادی اند آنکه میان ایشان
نظر مقابله بود و تربیع و ادراعلم ایتمرا او اکبر را اخفا و ظهور کوکبان اما
علی حضر شکی از مقابله ایشان که برد تا وقت مقابله دوامر نحس
باشند و ظهور عطارد یا در طلوع و غروب عدوات باشند در آن ایر و قمر

اقبال

ادبار

مزاحمه

مشنی

چنین اجتماع باشد دوازده نازلست و چنین استقبالی در اسیر و علوی باشد و در مقابله اقبال باشد
بست و نهم دقیقه بیش باشد آن در صد صمیمی باشد و چنین از آن نیز تکلیف در بایمیده درجه
خونی محترق باشند و تا تمام درجه تحت الشعاع و چنین از درجه خونیشی بلکار و
تا اندکی ابتدا در حوت یعنی زهره و عطارد چنین از تحت الشعاع بیرون آیند
مشرق مشرقه باشند و سالیه و مستور بیت چنین مقیم شود و بعد از آن باستقیم
شوند در ظهور بیت علیگوات باشند موقع بود با از تحت الشعاع آید و طالع و
مزاج کواکب بسبب اوج و فلک تدویر ساعد در فلک اوج و طالع و خشک
باشند و هابط نیز و علویین از اول طلوع تا مقام اول تری بعد از مقام تا مقابله
شمس گرمی و تا مقام ثانی خشک و تا صمیمی یعنی عطارد و زهره از اول
مشرق گرمی تا رجوع بود یا استقامت تری کنند و تا صمیمی گرمی تا مقام اول
ثانی معروض خشک تا با رصیمی خود بعد از بیرون کنند و قمر در ربع اول گرم و تر بود
و در ربع دوم گرم و خشک و در ربع سیم سرد و خشک و در ربع چهارم سرد و تر
از ارباع دور ماه هست و اصل در این ابتدا مزاجات است که گرمی تا
طبع کواکب چیست و در کدام برج است طبع برج هوایی یا نیمه بنا بر آنچه کهنه بود
که از بیشتر سرد و آن چنان بود که طبع برج فلک و طبع برج فلک اوج و
فلک تدویر بهم جمع کنی هر کدام غالب بود قوی‌تر باشد مثلا زحل سرد و خشک است
در سرطان بود در ذلک موجب در فلک اوج هابط در فلک تدویر برج سرطان
تری زیاده کند و لکن موجب یکی اکثر زحل بود و نیست مریخ را کمینی مزاج
داده باشد از برج خود در اسد بود و صاعد در فلک اوج و هابط در فلک تدویر مریخ
گرم و خشک است و اسد گرم و خشک و صعود خشک و هبوط سرد و تر و گرم و خشک

بود

بود چنین برجی از وی کم کرده سر جزو کمی آمد و دو جزو خشکی و زحل سر جزو
سرد بود سبک جزو تری آمد سر جزو و سردی زحل ماند یک جزو تری زحل از
سر جزو خشکی مزاج رسیم دو جزو خشکی ماند از مریخ و یک جزو تری از زحل قسم
دلالت خشکی مریخ و زحل گرم نیک لیکن تخفی دلالت کنند و سبک رنگ کسعادت
که دلیل اعتدالست و همچنین هر کواکب از این سال ایمر وهم انفعالات را
از آن اعلم کنی تا خطا نیفتند و کن ده شود فرح کواکب علوی را در ارباع
مرکز فرح است و چنین گرمه باشند در فرح است و سفلی را در ارباع مؤنث
فرح است و در جهت مؤنث هم فرح و عطارد را در دو جهت فرح است و هم
دیگر کواکب را ایشان فوق الارض در فرح اند و لیکن تحت الارض در فرح هم دیگر
که هم وقت فرح عطارد در طالع و قمر در سیم و زهره در پنجم و مریخ در ششم و شمس
در نهم و مشتری در یازدهم و زحل در دوازدهم چنین کواکب در برج ثابت بود قوی تر
از برج دو جسد بود و دو جسد بیشتر از منقلب و در برج ثابت علوی اثر در برج منقلب
سفلی اثر سبک در برج سبک و گران در برج گران اما عطارد و مشتری شکل ذو
جسدین اند و شمس و قمر شکل منقلب و زهره و مریخ شکل ثابت و در اوتاد طالع
اوتاد طالع و بیرون قوی تر طالع است پس وسط السماء است پس هفتم پس چهارم پس پنجم
پس نهم پس یازدهم پس سیم پس دوم پس هشتم و ششم و دوازدهم نیز ضعیف است فایده
از درجه هبوط الاعلی تا درجه هبوط الکا مشتری را قوت است و از درجه هبوط تا
تا درجه تاسع اقبال را قوی و از درجه تاسع تا درجه سابع هم ضعف کواکب است
هفت یکی مشتری و زهره را و از درجه سابع تا درجه سادس مریخ را قوی و از درجه
سادس تا درجه خامس زهره را قوی و از درجه خامس تا درجه رابع هم ضعیف

فرحای کواکب

انفعال کواکب

اوتاد طالع و سعوبت

کوکب را قوی خاصه کواکب لیلی را و در برج خاکی و آبی و از دهم در ابع تا دهم تا
قمر را قوی چو مریخ را هم قوی چو از دهم تا نیم تا دهم طالع عطارد را قوی
و چون کواکب در اعزای مواضع باشند در کشته ورت ضعیف تر باشند مگر آنکه خانه
تا رف یا حد یا مثلثه یا دوم خویش قمر در طالع نحس است و شمس را در بحان تا
خوانده و ده و آنکه خانه مگر سعود باشد سفری را دو حری بسیار شمس عطارد
در هفتم زهره یا در یازدهم نحس در سیم ماه در ششم مریخ در دوازدهم زحل در ششم
مشتری در پنجم مریخ این مواضع غم است دوستی کواکب زهره و مشتری با زحل — دوستی کواکب
دوستند مشتری با زحل هم دوست و هم دشمن باندازه بر خصال این مثل
هر دو مثل دولتی است که بر یکدیگر داد و ستد دارند و دعوی کنند در مملکت و
ملک مریخ و زحل دوستند و در نهان دشمن زهره با آفتاب دوست است عطارد
با آفتاب دوستانست در رد و دوستی آفتاب نیز و لکن عطارد دشمن قمر
و عطارد و زهره همچنین مشتری و زحل اند در دوستی و دشمنی قمر و زهره دوستند
همچو آفتاب و عطارد و مریخ و آفتاب دوستند همچنین آفتاب و عطارد و مریخ با مشتری
گاه دوست است و گاه دشمن مریخ و زهره دشمن اند با زحل دوستی که افتد عارضی بود
و عطارد با مریخ ... در اصل اند در دشمنی عطارد و مشتری به اصل دشمن اند و اتفاق
و زحل باصل دشمن اند و تا مریخ قمر باصل دشمن اند زهره و عطارد با زحل دشمن اند
احکام قمر دلیلست بر احوال عالم و جاسوس فلک است حامل ستارگان مانند ... — احکام قمر
رشد و زیان و نقصان ... دکوست حزن و دلیل ... در زوال احوال و ...
گردانی کارها و بر آمدن حاجتها رجعت کواکب دلیل عصیان و پشیمانی و ...
و عجز و بر روی بار و دل تنگی و نا روایی کارها و فرمان هبوط دلیل غم و اندوه و — رجعت

رکشی و حبس و بیماری و وبال دلیل وحشت و زیان و غربت و دوری
دلیل مهجوری و ... و عاجزی در کارها و نا روایی حاجت ها بطء در جنوب
دلیل ضعف کار و ناتمامی حاجت و تنگی معیشت احتراق دلیل غم است — احتراق
و بیم و ترس و مشقت و بیماری و رفع دلیل رفعت و عز و بر آمدن حاجت ها
استقامت دلیل نیکی احوال و روایی کارها و فراخی عیش ... استقامت — استقامت
دلیل آثار سعادت و باز گشتن کار با اقبال و دولت فرح دلیل شادی و نیکی
و سلامت و منفعت فایده هیچ کوکب را منحوس نگویند تا آنگاه که نحسی کرم
... و حجر در دوم و گذشت از کسوف ... نحس ...
سیم و ... از طالع ساقط باشند طمع ... و ... تمام ... کوکب
در او تا د ... بلا آورد و ... و حجر ... زیان ... انفصال قمر کوکب
دلیل کند بر آنچه امید دارد و باندازه طبیعت فایده ... اگر سعد بود ... و اگر
نحس بود ... قمر از کوکب و ... احوال ... کوکب ... در
زحل و مشتری باشد حاجت وی بر آید ... در خانه کوکب ... بود
بر آید با آنی کوکب که در ... باشد ... و ... بود و چون
... و ... حاجت کوکب نحس باشد و صاحب طالع ... از تربیع یا مقابله
حاجت تباه کرد ... حال نحس ... تباه کند کارها را سعدان
... ناظر باشند ... و سر کم کند ...
نحس در طالع و طالع و ... شرف ... تباه کند
کارها را سعدان ... ناظر باشند ... و سر کم کند ...
... ناظر باشند ... سعدان ... باشند

از طالع یا راجع منزلت یکی نند سعدان یا یکی له در جایگاه بد یا راجع یا منحوس
هر چه یکی التماع باشند از سعادت دو کوکب ضعیف باشند یکی ان در اول د
یا تربیع یا مقابله یکوکب انسان یکی شنبک باشد سعدی که در هشتم باشد نه خیر کند
نه شر نحس در هشتم شروری سخت تر بود اگر دلیل کدخداو بند حاجت منفصل شود
حاجت بر آید کرهی و بطلب و اگر صاحب حاجت یکی صاحب طالع بپیوندد حاجت
بر آید با سانی و اگر کوکبی نقل نور کند از هذا و بند طالع بطالع حاجت متوسطی
از سایل مسئول عنه رود و آن کار بر آید و اگر نقل از صاحب حاجت بصاحب
طالع بود از مسئول عنه کسی اندر یابد و حاجت بر آید اگر انفصال بود [illegible] بود
با سانی و اگر بعد از وقت بدشواری و مجیبی علم کتر از قمر اگر هذا و بند حاجت
نحس بود و دلیل بود مستقل و ناظر از او نا دستنظر تربیع یا مقابله و غیر مقبول باشد
شر بلا و شغف و عنا گوید کاشکی ای حاجت اصلا نبود و بدانکه قمر
با اول ماه یا زحل مزاج دهد خاصه که زحل مشرقی باشد و با آخر ماه بمریخ مزاج دهد
خاصه که موضع که و اصل الثبت که زحل برد و خشک و مریخ گرم و خشک
چنانکه اول ماه بیش قمر یا زحل متصل باشد مزاج دهد [illegible] خاصه که مشرقی باشد
و چنین موضع باشد مزاج [illegible] دهد و با آخر ماه قمر بزحل مزاج نبود خاصه که موضع
باشد و مشرقی بهتر و چند اول ماه قمر بمریخ مزاج ندهد خاصه که مشرقی باشد و چنین
موضع باشد مزاج دهد و باز با آخر ماه قمر بمریخ مزاج دهد خاصه که مشرقی باشد
و چنین موضع باشد مزاج [illegible] دهد مزاج دادن دلیل کند بر صلاح و نیکوئی و
نا دلیل بر [illegible] دو [illegible] و مریخ بر عکس این یا اول ماه زمان کند و زحل با آخر ماه
زمان کارتر و بدتر اوقات [illegible] چنین قمر دلیل کند بر تمام حاجت باجز

از آنکه جنب اعتقد [illegible] یکی از موضع جمعه از ابتدا نشود و بموضعی دیگر باشد و قمر را نیز کتب
و قمر در آن موضع باشد که در ابتدا حاجت بود در آن حاجت بر آید و اگر قمر بموضع دیگر
باشد و متوال بود نه بدان یکی که یاد کردم و ناظر باشد با آن موضع که با اول حال بود
بی دلیل کند بر تمامی حاجت مثال چنانکه مسئله از جهه بود که آید ثانی طالع زحل
قمر و در دلو بود و آن بریخ و مریخ تا دنب اتصال قمر با مریخ دلیل کند که بر سد
هم در از و در [illegible] مریخ با دنب بود و دنب دلیل نکو کند و بر هر سعد ان [illegible]
که قمر باز محل [illegible] شود و بمریخ متصل شود بر سعدان بر [illegible] باده کر [illegible]
انبدا اگر که آید و صاحب طالع و صاحب طالع هر دو یک کوکب باشند و مسعود
ساقط از یکی [illegible] عاقبت کار بر مراد بود اگر هم دلیل [illegible] مسئله
با کوکب سال یا مولود در جایگاه مقبول باشد و بصاحب طالع نظر ندارد و نه
با صاحب خط و طالع یکی اقبال دلیل دلالت کند بر بودن حاجتها و حصول
مراد و بسبب آنکه نظر نبود دلیل کند بر دیر بر آمدن حاجت از آنکه صاحب
با [illegible] بود [illegible] قمر [illegible] اتصال کند چنین [illegible] جایگاه [illegible]
بر [illegible] حاجت بر آید و اگر دو کوکب دلیل کند بر حاجتی و واقع و مطلوع
البته [illegible] در جایگاه [illegible] معلوم [illegible] درجه و دقیقه از طالع زمانی یا مولود یا
کتاب چنین واقع برج جمعه [illegible] درجه و دقیقه که بود مدفوع الیه باشد
[illegible] حاجت دلالت [illegible] انفصال دافع یا مدفوع الیه تمام [illegible]
کن حاجت بر وفق [illegible] آید و اگر دلیل در صعود باشد [illegible] صاعد [illegible]
و [illegible] الارض بود و دلیل کند [illegible] کند [illegible] منزلت یا بد
بزودی و اگر دو دلیل دلالت بود بر تمام حاجت اتصال [illegible]

برسد و چه باشند اول که قمر نقل کند بهان آن پیش از آنکه متصل شود و اگر دلیلی
آمدن بزودی بود وقت دویم الطاه که هر دو دلیل متصل شود و موثرتر آن باشد
که قمر با آن یاری کند یا ناقل نور بود یا در موضع صاحب بیت صاحب
برآید وقت سیم الطاه کو آن دو دلیل از یکدیگر متصل شود هر اینه برآمدن
حاجت باشد و اگر دو دلیل دلالت کنند بر قضا حاجت باتصال یکدیگر و از
یکدیگر منصرف شده و آن حاجت تمام نشود نومید نباید بود تا اتصال قمر
یک دو دیگر که در حیز بموضع صاحب رسد با آن دو دلیل نقل نور کند با آن
دو دلیل یا از هر دو بموضع صاحب نظر کند هر اینه حاجت برآید اگر دلیلان
دلالت کنند بر سر و مکروه و منحوس باشند و سریع السیر و غیر مقبول هر اینه سر انگیزد
و بزودی و اگر متصل شود دیرتر انگیزد و همچنین اگر بطی السیر باشند و حیز بر
سعادت دلیل کند و سعود بود دلیل کند بر بودن آن خیر بزودی و خیر غیر
مقبول باشد دلیل کند بر تاخیر سعادت و همچنین بطی السیر و عقد مسئله از حاجتی
باشد و قمر یا بعضی کواکب در طالع بود یا رسد بموضع حاجت رسد و لصاحب
نظر کند یا با صاحب صاحب حاجت باشد نظر کند صاحب نظر کند صاحب آن وقت
برآید اگر بوقت مسئله یا ابتدا کار دو دلیلان دلالت کنند بر برآمدن
حاجت و یکدیگر نظر ندارند یا صاحب طالع صاحب صاحب مزاعم نظر
نکنند پس هر وقتی که نظر سعد یا متصل شود آن حاجت برآید و بدانکه
مطالع بروج سا نهها بروج ضعف دلالت کنند اند بر وجهها و سایر کواکب
و دو ورات آن قوی دلالت کنند نتوانند زیرا که بروج دلالت نکنند مگر کواکب
از این جهت مختصر گفت بروجها ماننده مرد کاشته چیز نور کواکب در این ل

آید زنده شود و لغته لذ که بروج بر مثال تخت و کواکب بر مثال جان و اگر
قمر منصرف و مشغول از کوکبی در برج دو صورتین بود دلیل کند بر زوال حاجت وقت
اتصال باشد که متصل شود قمر و مکر بار او از برج آن کوکب چنانچه زحل در سنبله بود
و قمر بوی متصل شود از قوس دلیل کند بر آمدن رسولان و وقت اتصال بعد
که قمر انصراف از زحل بر زحل رسد و اگر بعضی از کواکب دلیل کند بر ضرری یا خیر
و شر مدون آن ضرر در روز آن کوکب بود یا ساعت وی هم در ان روز و ساعت
مثلا دلیل مریخ بود بر لعنی ضرری پس بروز سه شنبه و ساعت مریخ تمام شود
مانند آید و اگر کواکب تنها بود بدلالت وقت تمام بود و دوران کوکب
بود یا آن کوکب و اگر دلالت تنها بر برج اتش بود یا برج
وقت تمام و اگر برج با کوکب مشترک باشد هم کوکب دور کوکب و مطالع
برج و اگر واقع در ذو صورتین بود و ثابت و باقی بر ذو صورتین و واقع
در ثابت پس وقت حاجت بارباع فصل سال افتد و اگر واقع در ثابت
و مدفوع الیه در منقلب یا قابل در ثابت و واقع در منقلب بود وقت حاجت
برآمدن بماهها افتد و اگر واقع ثابت باشد حاجت بسالها برآید و اگر هر دو
در ذو صورتین بماهها و اگر هر دو در منقلب بساعتها و همچنین قیاس کن
نظر دا کرده و تا دیا مایل الاوتاد یا از سواقط و زایل الاوتاد باشد اوتاد
در مثال برج ثابت است و مایل در مثال ذو صورتین و زایل بر مثال منقلب
این فصل فلک را یاد داده و اگر کوکبی منصرف شود از کوکبی دیگر و دلیل کند
بر زوال وقت اتصال باشد که واقع انفصال کند مثلا صاحب سادس بصاحب
طالع نظر کند یا صاحب سادس دلیل کند بر بیماری وقت درازی بیماری را از

سادس بنگرند یا کدام را روی با او نظر وی بد لابد دیگر و اگر آغاز کاری
کنی و صاحب طالع با و لیل کند کوکب متصل باشد و اتصال آن هم کواکب
باز بعد از برج منصرف شده بود که در آن برج بود دلیل کند بر تباهی آغاز
آن کار آن تباهی رفته را دفع کند بعد از دو دلیل کواکب که دلیل
باشد منقلب شده باز رویی از آن برف دو ملک آن باز گردد مثلا چنانکه
طالع حمل بود و قمر در نهم و مشتری در عاشر متصل بود در وسط السماء و اگر در
کواکب هر یک باز حلی بکوشتر بود و زحل در طالع بود بعد دو روز
و دو روز مشتری و مریخ سعادت بر چیز دو باشد مشتری که زحل کوشش پیدا
کند و بدانکه تمام شدن حاجتها از پنج جای طلبند اول آنکه وقت هر چه
واقع و قابل بود و صبر از درجات آن بنگرند سال بود یا ماه یا روز
یا ساعات چنانکه گفته شد به اندازه سرعت سیر دلیل و بطوء آن و دوم آنکه
واقع بدرجه قابل رسد آن ماه و روز یا ناقل النور بدرجه قابل رسد یا دافع
بجسد و سیم بنگرند بدرجات تمام دلیلین هر درجه سال یا ماه یا روز باشد یا بنداء
سرعت و بطوء دلیلان و دلالت ثابت و منقلب و چهارم بنگرند تا انی که
دلالت کند بر نوعیت وی که سال صغری وی چند است اگر فوق الارض
است و شرقی بعدد سال صغری ساعات بود و اگر مغرب بود مطالع حمای در
مطالع آن برج باشد اگر ثابت سالها و اگر ذو جسدین ماهها و اگر منقلب
روزها بود پنجم بنگرند تا کدام درجات طالع یا درجات قابل و درجات طالع درجه برجی
ماهی بود طالع سلیلان نسبت طالع سال اول العاشر وسط السماء دوم را حادی
عشر سیم را خامس چهارم را تاسع پنجم را ثالث ششم را رابع هفتم را تاسع

هشتم را

طالع
هشتم را و چهارم خانه قمر بطالع نظر کنند اول روند و گویند از صاحب اول اول طالع
و دوم از اتصال او و سیم از بیت الاخوه و قول دیگر صاحب اول را از
انفصال اول قمر و دوم را از انفصال دوم و صاحب سیم را از انفصال سیم
و اگر قمر را در آن برج که هست انفصال نبود و در برج دوم قمر نگرد با انفصال
آن برج حکم کنند و اگر در آن برج نیز انفصال نبود آنگاه از صفا و نیز آن
ساعت گویی صاحب ساعت اول اول را و صاحب ساعت دوم دوم را
و همچنین تا هشتم از دو چیز بایستی کدام بهتر و قوی تر و کدام ضعیف
یا باطل هر یک را بر ترتیب ماند شاهر چنانکه صاحب اول را با اول و
دوم را با دوم تا آخر بس نگرند صاحب طالع و دوم و صاحب وی همچنین
حکم کنند هر یک خانه را از سعادت و نحوست و دوم از انفصال قمر باور
و اتصال دوم و سیم از آن کوکب موضع وی و از حال نظر موافقت
و مخالفت و قوت و سعادت و نحوست حکم کنند و هر دلیل که وی در او
بود و قوی تر از ساقط یا مایل یا هبوط و هر برج که در شرف بود یا در غایت
سعادت یا مجره و نیز بود یا صاعد بود حکم کن سعادت و آن اروه
آن مردم بهتر و قوی تر باشد و اگر انفصال قمر نشان فی الذات را بر ساعات
نگاه کنند چنانکه در آمده است بطلمیوس گوید صاحب اول الارباب
مثلثات اول و دوم را از دوم و سیم نیکوی و قوت و ضعف و
هبوط و سقوط و وتد و غیر آن بنگرند و حکم کنند از شهرها و زمینها کدام
موافق تر یا کدام زمین سال دار تر یا کدام را کنند از شهر بنگرند صاحب
طالع که سعادت وی و کدام را نحوست و کدام سعادت است که در او کنند

یا از نظر سعادت نوی نظر افکند که ستاره بکدام ربع و بکدام برج است حکم کند تا بدان
و بدان افق سعادت سعد ار منحوس بود بدان جانب نسبت بد بود وان که بهم هلاکت
بنا بر احوال بود و اگر خواهد از اتصالات قمر نظر با اول و دویم و اگر خواهد ارباب مثلثات
نگرد و اگر خواهد بطالع و دویم و سیوم و اگر خواهد با ارباب سلطان نگرد بهان و نواحی از
سعادت و نحوست از ان حکم کند تا ثواب آید لیکن تمام استخراج و دلایل از مفاتیح
البرج الطالع
الغضا و هو اعلم الربع الطالع و ما نیت کلام فی المسایل طالع دلیل کند بر ابتدای کارها
و صداوند نشی و قمر و کهم السعادة هر کدام را نهایت باشد و عاقبت دلیل است خانه چهارم
و صداوند نشی و صداوند خانه قمر و صداوند کهم السعادة هر کدام از پنج دلیل ها را انتهای
باشد دلیل عاقبت کار است اگر بوقت اغاز دلیل ابتدا در وقت باشد و دلیل
عاقبت در زایل یا ساقط اغاز نیک و عاقبت بد بود و اگر عاقبت در وقت و دلیل
ابتدا ساقط یا زایل عاقبت کار نیک و اغاز کار بد باشد و همچنین حکم کند بر نظر سعدان
و نحسان و اگر بوقت ابتدا ابتدا کار قمر یا دلیل ابتدا در برج منقلب باشد اغاز
کار مضطرب باشد و گاه کار کند و گاه نکند و اگر در برج ثابت باشد اغاز کار
قوی بود و اگر در ذو جسدین باشد آن کار را دو بار اغاز کرده باشد و از ان کار
بکار دیگر در آید و اگر ماه یا دلیل ابتدا بسعدی پیوسته باشد اغاز کار در ابتدای
و نیک بختی بود باندازه اتصال و اگر عاقبت دلیل سعد باشد یا بسعدی پیوسته
احوال عمر مردم
در پیوند عاقبت سعد بکمر باشد و اگر بنحسی پیوسته و نحوست لود احوال عمر مردم
النیکو و بدی نیک نصاحب طالع و قمر زیرا که عمر مردم در صداوند طالعست و
نگهها در قمر است انصراف قمر دلیل کند بر عمر از گذشته بود و بسعدی پیوندد
دلیل کند بر سعادت با عمر گذشته و بر باقی باشد و اگر بسعدی باز گردد و بنحسی پیوندد

وعمر ماضی و با فرزند با روشنفت باشد و از صاحب طالع تحت الشعاع باشد روز
باجر لکن قمر منحوس یا ساقط از طالع یا در بایع یا بعض نحوس بطالع یا در رابع
دلیل کند بر مرگ سایل اما دانستن وقت مرگ آنست که بنگری از درجه صاحب
طالع تا درجه خراق یا نجم سوی بنگر که در کدام برجست و بکدام جایگاه حکم کند
بر سال و ماه و روز و ساعت چنانچه در پیش گفته شد و بدانکه باید که نحسی در طالع
یا در اوتاد صاحب طالع یا صاحب هشتم باشد و اگر سعدان بطالع ناظر باشند
و قمر یا کی از کدن و صاحب طالع بالبرج و ناظر بطالع و قمر نیز بصاحب
برج ناظر یا برج دلیل دلیل کند بر درازی عمر و دولت و شادی اما بگیر از درجه صاحب
طالع یا درجه سعدان هر درجه سالی یا ماهی یا روزی یا ساعت چنانچه
گفته شد که اگر بسعد اگر سعد باشد دولت و اقبال بود و اگر نحس بود شقت و
ادبار بود اگر عمر فرطان بنیری با طالع یا سهم السعادة یا اجتماع یا استقبال
کر از زوال ... یابی ازو سوال باشد که ام سال سیر تو رسیده بیلاجی الله ه
بگیر از درجه هیلاج یا درجه سعد و نحس بسعدی یا شعاع هر درجه از مطالع سالی
چون بدرجه نحسی یا شعاع و جسد او رسد از سعدی شعاع منعکند هلاکت باشد
و اگر افکند نکبت باشد و بگذرد و اگر بجسد یا شعاع سعدی رسد دولت و سعادت
بود و اگر بسعدی شعاع افکند سعادت بیفزاید و اگر نحسی شعاع افکند از سعادت
بکاهد اگر برسند از او اعمر خویش و میانه و اوخر بنگر با ارباب مثلثات طالع
صاحب مثلثه اول دلیل بنظر سعود و نحوس و جایگاه قوت ارباب مثلثات
از هر یک علیحده ما چگونه یابی بر آن حکم کند و اگر از جهار نحسی عمر سوا کند
بنگر بر برج طالع و ربع و سطالسما و ربع هفتم و ربع چهارم هر کی سعد باشد یا شعاع سعد

احوال سعد و نحس اعضا

سعادت و دولت دوم قسم عمر باشد ربع اول از طالع است دلیل کند بر کودکی و جوانی
و ربع دوم از وسط السماء است دلیل بر جوانی [illegible] و ربع سیم از هفتم است
دلیل بر [illegible] میانه عمر و ربع چهارم از رابع است دلیل بر پیری و آخر [illegible] و
آخر عمر و ازین مرکز که [illegible] بود گویند اگر برسند بر اندامها بر کدام نیک و سلامت
است و بر کدام درد و رنجی بنگر به صاحب طالع و صاحب [illegible] که از سعد و نحس که
ناظر است و از کدام برج است اگر [illegible] سعدی باشد بر آن اندام که منسوب آن برج
منسوب بود نیک و سلامت باشد و اگر نحس بود آفتی بر آن اندام باشد و [illegible] بود مثلا
سر مر حمل را گردن مر ثور را کتف و دستها جوزا را سینه و [illegible] سرطان را [illegible] معده [illegible]
معده [illegible] اسد را [illegible] سنبله را [illegible] میزان را [illegible] عقرب را
رانها قوس را زانو جدی را ساقها دلو را [illegible] پای و قدم حوت را و
نیز گویند فوق الارض [illegible] را [illegible] تحت الارض [illegible] را [illegible]
گویند فوق الارض از سر تا [illegible] و تحت الارض از [illegible] تا [illegible]
سال [illegible] درجه طالع [illegible] و [illegible] سدس
یا ربع [illegible] سال [illegible] مثلا طالع
شش درجه [illegible] حمل [illegible] سال [illegible]
و اگر [illegible] درجه را از طالع [illegible] آید عمر سال [illegible]
وجه دیگر [illegible] درجه [illegible] درجه [illegible]
و اگر [illegible] درجه [illegible] درجه [illegible] است [illegible]
مقدار [illegible] و اگر [illegible] برج [illegible]
[illegible] دوازده [illegible] آید [illegible]

طالع مولود [illegible]

باشد و اگر [illegible] بر دوازده قسمت که ماه برون آید و نسبت چنان بود که
بنگر [illegible] درجات جمع شده ازین جمله است سدس یا ربع و غیر آن از دو برج
[illegible] چنانچه گفته آمد و [illegible] طالع مولود از طالع و [illegible] طالع [illegible]
است که [illegible] و دقایق و درجات طالع و درجات صاحب طالع [illegible]
[illegible] حاصل را [illegible] از برج رفته است [illegible] آنچه برون آید دلیل [illegible]
[illegible] و ازین [illegible] از اول [illegible] دقیقه [illegible] از درجات طالع [illegible]
باقی [illegible] آنچه برون آید از دوازده [illegible] آنچه باشد [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] و اگر از [illegible]
از [illegible] دو [illegible] ماه و اگر از [illegible] دوازده [illegible] و باز [illegible]
[illegible] اول [illegible] برجی [illegible]
[illegible] برج [illegible] و باز [illegible] آنچه برون آید [illegible]
[illegible] و باز [illegible] فوق الارض [illegible]
[illegible] و اگر تحت الارض [illegible] و اگر [illegible] حمل و سرطان
[illegible] در [illegible] باشد اگر میان سرطان و میزان
[illegible] و اگر میان جدی و حمل [illegible] و اگر میان میزان و
جدی [illegible] در طالع [illegible] ساعت زاده [illegible] از
[illegible] دوازده [illegible] باشد [illegible] طالع
اگر [illegible] اول [illegible] دو ماه او [illegible] زاده [illegible] از آن [illegible]
بود دو ماه دوم و اگر [illegible] سیم [illegible] باشد که صاحب [illegible]
و [illegible] صاحب ساعت بود و باز [illegible] دوم [illegible] در طالع [illegible]

بیرون آر آنچه از عدد جمع شود از اول حمل بیفکن هر جا که منتهی شود تا برج طالع و لا دقتش
باشد و دیگر صاحب هیلاج را در درجات نسی ضرب کن از آنچه باید بار عمر باشد و آنچه از
مختصر بیرون آمده باشد آنست که از عمر گذشته است که از عمر گذشته است و اگر آنچه از
ضرب بیرون آمده است بیشتر باشد از صد صد از وی بیفکن تا بدانی کن و دیگر
ضرب کن درجات طالع را در درجات صاحب هیلاج آنچه آید از صد سالگی تا عمر
گذشته باشد پس بنگر که صاحب درجات طالع در طالع کیست و صاحب هیلاج در چه
حد است درجات صاحب هیلاج را در درجات صاحب برج در درجات ضرب کن آنچه
آید اگر زیادت تا صد باشد صد از وی بیفکن تا باقی عمر گذشته باشد دانستی احوال
نامه عطارد دلیل نطق است و کاتب و کاغذ و نقاش و قمر دلیل نیک و بد
نامه و حسن خط باشد از اتصال سعد و نحس و واقع باشد بر قمر دلیل آنکه نامه از
در آید و فال باشد بر آنکه نامه بهتر آید اگر دافع تدبیر قمر بغیر آنکه قمر از وی منصرف شود بود
یا در شرف باشد در دو تد نامه او نزد پادشاه آید و اگر در شرف نبود و زاید برخ
کسی سلطنت نبود باشد و آلکه از بهر ذلیل شد و اگر در خانه خویش نبود و در
وتد آن داعیان تنها آید و صدر و منزلت فرو تر از خانه بود و صدر از منزلت
وهم از صد و اگر از طالع ساقط بود و نیکو بود و صاحب برج خویش ناظر بود
نیکو که منزلت دارد و لکن شود که بیفت در میان قوم خود و اگر کوکب
که قمر از وی منصرف شده است ساقط باشد دو وتد نویسنده نامه صاحب و لکن باشد
و لکن با جاه و حرمت بود پس بنگر میان کوکب که قمر قوی متصل است اگر نظر
مودت باشد میان ایشان دوستی بود و اگر تربیع یا مقابله خصومت و گر
اگر کسی گوید اگر قمر را شش طالع یا سدس تا بد در نامه شادی و مراد باشد

و تربیع و مقابله غم و درد آشنود اگر ساقط نه غم و ترش دی و از دلال عطارد دو
شدلال گویی اگر چه سعد بود سخنان نیکو بود و اگر منحوس سخنان ضعیف و دروغ
و راستی سخنان کج راست و نیکو و اگر راجع بود دروغ با آن نامه کار بزود و از
فرستادن پشیمان شوند و اگر مطالع بد بود و ترش گردد مردم از نامه ترش دیدار شود
و اگر بند شمس نگردد ناخوش دل و نا زمان بود و اگر شمس باشد اگر قمر بر حد اتصال کند
نامه کواطلاع و دهقانان بود و اگر مشتری بود وزرا و قضاة و فقها
اشراف و اگر مریخ صاحب لشکر و سرهنگان بود و اگر با آفتاب ملوک و دو
و اگر زهره زنان و مغنیان و خصیان و اگر عطارد مستوفیان و اگر
بهشوران و منقبان و عمار و اگر قمر خانه الیر بود بنگر بموضع وی و برج
اگر در طالع بود با اول رسته بهتر باشد و اگر در دوم باشد در کار ان و ط العلاء ک
همچنین تا دوازده خانه نامه که آید بنگر عطارد اگر او را نصیب است در طالع
دو دلیل و طالع بنگر و سیوم است دلیل کند بر آمدن نامه چون عطارد و ندوم دلیل
رسیدن خامه که بو سفتن از وتد باشد و اگر عطارد و در طالع ناظر بود و دو
دو دلیل و ناظر نظر او را در بیخ نامه بیاید و اگر قمر از عطارد منصرف شود و بدوم
طالع بپوندد نامه از وقت تا ندکی اتصال کند و اگر عطارد منصرف باشد بدید
چاپ ز دو بد بد رسد نامه آید خاصه که اتصال از وتد بود و چون از نقطه
باشد دشوار تر آید و بود قرینه باید تا کجا او منزل رسد و اگر عطارد دو دو اگر
نویدار و نده بدوم طالع نامه زود آید و اگر غیر این باشد یا راجع بود نامه بیاید
و باشد که بار دیگر باز خویش نامه فرستادن را جواب هیچ نه بنگر اتصال
دو بیم قمر کوکب دلیل جواب نامه است و از آن در درجات قمر با اتصال دو بیم دلیل کند بر

اما هرکه قصد او سفر آمدن جواب نامه و از اتصال مودت و نیکی لطف و سعادت
و نوشته و با نگاه فلک و بروج حکم کنند چنانچه در آمدن نامه و اختر جزی آید
خفی است یا با طالع نگرند به دلیل طالع و قمر را استشهاد درست نیز بود و اگر
از کجا آن بود و بکوکب که ساقط یا ناظر نیست و در وتد جز خفی بود خاصه در
برج ثابت و اگر منقلب باشد و ساقط منقلب از آنکه جز خفی بر دلیل تمام شود
نیز بعضی راست و بعضی دروغ و بدانکه استقامت دلیل و سعادت ... و اتصال
بکوکب سعد و برج ثابت و مستقیم الطلوع و وتد هم دلیل راستی خبر است
و کوکب نحس و راجع و برج منقلب و ساقط دلیل دروغ فصل ... و خداوند طالع در
طالع ... بود در شهر یا خانه خویش او ... بکان بود ... باشند ... کو
... و اگر آن کوکب متصل در شرف باشد ... بود ... باشد و اگر در خانه
خویش ... بزرگان و اگر آن کوکب در هبوط بود ... کنند
اگر ... طالع کوکب علوی باشد و اگر سفلی باشد ... کنند
بعد اتصال او و اگر خداوند طالع در شرف باشد ... بود ... موصوف و در
مثلثه ... شهر باشد در ... جماعت خویش ... باشد ...
و در هبوط یا در وبال ... و اگر خداوند طالع در هبوط یا وبال
در خانه ... صاحب طالع در ... سایل یا مولود ... و ... بود
و ... سفر ... خانه ... سایل و مولود و از آن
... نیز و ... دوازده خانه ... و هر کوکب که در هبوط صاحب
طالع ... کوکب ... کوکب که در شرف صاحب طالع
دو ... خداوند طالع باشد و از دو ... دادند و اگر صاحب طالع بود نظر دارد

احکام ... خداوند طالع ... خداوند طالع

از آن

از آن طلوع امید پدید آید و اگر صاحب طالع نیز در هبوط یا وبال باشد از ... یا ساقط
باز اجرام یا ... دولت سایل زوال ... و ساقط القوه و بدبخت
و کاهل نیز و اگر صاحب طالع او را بنظر سایل دوست ... و اگر ... سایل
و نیز ... سایل ... و اگر صاحب طالع در هبوط کوکب ... و از آن
در شرف صاحب طالع ... دوست سایل بود ... سایل ...
باشد هم بر این قیاس ... کواکب ... نظر سعد ... جمله
احکام معلوم کرده و اگر خداوند طالع در طالع نیز مولود یا سایل ... و نیکو
... و فکر و ... مال و ... و اگر خداوند
طالع متصل نیز بکوکب در وسط السماء یا ... بود یا سایل ... سلطان و جاه
بود و اگر ... نیز کار ... که در و اگر اتصال صاحب طالع ...
... و اگر آن کوکب ... سلطان ... و اگر نظر تثلیث یا
تسدیس نیز ... و اگر تربیع و مقابله ... و اگر صاحب طالع از
طالع بکوکب ... و آن کوکب در برج آتشی نیز ...
و اگر در برج خاکی نیز بیمار ... و اگر در برج بادی ...
و اگر در برج آبی ... و اگر ...
خداوند ... ناظر بود ... و اگر سعد ... ناظر باشند ... فساد و
کم کنند خداوند طالع در دوم سایل یا مولود مال خود را تباه کنند اگر خداوند
دوم طالع نظر مودت دارد ... نظر عداوت ... و اگر
اتصال صاحب دوم ... صاحب طالع ... آسان ...
کرد و اگر صاحب طالع از صاحب دوم ساقط ...

واگر صاحب طالع اندرین برج بصاحب حال یا بصاحب سهم مال مشتری یا سهم
السعاده مسعود بود مقدار عدد سال بسیار گردد و مال از آن روی باید
حسب آنک اندر عدد دو آن موضع بود یا در آن برج و اگر اتصال نبود و در آن موضع
بود یا در آن برج و اگر اتصال نبود و در آن موضع منحوس باشد دلیل کند بر تا
باقی بضعف و برنج و تعب صاحب طالع در ثالث دلیل کند بر جود و تواضع
و احتیاج و ضعف و با مردی مر اقربا و برادران و ایشان بدو نفع رسد و
جز صحبت نیکو و سفر نزدیک بسیار افتد و اگر کند او نیز سهم مسعود بود از برادران
و اقربا دور منفعت کند و اگر منحوس نیز دور و اگر برج مسعود بود از برادران و
اقربا بطلان نیز دوری منفعت باشد و اگر زهره مسعود بود از برادران و اقربا بخود تر
روزی منفعت بود و اگر صاحب طالع بنظر سعدان باشد حلیم و با شرم و عاقل بود و اگر
ناظر عطارد یا مشتری بود صاحب سخن و علم باشد و اگر عطارد و مریخ را ببیند با
صاحب طالع کاتب و ادیب و [illegible] بود و [illegible] یا منحوس بود
و مواعلم صاحب طالع در طالع اندر رسنده بود [illegible] و زیرکان
محسوبی [illegible] و اگر منحوس بود اندرین جا [illegible] از بد [illegible] سعید
و اگر با منحوس [illegible] از سلطان [illegible] رسد [illegible] بود بی سببی و گر آن [illegible]
سخن [illegible] و اگر صاحب طالع با آفتاب [illegible] صاحب این خانه مسعود
یا منحوس [illegible] و [illegible] و صناع و [illegible] و مریخ
بزرگان [illegible] کننده بود و اگر در برج [illegible] بود [illegible] در
دهقانی و صاحب [illegible] و اگر با آفتاب [illegible] مقابله یا [illegible]
[illegible] آید و [illegible] این خانه خانه

حضورت سلطان صاحب طالع بود و کس بزرگان و فرزند اعتماد کنند و بود ستان
و در برنج بود کار بسیار کند و دوستدار لهو کند و طاعت [illegible] و بود چشم او نیز
بود اشتی و دوستانش بسیار گردد و اگر منحوس بود و اگر منحوس نبود از این طرف
غم و رنج بیش آید و از زنان [illegible] بسیار تولد کند حال فرزندان ضعیف
و او صدمه از فرزندان و دوستان داد و [illegible] از ایشان بیش آید و چشم
ایشان بود [illegible] شود و اگر مسعود یا منحوس بود در برج [illegible] شود و وفا ماند و
[illegible] و اگر اندرین خانه زهره ناظر بود مسعود بود [illegible] و با لهو و طرب
و [illegible] عاشق [illegible] و از زنان [illegible] و اگر مریخ ناظر باشد از
دوستان و فرزندان رنج رسد [illegible] و اگر
ناظر عطارد و مشتری باشد از [illegible] روزی [illegible] بود یا از علما و حکما و
بود [illegible] و اگر ناظر [illegible] صاحب [illegible] و از علما [illegible]
[illegible] و اگر ناظر آفتاب بود و منحوس [illegible] از سلاطین [illegible] با بد
[illegible] صاحب طالع در سادس [illegible] کارها کند که
کارها [illegible] بسیار [illegible]
کند [illegible] از طعام و شراب و از [illegible] و اگر در [illegible] بود
[illegible] و بیمار [illegible]
[illegible] صاحب طالع صاحب [illegible]
و اگر آن برج [illegible]
[illegible] و اگر
[illegible] صاحب طالع [illegible]

حضان

بر سینه و صاحب طالع در سابع حسود بسیار افتد و رنج متابع زنان بود و از
و ابنا زنان ناخوشیها بسیار کشد و تباه و گنه کار شود باید که دل برو بود که
حسود بسیار افتد و بدست زنان و ابنا زن خصم مقهور شود و زیر دست باشد و بر وی سلط
باشند و بیم رود بود و بیم آنکه بیمار افتد و محنت و غم بسیار بیند و از او عزت
حادث شود و اگر مقبول باشد با سعود چون بود خوشی در بیند از زنان و ابنا زنان
و حضان و عزت بود خوشی کند و اگر زهره ناظر بود از زنان خوشی بیند و اگر
عطارد و مشتری ناظر باشد از ابنا زنان نیکویی بیند و اگر با آفتاب ناظر باشد از مهتران
و سلطانان نیکویی بیند و اگر زحل و مریخ ناظر باشد با نحوس خصم بود و بیماری بود
و از این دو ستاره باید صاحب طالع در تاسع مولود را مهمات بسیار رسد و منفعت دل
و منفعت او بود و عاقبت کار و میراث بسیار دارد و از طعام و دارو و شراب
و ذی کند و بسفر و سعد شود و از کارکردن بسیار باکند و اگر مقبول بود
با سعود نیک بود و از مال و ابنا و حضان او در بلای باشد و با عز عاشق
نیک بود و اگر مقبول نحوس باشد و خطر جان و دوکاس و بیم در بیش او کم بیمار بود
و اگر زحل منحوس باشد بیمار بماند و بدی دراز و بر جای ماندن و ضرر او را او
حوادث و حمله او آید و بیند و بیند دل و دل تنگ و اگر مریخ منحوس باشد
از بدر سد از خصم سنگ و آهن و چوب و از بیماری بسیار گردد و ذلیل و ابلا و منبل
آنکه صاحب طالع در تاسع سفرها بسیار کند و منفعت کارها و رنج حج و غزو کار
طاعت و طلب و مقام و بزرگان نیکی رسد قریب تر باشد و اگر در این
خانه نیکو حال بود از سفرها سعد باشد و دولت یابد و تکانی و خوبی کند و در
اگر مقبول بود با اهل علم و لایق فقر و منزلت و شرف بود و نیکی و اگر منقلب

ذو حبوبیش مقرانا کجا بانا آمدن بود خوشی و اگر ثابت بود در جای منزل خوشیها کامیاب
گردد و اگر مشتری و عطارد مقبول بود با سعود صاحب او فضل و ادب بود و علم تفسیر بخواند
و علم احکام بداند و او را حس باشد با صحب طالع و اسباب او دفت بجای بیابد با صاحب سلط
با او باشد در نیکی بسیار از سلطان با از مهتران غم و محنت رسد خوش و اگر خنثی باشد و اگر
زهره و مریخ و سعود بود و عوقم کند صاحب طالع در عاشر بود کار سلطان معروف
شود و کار سلطان کند و نیکو خلق و حسن چهره بود خاطر کی با آفتاب مقبول بود
و اگر مریخ مقبول بود ظالم و ستمکار باشد و اگر زحل ناظر باشد دو حقیر بود خاطر او
انیر برج بصورت مردم بود و اگر بصورت چهارپای بود ملک کننده ستور او
با قضا بود و اگر زحل مقبول بود در کوه و کار زحمت باشد و اگر برج آتشی بود
دو کار آتش باشد چون آهنگری و سیم بالا کی و طباخی و مانند آن و اگر برج
باد بود کارهای چیز داروی و عطاری و اگر برج آبی باشد کارها که منفعت
کرد و کارهای و امثال آن و اگر مشتری و عطارد مقبول بود صاحب منفعت
درجه او نیکو بود و علم بسیار دارد و آنکه صاحب طالع در حادی عشر نیکو
حال خوش طبع باشد و دوستان بسیار و فرزندان اندک باشند و کم غم بود
و روز کاملت در کرد و صحبت مهتر و اکابر دارد و از ایشان نوازش
یابد و امانت و صیانت طلبد و با مردمان نیکو بسیار زنده بود و طامع
باشد و اگر منحوس بود منفعتها یابد و حق و را دوست دارد و اگر مشتری و عطارد
مقبول بود از کارها بهره یابد و با اهل کار و رشد صحبت دارد و اگر زهره مقبول
بود دوست باشد و عطا زنان یابد و عقل و لایق ایشان یابد و اگر
مقبول نحوس کیوان ناظر باشند و سعدان ساقط از بیماری در دو ... نو صفاء او ...

۱۲

اگر دو پا باشند معاشی بود بدشواری یابد و معاشی بود دشوار یابد و دو شغل نیز مفرد بود
کم بود و بر دمان ... سبب او و صاحب طالع در خانه عاشر در ذنب کانی بخت
بود و دشمنان بسیار باشند و اگر ساقط ... مستقیم بود و اگر ... موصوف از طالع
نیک بود و مقبول بر دشمنان ظفر یابد و دشمنان زار و خوار ... کند و اگر قمر ابتر
بود مزاج تن صحت بود و از طعام و شراب بافراط پرهیز کند و از رنج
و تعب خویشتن را نگاه دارد و از جدل و خصومت پرهیز باید کرد و با دولت
سوار باید بود و اگر بر طرف ... اندیشه نباید ... بیم بود و اگر مشتری و
عطارد منحوس بود از قضاة و دانشمندان صلاح و اهل شرع و منجمان دوری ولیکن ...
سلطان بیم بود و اگر زهره بود از زنان و خادمان و مطربان بیم بود و اگر
شمس منحوس بود از ملوک و اکابر حذر باید کرد و اگر ماه منحوس ... مستقبل بود نیک
و مضرت نزدیک بود خاصه که صاحب بیت العدو مستقبل بود ... والله اعلم
در شرایط اختیارات باید که طالع را و صاحب طالع را از نحسان پاک کند و اوتاد طالع را
از شعاع و صبر نحسان پاکیزه دارد و همچنین صاحب ساعت را و موضع ... را
نگاه دارد خاصه از رجوع و احتراق و محصور بین النحسین و باید که سعدان طالع و صاحب
طالع و صاحب ساعت ناظر و صاحب سهم السعاده قوی و ناظر باشد و ...
الطلوع باید بود در کار ... ذکر کنیم و در کار ... الکواکب
و نگاه دارد ... و صعود ... صاحب ... در طالع و
ماه ناظر طالع ... و دلائل ... و کسوف و
و از ... ماه با آفتاب ... را
نیز ... کار ... اگر ماه با ... کار ... را

روز شنبه ... باشد ...

و صبر کنی از ابتدا کاری در دور و از عقده و تعدیل ... و بیت ... و نهم و بباید که
هر ابتدایی که ... اول کاری که کنی بابتدا ... و مانند وی دیگر باره کرده شود
دوم کاری که کنی تباه شود و بار دیگر مانند وی کرده شود سیم کاری که کنی باید از
و دیگر باز مانند وی کرده شود چهارم کاری که تباه شود و دیگر باره کرده آید پنجم ضد
آنکه چند نوبت کرده آید و مکرر شود ششم کاری که هر روز باید کرد چون اوقات نشستن
ما است اولاد اوتاد ... ثابت دلیل کند بر ... دائم و ثابت و مایل
الاوتاد در ذوجسدین دلیل کند که باره کرده شود و مکرر گردد و ساقط الاوتاد در
منقلب بر کاری که زود تباه شود ... کار که دیگر باره بنا کند و صاحب طالع
و قمر و اول کواکب که بر طبیعت آن کار است ... در برج ثابت کنی و در وتد و
... در ذوجسدین و ... و صاحب ... ایشان ...
ناظر کنی دوم ... صاحب طالع و قمر را اگر در طالع حظی دارد و ...
ثابت ... و وتد و چنان کنی که از ... کوکب که
در برج ثابت بود و متصل ... که در مایل بود و در ذوجسدین و
طالع را نیز همچنین کنی و اول ... سیم صاحب طالع از کوکبی منصرف شود
و صاحب طالع ... متصل شود و قمر و صاحب طالع و ... کوکب ... در وتد
در برج ثابت و ... در مایل ذوجسدین چهارم طالع قمر در برج ثابت بود در
وتد و متصل بکوکبی که در مایل ... قمر با صاحب طالع از کوکبی منصرف شود
... دو خانه ... کوکب باشند ... در ... و مثلثه ... و از ...
کنند ... برج دیگر نیز خانه یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه کوکبی بود که از
وی منصرف شود ... دو خانه کوکب باشند ... از برج اول طالع

صدکود

قسم دویم

بایکدیگر که صاحب طالع را با قمر اداره و مراعات نظر ششم باید که کوکب بر طبیعت
صاحب حاجت بود چنین بخشی به طول کرده منظور برزنان و همچنین دیگران قسم دویم
کارش دیگر اگر ده کشف بیابد بود و اگر نکرده و این قسم بیج با ثابت اول اتصال صاحب
طالع و قمر و دلیل حاجت بر ظهرها ثابت باشند در اوتاد و سعود و همچنین کواکب منقل
شوند که در مایل یا برج دو جسدین دویم دلیل را منصرف باشند از کواکب که در
برجهای ثابت باشند و سعود دو یا اگر برج سیم دلیل از در حظوظ ایشان یکی باشند
و سیکه دیگر ناظر باشند چهارم باید که دلیل در اوتاد باشند پنجم کار را که خواهند
کردن و دیگر باره بیابند یکی اگر از جنس بیع و شری باشد با معاملت یا که باید
که قمر با صاحب طالع و صاحب سابع منصرف بود و در وسط و سعود و قمر باید که بعد از آن
خالی السیر بود و قمر را و صاحب حاجت را بر طبیعت صاحب طالع و بیکن اشتری و نیز بر طبیعت
عطارد و بباید نیز که در برج مستوی الطلوع باشند یا منقطعة القوة یا منعقد الطریق
و اگر از جنس بیمار و مسقف باشد قمر را با صاحب طالع را از صاحب رابع منصرف کن
و بباید که زحل را با صاحب سابع بود در مزاج نظر پرهیزند که گفته شد و اگر از جنس نام
و کتابت و صاحب باشد قمر را با صاحب طالع و از عطارد و از صاحب وسط السماء منصرف
کن و بباید که از مزاج نظر نهی باشد و اگر از جنس سفر باشد قمر با صاحب طالع را از
صاحب سابع منصرف کن و صاحب طالع و مریخ را بر مزاج صاحب طالع و قمر و
اگر از جنس ضرب و رسولان باشد دلیل را از صاحب سابع و صاحب ثالث و صاحب
خامس و صاحب مثلثه برج سیم منصرف کن و اگر از جنس تزویج باشد یا از دیقت و
لباس و امثال آن دلیل را از زهره و صاحب سابع و از صاحب چادر عشر منصرف کن
و اگر از جنس خصومت و حرب و دشمن باشد دلیل را از مریخ و صاحب سابع و صاحب

ثانی عشر منصرف کن و دلیل را از نحس اول و لاد طالع و اولاد حاجت با کوکبی دارد از روبها
منقطع المطالع یا منعقد القوة یا منعقد الطریق نباشند و در حظها اولاد حاجت
قسم سیم حذر که کنیز و خواهر که بنیاد شغل و هر کس مکرر نکرد و این قسم بر پنج باب است
اول دلیل را طالع یعنی صاحب طالع و قمر را در برج منقلب کن و طالع را هم منقلب کن
دویم دلیل را منصرف کن از کواکب ساقط در برج منقلب و منفصل کن یعنی آن
در برج منقلب سیم دلیل را منصرف کن از کواکب که حال بر خبیث و اضراق و متصل
کن یکواکب بحال همچنین چهارم دلیل را در وتد کن یا در مایل و متصل
بکواکب ساقط و آن کوکب که در وتد است منحوس پنجم دلیل را از مزاج خویش کن
در برجهای غریب یعنی و بال و هبوط و در وتد این جمله که یاد کرده شد دلیل ابطال کار
است قسم چهارم که حذر نباشد شش نوع خواهد که دیگر باره کرد این هم بر پنج باب است اول
آنکه دلیل از منصرف باشند از کواکب ساقط در برج منقلب و منفصل بکواکب در اوتاد
و مایل اوتاد در برج منقلب ثابت دویم دلیل را منصرف باشند از کواکب منحوس ساقط
و متصل بکواکب در برجهای ثابت در وتد یا مایل اوتاد سیم دلیل را منصرف باشند از
کواکب راجع و محترق و متصل بکواکب در اوتاد یا مایل الاوتاد چهارم کواکب که
دلیل باشند آن منفصل باشند ساقط بوند یا در اوتاد در وتد پنجم آنکه دلیل هبوط
باشند یا و بال او یا در غربت یا در حظوظ خویش باشند قسم پنجم کار پایی که کرده
را کرد و چنین که با بر نقش و برنا شود و این قسم بر سه باب است اول قمر در برج ذو جسدین
باید دویم طالع یا صاحب طالع هم در ذو جسدین سیم دلیل در برج ذو جسدین
باشند در وتد یا مایل و سعود و قسم ششم روز که کار را باید کردن تجدید
نمایم باشد اکر و این قسم بر چهار باب است اول قمر در برج منقلب باشد دوم طالع و صاحب

قسم سیم

قسم چهارم

هم در منقلب سیم دلیل اذکر اگر سفلی باید در برج منقلب چهارم دلیل دو ثالث
و تاسع باشند و صاحب زیج ماه اگر منقلب اگر نیست باید و ناقص النور و ناقص النور
و در بروج ناقص غیر معوج الطلوع و در ارباع مونث و صاحب وسط السماء اگر کسی
با کره و لعطارد اگر دلیل آن حاضر است میمنی و صاحب وسط السماء دلیل ایام الرجوع
و باید که قمر با عطارد باشند و سعود و عطارد تحت الشعاع نبود احتیاج ربع
دلیل دوم باید در حرم ضمن قبل از روز منحوس با استقبال و زاید النور و زاید
السیر و بر عطارد نباید مستقیم الطلوع و صاحب طالع در وسط السماء یا در طالع با
اندر ربع یا در وتد مونث یا در وتد چهارم و صاحب طالع و صاحب او تا د
بری از کوکبی و قمر با عطارد و عطارد و سعود در برج البروج مستقبل السعود احتیاج
اگر نشاید که طالع زاید باشد و یاری از کوکبی با هم او تاد و طالع سعود و صاحب
برج البرود در وتد یا ناظر بود تضاعیم و وتد رابع که اگر جای اگر هیئت اگر
زهره یا مشتری در وتد بود او البته و صاحب طالع سعود و مسعود بود ناظر و طالع
یک با از صفت زهره و مشتری و موضع ماه باید که نشود با جوزا یا سرطان یا سنبله
یا میزان یا قوس یا آخر حوت که اثر انکه اختیار در مثلثه سعود بود و ماه در
السعود و مریخ بهر حال اما سقط اعتبار اکثر در آن اندازه ماه یا عطارد
باید سعود و سعد و در او تاد و طالع و قمر متصل و طالع در او احمال تا جو
و اگر مستقیم در برج سرطان تا آخر و اول میزان تا نوزده درجه و ماه فوق الارض
باید و ماه مریخ و زحل و ذنب نکند بدین اختیار نامه و زنبور اوست در طالع
و صاحب وی و قمر و عطارد یاری از کوکبی و در وسط السماء یا در اوتاد و
و ادلا متصل بعطارد و سعود ناظر و طالع و برج ماه شکل عطارد و زائد النور

والع

زحل

و برج البروز از روی مستقیم الطلوع اینست اختیار اگر برج طالع منقلب و فصل
در اطام معنی کوکب و راس و ذنب در طالع زحل در طالع و سعود مشرقی
و در حظوظ دلیل کند که مولود یا سایل سخت بزرگ و صاحب دولت و اقبال
و در از دنو کلانی بخش و امانت باو و صاحب بار و کار در دم و کند و منفعت بعید
و اگر اندر سهام اما که گفته شد نبود یا منکر بود دلیل کند بر اندیشه باید و کارها
دیر بر آید و مرادها بکر بی بود و کار امروز نبود دا افکند و بر کمی انتظار
زمانیده بود و هم اندر دل و از برک اندیشیدن و زمانی و ضعیفی رای و
کمانها ابد و جستی در دلش المشتی و بیم از بیماری و بند و سحر و سوء
محال و بیماری دق و سل و جنون و مثال آن بد شماری و جنون متها ای که
و اگر کردن خانه و از جای بجای رفتن بغریب و تزویج و قبول امانت که زمان دارد
و از مردمان سیاه چرده و هندوان و سرایان و فرمنیکان و و کیلان حذر
باید کرد و از بنده و زمین که بر دیا نگیرد و اگر بیمار شود دیر بهتر گردد
و اگر کار شی خرد و از صحبت پیران حذر و اولیتر مشتری در طالع اثر و ترحمت
داشتن مردمان او در او ستی رفتن در کارها و بر آمدن امید و فراخ زندگی
و نیک جنبی و بنوشتگی با بزرگان و علما و فقها و وزرا و از دم و صحبت
با اهل صلاح و اعانت دعاها و جستن اندر دهانت و کشتی کارها و بهیر
کار سلاطین احوال و تن درستی و عز و جاه و میل بر ده و صلاح و امانت و تدبیر
صواب و بزرگی جستن و مال طلبیدن و حج و غزو و علم آموختن و نوحه
کردن و مایه دادن و نیک نامی جستن مریخ در طالع غالب کشتی صفرا و خون
و دل تنگی و شتاب زدگی و طلب بندگی و سرکشی و عیاری و امر و نهی دادن

مریخ

ونیز خشم و شجاعت و گزاف کاری و لطف بر خلق و لیکن نظر باید داشتن اندر دادن
یا از کم شدن و ایذاء مردمانی سببی و مراضی گشتن بر گناه و ماوی گشتن
انصاف ما دادن و معاونتی اندر نا آگاه و اختلاط با اطراف دو
ناهمر کردن بکمند از خواتین و اگر شهادت نباشد و مقبول بود دلیل کند بر محبت
و الفت و دل تنگی بی سببی و سفاهت با هر کسی شمس در طالع بر پوشیدن و شمس
زینت گشتن کارها و سیاست ... بر کسی ... صحبت و بد آمدن مرادها
نبود و ضرر و عزت شدن نبود و اختلاط با ملوک و بیدار کردن از خود کارها
کرده در باندازه و ... و از هر کسی اندیشیدن و دلاوری کردن و بیاک
رسیدن از ملوک و افزونی عز و جاه و تدبیرها صواب و استادی کارها
مردمان اگر شهادت دارد و مقبول بود و منحوس نباشد و اگر ضعیف و منحوس بود
و منحوس باشد سخت بد بود و آفت بسیار آید از سلطان و کارها بسته شود
و دل مشغول بسیار گردد پیدا آید زهره در طالع بر شادی و فرح و نیکوئیها زهره
و گشایش کارها و ... و ... از غم و نیکوئیها از زنان و خوابی
و اندیشها ... اندر بیرون ... و ... طبع و کرم گشتن و زنا در مال
... کردن مال و ... خوشی ... و طرب و دوستی ... سیر
کردن با ... و مواد ... باید که در اگر مقبول و ... نبود و اگر شهادت
قبول نباشد و در هبوط یا وبال بود و تباهی پدید آید از زنان و خادمان
عطارد در طالع بر شادی و فرح و بر آمدن حاجت و نیکوئی از عطارد بیابد عطارد
نوشتن ... و اهل ... و آموختن علم و ادب و صحبت با خداوند بینشها
نوو با ... و زیرک ... و علم ... و کلام و فصاحت و فراخی معیشت

وفزونی مال اگر مقبول باشد و اگر مقبول نبود و با دردها آید و ظاهر شود دانها نبود
از ... فرح بود و باطن غم و محنت و ضیقتی و دروغ ... و دروغ و زور
قمر و هم از ... و از اهل دیوان و غلامان و ... گاه با قمر در طالع بر کسی
... و تحویل از جای بجای بر و سفر و از کاری بکاری گشتن و ...
... و یاری خواستن و گرانی اندامها از غم و علت و اگر کار تمام بگشته
بدیگری شروع کردن و از قومی بقومی ... اگر در طالع شهادت دارد و نیکوئیها
داده ... اگر ... باشد و اگر منحوس باشد و نظر نحوسی بود ...
آید ... از ... و اگر ... منحوس ... آید و زیان کند ...
... کشف الارض ... و نظر تربیع و اگر مسعود باشد ... العود و العلا
... سعود اگر ... از علما و فقها و قضاة و وزرا نیکوئیها باید
و از ... اگر ... باشد ...
راس و خشک بود و ضرر ... در طالع ...
و ... اجابت دعا و صحبت با ...
و مونث از بزرگان و ... اندوه و غم ... افزودن و دوری
ذنب از راه دور ... ذنب در طالع بر تباه کردن ...
و غم و اندوه و کم شدن نیکوئیها و ... مردمان ...
... کردن و ... نقصان کارها و از ...
...
...
سعادت ... وعده کند ... و مقبول نبود ...

بامنفعت بود و امیدها و دشوارها نیز بر آید و حصول کسی در طالع بود که به شهادت و قبول آن
اثر از سعد و نحس غیر معتبر باشد و حکم به شهادت بود و نکبت واقف آرد [illegible] و از
بس نیکو بر صاحب کدام برج صاحب اجزا از ثلث خانه بود در حقیقت صاحب طالع خانه [illegible]
با بدل جزو دو کارها زروع و تاکید و بهره کند با موال آید [illegible] حل حفظ
بود و باد کو آید و کارهای موقوف سود و تکثر و ما این [illegible] آید و افتراق طالع صاحب
پرهیز باید کرد از جدال و خصومت و پنهانی صواب تر و از کار سلطان حذر باید
کرد و در طعام و شراب احتیاط لازم آید و در کارهای بزرگ و دشوار بود و فساد
کسی در افتراق در طالع پرهیز باید کرد از صحبت و مصاحبت [illegible] و از صحبت اکابر
و کارهای کنده صفر کرد و در پنهانی تا دفن [illegible] افتراق آن در برج
الثالث و ما بینهن کله با هم تمام [illegible] و معانی آن [illegible] صاحب طالع و قمر و
ثانی و صاحب [illegible] بلند [illegible] با صاحب طالع [illegible] حال سعد [illegible] بود
دلیل کند بر یافتن مال [illegible] مطلب [illegible] از نظر مودت بود و اگر از نظر تربیع و مقابله باشد مال
بحکمت تواند یافت [illegible] و اگر صاحب مال الحظ [illegible] مخالف بود [illegible]
از نظر مودت و اگر تربیع و مقابله باشد [illegible] و التثلیث [illegible]
نبود و کوکب ثقیل [illegible] کدام کوکب است و صاحب کدام
برج و در کدام خانه رسیده [illegible] هبوط بود و اگر زهره با مشتری در [illegible] الملک
بود دلیل یافتن بود و اگر کسی در [illegible] دلیل کند [illegible] صاحب سلطنه
و اگر قمر در [illegible] بر همان حال بود [illegible] ناقص [illegible] و قمر متصل سعدی [illegible]
[illegible] ناظر طالع بود مال یابد و نیکویی و فضل و منزلت [illegible] و اگر نحس [illegible] منحوس بود
[illegible] الامور [illegible] جاه و منزلت و کوکب [illegible] یابد [illegible] حال [illegible]

الربع الثانی

بغیر عهد [illegible] باید و اگر در [illegible] دویم از [illegible] باید و در سیم از خلاف قرابت
و الحوت و سفرها از [illegible] از آبا و اجداد و [illegible] دوازده خانه و اگر در
طالع دلیل [illegible] بود [illegible] که کدام حال [illegible] نیک و بد از آن حال [illegible]
بطلیموس گوید [illegible] صاحب طالع و قمر و سهم السعادت [illegible] صاحب طالع [illegible] متصل
بسعود بود حال [illegible] و امیدها [illegible] و اقبال و دولت روی نماید و اگر با [illegible]
منحوس بود نقصان [illegible] افتد و کوشش [illegible] سهم السعادت را شهادت [illegible] دو کیفیت
توانگری و درویشی از این [illegible] سهم السعادت [illegible] ریاست
و فواید و دولت [illegible] سهم السعادت
متصل بود بشمس و مشتری و از [illegible] از آن [illegible] و سعود
سهم السعادت در [illegible] و قمر [illegible] مستقیم [illegible]
و بافت میراث و [illegible] سال باشد و اگر عطارد و زهره
ناظر باشند [illegible] سهم السعادت و سعود [illegible] سهم السعادت [illegible] ساقط
از [illegible] مال [illegible] و اگر [illegible]
هر [illegible] و اگر با این هم قران با عطارد و زهره و سهم السعادت [illegible] ازینها
متصل [illegible] و سعود [illegible] کند [illegible] رسد [illegible] اوتاد
و سهم السعادت ناظر [illegible] جمع کرده است از [illegible] بود و [illegible] کند
و اگر کسی در [illegible] سهم السعاده [illegible] و سهم السعاده [illegible] متصل [illegible] جمع کرده
از [illegible] و اگر قمر با سهم السعاده [illegible] و عطارد [illegible] سعود
[illegible] بود و در کار [illegible] نیکو [illegible] درجات و صلاح سهم
السعاده و نظر [illegible] و خاصه [illegible] سعود [illegible] سعد [illegible] دو وتد مقابل [illegible] ناظر [illegible]

یا فقیر را

دلیل کنند بر دولت و غرقه و فواید بسیار از جهت آنکه جای کمر دلیل قوی‌تر در دولت و اگر
از مال مسعود بر سعادت صاحب نام در دلیل کنی و از مال برادر از ثالث و از مال پدر از رابع و از مال بیمار از سادس
و از مال فرزند از خامس و از مال بنده از سادس و از مال زنان از سابع و از مال ازدواج و خصمها و زن کالا از ثامن
و از مال سلطان از عاشر و از حادی عشر و از نیز فی سی هیکلی و از مال از اول ای انکار بنی و مشتری
اگر هر دو کوکب با هم مال از طالع دو دو تند با صاحب سهم السعادة یا صاحب مال یا با صاحب
و مریخ از ایشان ساقط مال را بیاید و نیکو جای ببود و اگر مریخ دو دو تند مشتری هیکل و سعادت
افتند و مواضع با شرف خود نظر و صفا یا رکز دوا و مشتری و صاحب دو سهم با صاحب
سهم السعادة و صاعد در نظر ال مال السعد یا بعد از صفا و نیز از دولت و اکابر و صاعد در اوج
مال السعادت را بعد از زوال ساو ملوک و صاعد در کار و در فلک اوج از ملوک و فضا دیند
از قدر و همچنین با قرار و اولاد مال الامر دان هم‌شنت دانسته شد که صاحب بیت المال و
و برخی هر دو صاحب طالع که تا از صاحب بیت المال با صاحب طالع الفضا
کنند مال الازمان دو در سهمی ربع و سعی و از صاحب طالع و صاحب بیت المال
الحادی کند السنجی و ربح و اگر کوکبی میان این دو دلیل نظر کند نقل کند اتفاق عقد و
میانجی و برابر بود پس بنگر بدان کوکب که در کدام برج است و استقامت بطبع این برج
و کوهر از کان بنگر اگر در دهم از ملوک با بعد از کار و شرف اگر برج آتشی بود از کار
آتشی همچنین برده و دو ازده فاکه رامی دان و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود
بنگر سهم صاحب بنا در کدام برج است از بعد او تا دو روز چند بگذرد و دو کار دهقوت
و اگر ساقط روزی چند روز بود تا نقطه رجوعت و اگر در مایل الاوتاد میانه حال
و اگر صاحب مال از کیوان ردا او السعد لم مستقر ملک مشتری و بطالع با صاحب
طالع و مال السعد جمع کند زیرا که مشتری دلیل مال عظیم است و بنگر صاحب مال اگر

زحل بود از جهت کشت و درود و عقب بود و اگر مشتری از فقیهان و قضاة و وزرا
و دبیران و بیع و بازرگانی و تجارت و امانت و اگر مریخ از اهل سلاح و کارها آتشی و قهر
و دزدی و دود و دنی قهر و اگر شمس از جبابره بزرگ و برادر و وزرا و کارها آتشی و اگر
زهره از زنان و لهو و طرب و دوستی و میراث و اگر عطارد از کتب و تجارت و
علم و کتابت و نقش و تجارت و اگر قمر بنگر که اتصال ماه کی است یعنی طالع کی و اگر
از الیس بود از جاسوسی و صاحب خبر و طواف باید و از طبع این برج که قمر
در وی است نیز حکم کند که در هشتم آنکه ابو معشر گفت هر مولود که صاحب مال و
صاحب عاشر و صاحب سهم السعادة زاید باشد و در دو تند و صاحب طالع ایشان
مسعود در جهات دلیل جوانمردی است و نقل و نظر جوزا و سنبله و میزان و عقرب
و قوس و حوت حکم طالع باشد یا صاحب طالع در این بر جها باشد مولود با سخا
سرف و جوانمردی بود و بر جهاتی که تو آنکه سعد بر دهم قوی است و مثلثات و
و بر جهاتی که مال رساند باز هم لیتی مند جوزا است و مثلثات هر اگر کند بر جهاتی
جایگاه بد بود از دو فلک کواکب ایشان در دو برج بر نقصان و شکار بر سعادت و در
تنگی بود و اگر نیکو حال باشند و سعد این دو دلیل کنند بر سیر مال و سعادت و ان
بر جهاتی که مال بد هستند با هم تا هر طالعی مختلف و نیکو حال باشند و سعد ان
دو دو دلیل کنند بر حاصل شدن و توانگری و اگر بد حال باشند برده و در نحوست و شکار و اگر هر دو
دلیل ایشان باشند که کدام قوی‌تر حکم بر او کنیم مال چند درم یافته شود دلیل صاحب مال
و عطارد دو سهم مال و صاحب وی هر کدام قوی‌تر و جایگاه او نیکوتر حکم در نشستن
و در طلب تقریب بر عدد مال از دو دلیل عطارد در برج در هبوط یا جایگاه بد یا اگر
بود رسید بعینه دو هم بود اگر شده برج دوم از الفرد حکم اگر الاکرون است بعینه از دوم

دلیل م

فرسخ صد در هم بیاید

و همچنین اگر کوکب کوری دلیل بود باندازه جایگاه شمس بود باندازه سال صغری خویش
در بیوت طالع جایگاه بود و اگر در مثلثه بود سال صغری را در ده ضرب کن همچنان باشد
که از ضرب بیرون آید و اگر در خانه خویش بود سال صغری را در صد ضرب کن و اگر در
ده هزار اگر کوکب را اکبری دلیل او همچنین و اگر دلیل را جمع بود الخ بود هم از وی کم کنند
و اگر محترق بود باندازه احتراق کم کن و اگر در درجه بود نقشش کم کن و اگر با ددم کی
با بود هیچ چیز نباید باز نبدید که با عطارد و در کدام کوکب است و ناظر از سعود و
نحسان و موضع از طالع چونه است اگر سعود ناظر بود باندازه جایگاه زیادت کنند
از سال صغری خویش چنانکه یاد کرده شد و اگر نحس ناظر بود باندازه خانه و جایگاه
خویش کم کنند همچنین از احتراق و نحس دلیل که دلالت کند بباید یاد شد یا نقصان
اگر در برج ذو جسدین بود آن عدد را تضعیف کن چون دلیل ناظر بود از تثلیث و
تسدیس زیادت کن و از تربیع و مقابله نقصان کم کن و البیس بعضی گفته از درجه و بیت
رابع تا درجه آفتاب انچه که از عدد درجات عدد مال همچنان بود با عشرات یا مات
یا الوف حال دوام دار که طول بود بنگر دلیل را از طالع و مسئول عنه را از سابع
و عطارد و قمر دلیل حال است از میان دلیل بنگر مسئول عنه اتصال تربیع و مقابله
بود چنانکه بخصومت بعضی آغاز چنانکه از کوکب اتصال کننده بود از انظر بود
بود اصلاح و دوستی بود و اگر دلیلان بیکدیگر نظر ندارند و قمر با کوکب میان این دو
نقل نور کند رسول با ایشان صلح کند با حق یکدیگر را بفرستد نشستند اسعطارد
بر نحل منصل شده منحوسی بود با آشتی بعد از عداوت و کراهان در دروغ باز کرده و اگر
با برج منحوس بود دلیل کند بر خصومت و عداوت و اگر کف النفوع بود دلالت این
نحسی کند بر قمر و اگر در طالع بیست بود باد و طالع نحسی قمر دلیل فی و ما دام بود و اگر قمر

در اثر مکسوفت

باعطارد با نحسی بود دلیل سلامتی و نیکو چنین در اثر حال کند بدینکه دراین عطارد و قوت
وضعف او و سلوک و غیب و استقامت و رجعت و طلوع او و از قمر اتصال او و انفصال
و انصراف او و از شعاع وی نیکوست اگر قمر زاید النور و العدد و الحساب بود در برج
البر مساعد و نظاره و فوق الارض دلیل کند و از دلیل کن قمر بعضی و اگر ناقص این
دلیل از دلیل حال سوء و اگر از نیز دلالت که قمر دراهم بعضی بر منفی بود و بعض بر بعد
هر کدام دلالت شهر تر و قوی تر حکم برون کن دیگر بنگر قمر و عطارد و درجه بیت
المال و درجه بیت الحیا و اگر قمر عطارد منصل بود و از غیبها یاک و مریخ از ان
ساقط و زهره و قمر ناظر با بیوت بیت الحیا با صاحب دلیل از یاد شود و بسیار بود
و بر حلفوع این دلیل نقصان و فکر بر زیان و وضعی بر آید بانقره و بخش حال
بنگر بود دلیل سایل و مسئول عنه از سایل و مقیم چنانکه در صدر کتاب گفته شد اگر رابع
دو دلیل سعد بکر اتصال دار و دلیل را آمد ان نبود بر سایل از ان کوکب که از دو حرکت
بود و دلیل بخم که قوی تر است اگر نحسی قوی تر بود اگر کوکب نقل نور کند بر آمدن بود ست
متوسطان بود و دلیل که نیکو حال تر و سعدان قوی که ناظر تر از دلیل و نبود
اگر نحس را بود اگر قضا و بند طالع در سابع یا با صاحب سابع اتصال کند سال صحبت بود
دو بنده بود و اگر صاحب سابع در طالع بود با صاحب طالع اتصال کند مسئول عنه جو بنده
و در بطالع و بنده بکار بود و اگر سعدی در طالع سایل بیع و شری و اگر نیکو لی و اگر نحس
در طالع دشواری و دروغ و اما ما حال نیکی و بدی و مقدار بها دو ساز و سط السماء و صاحب
وان دانستن در چهارم و قمر دلیل از هر کوه از جز اگر قمر اتصال اکبر و انصراف ای ایام سعد
جز ره بود بکر مباشر او تعبر بابها ترا ده بود کر انصراف بود و اتصال جزره بکسیر
مارستی بقمر و بود پیکی کر اتصال مکند اگر سعدی متصل بود و بنسیه جزیره بخرا انتقی بگذارد

وگران سعد صاعد بود با شرقی باز باید مشتریان چیز السعود فروش روی کند و اگر سعد با
مغربی هم بسیار فروشد و کم قمر در برج بقاء تجارت متصل دارم از حق در ذمه نزد بماند و
نگذارد و ممکن که باز گرداند و گردد و در ربع چهارم کو لیس شرقی بود اجرایاب شده بود و اگر مغربی کند و
کرد و در خرف نیکو بی چنین اگر در مسلته و صد و جه فروشتر از آن و در هبوط چیزی بکار
نا آگند و اگر قمر در برج مستقیم الطلوع و زاید النور و العدد و سعدان بوی ناظر هر چه خرید
شود و وبال و وزر زیادت از بهای آن سود کند و گر بجای سعد نحس باشد زیان و نقصان
بود و بهای اجرا بان که چند درم است از صاحب وسط السماء نگر چنانکه در سعد مال
گفته شد و فروختن اجرا بان بهتر بود با داشتن اگر صاحب طالع و قمر هر کدام قوی تر باشد دلیل آست
اگر دلیل نیکو حال و جای نگاه باید که مسعود متصل داشتن بهتر و اگر بر خلاف این فروختن بهتر احکام
صاحب خانه دو در طالع دلیل کند بر فراخی روزی به سعی و طلب و کر مقبول بهتر و اگر زاید و قوی تر بود گر
مقبول بود در وقت خواسته از جای بزرگی باید و گر صاحب دوم را در طالع حظ باشد مال از جای
اندک فروتر و حاجی باشد و گر صاحب مال زحل بود کیل بی نفع و بر و برتر ساند و از مال بهت
مشتری بود صحیح و بجا رسد و از آنچه نفقه کند بکار آید و نیز روا باشد و گر مریخ بی نحو دل
نفیسی برسد و به خود ما فی بود و آنچه نفقه کنند بکار نا شناس بود و گر آفتاب نیکو حال و کمال
باشد و بر آنچه دست نه داده نشنید و گر زهره ستاند از جای که زنیا چه مه بجای که خاطر
و گر عطارد حالش گردان بود و سعد فراخ دست باشد و مال شما جمع شود و گر
قمر مالش گرد نیاید و صدش کم باشد و دوای برون فراخ بود و گر خانه سعادت بود و در
و در برج ثابت دلیل کند بر بسیاری مال و گر صاحب مال در طالع و در شرف باشد مال
جمع کند و دولت شرف بود در خانه خویش هم چنین و مسلط فروتر از خانه و صد او
از صد و گر صاحب مال در طالع بود و در هبوط و در طلب مال عقوبت رسد و گر در

احکام صاحب ثانی در طالع

بال

و بار بود هم سید و اگر غریب مال بد شوار بیابد و اگر صاحب خانه سفلی تر از صاحب طالع
باشد مال کم تر بود و اگر علوی شود از رد و بار برج صاحب ثانی در ثانی متصف و مرتفع تر از اگر
صاحب طالع ناظر مال العدد گو دلگشد که از کوه هم لنه برج هر صاحبش مال اگر دو در کو کب عرب
باشد مال بیرون افزونی بود و اگر خداوند دوم در حال از وزن سفلی بود و یا رجوعش را کبار بر خورد
دو فوم مال از عطارد باش سود و زبون بود و ثمین بهم هفت کوکب را ضعیف بخت بلند تر بیدا
از دو خانه اگر طالع را صاحب مع انعبر دو طالع را ولیس مال از مشتری گیرد و اگر طالع
ثور کی باشد مال از دو دو مرد زاد کند یا از دو علم و تیغ و دیگر از روی بازار کار
و اینه مال از برادران بوسند بود و اگر طالع جوزا باشد مال از دو دور از
سفر بود و دوری و اتفاق کار بر عز دور حمل از آن دو دنی از دست
جو زحل مال قوی از هر نوع بیشتر بود و اگر جوزا از تجارت و صناعت بود
آید مختلفی بتغیر بهار و اگر دلیل مال مشتری بود یابد و لک صدق و منده
بود و بود و دو مستند است کار و اگر مریخ باشد از سفر و کار ایشان و خمر و گزین
و قتل جیوان و مس بکار نجیم و از سلاطین و عدل یابد و اگر شمس انقلاب
بود از جزء از دنیا بود و اگر زهره از اصحاب صاحبان و زنان و دیگر گونه
بر کو دو و بعد از جمع شدن پراکنده شود و اگر عطارد از کتابت و حکمت و
و بار جمع کند و زوال کو زن بود و اگر قمر از اتصالات و انصراف و از جا بگیراه
حکم کن صاحب ثانی در ثالث از قبل برادران کار رسد یابد شود و مال شما ایند
و مال ما نو دش از خوف و مال و غزه مندلی و مقدار از مال اصحاب گشت
کو طالع را بنظر عداوت ببینند و اگر سعود نبود و نحس صاحب طالع مبعوث از قوه
تشکو بی ببینند و الا نیاز بر آنها از اخوه و سفر باشد و برادران از دشمنان خویش

ثابت

صاحب

ربع بینند و صاحب ثانی دو ربع که بیت ثانی است از آن دور بود و در ثانی ازان
دوری بانداره قبول ... ثانی در رابع از جانب بیکو... بود از روزی ...
دو بر ابا ... و اگر مسعود ... صاحب طالع مقبول از مقابل ... (رابع)
عکس ... از علت ... از جانب ... و ... بد ... در ...
بود ... حفظ و در کار ... صاحب ثانی در ... (خامس)
با مال ... از جانب ... فرزندان ... فرزندان ... باشد و اگر
فرزندان ... صاحب طالع ... صاحب ... مسعود
... بود و ... فرزندان ... بود ... که سابع
رابع مسعود بود و ... در ... از ... (سادس)
بهم تا ... و از ... و ... عنت ... و اگر ... مسعود
... صاحب طالع ... و ... از ... و ...
و اگر ... مسعود ... از ... و ...
با ... بود از ... خواهی ... امید وار
... و ... کند و ... از ... ان
... و ... کند ... از اختلال و حرام
... و اگر صاحب طالع ... حقیقت قرار
... و ... و ... شود و ...
... و ... و اگر ... مرتبه ... بیرون
و اگر ... و اگر ... از ...
... از ...

تاسع
صاحب ثانی ... غریب ... از انکار و دین و مذهب که ...
وارد و اگر صاحب تاسع ... ناشی ... مسعود ...
و همچنین اگر صاحب طالع در تاسع ... از ...
بود و ... از ... و در ... آنجا ...
و اگر ... در سفر ... و اگر در ... صاحب ...
... و علم ... و ... و اگر (عاشر)
... در ... و ... در ... صاحب
در ... بود ... و از ...
سلطان ... کند ... بود ... و ... و اگر (حادی عشر)
... صاحب ... در حادی عشر ... سلطان
... و اگر ... و اگر ... مسعود ...
... و اگر ... و ...
... حرام ... و ...
... و ... و ...
... کنند ... و اگر ... مقبول
مسعود بود از ... و ... (ثانی عشر)
از ... صاحب ثانی عشر ... کنند ...
... صاحب طالع ... کنند
... و ... سلطان از ...
... و همچنین ... بود ... است

ولا تشر امساک در ادام کشف و در کار ادن قبر ناظر باید بود و عطار در افتادن کسی قمر ناقص
و حساب ونیکو نیز عطا ددو ناظر و صاحب نظر بود از کسی که عیبها و هنر هر کس بنشر شناید و ناظر
با دو نامی و نیشتن دل اتفاق قمر و عطا در دو و صاحب نظر و نیز ایشان اجل طلب کرد از کس آن صحیح
از شان کلافتا و اگر عطا در راحع نبود باید کرد بود ناظر باشد و کجا نگاه نکو و سعد آن
بنهانی و عطارد نیز نظر باشد و متصل بود نیز فرح عطارد در آن دسته کل اول و صاحب اول و ناظر و
صاحب دوم اطعام کواکب و سنین اتصال از صاحب دوم حال و اسم نیکو باشد از در دوم
از کم شدن و بعضی از سفر و نظر باشد زیرا اگر عطارد نیک نیک استوار است مال او را از و اگر در
و استوار کند سوا سعد بدی و کب و معاش باشد و نیز بسنده و بعضی بهم باشد از طلب و نظر
ما دید و کار داد و بستند و نوار فتح ایضا از نادان و نا امیدی از آن ان
و قطع در مال و ی و بعد از آن شنیدن ددو در آن حفظ مال ما لو و رصد ادوگر
اهم حال از دست هی بود آن ن باز نسار و زنین که طبع شده مال انوی متاع و
عقار بعد اگر نهاد دست و مال را کند که بنشر هم از آن و زمین بنشر در در نامی
برد و یا در دست کشتی مال حلال و نشانه مقاح عزیز و باز مندی از اهل علم و ورف
و عبث در کار اش و منفعت از ضرر یک دیگر ریخ نمره و مرد و دار از مراث و
امانت نهادن بود و هیچ حال به روز اشهر و اگر نهاد دست داد در مال البلاد کرد آن ند
و اگر نباید به بها ر سیار و سودا ها ده آن در خاطر نگردد که آن شی حنین نبود ا حال
بعد از عمر در بنی و برف ر مال و ضایع شدن و دشوار طلب و شنیدن شیخ که و
معاشی و هم صنعت استوار نکند و دادن و سد مثل اتحاف از هم و مثال نگاه باید
در گشت و از صحبت اهل صلاح خانه از صحبت ففقه و سهم بود که از اهل کسب نادان باید داد
مال یا جزو نهان بیابد کرد و نفع عقب بایر فرشته و از اطراف دو وزد آن ظهر

ن
کرد فلک نهاد دست شود و مخصوص شاخ زمان و تسی و مال را کنند که و شمسی در نیز مال ان اثر نهند
و ملوک با بدو هم رسان مرتب کنند بر که وقتی خوش و از جهت آن اثر متعدد کرد و نبود
کم غم بیشی آید که اثر نهند در البرج در سیر آن و از فلک سلطان ضعیف و بعد لسی از وی مشغول و صوف
مال از دست شود بلکه بنشر نیز و مستقیم اصل البرج و منفعتها از ملوک و انگار
و اگر مال مشغول نبود مال را کنند نفعا از صحبت طبقات بعضی شیخ و شرف زهره در فرحی نیز و جهت
بعضی آید از سبب ملوک و اهل ملک بر وی اثر و در شغل مال اخلاق بی مثل کند از صحبت طالع و
کار شی آید و بر وز نهر شود و مال شی زیاد و دست خود و آن باید ان دل در آن خشنود و اگر نهاد دست
شود مال شی منافع او از صحبت زنان و نظر بان مال بها نباتها نیکو و نظر در آن زنان نیکو باشد
و مال شی الارض فقنا در عطارد و در دعا نمی مال شی در آید و بعضی مرد و مرد و نیاد آن کرد
س سود و نیز وجه ملک اهل امری صحبت بود منفعت ها بود و باز نیز هم از این آن زیاد که
و از آن کسب سلطان فایده هم ابر و در کسب صبیله و ابرهه و اگر نهادت شود منافع کف
از صحبت طبق عطارد و قمر در نامی مال شی بود زیادت شد خاصه قمر زاید النور و
العدد بود و اگر ناقص مال شی نگاه بر و بیاید حرفت از اوزن لسبا متعدد و از کوه ملک اتحد کم
و مال و ما آن شکو بنشسته از نمرده کرد که این حوج و اگر نظر سعد و تقیم از آن خند
بیع بنیند و اگر بخور مال شی بر الکند از هم گو کمی کرد از مال شی نیز بر صلاح مود زیاد در مال کرد و
ظفر یابد بر اکابر و منفعت از صناع و عقیدت و نادر کسی صنعت اختیار مال شی
و سار نور آید و نو انگر و با نیز و حاصل روا کرد ذنب در نامی بکی مال عود سید آن
ملوک البیت کسب صحت شی و از مرده از نا ک ع و دو و چه که و اثار از مردمان حسب
صبر و لبسب از سبب عاران اطعام و صحت نیز صحبت و اطراف و وقف رکسی نیز
صاحب تایید بجهت نهاد و ستقم سعی و شرفی بر وی سلسله اسند و هم با جهت آید و بنا کرد

اطعام صاحب غریز

عطارد یا بدان که از نوع سعادت اصحاب شرف ثالث ... [illegible] ... صوابست
و دو دلالت او خاصه ... [illegible] ... لکن ... صاحب ... [illegible]
از خاصه ... [illegible] ... این دو ... بود ... حال ... [illegible]
و امانت اعتماد ... [illegible] ... و ساعت ... [illegible] ... نحوس ... [illegible]
در ... [illegible] ... و ... [illegible] ... برادران ... [illegible]
لا ... [illegible] ... البروج الثالث ... [illegible] ... نحوس و ... [illegible]
برادران هر کوکب که در ثالث ... [illegible] ... نحوس ... [illegible] ... برادران ... [illegible]
... [illegible] ... صاحب ثالث ... [illegible] ... منحرف و ... [illegible] ... سعد باشند ... [illegible]
کنند ... [illegible] ... برادران ... [illegible] ... کوکب
... [illegible] ... کنند برادران ... [illegible] ... کوکب ... [illegible]
با و ... [illegible] ... برادر ... [illegible] ... کوکب
... [illegible] ... کوکب ... [illegible]
... [illegible] ... ثالث ... [illegible] ... برادران ... [illegible]
... [illegible] ... طالع ... [illegible] ... وسط السماء ... [illegible]
... [illegible] ... طالع ... [illegible]
برادر ... [illegible] ... طالع ... [illegible]
با برادران ... [illegible] ... صاحب طالع با صاحب ثالث ... [illegible]
باشند ... [illegible] ... صاحب ... [illegible] ... برادر ... [illegible]
بود ... [illegible] ... صاحب ... [illegible]

حصه ما او برادران و اگر صاحب ... [illegible] ... کوکب که ... [illegible]
علم ... [illegible] ... مانت ... [illegible]
نحوست ... [illegible] ... ثالث ... [illegible] ... ثالث ... [illegible]
... [illegible] ... برادران ... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... ربع ... [illegible]
... [illegible] ... و اگر ... [illegible] ... برادران ... [illegible] ... اتصال ... [illegible]
... [illegible] ... صاحب ثالث ... [illegible] ... تربیع یا
... [illegible] ... برادران ... [illegible]
و اگر ... [illegible] ... صاحب ثالث با صاحب طالع ... [illegible]
برادران ... [illegible] ... و اگر ... [illegible]
... [illegible] ... برادران ... [illegible] ... صاحب طالع ثالث با ... [illegible]
... [illegible] ... برادران ... [illegible] ... صاحب طالع ... [illegible] ... برادران ... [illegible]
... [illegible] ... برادر ... [illegible] ... صاحب ... [illegible] ... ثالث ... [illegible]
... [illegible] ... و اگر صاحب ... [illegible] ... برادر ... [illegible]
ثالث ... [illegible] ... اتصال ... [illegible]
و اگر ... [illegible] ... صاحب ... [illegible] ... نحوس ... [illegible]
و اگر ... [illegible] ... از چهارم ... [illegible]
تا ... [illegible] ... وسط
السماء ... [illegible] ... و اگر ... [illegible]
... [illegible] ... و اگر ... [illegible]
السماء ... [illegible]

نام بود و اگر تخمین یا دروغ آمیخته بود و نداند که صاحب کدام برج است و کدام کوکب است
از طلوع کند هم بر این گوی و اگر سعد بود در طالع بعد بار و برا از نور بحیث بود و منفعت
و اگر نحس در طالع بود از نور و خود شود در وضع بود که نحس زده بود تمام شود و اشنوی جز
که حق است یا باطل اگر نور و صاحب طالع از دو دو تر باشند و از کی ان یال و کوکب

دانسته که موافقت با طلب / وهم

ساقط متصل غیر مقبول از قمر جز دیگر یا در امتزاج باطل شود و تمام نکرد و اگر کوکب
ساقط یا راجع متصل شود خاصه که نحوس بود خبر دروغ بود یا باطل شود و سهو و اگر صاحب طالع
یا قمر در وتد بود و نکو کوکبی متصل غیر مقبول از جز دروغ بود و باطل شود که در وتد بود
اگر کوکب سعد بود و صاحب طالع را قبول کند جز حق بود و سپید آید و اگر نحس بود و
صاحب طالع را قبول نکند باطل بود و دروغ و اگر صاحب طالع در وتد بود و کوکب
ساقط متصل شود جز دروغ بود و اگر صاحب طالع نحس متصل بود غیر مقبول بود دلیل کند بر
بر بنای جز و بنا امیدی بود از امید و اگر اتصال الی الکوکب بود و بنا بر او دوری
دیگر بود از سایر و بعد یا کوکبی که بعد اتصال داد و اگر کوکب بلا بود از کوکب
و انصراف و صحبت از جز تمام شود و جز بود و اگر نحوسی بود غیر مقبول او راجع جز ساه
بود و دروغ اتصال اگر صاحب بر حقی دلیل دروغ جز است خاصه که در وتد بود اگر
طالع برج ثابت بود بالجمله و بقای جز ناظر و قمر نور متصل با صاحب برجی با
سعود از وتد بود ناظر دلیل کند بر بقاء خاصه و در جز و اگر صاحب طالع تحت الشعاع
بود جز دروغ باشد و لکن زود کاذب شود و اگر صاحب طالع یا قمر در برج منقلب و
معوج الطلوع دلیل کند بر جز دروغ خاصه که تحت الارض بود یا ناظر باشند و اگر در برج ثابت
بود و مستقیم الطلوع دو در جز و باشد خاصه که سعود ناظر باشند و اگر در برج ذوجسدین
و مستقیم الطلوع جز بعضی راست بود و بعضی دروغ خاصه که سعود ناظر باشند و بدان که ثالث را

وتا ثلا بود او صاحب این دو خانه را و قمر را دلالت است بر اخبار و همچنین اهل العادة را
از تیر ادلال کلم که او مشتری بود دلیل انتشار اخبار است و در هم طالع و صاحب طالع
و اهم الاخبار سنگ بالانصراف این ادلال کدام دلیل قوی تر باشد اگر منصرف بود از
کوکب راجع یا از کوکب که در برج معوج الطلوع بود یا از برج منقلب یا زایل یا ساقط
وقتی نیز بر این صفت بود دلیل کند بر جز دروغ از هر کدام که حسی تر بود و اگر از جز
برسد که خواهر فوت و دلیلان متصل باشند و کوکب راجع یا برج معوج الطلوع یا منقلب یا زایل
و حال قمر هم بر این صفت آنگه جز که بیاید بر جز دروغ بود و اگر انصراف از کوکب مستقیم
یا از برج مستقیم الطلوع یا ثابت یا از وتد بود جز که بشنود راست باشد بعد و جز بود و اگر نشنید
از انصراف نکرد جز که خواهر آمد از اتصال او الاولی الکلام و صاحب ثالث در طالع
مولود یا انصراف و او خواهرش ان بسیار باشند و از ایشان او در ببیند و او را به نصیحت ایشان
و از خانه که در وی ثالث او بیند مستکا مساوی و برتر شود و اگر در طالع بود یاد ثانی
دیگر در برج عقیم بود خواهر کمتر و برادر کم بود اندک باشد و اگر بسیار و اگر جز دو وتد بود
و برج عقیم خواهر و برادر دو و او با اندک باشد و جز صاحب ثالث در طالع بود برادران و
او با هم ببینند صاحب ثالث در خانه دوم از برادران روزی بیابد و از ایشان حق او بعد و غم
رسد و بر بال او خرج کنند و باشد که از خصومت افتد و لکن مال برادران بیند و زیرا
که این خانه بیت الاعداء برادران است و صاحب ثالث در ثالث از برادران و کسها روزی
بیند و برا انصراف کنند و معروف بود با اندازه طبع کوکب و اگر صاحب طالع بود
نیکو موافق بود و اگر عداوت نکرد و صحبت صاحب ثالث در رابع برادران
مصنو و منها کشتند و از در بعدان کاتبه پیر مال ... شوند و برادران کمال بعد نشینند و اگر صاحب
طالع بود سعد و مستعمل بود بر برادران ستم کنند و کمال از ایشان بشنود و حق نابود

واز جز بیند [illegible] زانی نصیب کنند واگر صاحب سیم بر صاحب طالع مستعلی شود برعکس بود و مولود را از
خویشی عیب افتد و خانه که در وی زاده باشد دو بند کانی او و [illegible] صاحب [illegible]
خامس — از نوع حال فرزندان بود روزی [illegible] از آن برادر او کرده بود افتد و باز [illegible]
خاصه اگر برج دو صورتین باشد و طلعت و [illegible] روزی [illegible] صاحب ثالث دلیل کند
سادس — برادران او و اگر نحس را [illegible] دوستی او جوینده و بد اندام برادران ناظر اگر نحس [illegible]
مستتر را او طالع کند و صاحب او تمام [illegible] باشد و اما از دوم که خواهر او بود بر سعود
سبب کند و در میان [illegible] را پدر او در احساس جاه و [illegible] و کلاه در [illegible]
چنان ماند که زحل مشتری قریب باشد و ماه اندر برج ثالث یا خامس یا یازدهم یا بر رابع
آفتاب و سعود و صاحب طالع و طالع را [illegible] و ضد او [illegible] را با سعود [illegible]
دور جهان آنچه [illegible] از شکل برج آنچه باشد از بر جهان ناظر با نیک کند و اگر دلیل صاحب
بر دلیل برج کند و [illegible] و اگر در حضیض بسیار [illegible] و اگر ماه را [illegible] بر او بود
بلکه و اگر نحس [illegible] دشوار شود که با نحس منحوس بعد او تا [illegible] بسیار [illegible]
سخن او را [illegible] و از جانب مشرق آن خانه [illegible]
ثالث منحوس نیک [illegible] و اگر در بروجها [illegible] باشد و طالع [illegible] باشد و نظر
سعود را یابد و صاحب [illegible] مبارک و نیکو باشد اطعام افتد که [illegible] الا ما [illegible]
دلیل کند بر [illegible] صناع و مشغلت و عمارت و زرعی افتد
اندام او و [illegible] و کان [illegible]
و کار امروز بود [illegible] و اگر جا سقط الارض [illegible] بود
که بر [illegible] مسکین افتد و اگر شهادت قبول [illegible] صناع و مشغلت
[illegible] از پدر و آبا و اجداد [illegible] دلیل کنند بر

کار او و نیکو باشد [illegible] و مرتبت یافته شود [illegible] علم [illegible] و ابار [illegible]
از جهت سقط الارض و [illegible] و [illegible]
نیکو بر برادران [illegible] و برادران و اگر [illegible] و سعود و مقبول بود [illegible]
اندران حال سقط الارض [illegible] یا ملایم و اگر شهادت نبود که [illegible]
باشد مریخ دلیل کند بر [illegible] و فتنه اندر خانه و اگر نحس [illegible] بود و سیم [illegible] سقط
الارض بود و [illegible] و فساد و طبقات مریخ
برج [illegible]
[illegible] مولود [illegible] مریخ [illegible] قمر
اندر رابع و مریخ اندر طالع [illegible]
[illegible] و قطع [illegible] و هلاک [illegible]
[illegible] که مریخ و قمر از [illegible] باشند و اگر [illegible]
و اگر شهادت داد با مقبول و سعود باشد بسیار [illegible]
و اگر کوکب سعد ناظر بود برادران را از آن کار [illegible] بود و مولود [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
سابع — دلیل کند بر بیماریها مر برادران [illegible]
[illegible] دادند یا اندر کار زنان [illegible]
افتد [illegible] اگر با برادران [illegible]
کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]

تاسع — غربت یا دوران بود که بر او دوران غربت افتد صاحب ثالث اندر تاسع بود دلیل کند بر آنکه
برادران و خواهران وی در طلب آن و در غربت بمیرند اگر کوکب نحس بود و او
برادران و خویشان بمیرند و غمگین گردد و اگر سعد بود با نام نیکو بود صاحب
تاسع و اگر نیکو حال بود و سعد اکثر سفر او از بلاد او حمیده بود و عمر او در آن
سعدان ناظر در — صاحب ثالث اندر تاسع بود برادران بهتر اندر غربت بمیرند برادران او اول او نیکو
باشند او در علم و ادب باشند و اهل صلاح و پرهیزکاری باشند خاصه اگر مشتری
و عطارد ناظر اندر تاسع بود و علم الهی نیز گویند صاحب ثالث اندر عاشر
عاشر — دلیل کند بر شغل حال این سال و ملاقات او و دیگر غدر و منافع او نشد
و حصول منافع بود از پس او جهت خروج کنند صاحب ثالث اندر حادی عشر
حادی عشر — دلیل کند بر آنکه برادران او نیکوی [illegible] ایشان و بیاری او نیک افتند با منفعت
سلطان [illegible] او [illegible] و [illegible] و او [illegible] مخوف
ثانی عشر — شود [illegible] صاحب ثالث اندر ثانی عشر دلیل کند بر بعد برادران و در کار [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] باشد [illegible] کنند اندر [illegible] و برادران
و [illegible] کند [illegible] اطهام صاحب
اندر [illegible] و [illegible] دهم و الله اعلم اندر احوال [illegible] دلایل
[illegible] طالع [illegible] باشند [illegible] متصل سعدی [illegible]
شود [illegible] و صاعد
و صاحب ثانی و ثالث [illegible] و [illegible] عاشر [illegible] بود
و [illegible] طالع [illegible] ثانی [illegible]
منزل [illegible] رابع [illegible] عاشر [illegible]

از جای پدر بی سعد بود دلیل کند که از کار نیکو و اگر نحس دلیل بر [illegible] و اندوه [illegible] با
احکام بعضی کواکب در خانه نهم — اعمار و کمال بی سعادت خانه نهم یا در آن ده لذا احکام کواکب در ثالث دلیل بکند بر
سفر بر آن و حرکت [illegible] سفر اکثر رفتن و حرکت و از او افتد با خویشتن و برادر و خاطر
و تواضع باید از سفها [illegible] و درزان و موالات [illegible] حال این
و اگر سفر کند و بر ماند و اگر شهادت بود از جهت [illegible] اگر علم بیند و نفع او با
مصیبت [illegible] بود مشتری بر [illegible] و نیکو حال برادران و خویشان
و نیکو [illegible] دیدن از این و سفر و کتاب نیکو بود خاصه طلب علم و تجارت
سود و منفعت بود و تواضع باید از علما و اکابر و پرهیزکاران و حریص بر تعلیم
خوابها نیکو بسیار بیند و اگر شهادت بود [illegible] بیند بجز اندیشه و مشغولی
مریخ اندر [illegible] سفر و [illegible] از جای [illegible] و تاریخ بود و کار [illegible]
و میان او و پادشاه [illegible] افتد و در سفر [illegible] و سبب او از زیان [illegible]
بود [illegible] برجیس [illegible] صحبت با ملوک و [illegible]
این [illegible] نیکو [illegible] سعد کنند و از کار [illegible] امید و با [illegible]
صحبت [illegible] و اگر مقبول بود و شهادت [illegible] نیکو بود و [illegible]
و [illegible] کند و از او با [illegible] باید و اگر غیر مقبول از او با [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] از او با [illegible] با زنان و [illegible] در سفر و
[illegible] زن از او با او [illegible] طمع کنند [illegible]
نیکو [illegible] از زنان و [illegible] شهادت [illegible] و با مقبول بود دل
مشغول و غم [illegible] از او با عطارد [illegible] افتد با [illegible]
[illegible] و قمر و اگر [illegible] سعدان نظر و اتصال بر احوال [illegible] حکم کن تا صواب آید

احصار بنا و انواع آن بنا بر آنکه قمر زاید النور و یکی از بروج ثابته و مسعود و متصل به نیرین مشتری
و از نحسان بری و صاحب برج قمر بر شعر تیر و او ناظر و باید که از نحسان و قمر ناظر
نباشد و صاحب رابع و صاحب طالع و از نحسان دور و سعدان ناظر طالع و قمر
و صاحب طالع در درجهٔ فلک و دلیل بی نحسی و صاحب طالع و قمر در درجهٔ طالع
دور و مزد زاید و درها او زاید در دو روز اصلاح در بناها زحل استقرار که باید
از همه عیبها و نحوها و اگر قمر یا صاحب طالع به زحل نحوس باشد و بر این فلان از آب و باران
بود و اگر مریخ یا دیگر یا سلطان از نیرها حذر کند اختیار کارهای آبادانی صاحب
طالع یا قمر تحت الشعاع یا برج مسعود یا تحت الارض و سعد متصل و از طالع ساقط
یا از اوتاد و قمر باشی ناظر باشد و نیز از طالع و صاحب طالع و صاحب ساعت
از خصم پنهان خواهی و از سعد از صاحب بسط السماء و از نحسی ساقط
دشمن از تیر که پنهان شده از دلیل ساقط که اختیار بر آن افکند قمر با
که قمر و صاحب طالع متصل به سعید لیکن دیدی از نظر موافقت و مودت
و صول و صاحب شش عشر ترسیم حینی و مسعود و اقبال نظر بنی دلیل سعید مکرر ناظر
باشند و متصل و مسعود و مقبول لیکن این درین دو بحث نیز بود و سعدان اند اوتار
باشند و اگر کسی در اوتاد دیده بنا بر آن از صحابه توالد بیشتر احتیاط در وقت
نشانیدن بنا بر آنکه بناها اندر برج منقلب بود و مسعود و دور از تحت الشعاع
زاید النور و لیکن باید و اندر بروج زاید خاصه در برج حمل و سرطان
و ثور و سنبله که و زهره و مشتری ناظر و صاحب طالع و طالع نیز هم بر حوت
بناید تا هم تخم ها در آید و جهت ماه دار برج با ... گر و در و مدد و نقصان
برج خوش ... از ... مسعود ... و طالع و قمر سعید بنیز متصل و طالع

ناظر کرد خاصه با حکما و اهل سلطان و بر آمدن مرادها و تحفه ایشان و رسیدن نام از غایب
خاصه اندر نیکو دیدن و صحبت ایشان و اقربا و دوستان و جوینده علم و کتاب خواندن
راغب که دو آید نیکها را برنگ و باران کار میانها و الوان و علم و حکمت آموزد
و سفر و کجا افتد از مقبول به منفعتها با بر و اگر شهادت نیز بود غم و زنان گیرد
قمر در برج خویش شود لیکن کند بر سفر و شعار و کجا بر ارکان و اقتصاد طالع با مردم و از
اکابر و کتاب و اقربا باشد در بینید و باک از او به بود و از شهوت خوشی و از
دوستان مهربانی و منفعت یابد و سفر حالی اتفاق افتد که اندیشه بود اورد
و از کار ... و اگر شهادت بود غم و دل مشغول پیش آید در سی و لیکن کند
با ... اکثر بر قومی و بر کتابه خوشی و از وحشی با وی دشمن کند و لعین
کار شتن ... شخصی صدق سی بهر اسعد کار شی خوبتر گردد و با اقربا
صحبت و هر کار ... گردد ... بود و هر سفر که ذنب در مثلث ...
چه با ... افتد و در سفر دیگر ببیند آید و حزن بود و خوابها
بیند و لطف آموختن علم طلسمات و عمل ذنب حال اقربا و مال ... بد گردد
و اقربا باور دروغ گویند و سیاست ... دو ... بهنبد ... و خوابها
آشفته بیند و لطف آموختن علم جادوی در افتد و شر و بلا در و خواهری
... دیگر گویند و بسی دیگر و دشمن ... بیا بر ...
آید و ضرر کند احکام و ... و افراق و ف ... صحبت
ناقص بر اقربا اعتماد ... درهم کار و از سفر ... با بد ... گرداند
... علم و ادب و مهر و حفظ منفعتها افتد و ...
که بیند از جزو ... بنا بر و افراق ... کند بر ... مشغولی

بر خواهر و برادر دو او با خاصه از دور سلطان یا از دور جمع دلالت کند بر ذکا و خاطر و سرور و اصحاب
یا فتنه بیفتد اختلاف و ف دکس و دقایق بر ادر و شباهت و صنعتی حال او را
و دو شغل و ملک و بنا امید کشان و بر بنا خانه و زرشی و خادمان و شیئی
باشد اراده که آتش و تنگی و کینی و از بهر اینها را ایشان نصیب باشد و چند اسباب که خود صنوف
اول تیر البیع الرابع فی الطالع و دیگر که جز بدین برای ما مصنف که مبرهن شود تا بعض
شد که طالع و صاحبش بود زحل و قمر که دلیل زمان و ضیعت و وسط السما و
کرد دلیل مشغول عمده است در رابع و صاحبش بصاحب سابع متصل از سبع تمام کشف
لطلب و مرافق بسا بیلا و نظر از موت پدر با سابع و شکوه ید و از عداوت
بد شوادر و در سر و اگر صاحب رابع در طالع پدر با تصاحب طالع متصل بود آن
سبع بر ایشان با پنج سال و مشغول اکثر برادر حریص تر بید و اگر میان این اتصال
بود نیک صاحب طالع و قمر اگر در رابع باشد نیک با صاحب رابع متصل سعد بر آید
و تمام کرد و اگر اتصال نوع نیک نجم بود و نقد فود و از این اتصالات
بر تمام سبع و زراعت و کوشک که منسوب پدر با سعود بود خویش خوش و نیکو
طبیعت و آن کار دشخ و برعکس میدان و هر دلیل که اتصال کند تربیع یا مقابله
آن کار دشوار بر آید و اگر اتصال بود دست بود است دلالت زمین و ضیاع
و صلاح آبادانی سرای اگر کسی در چهارم بود و بران اگر دو تباه بود و اگر رابع
یا سبا که دهد اگر صاحب منحوس با در هبوط با راجع سر سرو اگر سعد بود
در و بد پدر یا صاحب رابع سعود باشد و شرف حال بعکس بود و این حال اگر ثابت اما
ضیاع و باغ طالع دلیل بود آن است و رابع دلیل است و زمین و سابع دلیل
نبات و زرها است و عاشر درختان و میوه‌ها و تر و هم و علفها هم کار سعد حیز حر

کرای هم

الرابع الربیع

دلالت اگر صاحب طالع و سابع پدر یا هم

خوبی ای انی سعد و هم کی کس پدر پدر و مادر که خود در طالع که کیوان یا ضامن است
و کرد و در ده شنبه اگر از چهار آن جای بیک کرد و از مستقیم ثبات کنند و او
مشتری اکر نو آمده پدر ناخواهان بوند و اگر منحوس فقیر بر مشغله یا میدان در
چون که طلوع خانه و مباد آن رابع در خانه است که صاحب الطالع یا آن کوکب
که در قوت پدر دلیل شنخ و بر خانه و زمین و شیخ و مباد و غیر آن و طالع و ده
که در خانه و موضع قمر دلیل در خانه و موضع شمس سعد و کف دکوه صحن خانه
و موضع لساره و فی خانه و جایگاه عزت و موضع عطارد و تمیه یا کتاب خانه
و موضع زهره شراب و جایگاه بار یک و موضع مشتری محفل کاه علما و صفه
و صند و جای خیمه و موضع مریخ مطبخ و تنور و اشتران و سلاح خانه و موضع
زحل جای زر و بان خانه و آن قایم مقام بود و منظر و فتات که نیره
و اصطبل و خارستان و موضع ذنب جایگاه هم که از شرف و مهمان و جوی
و گاو و جای حاجب جایگاه پنج و بر عها اگر اذا کان در آن که شمه است و تک
خانه است و برجها مایده قمر دلیل صحن خانه و نیمه خفت سر و وسط السما دلیل
انبار خانه و میانه تحت الارض دلیل صحن خانه و فوق الارض سوی خانه و تحت
الارض خورد سوی خانه و اگر ماه در برج منقلب پدر در خانه خرد بود و اگر با الاوتاد
در خانه خود که و مخیم یک بخت و در دو صد پدر خانه و در بود و در طالع و کر
قمر در برج آتشی بود بر در خانه جایگاه آتش بود یا تنور کاه و اگر برج آبی نرایب
جوی و آب خومی نیست و اگر دقایق بر در خانه درخت زار بود و مانا کار نوده
و اگر دو بادی بر در خانه زیبا بود یا درخت و شکر بنظر تو نیکو اگر ماه هم
که آن کوکب ممتزج وی نیز دلیل کرد اگر نحس باشد بود در خانه شکسته یا سیده

موضع

یا ترشی یا صبر رسیده باشد و اگر مشتری در خانه طالع بود و بیرون خانه بوستان و نشستگاه دیگر
و اگر مریخ در خانه نوشته یا یار شده بود خاصه بنظر تربیع و اگر شمس بود در خانه تخت
یا نشستگاه محتشمان بود و اگر زهره بود گلزار یا آب روان یا نشستگاه زنان بود و اگر عطارد
راه گذر یا بود و اما ظاهر آنکه مشتری [illegible] ناظر بود یا برج ذو جسدین باشد و قوت
زیادت بود صاحب قوی بود و بیرون طالع ناظر یا طالع در سعد باشد بود و اگر [illegible] شرقی باشد
در خانه نحو بود و اگر از موضع در خانه کهنه و بیرون قیاسی و بعد از اجتماع اگر مشتری
در دور بیت بود و اگر [illegible] بود و در دور مسجد بود یا نوبت مسجد باشد و اگر زهره لطیف
و بالعکس بود و اگر مریخ باشد [illegible] یا تنور و خانه مخفی باقی بود الله اعلم
و اگر قمر در وتد اول باشد از برج خویش خانه یا و اگر [illegible] بود در وتد دوم [illegible]
در وتد سیم باقی [illegible] بود جهت شرق و جنوب معلوم شد او و اگر نیز معلوم شد اما
حساب خانه در دو دور [illegible] اول [illegible] نظر کنند در وتد [illegible]
طالع با [illegible] سعادت [illegible] خانه بیرون آید از [illegible]
از [illegible] طالع [illegible] بدان خانه در آید [illegible] خانه [illegible]
[illegible] خانه [illegible] طالع [illegible] بدان خانه بود [illegible] خانه تا
[illegible] بود و نیز [illegible] خانه [illegible] موافق و [illegible]
که دلیل [illegible] مبارک [illegible] طالع [illegible] موافق بود [illegible]
خانه [illegible] و طالع [illegible] و [illegible] برج [illegible] و نظر
در وسط السماء باشد سقف خانه [illegible] و اگر زایل [illegible] عیب بدان
جانب [illegible] زیرا که او [illegible] دلیل [illegible] خانه است
هر جا که [illegible] طرف [illegible] طالع [illegible] نیکوی و آبادانی

و اگر دو زایل [illegible] در باب [illegible] فرودی خانه یا پایه [illegible] صفات خانه و ابنیه دیگر
جای بکار [illegible] در باب سقوط و [illegible] و یا خانه دزد و اشغال [illegible]
باشد سقف از صنعت کرده [illegible] نیک بنظر دلیل [illegible] و قبول [illegible]
دلیل صناع و رای اگر اتصال [illegible] و قبول منفعتها باشد و اگر [illegible] باشد
و قبول نبود [illegible] و منفعت [illegible] العاده و [illegible] و قبول
ان [illegible] طالع منفعتها بود [illegible] میدان [illegible] یافته شود
جای و جایگاه [illegible] از زمان [illegible] از رابع [illegible] از زمان [illegible]
قیاسی [illegible] بیان برج و صاحب [illegible] دلیل [illegible] دفینی نیست اگر دلیل
در اوتاد طالع باشد یا در اوتاد طالع صاحب دفینه اند آن خانه بود و اگر در طالع
یا برج صاحب طالع دفینی در خانه [illegible] و اگر در وسط السماء باشد از
طالع یا از صاحب طالع در کدام خانه [illegible] و اگر [illegible] باشد از طالع یا از صاحب طالع
در خانه زنان [illegible] و اگر در رابع باشد از طالع یا از صاحب طالع در خانه آبا و اجداد [illegible]
یا در میان خانه [illegible] که صاحب طالع یا قمر را بدلیل [illegible] اتصالات و [illegible]
قبول [illegible] نیست و یا غیر قبول [illegible] یا موافقی و یا [illegible]
[illegible] در ماهها [illegible] گذشته [illegible] است و اگر اتصال بود [illegible] النور و نقل النور
[illegible] دفینی نیست [illegible] صاحب طالع [illegible] دلیل
کنند [illegible] دفینی [illegible] سابع [illegible] سعود باشد دفینی بود و اگر نحس باشد
دفینی بوده است [illegible] و اگر سوال از [illegible] و تأمل [illegible] در سابع بود
[illegible] موجود بود و اگر [illegible] صاحب سابع دلیل دفینی است
و بدانکه طالع و صاحب [illegible] و رابع و صاحب [illegible] دلیل دفینی جای

برج و صاحبش دلیل مال باشد و هر دفینی اما هر دفینه را که باید یا ندانی که اصل آن
چیست از سابع دیگر بنگر به صاحب طالع و قمر و صاحب ساعت و صاحب برج و کواکب
کم کن برج باید در طالع بوده کدام را قرابت بیشتر و قوی‌تر بود دلیل دفینه است فاحفظ
هم کوکب که چیز دفینه بروی معلوم شود و اگر از جمله عاقر کردی کواکب عارض سابع
وی دلیل آن است پس اگر دلیل مشتری بود و در خانه خویش دفینه از زر
یا گوهر بود یا نبیده و یا نقره و اگر جز از نیر و مشتری باشد از جنس برنج و بلور و امثله
بود و اگر دلیل مریخ بود در شرف یا خانه خویش نقره بود یا چیزی که سفید با قیمت
باشد و عزیز و در حوالی برج بود یا مس یا آبگینه زنگی و اگر در برجها دیگر بود
و غیره از نیر کمتر بود و اگر دلیل زحل بود در برج خود و شرف خویش چیزی سیاه باشد
یا معدنی یا سنگ و اگر مشتری بود در برج و شرف خویش چیزی بود
سیم یا جام سفید یا بلور سفید و مانند آن و اگر عطارد در خانه و شرف خویش
سیماب بود یا مس یا قمر و آنچه بر آن ماند و اگر زهره در برج خویش یا شرف
خویش بود گوهر که انفاس دارد یا رنگی از زر و آب و باده
و الخ و همچنین از کواکب برقرار دلالت کن جواب کن و اگر دلیل
زحل بود با عطارد مشترک و سنگ بکن اقامت دارد از دفینه بیرون و اگر
از نیر دو دلیل برج یا ذنب و اگر دلیل مشتری بود دفینه بر کند و اگر موضع آن
بر دفینه ظفر یابد ثانی بنگر بدلیل دفینه یعنی کوکب سعد عارض و در وی یا
در سابع بود یا در صاحب سابع اگر به صاحب طالع نظر دارند یا بر یکی از خاصه
از نظر مودت و از نظر عداوت یا تربیع و مشقت و اگر نحسی و قمر بیدم طالع
نظر دارد یا یکی از ایشان در طالع بود بزودی یابد و اگر ساقط برج و سختی و

بر موضع آنکه بر دفینه ظفر یابد.

بغیر از آنچه گفتیم و صاحب ... اگر طالع نظر دارد و قمر و صاحب طالع
دلیل ... و اگر ساقط بود صاحب ... با نیر ... از برج الف
و صاحب ... دشوار و ... که بیان شرط ... دفینه بنگر دلیل
دفینه که در کدام برج است و در کدام ربع از فلک دفینه و اگر در برج آتشی
بود طرف مشرق بود و در برج ... در ناحیه جنوب و اگر در برج ... ناحیه مغرب
و در برج ... در ناحیه شمال و اگر دلیل با آثار باشد ... برای چه
... و اگر دلیل در برج ثابت ... و دفینه در زمین
و اگر در برج منقلب در سقف خانه ... کدام ناحیه است و کدام
جای ... قسم ... دلیل ... کدام برج
... در قسم اول از آن جای و اگر در قسم
دوم ... و اگر در قسم سیم ... از دو ...
تا ... و ... دفینه و صاحب ساعت
در طالع بود دفینه در خانه بود یا اندر آن جای که ... یا اندر
آنجا که ... دفینه است و همچنین از صاحب ساعت ... و اثر
صاحب ساعت ... دلیل دفینه ... از صاحب ساعت و هم از دلیل
از وسط السماء بود در میان خانه بود یا در ناحیه جنوب و اگر ... دیگر
... و اگر دلیل عطارد بود در طالع ... و اگر
نقره ... و اگر مشتری ... و اگر زحل در ... یا رنگ و
کنده و ... قمر در ... خانه
... و اگر مریخ ... آتش ... و ...

در حال گاه دفینه

لکن در طالع بعد دو حالت باشد یا طالع [illegible] یا [illegible] و بنگرد
با درجه ماه یعنی چند است [illegible] و دوازده ضرب کن و از درجه طالع بیفکن
هر برجی را سی تمام هر کجا برسد یعنی الی آخر اگر در مثلثات آتشی
بمشرق و در مثلثات خاکی بجنوب و در مثلثات بادی بمغرب و در
مثلثات آبی بشمال چیز دلالت کند که کدام جهت رسد پس آن ربع را چهار
قسم کن هر قسمی ربع و هر ربع را ببین که مشرق و مغرب و جنوب و شمال
و بنگر که خداوند کدام [illegible] کدام برج است و چند درجه از درجات را از چه
خداوند برج بنگر هر برجی را نصف و نیم درجه هر جا که رسد صاحب آن
برج دلیل [illegible] پس بنگر که دلیل کدام است از برج چهار [illegible] و شمالی
جنوبی آن ربع را نیز چهار قسم کن و بنگر که دلیل در کدام درجه است از آن
درجات هر برجی [illegible] و نیم درجه بیفکن هر جا که رسد بنگر که کدام جهت افتاد
آن ربع را نیز چهار قسم کن و بنگر که صاحب آن برج کدام کوکب است
آن کوکب نیز دلیل [illegible] آن درجات او را نیز هم نصف و نیم درجه [illegible]
بیفکن از طالع رسد یعنی آنچه [illegible] بنگر که برج مشرقی است یا مغربی یا شمالی
یا جنوبی یعنی جهت [illegible] تا کجا دلالت کند یعنی [illegible]
مثلا طالع و صاحب [illegible] درجات او را بر [illegible] دوازده ضرب کن
و آن مجموع [illegible] درجه [illegible] بیفکن [illegible] یعنی بجانب جنوب است و
صاحب برج سنبله [illegible]
و [illegible] درجه [illegible]
جنوب است [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]

کنم هر

تم در [illegible] و درجه [illegible] را افکنده [illegible] و نیم سنبله را حساب کن تا آن
رسد [illegible] مغرب و باز باید از درجات [illegible] باید گرفت یعنی هر کجا که
برسد از صاحب آن برج باید گرفت و اگر صاحب برج را دو باره رسد از صاحب آن
برج باید گرفت که دلیل [illegible] اگر سعید بود چنانچه یاد کنیم اگر مشتری کوکب سعید
دارد که [illegible] دایره [illegible] و سعید [illegible] قسمت کن [illegible] درجه
برجی [illegible] مشرق و مغرب و جنوب و شمال [illegible] و بنگر که دلیل [illegible]
کدام است [illegible] کدام برج و کدام درجه و طول و عرض [illegible] از آن درجه
با [illegible] دایره یعنی [illegible] و باز [illegible] صاحب طالع [illegible] کدام
[illegible] و میان کوکب سعد اتصال [illegible] طلوع [illegible] حاضر
که اتصال قبول بود و اگر قبول [illegible] نقل و جمع [illegible] ظفر یابی و اگر غیر این
ظفر نیابد [illegible] صاحب طالع [illegible]
[illegible] اتصال از تربیع یا مقابله [illegible] با طالع آید و صاحب طالع ناظر [illegible]
دشمنی نظر کند [illegible] صاحب طالع [illegible]
طالع آید [illegible] نظر کند [illegible] نظر کند دانستن احوال [illegible]
برج رابع و صاحب [illegible] دلیل [illegible] دلیل [illegible] مشتری
و خداوند [illegible] الآبا و خداوند برج [illegible] رابع [illegible] کدام [illegible]
[illegible] دلیل [illegible]
باد در برج چهارم [illegible] صاحب [illegible] برج نیز [illegible] دلیل
کند [illegible]
بود و اگر [illegible] چهارم بود [illegible] تربیع یا مقابله

سعادت [illegible]

6

1

دیدار داد و دلیل کند بر ویران شدن خانه پدر و در حال حیات او و اگر صاحب
رابع تحت الشعاع بود یا محترق یا در هبوط یا راجع یا در وبال دلیل کند
بر فقر حال پدر و بیماری و ناامیدی و رسیدن محنتها خاصه که در ادبار
باشد مولود از پدر یتیم ماند و عاقبت هر کاری مولود را تباهی باز گردد
و اگر سعود بموضع احتراق یا هبوط یا وبال رسد یا نور افکند آن زیان را
بشکنند و اگر نحسی رسد یا نور افکند تباهی و ضرر زیادت شود و اگر نحس و صاحب رابع
هر دو در وتد باشند حال پدر نیکو شود خاصه که کوکب سعود بوی نظر دارد
و اگر نحسی نظر دارد در [illegible] شود [illegible] آید و اگر نحس و صاحب رابع از طالع
ساقط باشند حال پدر بود [illegible] نحس حاضر اگر پدر حال بود
ناظر نحس و اگر ساقط و ناظر سعود [illegible] و اگر صاحب طالع یا
آفتاب صاحب رابع نظر دارد با اتصال و مقبل باشند از یکدیگر مولود با پدر متفق
باشند و بر یکدیگر مهربان و اگر منصرف و مدبر باشند خاصه اگر میان ایشان قبول
نباشد و اگر قبول بود و مباینت باشند [illegible] از یکدیگر و اگر نحسی اندرین خانه باشد
پدر را از مولود [illegible] بود و جای سقط الاکل [illegible] در حال حیات [illegible]
ویران شود و [illegible] که صاحب این برج را از این برج ساقط [illegible] و صاحب [illegible]
نحس [illegible] مولود پدر [illegible] اگر صاحب رابع در وتد باشد یا در شرف [illegible] کند
که پدر [illegible] موصوف باشد [illegible] و اگر در [illegible] ساقط باشد یا در هبوط
یا نحوس [illegible] مجهول [illegible] و اگر صاحب طالع در وتد یا در شرف بود
نام [illegible] از نام پدر بود و اگر صاحب رابع [illegible] بود نام پدر [illegible]
[illegible] و همچنین حکم کن از نظر و اتصال سعد و نحس با حکم صاحب رابع در طالع [illegible]

اهل بیت [illegible] و اگر [illegible] پدر [illegible] حال [illegible] کار و فرزند نیک [illegible] بسیار
داده [illegible] و اگر صاحب طالع [illegible] با مقابله کند میان پدر و فرزند
دشمنی [illegible] کدام از این دو [illegible] کاره [illegible] اتصال
بود [illegible] در میان ایشان موافقت [illegible] طالع و خداوند [illegible]
یک کوکب بود صورت [illegible] بود [illegible] او بود و اگر خداوند چهارم
اندر طالع [illegible] نیکو حال [illegible] مولود از [illegible] و از [illegible] نیکو
و اگر از [illegible] زهره یا ماه [illegible] باشند [illegible]
بزرگان [illegible] آبادان شود و خداوند [illegible] و آب و زمین [illegible] خاصه
که [illegible] ناظر [illegible] و اگر از [illegible] مشتری [illegible] آفتاب [illegible]
زندگانی مولود [illegible] شود [illegible] مولود را از جا [illegible]
ثانی یا از آن جای که اندر [illegible] زاده بود صاحب [illegible] در رابع مولود از پدر
روزی [illegible] بود [illegible] یا پدر [illegible] نیکو حال [illegible]
[illegible] خاصه که اندر خانه سعود [illegible] و [illegible] طالع
از پدر [illegible] و نیز دلیل کند [illegible] مال [illegible] و [illegible]
مال و موافقت میان اهل [illegible] که مولود میان او [illegible]
میان ایشان خصومت افتد و اگر خداوند چهارم نحس [illegible] مال [illegible]
ثالث و اگر از پدر یا از سبب پدر [illegible] صاحب رابع در [illegible] مولود را پدر
از [illegible] علم و اهل [illegible] خاصه که این خانه سعد بود مولود نیکو کار
[illegible] میان او [illegible] و اگر از [illegible] نحس بود [illegible] از او [illegible]
[illegible] و [illegible] او [illegible] از جای [illegible] شود [illegible] از [illegible] بود

واگر منحوس نیز دلیل کند بر نیکویی حال برادر و بر ذوق باشند اندک و معاشی
رابع — و دیگر میان ایشان دعواها نیز بود که از جای خویش نقل کند صاحب رابع
در رابع مولود را از دوی بزرگان نیکو شود و موفق و مستوی خاصه
که خداوند طالع مقبول باشد و اگر صاحب رابع علوی بود پدرش موفق بود و اگر
منحوس بود یا سعدی با وی نیز پدرش نیکو خوی بود و اگر این سعد مشتری باشد
این زاکی یا مال بعوض اندر آن خانه و اگر نحس یا راجع بود خانه نا آباد
باشد و خراب گردد و اگر برج چهارم منقلب باشد و کوکب سفلی دو وی بنا تمام
نا استوار باشد و اگر برج ثابت بنا محکم بود خاصه که کوکب علوی بود در وی
و اگر دو جسد باشد خانه را دو در باشد و خانها بر یکدیگر و پاره ویران و پاره
خامس — آبادان صاحب رابع در خامس بود دلیل نیک نام بود و از مردمان معروف
دوستداری شاید و همنشینی با بزرگان خاصه که اقتران با مشتری یا ناظر بود
پدر با او شفیق و دوستدار باشد و از مال و ملک پدر بهره مند باشد و پدر مهربان بود
[illegible] عمر باید که فرزندان او را ببینند و باقی پدرش بود فرزندان و
بر سعادت اگر کوکب منحوس و نا مقبول بود فرزندان او را با غم [illegible] نامنفعت
سادس — صاحب رابع در سادس بود حال او و پدرش که او را لکار شکستگان نماید و
ماننده که پدر را سفر پیش آید و فرزند محروم شود و از یکدیگر بیزار باشند
و فرزندان پدر میراث [illegible] اگر این برج [illegible] او بود که پدر را اتفاق نیکو شود
سابع — و عاقبت کار وی نامحمود بود [illegible] صاحب رابع در سابع
پدرش غریب باشد و دیگر آن اصل بزرگ خاصه که آن برج کوکب علوی بود و
با فرزندان خصومت کند و پدرش پیش از وی بمیرد و از وی میراث یابد

و دیگر پیدا شود و پدر از وی یاد کند و موقوف باشد و اگر اسد بود که
نکاح نیز بسر شود [illegible] بود و اگر سنبله بکر بود در باب نکاح و
مجبور واجب کند خاصه که با ماه در یاد [illegible] با ماه در پدر زن نا کند یا پدر
ثامن — ساید [illegible] صاحب رابع در ثامن مولود را از پدر میراث ملک
بود و میان جانبین دوستی بود و دوری میسر بود از یکدیگر و بر گونه ای عمر
تاسع — پدر و ماه [illegible] یا مولود برادرش باشد صاحب رابع در تاسع بر شبیه
حال پدر و مادر و [illegible] ایشان [illegible] با غریب باشد و اگر راجع بود در دین منهم و
در سفر در بحر افتد و یا از جای خویش نقل کند و مولود در غربت باشد و نیکنامی
شود خاصه که از یکدیگر جدا شوند و باید از فرزندان بیشتر میرند و اگر در وی منحوس
عاشر — و مقبول بود پدر خداوند وی و علم بود صاحب رابع در عاشر پدر را از بهر آن
بود و امید و مأمور و منسوب نزدیک ملوک و کارها از پدر اندر شکر گرد
و دیگر پدر را نام و خصومت بسیار افتد از کار ملوک و نیز [illegible]
حادی عشر — [illegible] بدست سلطان افتد سبب فرزند صاحب رابع در حادی عشر بر شبیه
حال پدر و مادر اندر [illegible] برج خاصه در او [illegible] و ناظر نیک شود و اگر صاحب
حادی عشر مسعود بود خداوند زحل و مریخ و اگر دو [illegible] دو سعد گردد و فرزند
ثانی عشر — از وی میراث یابد صاحب رابع در ثانی عشر پدر و مادر از غریبان باشند
یا نوبت افتد و با دختر فرزند [illegible] بروند [illegible] باندیشی و نا [illegible]
گردند و لیکن حال پدر [illegible] نیک [illegible] و احوال [illegible] گردد و مولود از اول
عمرش کار [illegible] شود و زمان زده گردد و ما را [illegible] و با نیز [illegible]
نهاد [illegible] دیگر با دی که از نظر و اتصال یا دوستی آید و بدانکه صاحب طالع

السماء و قمر دلیل مادر است چنانچه از طالع و اولاد پدر در احوال پدر معلوم کردیم
هلاکت نیابد و لیکن زیانها بدو رسد در ضیاع و عقار نحسی برخیزد عاقبت کارها و بود
شدن جاهها وی و پدر او کم حیلی و اگر نحوست افزاید و متداند خوش نیست گردد
و اگر نهادت نبود و غیر مقبول الیه نظر با حیز و متعصب و غم بیش که از پدر آن فاطم
سلطان و وزراء و سلاطین بوی خشم گیرد و ضیاع و سرای او را از او باز ستانند
رسد و از آتش و از آن اندام و زیانهای دل و درد و دزدی و تهمت کنند
نفس و مجهول بهره بر خود بی حاصل عاقبت نیکو و رنج دور داری و انجم داده و رجل
ضیاع و عقار و اگر مقبول نبود و نهادت نداده با منحوس بود از زنان ملامت
بیند و با وی خیانت کنند و سرای و ضیاع را از آب گزند رسد و در آخر نظر
بیند و از او با دوستان غمگین گردد و در ربع بیند عطارد بر جنب حال پدر و نیکو
عاقبت کارها و عمارت سرای و ضیاع و مشغول و نقش کردن سرای و ساختن
کتابخانه و اگر نهادت نبود دلیل خرابی و دواعی است در سرای و اسباب و املاک و
بیماری و قولنج و درد معده و ما[ن] ابتاع سلطان و عمل داران غم رسد و از عطارد و بیان
خفا ناجری ناخوش شود و از دو شنبه بیم زبان بود در ایرادش احوال
او نیک بود میانه شود و اگر بد نیک گردد و از این کلد بدان کار و از این رای [illegible]
رای نقد کند و از کودکان و خدایان زنان رسد و مادر و پدر را دروغ بگیند
باشند و بیش که علم را نبود و اگر نهادت داده و مقبول بود دلیل خوبی حال
مادر و پدر بود دایه و اسباب و املاک بیش از کس از جای بیاید نقد کند
پدر و مادر وراثت [illegible] و نیکو کنند و عمارت سرای و ضیاع و غیر از آن
و نسبت بر نکوی پدر و مادر و ظفر یافتن در خصم روز و اقبال و دروغ [illegible]

گویند و بر مرگ مادر و پدر و جانوران گزنده و باز مرگ پدر باشند در اطعام حجت
و افراق و قف و کسی رجعت صاحب رابع هم [illegible] پدر گردد از بیع و زیر اسباب
و املاک و عمارات و از گنج و درد و دوری و تدبیر مادر و پدر رجوع با [illegible]
احتراق صاحب رابع خاموشی و نزاع او لیکن خاصه از کار پدر و مادر و اسباب
املاک ملک کارها و از این و بر پدر و مادر غم و اندوه رسد و رجعت و احتراق
در رابع با در و پدر غم و اندوه رسد و با اسباب و املاک و گنج رسد و دود و خانه
و مال منازعت و تعصب افتد و زیان رسد و عمارت [illegible] پدر که نیکو بیابد الیوم

البيت الخامس

الی خمس من الطالع و ما بعد کله مراو فرزندان باشد نگرند بطالع و بصاحب طالع
و قمر و خامس و صاحب خامس اگر صاحب طالع در پنجم و با صاحب پنجم متصل و با [illegible]
[illegible] و افراق فرزندان بود کار و کوشش و اگر اتصال صاحب پنجم با پنج
با در طالع بود و با [illegible] از احتراق و رجعت و کوشش فرزندان [illegible] و
[illegible] اتصال [illegible] و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود [illegible] با جمع نور
دلیل کند بر امید فرزند [illegible] و اما [illegible] نور [illegible]
و [illegible] فرزندان بود [illegible] این فرزند بود [illegible] تمام [illegible] و جمع نور و نقل نور [illegible]
نور امید [illegible] در [illegible] از مشتری [illegible] نیکو بود از طالع و منحوس [illegible]
تحت الشعاع و فرزندان خاصه که بطالع نظر دارد و اگر منحوس نبود و اگر قمر نحسی
متصل [illegible] بازگردد و اگر سعدی در پنجم بود فرزندان و اگر نحسی در دوی با
ناظر بود فرزند نبود [illegible] پنجم بود فرزند [illegible] باشند و [illegible] پنجم باشند [illegible]
در طالع یا پنجم که اند میان کوکب سعد [illegible] باندازه آن کوکب فرزند [illegible]
کشاده [illegible] در پنجم با صاحب پنجم الولد بود با مشتری و اگر در میان کوکب نحسی بود

فرزند نیاورد و اگر دلیل فرزند در برج دو صورتین بود فرزند سلامت نیز و هم آن
کوکب که بود با طالع نزدیکتر فرزند بر طبع و گوهر آن ستاره آید و اگر خواهی که طالع
آن مولود بدانی بنگر که آن کوکب بکجای جز بلیتی ناظر است پایه اگر ناظر بود طالع آن
برج باشد حمل تمام شود پایه بنگر بصاحب بیتی اگر راجع بود و نه محترق و نه در هبوط
و نه منحوس حمل تمام شود و اگر منحوس یا راجع یا محترق یا در هبوط یا ساقط حمل
تباه شود و قمر و صاحب ساعت را نیز شرکت دهد و از آن در حکم آن ضعیف تر گیرد از
صاحب خامس تخمین تمتیع النود و مقارنه مریخ با مستولی دلیل کند بر افتادن فرزند
و درک مادر و همچنین اگر مریخ از زهره ناظر شود و زهره در جایگاه بد خاصه در عقرب
بر افتادن فرزند نحوست زیادت السعادة یا صاحب بیتی از تربیع و مقابله کرده
بی نظر سعدان بر تباهی فرزند در شکم مادر و اگر کسی در تاریخ عقرب بود دلیل کند
بر دشواری زادن و اگر مریخ در دو صورتین بی نظر سعدان بر آید الفحاء بیرد و اگر
بجای مریخ زحل بیرون تا آنکه بیرد و مادر نیز زود بیرد دولت باید اگر
طالع ذو صورتین یا دو دیگر کوکب سعد یا خامس و صورتین یا در دو جدی و کوکب
سعد فرزند دولت و اگر چهار نیز یکی و اگر نیز دو دو صورتین هم و اگر چهار نیز یا بیشتر
چند ماهه است بنگر بخامس و صاحب بیتی و قمر و صاحب ساعت هر کدام نزدیکتر باشد
کوکبی و دلیل است اگر انواف از مقارنه فرزند یک ماهه و اگر از تسدیس سه ماهه
و از تربیع چهار ماهه یا شش ماهه و از مقابله هفت ماهه فرزند بزاید یا نه ماهه
بنگر بخامس و صاحب بیتی و صاحب ساعت و قمر کدام را از ایشان قوی تر دلیل است اگر در
برجهای مذکر بود و در مونث ماده هر کدام از دلیلها که قوی تر بود حکم بر آن کن
و بیوفتی دیگر بنگر بصاحب طالع و صاحب خامس اگر هر دو در برج مذکر بود دو برج

اگر خواهی که بدانی فرزند چند ماهه است

فرزند ... باشد

مونث دو دختر و اگر یکی در مونث و دیگری در مونث و دیگری در مذکر بنگر تا کدام
دلیل شهر تر است حکم او را کن و از برج قمر در نوع بنگر همچنین قول او را بنگر
بصاحب طالع و طالع و خامس و صاحب بیتی و نیز بنگر و صاحب برجهای نیز هم
و صاحب ساعت هر کدام از ایشان دلایل قوی تر و نیز بنگر بروی دلیلیت اگر در برج
نیز یکی باشد در برج مونث دختر لهم الولد بکر اول در درجه خامس یا در درجه صاحب
خامس و درجه طالع بروی افزا و از طالع بیفکن هر جا که انتها رسید اگر برج مذکر
پسر و اگر مونث دختر و بنگر بصاحب خامس و قمر و صاحب ساعت و صاحب طالع
و صاحب سهم الولد در برج مونث باشند و بعضی در مونث فرزند خنثی است نیت زاید
یا بروز بنگر بطالع و صاحب بیتی و قمر و کوکب عارض در طالع و صاحب خامس و صاحب
اگر اینها هر یکی یا یک که قوی تر و شهر تر بود در برج روزی باشد و لادت
و اگر در شب باشد و از سهم الولد که یاد کرده شد نیز حکم کن و اگر حمل اول را بر احوال
نبوت و نهادت اگر روز غالب تر باشد بروز بود و اگر شب غالب تر
بوقت غروب شفق و مانند وی بچه طالع زاید و کدام روز و کدام ساعت بنگر
بثالث و تاسع اینها دو برج طالع زادن است اگر زادن نزدیک بود بطالع برج سیم نیز
و اگر دیرتر طالع برج تاسع بی اتفاق کن سابع و عاشر که هفت و نه آن اینها دو برج چه
سنه را که بنگر هر کدام از ایشان ازو صاحب سابع و صاحب عاشر نهادت داد در
برج تاسع و ثالث بنگر که آن ستاره را اندرو دو درجه کدام است در آن روز آید پس
بنگر بصاحب طالع که کدام ستاره است اگر ستاره صاحب طالع بود و اگر کدام ستاره است
باز بنگر بصاحب جد افتاب که کدام ستاره است اگر آن سه صاحب طالع است
یا صاحب رابع بر آن ساعت زاید و اگر نه صاحب طالع ببعد وقت ساعت آن ستاره زاید

لهم الولد

مادر ... نیت منو الصحیح ... بروزند

چه وقت زاید در ساعت ...

گاه و اگر فرزند آید هم وقتی که برج بیماری بصاحب فرسی متعادل شود وقت فرزند
نیز و بهر قمر که مشتری نگاه نه خوش آید بعد هر دو را لطالع الطاه فرزند نیز کوکبی که در
وی نیز با بودی منقلب عجب و اگر برج که صاحب سادس نیز دوی است اگر از کوکب منحوس
منصرف نیز دلیل کند بر دوای علت و اگر آن مشتری منصرف نیز
بر قوی و دوری و مدت بود و تکاوری از دو جانب انصراف نیز بعد دو هم دوم سلطه
یا ماهی یا روزی یا ساعتی بانداده برج منقلب و ذو جسدین و ثابت و قدر و ماند
و زاید و ماند که انصراف قمر دلیل قوی تر است بر بیماری از انفصال اگر دلیل بیماری
عطارد بود دلیل کند بر آنکه از زبان بیماری و اگر زحل بر لقوه و صرع و نفخ و تشنج
و درد و جذام و فالج و اگر شمس بود بر تب لازم و اگر دلیل بیماری باز ایستی نیز
که کند و اگر با ذنب اسهال و اگر مریخ بود دلیل کند بر بیماری تیز و اکام و اگر
صاعد بر کرم و فتق و اگر عطارد بر کرم و قرح و اگر زهره بر تری و اگر مشتری
بیماری جگر و دل و اگر دلیل کند القولنج بعد بیماری و هوشی نیز و دیوانه و اگر
دلیل بیماری مزاج در برج آبی دارد و با شمار کاری نیز اسهال کند و مانند وی
و اگر برج را نهاده بود جنون شکم و اگر بر جرم را نهاده بعد و جرم و اگر دو پنجم یا
فلک نیز شده در مزاج برج خاکی بعد مزاج خشک دلیل مالیخولیا و اگر دو پنجم
فلک نیز شود دیر زود و مانند وی بیماریها شود خشک خاصه که زحل نیز هم بود
و اگر دلیل بیماری بر مزاج برجها بادی بود یا ناظر کوکب بادی و وی از باد و نفخ
بود و صرع خاصه که عطارد و با مشتری یا مریخ شده بود و اگر دلیل بیماری در
برجهای آتشی نیز از صفرا بود و یرقان و تب عفن و مانند آن از بیماریها
کم علت بر کدام اندام است دلیل بیماری در هر برج که نیز بیماری در آن اندام

بود چنین سر حمل را اول کردن ثور را او گفتهها جوزا را و مجنبی ناآرام برج و اگر دلیل بیماری
را او برج بیماری را اول اندام را اعضا در برج بیماری در میانه اندام و اگر باخر
اندام و مجنبی باقی اسیدان و بدانکه هر او زبند چند نیز شد با چند کوکب مشتری
ناظر است چنبک فرزند بود دلیل حال علیل یا بد بود یا فرزند الذو در کتب
و صنع و بدی شد بعد جنب طالع و بعد اگر در خامس نیز و مقبول و با صاحب خامس
در طالع نیز و مقبول و نا مبان اینهم دو دلیل انفصال بود از سعود یا از
برج منقلب القوه با منقلب المطالع یا منقلب الطریقه یا ملیدی نظر دارند
از تثلیث و تسدیس یا تربیع و مقابله الفت و موافقت بود میان والدین
فرزند و اگر صاحب طالع در خامس نیز یا صاحب خامس در طالع غیر مقبول و منحوس
میان والدین دو دلیل انفصال عداوت یا از دلیل مکر و فساد و تباهی و بیداد
شود و میان بد رود و بغض الفت و عداوت نیز و اگر سعدی شعاع افکند
نور آید و اگر نحسی شعاع افکند از سعادت کم کند و مخالطی در میان آید و فی
الجمله دلیل کدام دلیل مقبول تر که کی تحقیق را احتوا دادرسول تر شود
سود طالع را ملو نیز بود شد نقد و خامس و صاحب خامس اینهم بعد سبد رسول
اول یا صاحب خامس از صاحب طالع سعد و شعود و صاحب طالع منقبل یا ذو
نیز رسول الخ که قسمت رسد و اگر آمدن رسول خصم را و نفاذ جای خصم
و صاحب خامس از انتهم منصرف شود و صاحب طالع منقبل کرد و با طالع
دلیل تعیین رسول بود و اگر سلطان خصم را از نفاذ انصراف و سلطان کار
و تشکی نکرد و بدانکه قمر را با صاحب خامس را بهر کدام دلیل که قوی تر نیز منحوس
رسول ... بدر قسمت بود و بهر کدام دلیل که قوی بود دلیل رسول

یا روان تر و اما بکوید که کار دولت از اتصال سعد بفراغ [illegible] و از تربیع و مقابله
و تثلیث و تسدیس سعد و نحس و انصرافها هم نیک و بعضی حال بمعاونت نیک
باشد که سخنها گفته ده کرده و دلیل رسول بعد کوکب که نظر مودت دارد او دو
یا در دو در تربیع عداوت نیت بود بهر کدام کوکب که نظر عداوت دارد از وی نفاق
و مخالفت بیند و اگر نظر سعدی دارد سعادت و نیکویی بود و اگر نحسی بر و تباهی و
اگر دلیل رسول را هابط یا راجع یا در وبال یا نحوست رسول را خاین بود و به خود و گر
و اگر در شرف یا در سقوط با خوبی در دیدن موقوف و صفت رسول از دلیل وی و از
نیز بیچ کرد دلیل رسول مستحکم کرد چنانچه در باب دو در تربیع داده آمد رسول کار تمام
کند یا نه اگر دلیل رسول [illegible] تسدیس یا مقابله سعود کار تمام کند بنیکویی و اگر
نظر نحسی تربیع یا مقابله بود کار تمام کند بجهد و دشواری و اگر نظر مودت بود کوید و آسانی
و اگر دلیل ساقط بود یا نحوسی یا غیر مقبول کار تمام نکند و نو امید باز کردد خاصه
که نظر تربیع بود و بیم باشد و آفت باز رسد و اگر نظر مودت بود بهل باز نیمه و اگر
دلیل راجع بود رسول از راه باز گردد و اگر دلیل بیش از آنکه در طالع رسول
منصرف شده بکوکبی دیگر اتصال کند اگر آن کوکب نحس بود یا بحالها هم بد یا هبوط یا
محترق رسول را عارضه باز خورد یا بهم و اگر آن کوکب آزاد نیک بود رسول موفق
شود و به سبب رسول عین اتصال کند از آن رسول دیگر دیگر آید احکام صاحب
بیتم یا طالع از حبل فرزندان شادی بود و فرزندان نیک بود یا شکفته باشد
و کحل در حین نکودار باندازه [illegible] سعادت [illegible] و خصوص صاحب خامس در
طالع نظر مودت دارد و طالع برج نر بیش از فرزندان پسر نصیبه روزی شود و اگر
طالع ماده بیش از دختر شود که صاحب طالع مقبول باشد و دلیل کند که مولود که غم

احکام بیت پنجم درج دیدن فرزندان ۱۲ کلمه

طالع

خود برده بار بود و دو سه تیر از آتش بسیار و با امانت و وفا و فرزندان و دوستداران بود
ثانی — چشم داشتن ثانی صاحب خامس [illegible] مولود را فرزند نکند که از وی شادی بیند و بر خود نکرد
یا پدر و پدید آید نیک یا بد از [illegible] خاصه که مقبول بود یا شد و منظر صاحب طالع
محظوظ ثالث نیز نیکو بود و مخصوصا [illegible] بیش و بعضی از فرزندان و سلطان
ثالث — رسند صاحب خامس در ثالث مولود را از فرزندان زیان رسد خاصه اگر صاحب
طالع را عداوت نکرد از دشمن گردد و روی نامبارک [illegible] بود که مقبول
نبود و منحوس نیز و اگر منحوس بود یا زهر دست داد در دلیل کند بر نیک بختی و موقعیت
رابع — میان فرزندان صابر و برادر در رابع صاحب خامس در رابع مولود را فرزند بسیار شود
و بسبب ایشان قوت کرد و از ایشان آسایش وقت در رسد خاصه که صاحب طالع را
خامس — بدو نظر بود و اگر عداوت بیند و را [illegible] نیز و مخاصمت کنند و اگر صاحب خامس
به صاحب رابع و ثالث نظر منحوس نیز بعضی از فرزندان بیش از مولود بروند و اگر
بجز افتند یا کجی را شنود دلیل کند بر بد بختی فرزندان زیرا که آن خانه
فرزندان است صاحب خامس در خود با حال فرزندان و سلامت تن ایشان مولود را
سادس — فرزندان بی فرزند و از بختر [illegible] و کم [illegible] و بالمست [illegible] صاحب خامس در سادس
بر بیماری فرزندان و کارسازی و بد رفتاری دزد و تباه کردن روزی
و کار بندگان و ضایع اگر حال و کار بندگان کند خاصه اگر صاحب در سادس
نیز الفاظ بنده کرده و حال البته در دشوار شود و جمع کرده [illegible] که بعده
سابع — و عمر در فرزندان کشته بد آید صاحب خامس در سابع دلیل کند بر خوبی حال فرزند
و موفقیت او ولیکن بیشتر دختر نیز و دشمن را از [illegible] بدر خصومت از جهت از فرزند
بود اگر بهم [illegible] خانه فرزندان است یا در آنجا طالع سعود [illegible] مولود [illegible] خود [illegible] دارد

نیز با وی زنا کنند و بدتر آنکه اگر مریخ را در در زنهارت [illegible] بود و فرزندان مولود
از مادر جدا باشند و با وی خصومت کنند و با وی منازعه کنند و از آن در غارت
و دختر بینند صاحب خمس در ثامن نیز مولود را از فرزندان روزی بود که اندر مال ثامن
دخل کنند و بزنند کالای او و ضایع کنند و اگر خداوند هشتم نحس شود مولود را فرزندان اندر
بکشند اورا و ببرند صاحب خمس در طالع دلیل نیکو بختی حال فرزندان کنند و سوی اقاله
بیت تاسع نگر خداوند نهم در پنجم نیز دلیل بود که فرزند بغربت افتند [illegible] تاسع
و فرزندش عالم گردد یا حج یا غزو یا سفر کنند که باز [illegible] و اهل سلاح و خداوند
وی [illegible] کام [illegible] بسیار کنند صاحب خامس در عاشر مولود را از فرزند بسیار بود
حشمت و بابت در دولت و خداوندان قدر و منزلت و بخدمت سلاطین و ملوک عاشر
نزدیک نیز و از آن زن شادی بینند و نیز بروز گاه کنند و منازع او شوند
و در آن علت و بهار بسیار [illegible] خاصه که صاحب [illegible] ناظر نیز دلیل ضعف حال
فرزندان کنند صاحب خامس در حادی عشر مولود را از فرزندان روزی بود حادی عشر
و حشمت او باشند و اگر صاحب یازدهم مقبول بود بوقت افتد و از زنان
شادی بینند و حال فرزندان نیکو بود نیز که بینند که فرزند باید که با فرزند
و مادر کند که با فرزند و دایم [illegible] کند و نیز که اندر فرزند حالی رسد خاصه
خداوند وسط السماء یا آفتاب یا خداوند دوم از طالع بدو رسد دلیل نیز و
مسعود مولود بود اما نیک نام بود صاحب خامس در ثانی عشر مولود را فرزند ثانی عشر
و اگر بود کوتاه عمر بود و دختر وی مقتول که بسبب وی غم بیند و اگر منحوس بود
دلیل کند مولود را فرزند [illegible] خاصه که صاحب دوازدهم در پنجم بود یا متصل
از تربیع و مقابله اصحاب طلب فرزند باید که ماه در طالع باشد در برج نر و مثلثه

آفتاب در دهم و طالع پنجم را با کتخدا از نحس و خداوندان نزاد در برج بر کرده نگر
عطارد عنهما طاق نیز و دو اورا دو و ماه در برج زاید مشتری پیوسته با
زهره یا از یکی از باز گشته و بدیگری متصل و یا یکی از این دو سعد در طالع
یا در وسط السماء یا در پنجم یا در یازدهم و ماه با ستارگان زاید و خداوند
ناظر و ارکان و صد [illegible] در اختیار [illegible] مباشرت اول طالع
زمان وقت سقوط نطفه برج نر بینی فرزند پسر آید و اگر ماده دختر خاصه که
صاحب طالع در برج نر و مع نر بینی پسر آید و اگر بر ضد این دختر آید طالع
برج ماده نیز و صاحبش در برج نر یا برج نر یا طالع نر بینی و خداوند
در برج ماده یا برج ماده مولود مخنث آید و اگر در برج ذو جسدین خنثی
و التغییر نیز او فتن [illegible] بود از او در روز تا نصف النهار نیز و از بعد نصف
اللیل تا بامداد باید که ماه در طالع بود یا در یازدهم و اما برج و خداوند
برج [illegible] ناظر یا بر روشنی [illegible] کما در تمام نیز و آفتاب [illegible]
سرطان نیز [illegible] و باید که ماه در طالع [illegible] که ماه دلیل تخم است و
زهره دلیل [illegible] زهره [illegible] بود [illegible] بود مولود
ضعف [illegible] وقت اسقاط [illegible] ناقص نیز و
ناظر از وسط السماء یا [illegible] و زهره و مریخ [illegible] ناظر [illegible] و
خداوند طالع و ماه در برج ماده و مستوی الطلوع [illegible] دادن یا [illegible]
باید که ماه [illegible] و خداوند طالع بود و دور از شعاع آفتاب [illegible]
[illegible] با خداوند برج دوم [illegible] طالع السعدین [illegible] زهره [illegible]
[illegible] باید که ماه [illegible] برج [illegible]

نکند و مسعود و مقبول بود بر رجها ی ثابت و جاطیه نیکو و هفدهم از برج منقلب
ولادو و مهید بنر با قمر دراثت ن بلن کاواره نهادن را بود که قمر در برج مسعود
بود و مقصود السعود بنر اندر اوتاد یا مایل اوتاد و در چهارم و هفتم یازده و از
نحسها و سعدان منحوسه و مریخ و قمر و زحل از خداوند طالع و از اوتاد ساقط
نامبارک بنر و کوکب مسلم دادن را باید که خداوند طالع در وسط السماء
بود و ناظر سعدان و ماه مقارن سعدان یا متصل بنر بالنور و المسیر و
عطارد متوقف للارض مشرقه یا در طالع و صاعد و خداوند برج عطارد
در بود ناظر و طالع یا برج بتیاه یا ظاهر ، عطارد و هفدهم باید که از آنکه
ماه در نیم یلدو از دهم یا در هشتم طالع باشد و الغیر اکثر در برجی بود که مسعود
ادمی بود چهارم نو بنو ستیدن را باید که ماه در برج منقلب نحف و نحد اوعد
برج حوتی بی ناظر و از کواکب معروف که خداوند طالع بود ان کوکب منفصل
و نیکوئی متصل که خداوند طالع از آن کوکب معروف شود و از زایدو در ناظر
رو بنده بود نظر سعدان و برج و مستحکمت بنر بود و هفدهم مسعود بنر با کسب بنر
و هفدهم کنر از آنکه ماه بمحاق و تحت الشعاع و هبوط بود احکام کواکب در برج
ما نحس دهم دلیل کند بر غم و اندوه از قبل فرزند و از هوای دل
بنم نرود کار افتد و کار ادنی رونقی و امید با طل و از لهو و طرب و کلیس
در بیت ماه بوسی و اگر مقبول بود از دهقانان و بران و وزرا نیکویی بیند
منتر دلیل کند بر نیکویی و شادی از فرزندان و هر فرزند که اندر آن حوت
روی و نیک بخت و بر هیزکار و خداوند علم و ادب بود برادر و هوا حرکی
رسد و از صناع و ... منفعت بیند و همچنین بزرگواری یابد و سلامت حال

احکام مفسد کوکب ... دهم
نفس طالع

فرزندان بود و صحبت داشتن با خداوندان جاه و دولت و آسمان عطارد
وز کیسه و امید فرزند پسر و اگر غیر مقبول بود میانه باشد مریخ فرزند بی فرمان
و کودن کتی و مخالف بد بر کرد و از دو برج حوادث بیمار گشود و بادو عشاق او
صلی افتد و بدی از کی بینی که یکی از ایشان نیکو به اراده بود و حال بد کش
میانه بود و دلیل کند بر افتادن فرزند و کو شیدن در طلب علم و ریاضت
و منفعت از اهل صلاح و اگر غیر مقبول بود زیان و هلاک پیش آید کنی
دلیل کند بر نواحی بنر است و بدراه زن صاحب ازلوک و اکابر و بنر
فرزند بی بد خو و کودن کتی باشد و اگر بیمار و مشغول باشد لکن اورا
خار داد و ورو د کار ضایع کند و حال فرزند با رونقی بود و اگر نهادت
نداده از سلاح غم بیشی آید و از فرزندان بیمار رنیره دلیل بود در غربی
از فرزندان و هوای دل و میل زنان بعشق و دوستی بود و زنانه در
لو خوار و جس و لطافت و لباس و زینت و اگر فرزندان غایب باشد شر
بیابد و با فرزندان و حرمت سودی و از هر اوی عطارد و هفدهم بهار رسد
و اگر غیر مقبول باشد از نیز که کم کند بو د عطارد و فرزندان مولود بهم با
داشتن و علم و ادب باشند و از دوستان مساعدت بیند و کای و ی نیکویی
کنند و از خداوندان صناع منفعت یابد و در تجارت که کند مریخ بود و از
جای خود با نام رسد و از ارباب علم و ادب فایده بیند و اگر مقبول بود
کم از نیز بنر نحر دلیل باید آمدن اسباب فرزند و رسیدن او و اگر غایب بود و
نیکویی حال فرزند و بر او دل رسیدن و از دوستی بهر بابی از ما در و بدر
دیدن و اگر چیزی نه بیند و فرو شدن ها در مانده و اگر نهادت بود میانه

واکر دلیل بود بر برآمدن حاجات و نیکوئی از دوستان و فزودن عز و قدر
یافتن دولت و مشهور و کثیر میراث و نفث دلیل رسید [illegible] مضرت
و بیم و اندوه بود بر فرزندان و حسد و از مودت و ما بیان [illegible] دوستان
و لیکن از قبل شبه کار که در بیند و از مردمان دون همت نمود دروغ و گفتن
رسید و حجت و احتراق صاحب بیم حجت حذر باید کردن از رسالت و ترسیدن
و از عطا و حاجت جستن و از امور و طرب و [illegible] بر حذر باید کرد
که وحشت و عصیان و تنها بر او و دوستان افتد احتراق دلیل کند که
حذر کردن باید از مجلس شراب و رفتن به راه پادشاه و از انجمنی و جمعیت
و طلب حاجت و خرید و فروخت و رسالت و مبادرت کردن و از
فرزندان و دوستان و از صحبت دوستان اندیشه و مشغول افتد فساد [illegible]
و احتراق و بیم بر حذر باید بودن از مجلسها و سعادت [illegible] و معلم
[illegible] فرزندان و ضیافتی نباید کردن و داد و ستد و معاملت نباید
کردن که بیم غم و اندوه و [illegible] دوستان و [illegible] هلاک البرج السادس من

البرج السادس

الطالع و [illegible] معرفت دلایل بیمار طالع و صاحب طالع و قمر دلیل
است بر بیمار و ششم و صاحب و [illegible] کوکب که قمر از وی منصرف
دلیل بیماری و هشتم و صاحب دلیل مرگ و رابع و صاحب و اتصال قمر به
قمر و صاحب طالع قمر و صاحب تدبیر صاحب طالع اینهمه دلیل عاقبت
است بر بیمار هر کدام قوی تر و تنها و بهتر وی دلیل است
بر عاقبت بیماری و تابع و صاحب و [illegible] دلیل است بر
طبیب و علم [illegible] در بیماری وجه کند از دارو و [illegible]

طبیب از نظر [illegible] صاحب ششم [illegible] العاده و موفقت [illegible]
و از طلب [illegible] طالع و صاحب ششم دلیل طبیعت است
و وسط السماء دلیل بیمار [illegible] دلیل بیمار و رابع دلیل دارو
و عاقبت بیماری و اگر نحسی در وسط السماء باشد و در رابع [illegible]
نفع نکند و اگر سعد بود از دارو و غذا سود کند [illegible]
باز [illegible] از [illegible] قیاس [illegible]
و نحس و اتصال و انصراف [illegible] سعد [illegible] دال [illegible]
بود و هر گاه نحس دلیل [illegible] علت [illegible] طالع
و قمر دلیل است و صاحب طالع و نحس و صاحب برج قمر دلیل روح
مات [illegible] اگر طالع یا قمر منحوس بود یا نحسی [illegible] ناظر علت
[illegible] و اگر صاحب طالع یا نحس یا صاحب برج قمر منحوس بود علت
[illegible] و اگر سعدان [illegible] خلاص
[illegible] صاحب [illegible] در طالع [illegible] وسط السماء علت
ظاهر و مکشوف و اگر [illegible] طالع [illegible]
کند با کوکب نحس [illegible] طالع [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] منحوس [illegible] کدام [illegible] قوی تر [illegible] طالع
یا صاحب [illegible] ناظر تر [illegible] بیماری [illegible]
الارض [illegible] و مخرف الارض [illegible] طالع دلیل
[illegible] دلیل حرکت [illegible] وسط السماء ظاهر
اندام است و [illegible] الارض باطن اندام است [illegible] الارض [illegible]

انذام است و کف الارض چیست انذام است سو شو و ترسیدن که بیمار کی الملک
بیمار را بجنبیت علت کبر النفوا نگاه است و تیو شن که هر کی صاحب
سادس است علت باطن انذام است طالع مرا دوم را اول سیم کف و
دست چهارم سینه تا عم معده چهارم تا آخر دوازده خانه و هم چنین
تنگ که قمر کاست اگر منحوس نیز دو تن برج و صاحب برج نیز
منحوس علت بر آن انذام بود چنانچه حمل سر را و ثور گردن را
تا آخر دوازده برج و بهم السعاده اگر انتهاء علت یا بوقت زوال
تر در هبوط بود دلیل کند بر ضعف معده و هم چنین هر کوکب که در
هبوط بود بدو سر تا دلیل کند بر ضعف آن انذام که کوکب
دلیل و هم چنین اگر کوکب از ماه مدار تباه و رتبه حضیض برد
و کوکب راست و لوست ای بر ضعف او کوتق چنین مصلار و کوتت مشتری
را و سود اگر مطلی دم شعر نیزه ورد برج را اختیار آنست ورد و طوق
و برفه دل و بوسعا ابدا و فی مثنی را سود اگر گیتی چنین هر کجا
و حتا نه و در هر دو زمان و معده و استخوان و روده شطر عطا
و اضیح صیف و شتی و خو مرو و خوان استخوان قرار دو دها بارک
و حلقها کنده ذنب با مجرای … آنسه ای اول و اگر معده با حلق از
مرد دو بیش حتی خرج با شعاع … تو رسید دلیل کند بر صلاح معده و
هم چنین دلیل بیماری را صفت کند چنانچه در تقر گفته شد و اگر
دلیل بیماری در برج کف الارض باشد دلیل کند بر درد و پای و
کف و قدم یا قوز و را اعضا و اگر صاحب طالع یا قمر یا ذنب باشد

دلیل

بر ضعف و درد تن بوقت بیماری ما دلیل شود تا طالع نشد مطلع و صاحب طالع
و قمر و کدام دو دو بود پایه طالع ناظر و دلیل و دلیل آن بیمار از کی
باز آن و اگر صاحب … ساقط و از کنار الشعاع دو دلیل دو دلیل ضعف
و اگر قمر کف الارض بود و متصل به کوکبی که در وسط السما بیمار شود
مگر کرم کوکب در افراق بیخ دلیل هلاک کند و اگر قمر فوق الارض
بود و بکوکب متصل شود که کف الارض بود و منحوس دلیل مرگ باشد
و اگر قمر نصا صاحب طالع متصل شود و از ابو النور و العود تیر شود
اگر صاحب طالع تحت الارض و قمر متصل بکوکبی که … ساقط و واهم
شود ان دلیل هلاک بود و اگر صاحب طالع نصاحب … متصل
قمر فاسد نیز دو اگر قمر با کوکبی سعد بود صاحب طالع نصاحب …
دهم شفت … و نباه و اگر مقبول بود و دوا کند دعا قبت بد
شود اگر صاحب طالع با صاحب … و متصل از نظر مودت و صاحب طالع
… هر گاه که صاحب … بود … طالع را سعد دلیل … بود و اگر کوکب
بود صاحب طالع با صاحب … دلالت کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب
طالع با قمر منحوس نیز دلیل مرگ است و اگر صاحب … نصاحب طالع
نظر نداد و کوکبی میان آن … ذو النور کند صاحب طالع ساقط
بود و صاحب … دلالت دلیل مرگ است صاحب … نده با حزاق
و میان … و قمر از دوازده درجه بعد بود هلاک شود و
هم چنین اگر محترق باشد و غیر مقبول و اگر بیمار … خانه نگاه …
و نگاه کردن و اگر دو صد بیمار بیمار دیگر کند و اگر تا نیک…

حال بود و اگر قمر از کوکبی نحس منصرف شود بیماری نو بود و اگر زحل
منصرف [illegible] بود و اگر مشتری متصل شود کند بود درازی بیماری
و دوا بیمار را بهتر نبود که صاحب طالع و عاشر ناظر باشند و یکدیگر را
نیکو و تباه تر آن بود که ایشان ناظر نباشند و دو تباه تر آن بود
که نظر ایشان از تربیع مقابله بود اگر صاحب طالع و سادس یا صاحب
سادس در طالع بیمار بود و از [illegible] تا انقطاع کار از آن برج بیرون آید و معنی
اگر صاحب طالع بصاحب سادس متصل باشد یا صاحب سادس بصاحب طالع
متصل اگر صاحب طالع [illegible] با سادس [illegible] ناخوش باشد [illegible] از صلاح
فاسد [illegible] کند حکم کند و اگر قمر بطی السیر [illegible] اگر [illegible]
مرد [illegible] تاخیر کند و [illegible] که [illegible] اگر قمر و طالع
در طالع یا در اوتاد ساقط باشد تباه عاقبت کار [illegible]
اگر دو کوکب قوی بود و قمر ساقط بود و صاحب [illegible] هلاکت
و بر [illegible] ایشان سلامت بود اگر قمر و صاحب اول از برج که بیماری در
آن افتاده [illegible] یا دوا و [illegible] دلیل [illegible] هلاکت
بود و سعدی قوی نظر کند عاقبت نیکو بود و وقت آگاه باشند
که سعد بکار [illegible] یا در برج عضو بیماری [illegible] کند [illegible]
آنکه اگر روز بود و قمر [illegible] روز ناظر [illegible] مشتری [illegible]
حکم [illegible] بهتری [illegible] و اگر [illegible] سعدی و قمر [illegible] ناظر
[illegible] و علاج [illegible] و اگر [illegible] قمر [illegible] ناظر باشد نیکو [illegible]
[illegible] از علاج [illegible] بود [illegible]

اگر صاحب طالع در هبوط بود یا منحوس یا محترق بود در هلاک [illegible] بیمار [illegible] طالع
ولادت نیز معلوم بود اگر در ابتدای بیماری بموضع زحل اصل بود یا در
[illegible] یا ناظر بود بدلیل سختی بیماری بود و اگر قمر بود بموضع مریخ
باشد و امروز نحس [illegible] یا ناظر هم هلاکت بود خاصه که مریخ و قمر نظر کند
و اگر قمر بموضع [illegible] باشد و امروز سعد [illegible] بود یا ناظر سعدی دلیل
سلامت بود و اگر قمر در ابتدای علت در ششم یا چهارم یا هشتم بود و در اصل
ولادت از این مواضع [illegible] بیمار [illegible] بود و اصل [illegible] نظر دارد
ابتدا علت حکم [illegible] و اگر سعدی [illegible] سلامت بود [illegible]
بیمار [illegible] چند ماه بود [illegible] از [illegible] ولادت یا در بیماری [illegible]
[illegible] مولود [illegible] ماه [illegible] پنج روز [illegible] روز [illegible]
از [illegible] مولود [illegible] ماه [illegible] روز
[illegible] روز [illegible] مولود
[illegible] مولود [illegible] اگر قمر
از [illegible] بیماری [illegible] اگر قمر [illegible] هلاک [illegible]
[illegible] و قمر از [illegible] روز [illegible] از وقت
ولادت یا [illegible] بیماری از [illegible]
[illegible] و اگر قمر [illegible] بیماری [illegible] و قمر از برج [illegible]
از وقت ولادت [illegible] ولادت [illegible] روز [illegible] سعد [illegible]
روز [illegible] روز [illegible] گاه [illegible] اگر قمر [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] شود اگر قمر [illegible] منصرف [illegible] در ابتدای بیماری از کوکب

وبعضی گویند ضوء ان کوکب که شعاع افکنده باشد اورا در وقت بیماری اگر سعد بود و اگر
نحس بود ضرر کند و کوکب سعد که شعاع افکند بیماری زندگی یابد و بیماری زیادت
کند و اگر سعد که ناظر بود بر قمر اتصال کند بحکم دهد بر دو طرف دهد شفا
علت باشد و اگر نحس اتصال کند علت بر بیمار زیادت رسد و اگر نحس
و صاحب طالع با صاحب ششم اتصال کند بیمار نزدیک شود و اگر صاحب ششم
در ششم باشد دلیل بیماری دراز بود و بیماری از علت بود و اگر
وبعد اگر نظر کند دلیل دراز بود بیماری و اگر طالع و صاحب
با صاحب ششم یا قمر کوکبی که در خانه ششم باشد اتصال کند اگر سعد بود و اگر
نافع کند و بیمار راضی باید و اگر نحس بود و در خانه ششم باشد و اگر
هم دلیل عافیت و راحت و اگر نحس باشد رنج دلیل اگر مستبین بر
طالع و دلیل بیماری دو رنگ دلیل بر حکم بود و اگر بیماری بود
بیماری نزد اگر صاحب ششم صاحب طالع اتصال کند
هر دو فوق الارض باشد و یا صاحب طالع در وسط السما قوی
و صاحب ششم اتصال کند و اگر نحس باشد و اگر در خانه ملک اگر وقت
بیماری باشد بوقت که اتصال کند با صاحب طالع
نحس صاحب ششم با نحس دلیل منحوس کند بیمار بمیرد
و اگر دلیل اتصال باشد هر وقتی که بر طالع رسد دلیل
بکند و نظر دلیل طالع و قمر و ماه در نحس با طالع یا اتصال
باد ایشان بر رجعت باشد راجع بعد دلیل در دهم روز یا
سال یا ماه یا کذا از منقلب و ذو جسدین و ثابت یا نازده

رجعت و ادوار اگر کوکب در خانه کوکب باشد هر وقتی که صاحب ششم در طالع
با صاحب طالع یا قمر بود در حد الموت هر وقت که کوکب باشد اما وقت تمر شده
بیمار که صاحب طالع قوی بود و سعود باشد خرف ایمن
خوش بیمار بدل کند و چه موت نزدیک شود و راجع مستقیم گردد
و صاحب ششم از وی ساقط شود و بعد اکثر دلیل تحت دلیل
عاقبت خیر بسعدان مستقیم باشد بر قمر و قمر با ساعت سعود بیمار مستقیم تر
بود و دفع علت اگر در ابتدای علت سعود باشد یا منحوس از نحس
باز کوکب مقبول دلیل کند بر انجا اگر راجع منقلب
یا ذو جسدین سعود و ابتدای منقلب اکثر دلیل کند بر بیماری
بجا یا بحران روز بحران باشد که قمر با کوکب متصل با صاحب طالع
اگر سعد اتصال کند بحران باشد و تمام بود و اگر نحس اتصال کند
که او قوی بر حکم از وی باشد و هر کوکب که اتصال کند بحران معنی
معنوی باشد کوکب بود و قوی تر اتصال که مقارن بسبب
طول و عرض که بموضع قمر در روز اول و سیم و پنجم و هفتم و نهم
و پانزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هشتم و سیم
قمر در این روزها شعاع یا سعود نحس باشد نزد دو جزوی بنگر که ابتدای
علت با وقت مسئله ده درجه بر موضع قمر زیادت کن و هفتم
چهل درجه زیادت کن بروز هفتم رسد و دو شنبه باید بود و بعضی
نود درجه زیادت کن بروز هفتم رسد در تربیع اگر باشد و بعضی صد و
شصت درجه زیادت کن بروز اتمام رسد در مقابله اگر باشد و بعضی صد و شصت

بود
درجه زایل شد کم برود از چهاردهم رسید مقابل موضع خویش که اول علت
باشد بوقت سوال و حضور ولیف و طول درجه زایل شد که بر او اول رسد و دو
تثلیث اثر خویش باشد و حضور ولیف و هفتاد درجه زایل شد که برود ضعیف
و بیکم رسد دو و تربیع اثر خویش و حضور سه صد درجه زایل شد که برود ضعیف
و مقابله دهم رسید و تسدیس اثر و حضور سه صد و شصت درجه زایل شد که برود
ضعف و هشتم رسد هم بر آن موضع که با ابتدا علت بود یا با ابتدای سوال
این مواضع که یاد کرده شد باید دانستن گاه که قمر بدین مواضع رسد
و [illegible] بیمار را خطر بود و بیم دشواری خاصه که در این مواضع
عقده و کسوف یا درجه احتراق بود و قمر سعدی نور را [illegible] تا بدان
مواضع رسد [illegible] و [illegible] بود شفا بیمار را از این طبیب بود یا از
دیگری [illegible] که صاحب سابع از صاحب طالع یا قمر از وی مسعود بود یا
مقبول از همین طبیب شفا یابد و اگر از کوکبی دیگر باشد از طبیبی
دیگر که بیمار آن کوکب [illegible] و اگر صاحب طالع از صاحب سابع [illegible]
نیز طبیب بر بیمار مشفق بود و اگر صاحب سابع مسعود باشد و [illegible]
طبیب مبارک دست بود و [illegible] و اگر منحوس بود [illegible]
و اگر [illegible] و اگر منحوس یا غیر مقبول بود بیم [illegible] و غلط
کار [illegible] و حضور [illegible] ضعف طبیب [illegible] از برج سابع و
صاحب [illegible] دلیل [illegible] چنانچه درباب [illegible] یاد کرده آید اگر خواهی
که بداند که از آن [illegible] باید [illegible] صاحب طالع اگر صاحب وسط
السماء را قبول کند یا در وسط السماء بود مقبول [illegible] کند و اگر

جزایش باشد [illegible] فلکی یا از جهت [illegible] در [illegible] اگر مسئول عنه سابع معین
نیز چون برادر یا پدر و فرزند شد نظر طالع و صاحب طالع و قمر
هر کدام که بوی تعلق یا نظر [illegible] ناظر بود [illegible] دلیل [illegible] و اگر
[illegible] یا با صاحب ششم منحوس یا متصل یا در هبوط یا
در وبال [illegible] مسئول عنه [illegible] اگر جزایش در دست و حضور مسئول
عنه سابع [illegible] برادر یا پدر [illegible] آن برج که مسئول عنه
منسوب است آن برج را طالع گیر [illegible] خانه بیماری [illegible] مسئول
عنه باشد از وی حکم کن چنانچه یاد کرده شد [illegible] علامت [illegible] کدام
شد که صاحب طالع در کدام برج است و از برج [illegible] کدام اندام [illegible]
حال یا علامت در آن اندام باشد [illegible] برج ششم [illegible]
یا [illegible] برج ششم [illegible] اندام که [illegible] علامت [illegible] اندام [illegible] اگر
برج ششم یا صاحب طالع در ربع اول بود علامت [illegible] اندام
[illegible] و اگر در ربع دوم [illegible] اندام [illegible] و اگر [illegible] اندام
و اگر صاحب [illegible] فوق الارض بود علامت [illegible] و اگر [illegible]
الارض [illegible] بود که علامت [illegible]
احوال [illegible] بنده گریخته [illegible] صاحب طالع و قمر اگر در
در طالع [illegible] متصل [illegible]
عام [illegible] و اگر [illegible] و اگر [illegible] دشواری [illegible]
سهم الغیب صاحب [illegible] و اگر از [illegible]
رسد از سادس و ثانی عشر [illegible] از وی حکم کن چنانچه از [illegible]

بیماری

بنده گریخته

موعود کردن بنده

موافق احوال بنده نبود که چون دلیل و عطارد اگر صاحب دلیل سعد و
با زحل و یا ازوی بگذرد یا عطارد و یا عطارد را در وی نظر ناظر غالب دلیل
کند که بنده نیکو بود یا از جنس ترکان و اگر مشتری از زمین عراق
بود و اگر شمس از خراسان و عراق و ترکان و اگر زهره و روم یا صین
و اگر قمر نیز بنده را مزاج مقام کواکب داد ازوی حکم کن و اگر دلیل بنده
در مراجعت خویش نیز شاه زاده بود و اگر در برج غربت عز نسبت و اگر
مسعود یا در شرف مبارک نیز و در بنده که معلوم گشت باشد و اگر در هبوط
یا نحوست شوم و بی مجهول و اگر در وتد بنده بود خاصه در زایل
و خواهر بنده زیر دست بنده بود و اگر در دو وتد باشند یا خاصه
برابر کنند دو کس در دو او باشند زیر دست ملک هم باشند و اگر دلیل
بنده بر جمیع با شعاع مانند دلیل دلیل خاص نیز بنده را با خود الطف
صنو مضعف کند و مخفی اگر دلیل بنده بکار آید نیز و اگر دلیل بنده زحل
منحوس نیز بر دل کشتی و بیدار کرداد و اگر زهره منحوس بشکنج دوما
بر دادد و اگر عطارد منحوس با حد وطرا زو اگر مریخ ناظر دود و
گریزپای و اگر مسعود بیگانه رود بیگانه با وی نیکو کار بنده آزاد
ماند یا بی بنده طالع و صاحب طالع و قمر که دلیل بنده است چنین
باید نیز وسط السما و صاحبش و مخفی دلیل صفا و بد است اگر دلیل
طالع ضعیف و نیز از وسط السما یا از شمس یا از کواکب منحوسی
و جمیع کواکب بد متصل شود بنده آزاد گردد و اگر دلیل طالع از
صاحب وسط السما یا از آفتاب منصرف شود و به دیگری متصل گردد بنده

از قضا و بند بیرون آید و به بند دیگری افتد و اگر دلیل طالع بود یا دلیل
قضا و بند متصل نیز با کواکب میان ایشان نحوست نبود که با وی جمع
هرگز از بند کسی نرهد و از بند آنچه خواهد بیرون آورد و اگر دلیل
بنده یا الطاف موردت کند که از خاصه شاهی بند و خاصه بیرون
بود یا نه بعضی و اگر عزائم بر عکس بعضی اگر دلیل بنده از دلیل خاصه
مقبول الجهه بود و دلیل خواجه از دلیل بنده غیر مقبول از نظر جهت
ببیند آنچه بنده را خوشنود کند بطالع و صاحبش دلیل خاصه نیز
و سادس و صاحبش دلیل بنده و اگر خواجه که خواهد خبر بنده بوم
و صاحبش و خواجه سیم و ثالث و صاحبش بمنزله با دوازده خاصه
ارتفع یا قابله جمع یا از صاحب طالع بود یا از طالع منصرف نیز و متصل به
صاحب مقبول و در ثالث آید با صاحب ثالث متصل شود از دست
آنچه خاصه بیرون آید و خواجه سیم و سعد اگر جمع کواکب اتصال اتفاق
جانب انصراف فی الاتصال صاحب طالع یا [illegible] و شده و خطا البرج
از دست آنچه خواجه بیرون آید و فتور از نظر موردت دلیل کرد
و موافقت بود و عزائم دلیل شفاعت و مخفی الوقت آنچه بنده جید
خواجه را سیم و صفه بیگرداند و اگر سادس بنده بود که از آنجا فتور در بند
منصرف صاحب طالع یا قمر در کدام برج است از صفه کواکب منصرف
بعینه کواکب خواجه است نیز [illegible] که بجمله کواکب بد متصل شود
بنده را طول کواکب سعد و بد آنکه صفا و نیز طالع و تاسع دلیل
خواجگان [illegible] است و وسط السما و صاحبش خواجه است که بند

دست و بیت مادر عشر و صاحبش مقوا دیست که بعد از آن با تن خواهر رسید و اگر
سبیل خواهر بود با فرح سابع و صاحب اینها فنا دلیل مسقط آن ماضی است
در درس وصا معنی بنده که باو بیت در خامس و رابع و صاحب اینها فنا
دلیل بنده کا شند که خواهند آمد از پس بلکه اگر صاحب طالع از صاحب
سابع منصرف باشد چنان حکم کند که کوکب بنده که از اناد از راه عکس باشد
بنده نیز و عطارد و ما سعادت اینست که در برجها منقلب و دلیل طلاقی
شد لیکن متواصله که دو انتهاء ای در بیابانی مشتری در طالع و قمر با آن
و اگر زهره با قمر بود در طالع و عطارد با مشتری و قمر ناظر بود یا با هر دو
با قمر خلاص ذو دلو و همچنین اگر کوکب طالع بر حقی ناظر اینها متقدمی ولی
سبب مینی لیکن باشد ولا سعد در آنچه یقبول اکنون سعید زینت از ضوب
خلاص نزود بود و اگر سعادت باشد و خانه اطلاق بر بود و اگر سعادت بود
در ضوب آنجا بطالع دارد و جلوه حال بود ما اگر سعدی منقدم باشد و صاحب
طالع در احتراق و زحل در رابع طلاقی یا بر و لیکن با عدل روز و کار نیز
و اگر کوکبی از زحل مریخ باشد بعد از خلاص میلی با اخوه دادن بر مریخ و در
آن طلاق میرد و اگر قمر با نحس باشد و عطارد نیز با وی در بند و این که بر و
و اگر با نحسی باشد و زهره با وی بعد از هم و بعد از آن خلاص یا بد و اگر زوال
نحس منصرف باشد و نحسی متصل و کوکب نحس فقیر و کلیه خوار خلاص در
طلاق اینها خلاص با برابر نیز دو اگر کوکب متصل شود با نحس بعد از
خلاص میرد با زر و نیز و اگر نحس متصل شود با سعدی خلاص یا بد
بعد از نو امید و همچنین حکم کند از صاحب طالع بود انصراف و انتقال او

لسعد لزوی آن و اگر قمر منصرف شود کوکب مختلف الشعاع و هنوز با احتراق نزدیک رسیده
بود تمام خلاص وی دشوار باشد و اگر از درجه احتراق در گذشته بود این تمر
نبود و اگر عطارد مقارنه کسی بود و مریخ بوی ناظر نظر و جه امید و تکیه نیز
و اگر زحل با قمر بود خلاص دشوار رود بر بود و اگر عطارد زحل و مریخ باشند
دلیل مرگ بود در حبس و غمگین ... صاحب طالع در ابتداء با دو هر
با از وقت سوال حکم کند بار مسجون بیت الی بعد کشف و ثالث عشر که
و ثانی و ثالث عشر اگر از اینها موضع بیرون باشد و نحس منصرف از خانه برون
و زحل یا ذنب منسوب عنه مسجون باشد و اگر موضع بیرون شناسند و صاحب بیت
اگر در اینها مواضع بود و نحس منصرف با ذنب یا با اول عقرب مسجون بود دلیل
داده و اگر اینها نیز باشد بعد از عصر کمم السعادت و از وی حکم کند و اگر
با دار دو هم سیر متولی است با ما کوکب یا غروب شد که برای آن اگر زحل
در وی باشد با مقابله نظر دارد کی مدت و نیست و اگر مریخ باشد با ناظر بربع
با مقابله سیر کوکب یا غروب و اگر زهره یا مشتری در رابع باشد یا از
تربیع و مقابله نظر دارد در اینها سیر کار با بروج عمال الکد باشد مسجون نیز
شود یا اگر صاحب طالع سعد اتصال کند و منقول بود با حکم السعادت یا کوکب
طالع با صاحب طالع نظر دارد نیز شود و اگر اینها نیز شود متهم لوید کم
دلیل بیماری کوکب منصرف عند القمر است و دلیل سیر یا سلامت وی بود
از منصرف عند القمر زحل یا عطارد یا مریخ یا ذنب باشد مسجون مسجون بود و اگر
مشتری یا شمس یا زهره مسجون بود از اسیر یا شیون و نقوی و ظلم
بود و مثل اینها از صاحب برج قمر یا از صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برج

معزو عنذ النیمر هر کدام لطالع بود صاحب طالع با نوبر بسیع یا مقابله ناظر شود
دلیل صرولیت و موضع کوکب معروف عنذ النیمر موضع سهم سرات کوکبی
شهاده باشند اگر برج لیکی یا آتشی یا خاکی یا هوایی بدان موضع
موولیت بخشید [illegible] دراطعام [illegible] طعام [illegible] صاحب سادسی طالع
١ ودلیل کند بر غم واندوه از قبل صیدلنر و بنده و بیماری باشد بر طبع کواکب سادسی
خاصه که منحوس یا غیر مقبول باشد پربیع یا الفین طبع صاحب سادسی موضع
طالع بدان یا دو موضعی ضعیف تربیع و مقابله و مقابله صاحب سادسی
٢ واگر چنانچه بود زیان [illegible] صاحب سادسی در خانه مولود بطبع [illegible]
ولیکن بهتر از آن بود و از کار درکم [illegible] داد و از ابلیس برج از برج
باواذ بود و صاحب طالع بد و فاسد مولود [illegible] گران بود صاحب
٣ سادسی در تالف از [illegible] و فند رسد و از کها [illegible]
کی مبتلا شود با عیب یار [illegible] بنده [illegible] شود و از الم غم خورد و از
٤ شور و برده [illegible] صاحب سادسی در رابع از پدر آزرده شود
پیدرش [illegible] بندگان کند و مولود [illegible] باک بود و
اگر دروی [illegible] بود از شور و برده روزی مند بود و اگر بدفال
دلیل کند بر [illegible] علت [illegible] صاحب سادسی
٥ در خانه سی مولود [illegible] بود و [illegible] رسد و [illegible]
و بیمار و [illegible] و اگر در وی خانه [illegible] دارد و [illegible] صاحب
طالع مقبول بیند [illegible] دارد و از بندگان روزی مند
٦ بود صاحب سادسی [illegible] دوست بود که صاحب طالع [illegible] منحوس باشد

احکام [illegible] صاحب سادسی در خانهای دوازده گانه

ازمال

از مال [illegible] سبب [illegible] صاحب سادسی در سیم [illegible] در دوم ٧
بود که [illegible] آید [illegible] صاحب طالع اگر [illegible] برج بر صحت [illegible]
بود از شور و ده و از [illegible] بدان برج [illegible] بلا [illegible] رسد [illegible]
بندگان [illegible] کنند [illegible] بندگان [illegible]
[illegible] برج بر صورت [illegible] بود و سعدی بوی ناظر او را از او [illegible]
ترا از بنده بود و اگر نحسی ناظر بود و اگر غیر مقبول و منحوس بود [illegible] ٨
بیماری سبب [illegible] ده [illegible] طبیب [illegible]
کند [illegible] صاحب سادسی [illegible] بیمار [illegible] بیمار شود
بمرگ نزدیک شود خاصه که [illegible] صاحب طالع صاحب منحوس بود [illegible] آفت
رسد و اگر [illegible] ناظر بود [illegible] بود و از بندگان
و حیوان زیان رسد و بیماری وی از میان [illegible] بود صاحب سادسی
در تابع و در وی سعود و نظر صاحب طالع از بنده [illegible] بود و [illegible] ٩
و اهل علم [illegible] معتبر [illegible] شود [illegible]
[illegible] بیمار شود و اگر [illegible] عاقبت یابد و [illegible] منحوس
[illegible] بیمار [illegible] و صیدلنر و بنده [illegible]
صاحب سادسی در عاشر و از [illegible] بهره [illegible] و [illegible] از سلطان ١٠
بیم [illegible] خاصه [illegible] صاحب برج صاحب طالع یا
صاحب طالع [illegible] کار [illegible] تباه بود و با عیب و با
بیماری [illegible] و [illegible] بدست سلطان افتد
و اگر صاحب طالع در رابع [illegible] کند [illegible] جای بلند افتد

وهمچنین اگر قمر در عاشر بود و مریخ در نافع قمر تدبیر خویش بر برج ساکن
و بنمید کند کی نکنند اندام قمر در برجی که بود بنج و ان برج نیز اندام که
مطموس بود شکستن اندام واجب کنند اگر قمر باول برج او اول اندام
شکنند و بر این قیاس و اگر صاحب ثانی در عاشر بود و منحوس منظر
صاحب طالع از بندگان او روزی مند بود و سعود طالع خاصه اگر
نصبوت ادمی باشد و زکار احکم کنند با ری که او بیش و بدین منازع او
بپیوند و رکیان گنج کنند و اگر همچنین گذر هر برج بر صورت بهایم
بود از ستور و روزی مند بود ولیکن زیان و آفت هم از ستور
باشد صاحب ثانی در کتاب عشر در عاد رمشناسی بهره مند بود و از ١١
طبیبان دوستان دارد و اگر دو دو مسعود بود از بندگان و
خریده و رخت روزی مند باشد و بر وی مهربان باشند و نفیتهم
کرد او اگر دو منحوس باشد هیچ بنده بوی وفا نیز الا بسیار رشت
با هلاک کرده و دوستان از وی ناخوش باشند صاحب ششم در نافع
عشر بود باشد و شنوبه روزی بود و اگر با دواز ثانی بوی بگیتی و ١٢
افتی رسند و کنجها او بی حساب و لقب باشند و از دزدان و دشمن دارا
و صی دلوی بلا ستاره سعود بود حیوان و بنده بی
اندازه کردند و پیلوها خاصه که صاحب طالع هم و ناظر بود او
انفاس مقبول و بود دیگر که او هر از بندگان دشمن وی کردند و
[illegible] لبدا اعتبار دارد و خداوان باید که قمر در میزان بود یا عقرب
یا حوت و قوس و جدی و دلو نیز تا بد و قمر ابطالیه و بدین درمنو

بگو کر

بگو که اگر رابط و اگر در دوری باد روشنی بر حوز دوران جوزا است و اگر سعو سنبله
دو وا نافع گردن قمر را او دو قمر جهانه کنی که از نیز بیست است و در ششم باشد
در ششم قمر را دو نور رکن و منقلبات وهی احتیاط رفضه ان بر که قمر در دو ثور
یا جوزا یا سنبله یا جدی یا حوت یا در طالع یا در ثانی یا کنف الفلاح
یا او اماه یا آکره ماه یا منصره یا استقبال و یا اجتماع باشد و منور از
استقبال نگذشته و مریخ در طالع یا قمر بمقابله یا تربیع بلخصا بله
مریخ و قمر در برج [illegible] بر آن برج در طالع [illegible] که بیتی یا اینوی
رسد و حین حمل را او نور گردن را و همچنین ناخن اختیار رجعت
قمر زاید النور بود و در برج ثور ناظر بمریخ از مودت و صاحب برج
قمر بود ناظر و قت بر که در دو نور را باسعد بود و روا بود در برج ثابت یا
ذو جسدین جز ثور و اسعد اگر خواهی که اندک برون کنی قمر را زاید
النور و بر جزا از حظ و عطارد با قمر باشد اختیار صاحب باید
که قمر نیکو حال بود و صاحب برج وی و صاحب طالع در او تا دو
مسعود و هند لکن از بعد ان صاحب طالع منصف بود بسعدان و طالع
برج منقلب و قمر هم در منقلب یا زور [illegible] حکم که در دو برج ثابت
یا [illegible] علف ثبات که در دو جسدین [illegible] بیند که بیماری باز معاودت
کند علاج [illegible] باید که یا کرده بود و بسعدان متصل و هند لکن
از تهادت مریخ طالع و صاحب طالع و بار و طالع را و صاحب طالع
را مسعود کنی و کردن از طالع و منطقه و غیره رکوب باید که قمر در
حمل یا ثور یا در سرطان باشد و ناقص النور و ناظر بسعدی متصل بگو کی عد

در فلک اوج یا در شمال یا جنوب خاصه چنین باید که عقرب [illegible]
بشر و ضعیف ولکن از جوزا و حوت و عقرب و [illegible] در خانه عقرب برج
و قمر و مشتری طالع مسعود بود شرط آنکه در جوزا و قوس و حوت باید
و در وصفی و ثور باید که در هیچ برج ثابت و صاحب طالع مسعود
و قمر یا صاحب طالع از ثانی یا از برج ثانی ساقط اتصال کرده باید که قمر
ساقط بود از زهره و زحل و هیچ اتصالات [illegible] عقرب و وصفی و دقایق
عطارد و زهره و زحل و مشتری از مقارنه ایشان کواکب و ناظر کس سعد
و سعد باید [illegible] صاحب طالع [illegible] و قمر [illegible] از عینها
خصمه کرده صاحب طالع صاعد و قمر و صاحب برج هوی در برج
خاص طالع برجها منقلب [illegible] و حمل [illegible] قمر با زحل و مریخ را
از او تا د ساقط [illegible] در میزان و عقرب [illegible] و باید که
قمر و طالع و اوتاد و طالع [illegible] صاحب [illegible] عطارد و برج
[illegible] و ناظر [illegible] مستقل طالع و
صاحب طالع و قمر و باید که طالع جوزا یا سنبله یا میزان یا دلو یا [illegible]
قمر در [illegible] و عقرب وصفی وصفت ضعف ولکن اطلاق [illegible]
و چون [illegible] زبان افتد از روی حیوان [illegible]
غلام یا کنیزک [illegible] و اگر [illegible] ستوری [illegible]
[illegible] از ماده ماده و هیچ برج حیوان [illegible] خرید و اگر بیمار بود و اگر
تیز [illegible] و بیماری از سودا و مالیخولیا بود و اندیشه در [illegible]
[illegible] عطارد [illegible] از [illegible]

او سودا و مالیخولیا و اگر یا در برج [illegible] و ستور و اگر [illegible] و فالج و لقوی
و [illegible] و اندکی ستور [illegible] بیم بود و اگر مقبول [illegible] بود و گر قمر مشتری یافت
در [illegible] و عافیت از بیماری و منفعت از بنده و ستور و هر علاجی که کنند
صواب آید و اگر بنده خرد نیکو خوی باشد و اگر مقبول بود بیماری سل و
درد جگر و غلبه خون پدید آید و از طبقات مشتری عداوت پیدا شود و [illegible]
در کار ستور و برده و معالجت خرج آید و [illegible] بیمار را [illegible]
تب و برقان و درد سر و درد سینه بود و بیمار را [illegible]
و [illegible] و درد [illegible] و سوختگی و [illegible] و خون [illegible] بسیار
و خشم [illegible] طبع برج از آن و بادی و [illegible]
و [illegible] بود و از جهه ستور و بنده و سباع [illegible]
[illegible] کنند و از [illegible] و قمر [illegible] پرهیز باید کرد تا بیم [illegible]
بود و اگر مقبول بود یا مسعود [illegible] از بیمار [illegible] و از برده و ستور
فایده پیدا شود خاصه چیزی مسعود و مقبول بود و [illegible] کرده
[illegible] کنند و از [illegible] ستور و برده اندوه رسد و [illegible] از سباع
[illegible] و باید [illegible] باید صفرا غلبه کند و [illegible]
و برقان بیم بود و [illegible] غلبه کند و اگر برده خرد دعوی
آزادی کند و اگر مقبول بود نیکو حال بندگان و [illegible] ستور و
برده و ستور [illegible] از بیماری [illegible] و شادی از بندگان و
هر علاجی که کنند صواب آید و [illegible] رنج و از ستور و برده
منفعت [illegible] و از بیمار [illegible] عطارد [illegible] بیماری و اگر [illegible]

مشتری

زهره

عطارد

مزد دیرکرد و نفع کار دو با صنعت باشد و اگر مستور خردتر زود و نیکو باشد
و هر علاجی که کند صواب آید و اگر منحوس و منحوس بیماری از باد و
صرع بود و دندان و درد گوش و دهان و درد پا بود و استخوان و معده
و امثال این و بطبع برج بادی و آتشی و خاکی و آبی و باندازه نظر کن
تو در [illegible] اگر برج بادی بود و اگر آبی اسهال و ادرار
و امثال آن و اگر خاکی تب سه ماهه و امثال آن و اگر آتشی بیماری‌ها سر و دماغ
و دشتی بود و اگر خرد بنده منجم حی و اگر کبیره خرد [illegible] در دیگر
دیگر بهر و اگر مستور خرد بود و دو اگر نحس متصل باشد عمر او بکاهد و
محترق و منحوس و اگر مقبول بود و بنظر سعدان و نیکو حال هر علاجی که کند
صواب آید و بنده و مستور زینت بود [illegible] برسد و حال [illegible] بود و از
جای کی رود مردی بیند که بروی خشم گیرد یا از بلغمی [illegible]
گردد و از بلغم و [illegible] باید و دو مستور و منحوس [illegible]
دست بر بیماری [illegible] برسد بر اندام و [illegible] از گر
گرم و [illegible] و دو نحس مستور دور [illegible] علاج [illegible] و کرده
که [illegible] و اگر [illegible] اختیار و علاجی که کند نا صواب بود در حقیقت
صاحب [illegible] باید کرد از [illegible] بنده و مستور [illegible]
و علاج و دارو و اگر بنده با مستور [illegible] امید باز [illegible] بود
و نهان بروی و نا مستور علاج‌ها و بیماری‌ها [illegible]
خیر از علم کند و سلامت باشد والله اعلم الباب السابع الطالع و [illegible]
امید [illegible] طالع و صاحب طالع و قمر و [illegible]

الباب السابع

که قمر از وی منصرف و مقبل بطالع است و سالم و صاحب [illegible] و لکن [illegible]
بود منصرفات و اگر مسئول عنه نحس و [illegible] دلیل [illegible]
اگر دلیل [illegible] باشد یا متصل [illegible] باید مسئول عنه [illegible]
بطلب [illegible] و طلب و کوشش و از اتصال موقوف [illegible] و از
عداوت باشد و از مقارنه اگر قمر صاحب طالع را بود [illegible] و اگر
ساقط [illegible] و اگر اتصال بود و نظر [illegible] باید با جمع بود [illegible]
متوسطان [illegible] دلیل [illegible] بود قوی‌تر و همچنین [illegible]
مستقبل [illegible] ساقط [illegible] ضعیف‌تر و
[illegible] باشد یا [illegible] قطع کند [illegible]
[illegible] انفصال [illegible] باطل کند [illegible] صاحب [illegible] استقامت کند و همچنین
اگر [illegible] محترق باشد [illegible] و اگر [illegible] ساقط [illegible]
با مسئول عنه بود [illegible] صاحب ثانی بود از
[illegible] و اگر صاحب [illegible] مسئول عنه صاحب ثانی
و باشد دلیل [illegible] کاهی بود و یا از [illegible]
و از صاحب ثالث از [illegible] برادران و از صاحب رابع از [illegible]
یا [illegible] مسئول عنه و از صاحب رابع از پدران و از صاحب [illegible]
از سلطان و [illegible] مسئول عنه و از صاحب [illegible]
خامس با صاحب [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر صاحب
با [illegible] اصل [illegible] غیر مسئول عنه و اگر

نحس کننده در برج بیرون باشد یا برج زیر با کوکب منحوس بود در ماده ماده فایده طالع
دلیل آن روشن است [illegible] که [illegible] شود [illegible] و صاحب [illegible] دلیل [illegible] طالع و آنکه
نامرد [illegible] که از وی [illegible] و [illegible] و صاحب [illegible] برج [illegible]
صاحب طالع را [illegible] اتصال کند [illegible] دیگر کند و [illegible] صاحب
طالع و [illegible] باشد [illegible] و زهره [illegible] دلیل آن است و صاحب [illegible] صاحب طالع و قمر
تو [illegible] و زهره [illegible] است و صاحب طالع و [illegible] دلیل [illegible] ما
ساعت را [illegible] و صاحب [illegible] طالع [illegible] و صاحب [illegible] و طالع مستقبل
ثانی و صاحب [illegible] و مسئول عنه [illegible] عشر یا صاحب [illegible] و جای طالع و صاحب [illegible] مستقبل
ثانی و صاحب [illegible] دلیل [illegible] صاحب طالع و صاحب ساعت و از اتصال
[illegible] مستقبل و اگر [illegible] سوال کند که [illegible] که از برج [illegible] قمر
[illegible] بود [illegible] کند و اگر [illegible] سوال کند که [illegible] کنند که از مشتری
تا زهره [illegible] کند و اگر دلیل [illegible] اتصال [illegible]
صاحب طالع در برج [illegible] کوکب اتصال کند یا به زهره اتصال تثلیث [illegible]
تا ربیع [illegible] دلیل طالع [illegible] طالع [illegible]
[illegible] دوشنبه [illegible] طالع و صاحب طالع و قمر اگر در برج ثابت باشد [illegible]
[illegible] با کوکبی از [illegible] ثابت طالع یا صاحب طالع یا قمر ناظر باشد [illegible] متصل و طالع [illegible]
یا قمر در برج ثابت باشد دوشنبه و اگر در برج منقلب باشد [illegible]
[illegible] منقلب طالع و صاحب [illegible] دوشنبه [illegible] که
تمام [illegible] و اگر قمر [illegible] منقلب یا [illegible] دوشنبه که [illegible]
در طالع باشد یا قمر [illegible] ذوجسدین یا برج ثابت [illegible] دوشنبه که [illegible] دوشنبه

[illegible] شده و اگر [illegible] و قمر از مریخ [illegible] در مثلثه
[illegible] و اگر عطارد و مشتری در مثلثه [illegible] مریخ
از زهره [illegible] در مثلثه [illegible] دوشنبه [illegible] حلال است
یا حرام اگر دلیل [illegible] اتصال کند بزحل یا بمریخ [illegible] مسئول عنه
[illegible] از [illegible] اتصال کند [illegible]
[illegible] یا [illegible] و اگر اتصال [illegible] دلیل [illegible] تمام [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] مسئول عنه بزحل یا بمریخ اتصال کند یا [illegible]
[illegible] حرام [illegible] وقت [illegible] از [illegible] در طالع باشد یا [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] باشد [illegible] زانه
[illegible] از [illegible] که [illegible] از مریخ یا زحل یا عطارد [illegible] ناظر باشد یا
[illegible] از [illegible] و اگر [illegible] از [illegible] داده [illegible] صاحب
طالع و قمر [illegible] از [illegible] یا مریخ [illegible] برج [illegible] برج [illegible] داده [illegible]
یک [illegible] و اگر [illegible] برج [illegible] باشند [illegible] داده
و اگر نظر از تثلیث و تسدیس باشد [illegible] و از هر برج که نظر داده [illegible]
و اگر صاحب طالع یا قمر [illegible] باشد [illegible] بود و اگر [illegible]
بود و اگر زهره [illegible] باشد [illegible] بود [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بود و اگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] و [illegible] مقبول بود و اگر [illegible] بود و اگر دلیل [illegible]
مسعود [illegible] و [illegible] بود و اگر [illegible] بود [illegible]
[illegible] مقابله و تربیع طالع و اگر [illegible] دلیل [illegible] است [illegible]

خوب روی بود و دو افزای زینت روی و اگر دلیل زنان ناظر السعود آن خوب
روی و تجمل زینت روی و در چهار ثابت اینکی شرط پارسا و مستوره
و در برجهای منقلب بی نیت و بدکار خاصه ناظر مریخ زانیه و ناظر السعد ناپارسا
و لیکن خوش نیز دارد و در برج مستقیم الطلوع و با کوکب علوی دراز بالا و با کوکب
سفلی و در برج معوج الطلوع کوتاه بالا و اگر کوکب سفلی و در برج مستقیم الطلوع
با طالع زنان مستقیم الطلوع و با دلیل کوکب علوی و در برجهای معوج الطلوع میان
بالا و اگر برج طالع ثابت در شرف فانند و اگر ذوجسدین میان راستی و
کژی و اگر منقلب کژ قیمت و حسب صان و اگر دلیل زن در مشرقی جوان
و اگر مغربی سال خورده و اگر جنوبی جایی میانه سالی و اگر صاحب [illegible] کوکب
سعد و جملی بود ناظر [illegible] و مبارک و اگر در شرف و صاحب طالع کوکب
متصل [illegible] نیک [illegible] و جاه [illegible] و اگر صاحب طالع در برجهای ساقط و
نحس بود متصل با زحل [illegible] حسب و اگر صاحب طالع منحوس و در منقلب برج
بد و ناظر با زهره بد و ناظر [illegible] و اگر زهره با برج منحوس و مریخ ناظر مجامع
حریصی و زنا و حرام اعتب و اگر زحل ناظر کند زن [illegible] طبع صاحب طالع
در منقلب یا ذوجسدین متصل از صاحب طالع و متصل مریخ و با عطارد [illegible]
باز هم متصل زنان [illegible] و اگر دلیل زنان در [illegible]
و تد یا در منقلب و منفر [illegible] دلیل مرد [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible]
خردان و صبیان [illegible] و اگر [illegible] یا در وتد یا
ذوذنابت [illegible] از دلیل زن [illegible] از [illegible]
مرد [illegible] و اگر دلیل زن متصل [illegible] با مشتری

وزهره با ابهم السعاده با تصال صاحب او با مشتری و مسعود زنان توانگر و اگر [illegible]
بود [illegible] با طلاق شده
باز آید [illegible] و زهره اگر غنی دا [illegible] فوق الارض و زهره [illegible]
و راجع باز آید [illegible] از [illegible] و اوفی [illegible] نحوس
تحت الارض [illegible] فوق الارض باز آید [illegible] و اگر زهره راجع
و [illegible] باز آید [illegible] و اگر مستوی راجع و اگر تحت الشعاع خارج
باز [illegible] و اگر زهره [illegible] و راجع باز
[illegible] و اگر قمر [illegible] ساقط از [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] قمر ساقط و زهره راجع [illegible]
[illegible] باز آید [illegible] و زهره
[illegible] ساقط [illegible] زن را طلاق [illegible]
اگر زهره مستقیم زن [illegible] و اگر [illegible] و مرد [illegible]
و اگر دلیل زن با زهره راجع [illegible] باز گردد و اگر دلیل زن ناظر [illegible]
طالع زن [illegible] و اگر ساقط [illegible] اگر ناظر [illegible] طالع زن [illegible] و اگر در
برج منقلب ذو [illegible] و اگر در ذوجسدین میان [illegible]
و اگر ثابت [illegible] و اگر [illegible] دلیل مرد [illegible]
[illegible] دلیل زن [illegible] و اگر دلیل زن ناظر [illegible]
مرد یا متصل بنظر مودت یا از برج مستقیم المطالع یا منفقه القوة یا
با منفقه الطالع [illegible] و اگر [illegible]
با غیر ناظر غیر مقبول دلیل زن [illegible] طالع را با دلیل مرد [illegible]

مزاعم سوفه بر کس باز نماید و بر دز کار کذشته که چرا با وی بودم پشیمان باشد
واکر با اینهمه مقبول باشد یا در برج های مزاعم دلیل مرد باشد پشیمان بود و بعد
باز بر آمدن تکر دد و نا خوشی بود و اکر دلیلین ناظر یکدیکر باشند و نه اندر
مزاعم یکدیکر و نه سر کوکبی نقل نور کند یا جمع نور کند نیز کار باز نماید با الحاده
که دلیلین متشکل یا با دو یا منصرف یکدیکر از قبول یا مجادلت واکر هر دو
دلیل منحوس یا در هبوط یکدیکر یا در وبال یا در تربیع یا مقابله هم
اندر خصومت و مفارقت باشد و هر کس مرده زندکانی نیابد اتصال
دلیل طالع بدلیل صاحب سابع زن شو آنرا بهم خواری باشد و اکر سابع باشد
مره قهر زن بود و اکر اتصال صاحب سابع را باشد مرد بزن قاهر باشد و
زنان تابع و در غیبت بود و اکر اتصال صاحب سابع را باشد مرد قاهر بر زنان
و دوستی قوی و همچنین حکم کن در ایام خصومت و ابنا زن و ضربه و فرصت
و حرب و صید و اکر اتصال به دوستی در میان دو دوستی کسانی باشد و اکر قبول با موافقت
الفت و اکر اتصال بعداوت در میان ناسازکاری و اکر قبول بدو
واکر صاحب سابع نیکو حال بود نیکو حالی بود ناظر سعود بود اکر نحوسی زن
نیکو حصف با شوهر دارد بزرکان و اکر فاسد حال و ناظر نحوس باشد رابع
با حرف ما زمان بر دارد و نی پرهیز ناسازوار بنی نیک بصاحب سابع از
حال و موضع اتصال او و صاحب طالع اکر او و فتنه زن از شهر خویش کند
و اکر از مایل از دوستان و خرد و فکاه و اکر از زایل شود بطالع زن و اکر
دو ز که به حسب و نسب او بیند و اکر در شرف از اکابر و حسیبان و در برج
غربنا اغربا و در هبوط از مردمان حال کشته و بحیث رسیده و اکر هر دو

کر انقاد او را

دلیل در متفق است یکدیکر از خویشی و پیوند و اکر صاحب سابع در زایل نیکو بود
و اکر منحوس فاحش شاه کند و اکر صاحب سابع تربیع یا مقابله صاحب ثالث خواهر
و برادر و لشکر ها سود راضی نباشند و اکر صاحب سابع بود صاحب دو لشکر ها و
پدر و مادر راضی نباشند و اکر با صاحب عاشر باشد در راضی نباشد و سلطان در کار
ایشان در سلطنت و همچنین نیک از جمله کواکب از خدا و بعد و از ده برج صاحب
سابع از تربیع و مقابله بحرمت و اکر بوعی که نوشیده شد اقربا و اولاد
مریخ و بعد دور از نحس و ما دید از زمره یا از صنا و سقط اسنان الکاه
اکر صاحب سابع در برج خمسه باشد ثنی ذو صورتین و عطارد و مشتری با
نه بیند مولود را باید بر انکاح دو باشد و اکر از افق در برج را بیند
نکاح حسن چهار باشد و اکر هر دو را نه بیند نکاح حسن سه بود و اکر در برج
طالع و افق نه بیند نکاح یکی بود و اکر یکی را بیند نکاح حسن دو بود و
اکر هر دو را نکاح پنج بود و اکر در برج طالع بعضی و صاحب عشر در برج
خمسه و ناظر باو نکاح دو بود و اکر صاحب سابع در برج ثابت ذو ذنب
دستره باشد و اکر در برج خمسه بود و اکر در برج منقلب باو زن بلد اکر
در برج عقیم باو زن شود و اکر زحل ناظر یا در برج ثابت زن لطفه و
دشواری خواهد و اکر عطارد ناظر و ماه سعود یا در برج منقلب زن او
نیکو که خواهد موافق تمام شدن نکاح و وقت کم بود و وقت الحاد بود
که هر دو دلیل نیکی را مجمع شوند اکر دلالت کوکب از اتصال باشند و در
و تد بود خاصه در طالع با اندازه در حال اتصال در برج منقلب
زوج باشد و در ذو صورتین باشد هر دو تا ثابت الها و همچنین ... و تد ساقط

حکم المنجم نیز اگر دو نیل که مع البرلو در روز ۸ و وسطا الیرما بهما بطی السیر
سال ها و اگر دلالت از فلک بود و با جمع یا دو دو تو زیاد شد هر وقتی که دافع القمر
در وصف مد القدیر برسد وقت تزویج شود و نجمی و دلیل که از سهم تزویج
بود و از وصف بشی و سهم تزویج زنان و صاحب بشی هر وقت که دلیل بوده
سهم یا صاحب سهم هر درجه مطلع روز یا ماه یا سال باندازه تزویج هر گاه
که دلیل مرد بسهم تزویج زنان رسد یا بصاحب بشی و یا دلیل زن بسهم تزویج مردان
رسد یا بصاحب بشی بدرجات مطالع وقت آن باشد احکام گفته و هم آنچه گفته
گویند بعضی از متقدمین و جمله فنا قرآن که دلیل گفته تمام است و اگر دو دلیل
نگفتند طالع و صاحب طالع قول دو ثیوس صاحب طالع و قمر دلیل گفته زیرا که سوال
سائل او گفته است و مهم تری که سوال از و لیت طالع دلیل آن نیز است و
این قول الهندیه است ما شاء الله گوید طالع و صاحب طالع دلیل موت
یا طالع گفته و دو ثیوس گفته وسطا السماء و صاحب بشی و کشتی دلیل موت و
جویده و بعض حکما گفته که طالع و صاحب طالع و کشتی دلیل طالع است
از سایر حظ او گفته شد و وسطا السماء و صاحب بشی دلیل موت مصنف گفته
طالع و صاحب طالع و کشتی و صاحب برج قمر و صاحب وسطا السماء جو نیز است
خواه موت باشد و خواه غیر موت هر کدام از این دلیلها را نیها وقت قوی تر
دلیل طالع گفته حکما دیگر گفته که دلیل آن گفته تمام است و صاحب طالع و آن
کوکب که در طالع باشد یا کوکب غیر بعید در طالع هر کدام را نیها وقت قوی تر در آن
گرفته و هی دلیل است و قول گفته را نیست و از اینست که گفته حال بود
نیز است با هند بعضا صاحب یا عشر که وی دلیل حال بوده است و اگر سایل موت گرد

دو وقت وقف عقد تزویج

نیکی شاید اگر دلیل گفته از مال موعود دز دیده باشد و اگر غیر این نیز دیده و نجمی
از سهم السعاده و صاحب بشی دلیل گیرد با اتصال و انظار و اگر دلیل مال در دو برج
انصاف بوده باد و وقت صاحب طالع یاد و وقت صاحب عاشر یا دو وقت صاحب
برج قمر یا کشتی ناظر دلیل گنج که مال را یابد آنکه از نظر موعود یا سایه و او
ناظر علو رسید شواری و اگر قمر بود که سعد راجع متصرف شود و نجمی مقیم
مقصد گفته باز آید و مال برود و اگر نحس مقیم باشد و کشتی راجع هم باز
آید و بعضی از مال برود و اگر هر دو مستقیم گفتم تا بد النور و العقد اگر
بوده باشد باز آید و اگر اتصال متصول بوده باشد از ماه هر و اگر غیر مقبول
بد شواری اینها گفته است یا باران اگر دو دلیل گفته در برج ذو صورتین
باشد یا او گفته و دیگری گفته است یا خود بشی اری بیگیه دل گفته بود و اهم
یا دو و هم باشد و اگر در برج ذو جسدین اول گرفتن باشد بشی و هم بد و اهم با او
یکی بیرد و اگر در برج ذو جسدین باشد که گفته بود و این دو هم باز بوده
و اگر دلیل گفته باشد بعضی مفصل باشد گفته با باران بوده و اگر در
البروج ثابت با منقلب قمر بود و اگر در برج کثیر الولد با منقلب و نحوسی
ناظر با باران مینیم باندازه تشبیه و تربیع و تسدیس و مقابله بعید باشد در
صواب باران باشد از تربیع بود و از مقابله تنیف و از تسدیس مینیم و اگر
برج ذو جسدین و تربیع است هم و از ذو جسدین و مقابله ماه بخش هم برج
قمر طالع که از نظر کواکب الوهی دلیل گفته دو تا است یا بیرون دو تاست
یا نزدیک بیک بیان کوکب که قمر بود معنت و صاحب برج الکتف هر دو
او تاد طالع یا شده باد او تاد صاحب وسطا السماء یا او تاد و کشتی بوده او تاد صاحب

مثلا اگر گریخته در شهرست اگر در برج ثابت دو مشرف شود در برج صنوبه در ضوء
شود و در موضعه در موضع شده و در ثالثه در شمال شده و اگر در برج سهم دلیل در
مایل و بعد بود دلیل نزدیکست که از شهر بیرون و اگر در وتد باشد بیرون شهر
بود و بدان ناحیه روی نهاده که دلیل در آن برج بود سوی دلیل بود و در برج
کرفتار نشود و کوکبی منفصل بود صاحب طالع و صاحب سابع هر سه یکی کوکب
باشد و اینها دلیل تعاقب سوی بود و بیش در دو برج باشد قوی باشد و باشد که هر یکی
علیحده و لا الغ لهذا الکلام نکنند هر کدام را در باب گریخته تنها در شهر
وی دلیل است بر گریخته اگر دلیل گریخته در وتد باشد و کوکبی منفصل و در وتد
یا وصلا گریخته در شهر باشد و پنهان خواهد رفتن و اگر در زایل باشد و وتد باشد
و کوکبی منفصل در وتد گریخته بیرون شهر باشد و میخواهد که بشهر درآید و اگر دلیل
گریخته در طالع است گریخته در قلب شرف باشد و در شهر و اگر در ثانی عشر در بیرون
شهرست در جانب مشرق و اگر در حادی عشر در نواحی مشرق نزدیک شهر
و اگر کوکبی منفصل باشد ظلم از آن کوکب گیرد و از ده خانه موقف باشد
گریخته و کیفیت کند که صاحب طالع و قمر اگر هر دو منفصل شود از صاحب
وسط السماء یا تنجیس یا صاحب خانه بود گریخته ظفر یابد و اگر اتصال از
مقارنه یا تربیع یا مقابله بود اما اگر دلیل گریخته در اوتاد وطالع
گریخته را در شهر یابند و اگر دلیل گریخته وتد باشد باز آید یا باید ظفر
بیرون شهر بود که دانسته کند اگر میان صاحب سابع و صاحب طالع و
اتصال باشد دلیل یافتن بود و اگر اتصال کننده صاحب طالع باشد ظفر
طالب بود و صاحب سابع و اگر اتصال کننده صاحب سابع باشد گریخته خود باز آید

اگر اتصال در اوتاد دلیل در شهر یابند و اگر صاحب سابع و صاحب طالع منفصل
شوند از اوتاد گریخته خود باز گردد یعنی از آنکه یعنی از آنکه از شهر بیرون آید
و اگر صاحب سابع منفصل شود و صاحب ثانی عشر گریخته گرفتار شود و اگر منفصل شود و کوکب
در ثانی عشر یا در سادس دلیل باشد بیرون دلیل در صاحب سابع اتصال
گریخته و وقت گرفتار شود و اگر سعد در وسط السماء یا در حادی عشر
و اگر صاحب سابع صاحب ثانی عشر یا صاحب سادس شود منفصل گرفتار و اگر در دو آید
دو ناحیه ان فهد کند که زحل و مریخ و شمس که صاحب ثانی عشر تحت الشعاع
باشد و تحت منفصل شود گریخته گرفتار و اگر نحسی در طالع بود یعنی از آنکه از
شهر بیرون آید و اگر در زایل دیده و اگر نحسی منحوس بود خواهد از وی
خشنود و اگر در دو سعد منفصل باشد گریخته یافته شود مگر نحس سعد با قرآن در دو
سعد منفصل گریخته باشد و اگر کوکبی دلیل بائیس سعود دلیل گریخته نظر کند
یاد و نظر کند نحس کند و اگر از صاحب طالع و صاحب سابع بود چون بیند فاعل
و اگر از صاحب سابع و صاحب طالع یکی منفصل و اگر از گریخته عالم
کند و اگر وی را در برج کند ببرج الف منقلب ناظر کرد با نحس او وی دلیل
کند الف در درجه کوکب راجع بود یا دلیل گریخته راجع گریخته
باز گردد و اگر برج ظاهر زودی و اگر بطی السیر دیرتر و اگر مستقیم باندازه
سیر وی و اگر نحسی در برج برد در اوتاد دلیل گریخته از در سرای
اهل ضعف دور بود و اگر در میانه طالع باشد از اهل و سرای دور بعید شهر
نزدیک و اگر در میانه طالع باشد از شهر بیرون بود و اگر قمر صاحب سابع و وتد
خوبی منفصل گریخته باز آید و اگر صاحب سابع در دو وتد باشد نزدیک است و اگر در زایل

ودر رفته است اگر بطلیموس گفته اگر قمر صاحب برج دوم باشد نزدیک
قوس متصل شود از وقت یا ما بین آن گمشده ظفر یابد و اگر جز این طرف باشد بطلب
اگر قمر از سوی منصرف شود و بنجم متصل گمشده باز آید و چون از وی منصرف شود
نیز و اگر قمر از نحس مشتری باشد و مشتری در اوج گمشده باز آید و اگر در طالع سعدی
و در سابع نحسی گمشده را بیند اما بعد از آن شود و اگر در طالع نحسی سعدی گمشده
ظفر نتوانند یافت و اگر قمر از مریخ که مثلث منصرف شود و بسعدی متصل باشد نیز
نیک کمال آن سعد را هم گمشده صرف باز آمدن باشد مر آن سعد را گر دو اگر از
نحسی منصرف شود و بمریخ که نیک متصل باشد گمشده گرفتار شود و عذاب و رنج
ببیند و اگر آن نحسی که قمر بوی متصل باشد در هفتم او را نحسی دیگر گمشده را
از جهت قلم آید و اگر مستقیم باشد ثالث ادوار در انتقال ثانی در هفتم راه گمشده
شود باز گمشده دیگر بار گرفتار شود و اگر صاحب برج قمر متصل باشد از
نیک بهره و حفظ را تجزیه و اگر قمر از تربیع و مقابله نحسی باز گردد و بسعدی
متصل شود حال آنکه در نیکو شود و یافته شود و اگر از تثلیث و تسدیس
بسعدی باز گردد و نحسی پیوندد و همچنین اگر قمر بصاحب طالع پیوندد و
صاحب طالع بصاحب خانه و صاحب خانه ثمنی یا بصاحب طالع قوی نیکو و همچنین اگر
بوقت گم شدن آن باز گشتی قمر در هر برجی که بود گمشده باز آید اگر سعد با قمر صاحب
او صاحب بود در گمشده و گم کننده ای باز آید و همچنین که اگر طالع
قمر از سوی نحسی منصرف شود تا طالع با قمر در ... الا اگر نحسی حمل یا جوزا
یا اسد یا قوس یا حوت باشد گمشده زود گرفتار شود یا مخفی باز آید و اگر طالع
یا قمر بجز این برجها باشد گمشده ظفر نیابد هر چند که سعد اگر طالع با قمر در دو تن

دور
قمر بد شود اگر در برج نیک ... اگر قمر در هفتم او در جوزا بود اگر در
ظفر بیند ... آن اول از آن دور شود و اگر در دلو باشد در دو یافته شود و اگر طالع
یا قمر در سرطان باشد ظفر بود و نکار در آن بود و در عقرب و حوت نیز و اگر
طالع یا قمر در نیمه اول اسد باشد گمشده یافته شود در نیمه دوم نحس و این
چه در برج گرفتار شود و اگر در سنبله او تنیز باشد دوم را بیرون شود و در سنبله
دور افتد شود و در عقرب و میزان همچنین و در قوس اگر در نیمه دوم
اول یافته شود بعد از آن بعلامات شود و تا آنکه از کجاست و اگر جدی از
جای بجای برده شود و دور افتد و اگر در دو نیمه اولین ظفر نیابد و در
دو نیمه بود و اگر حوت در اولین ظفر نیابد در دلو و همچنین نیز
و صاحب طالع اگر با کوکبی که ... و نحسی در ثانی گمشده بیرون و نیز از ظفر
بود و اگر نحسی با صاحب سابع ... یا صاحب بیت قمر در برج
عطارد در ثانی و منحوس بیرون دو دانش یا صاحب سابع ... یا قمر در
صاحب طالع در سابع باشد و نحسی در ثانی ضواله گمشده یا طالع بیرون و نیز از
ظفر بود و اگر قمر در برج سعدی بحرف بیرون و اگر بجای سعد نحسی بود
ظفر بیند ... و اگر قمر کنت الثور یا بامریخ یا ناظر بود گمشده خود را
با آتش بود یا با اهل ... و اگر بجای مریخ زحل باشد ... ضایع کنند
و اگر بسوی ناظر بود در سلامت بود ... اگر مریخ با قمر ناظر و قمر
در برج بر صورت آدمی از بلا از مردمان بود و اگر در برج ...
و در برج ... از غرق شده و اگر عطارد یا زحل باشد بدبخت شود گمشده
شود و اگر قمر از نحسی باز گردد و بسعدی متصل گردد در نحسی بیرون و اگر از مریخ

منظر و بنظر متصل و هر دو مستقیم تیسیر کرده شود و اگر راجع بود واحسه کند و
اگر مرتجع باطل اگر و متصل و مستقیم بکند وی از تیسیر و عقاب نبود خواهد اگر مرتجع و
ناسب بیشتر اگر وقوف او در او تا دیگر نیز در بیش خواهد که بیع در بیع تاسیت
دشمن و مال بیش برد و اگر بوقت اگر کسی با بوقت مسئله قمر در دلیل و اگر کند مالی
بود کفت النشاع و متصل بنجس یافته شود و اگر صاحب مستقر کند النشاع و صاحب
بیع کسی قمر ناظر خواهد اگر کند با طالع بیرد دیگر از ظاهر و صاحب بیع شمر و کسی
اگر بیع و کسی در ناعم ظلم بهی است موقوف و وقف یافته شدن هم که
صاحب بیع طالع صاحب طالع و قمر و کسی با صاحب بیشتر با صاحب
بیع قمر با ملکی که مجتمع شود با صاحب بیع طالع با صاحب طالع متصل بود و در صحن
وقت یافته شدن او بود و طالعوی کسی اکنکه اگر قابل بیع تبرس قمر در دولت و او بود
یا بقر دو در بیع بود و در دوم و در بیم مناظر و در وفد سیم و در بیم موقوف اطعام کم
شد و اگر کفته المغفور لعذی لکه کم شده صبوان بود و خیر صبوان و
اگر کفته خبر صبوان نبود بیانکه دلیل او کم شد و اگر کفته قمر است اگر قمر
صاحب طالع با صاحب بیع خود لیس متصل بیع کم شده یافته شود و اگر
صاحب بیع و قمر منتقد لیس با متثبت طالع بیع امید یافتن بود و حکم
بر طالع متصل شود و وقت یافتن و اگر از صاحب ثانی غیر منصرف نیز
با صاحب ثانی با جهت دیگر کسی طالع با کوکب الله ال از قمر کم نیز ناظر
موجودات با بعدا و امید یافتن بعض صاحب که صاحب قمر نیز ناظر نیز و اگر
نیز دلیل امید نبود و اگر قمر لعصاحب ثانی عنی با صاحب کسی با صاحب نفع مکنون
ناظر کم شده بدست مردم بعد او بود و بر طالع افتاده باشد که هم کرباز نیز خواهد

اگر کسی

اگر کسی بیز و طالع ناظر نبود و اگر قمر بیسیر بجنس بود سعود آن یافته بدلست مردم ایشان نیز
و امید یافتن بود و اگر سعود بطالع متصل باشد با ناظر بالقوه مستقیم شود باز دهد و اگر قمر
در او تا دکی یا با کسی بدست سلطان افتاده باشد و اگر کسی بدید بطالع ناظر نبود و
قمر نیز بطالع بازدهد و اگر نظر قمر بطالع از سعود است باز یافتن بیابد و اگر قمر بعیب
بدکشوارتی و اگر در طالع نیز باشد ایکه ما دست کرده اکنون کم شده بعد او یافته کند
و مبادا که قمر و دلیل کم شده است متصل بیع قمر و دلیل قمر صد او نیز مشارع و طالع
و صاحب طالع جو از برج قمر و اولیک ناظر دلیل کم شده کم شده در خانه است
یا نه اگر قمر با صاحب طالع در یکی برج باشد و میان ایشان کم درجه باشد که قریب فانه
باشد با و بعد اگر از سی درجه بعد باشد یا ضعف درجه بالکنه که غائب و اگر از تضعیف
درجه بالو در درجه دیگر شده بود موقوف صفت طالع که کم شده تحقیق شد
قمر اگر در برج آتش و در بیع طالع باشد جهت مشرق بود و اگر در بیع وسط السماء اگر شرق ۵
جنوب و اگر در بیع مغرب باشد از مغرب جنوب باشد با بین مشرق و اگر در بیع
رابع بود شمال شرق و اگر در طالع در برج خاکی بود جنوب مشرق و اگر در بیع وسط
السماء در قلب جنوب و اگر در بیع ثالث جنوب مغرب و اگر در بیع رابع جنوب
شمال و در برج بادی و در طالع باشد طالع در او مشرق ما بین مغرب و اگر در وسط
جنوب و اگر در وتد ثالث مغرب شمال و اگر در برج آبی در بیع
طالع شمال مشرق و در بیع ثانی شمال جنوب ما بین مغرب و در بیع ثالث شمال
مغرب و در رابع اگر در برج آبی بود او در فاصله کم شده و اگر اندر
طالع بود خانه و در وسط السماء بیانه و در و در رابع عامر
صاعد در بام و سطح خانه و در رابع در حصص و در وسط السماء

بود و زمینی بود و برکنار آبها و ساعد مجلسی بود و برج منقلب با جو دام بالای
دیده و در دو صحرا و دیوار بیابان و درخت بار دار و بام و در دریا بات بالای
مردم از کوه و دریاب جای ستوران و جای گوسفندان با آتشگاهها و جای مستقف
یا صحرا بود و در کشتزارها و کوهپایه و بوستانها و درختان انبوه یا
نزدیک آبها و جای گاوان و در جوزا جوها و کشتمندها و تپها و بودها و جایگاه
صیادان و نوازندگان و سرودگویان و مطربان و در سرطان نزد دریاها و
لبهای جوی و انگیزها و لب جوی و درختان مرغزاری و در اسد
و وادیها و صحت و زمینها که گوهر دارد و شهرها و ابوالرکاه و جایگاه
ملوک و کوشکها و قلعهها و کوهها و بلندیها و حصارها و در سنبله
کشتزارها و جایگاه زنان و مطربان و حجرهها و در میزان
کشتزارها که بر سر کوه بود و درختان میوه دار و جایگاه صید و زاهدها
و خانهها و بلندی و صحراها و در عقرب جایگاه کژدم و ... و زندانها
و چاهها و جایگاه نم و عفونت و ویرانها و سوراخها و کژدم و خنده
و جایگاه درختان انگور و در قوس میوستانها و جایگاه سلاح و راه گذر
آب تنور و صحرا و جایگاه ستوران و معدن آتش و در جدی کوشکها و
گاههای گوسفندها و وادیها و آبگیرها و جویها و گاه رزیها و دکن و درختان
پر آب ... جایگاه سگان و قربه و روباه و شغالان و منازل غریبان
و بندگان و جایگاه هر که در وی آتش بود دلو و در دلو در جوها و آب
روان بود و دریاها و معالیها و جایگاه مرغان آبی و مرغان دیگر و در حوت
انگور و خراب فروشان یا جایگاه بیگاران و زاهدان و گنده گاوان و در حوت

نزدیک

نزدیک دریاها و کرانه آبگیرها و مرغزار و جایهای ماهیان و فرشتگان و زاهدان
و جایگاه حسین در غم داند و ... ایشان ... دلیل ... در طالع ... در
رای ... بالای ... نزدیک و ... التجاء ... دو او ... او در
نواحی سرای و صلیب بود از آن جای که دلیل ... برج ... بیدین ... ولادت
... آنچه دور تر از سرای ها ... بود بدان جایگاه که برج ... کنند
دوری از آن جای گوی زیرا که از برج جای ... دور تر جای ... نزدیک
جای ... که ... دیگر ... و آنچه در باب ... برج منقلب دلیل
شده ... و ثابت دلیل ... کنند ... و دو جسدین دلیل
دور ... و ... عطارد ... مشتری ... چهار ... الکواکب ... دو
... زحل ... و ... کرده ... و
مشتری ... و ... و جای ... مسجدها مریخ آتشکده ... معدن آتش
و مطبخ شمس جایگاه ... و ... و ... و ... خانه
زنان و ... و ... عطارد ... و خزینه و ... و ... خانه
و ... و جایگاه مرغان ... و راه ... خانه
دلیل ... به ... جایگاه ...
دلیل ... و ... در برج ... بجایگاه مردمان و در برج ... جایگاه
... و در برج ... جایگاه ... چنانکه در ... در برج منقلب
زمینی بود و عمارت ... و ... و در برج ثابت ... زمینی ...
نزدیک عمارت ... و ... زمین ... و ... دوری ویرانی و ...
... بالا دوری بلندی و ... با ... زمینی که از دو گونه نصیب ... دلیل شده

اگر صاحب طالع با صاحب بیت رابع بود اندر آن اهتمامی صالح بود متاع کم کرد
باشد یا خراب الوده دهید یا بکاری مشغول و خشم ازوی زایل و اگر در وبال
یا هبوط یا نحوستی از غم و هم و بیماری و اگر صاحب طالع زایل کم شود چون
افتاده بود و اگر در وتد و نحس بود یا ناظر بعضی قمر ازوی ساقط بود در بیت
خاص طالع و ثالث افتاده بود بسبب برکتی نبود صاحب طالع اگر در
خانه زحل باشد یا از زحل منصرف بسبب غایت تنگی و غم و وسواس یا بیماری یا آن
صنف مشغول بود یا از جهت عیبی که ازوی بود و اگر در خانه مشتری یا
منصرف از مشتری بسبب نماز و روزه و علم و عبادت و اگر در خانه مریخ یا
منصرف ازوی بسبب بیم و ترس و اسباب سفر و جنگ و خصومت یا آتش کاری
یا فسق و فجور و اگر شمس بود بسبب سلطان و کارها و ملوک و اگر زهره از لهو و
طرب و لعب و جماع یا از جهت زنان و اگر عطارد از جهت کتب و نامه و مشغول
بعضی و احصا او [illegible] یا از جهت کودکان و اگر قمر از جهت کودکان ناعم
و رسول و پیغام و [illegible] منفصل است هم در قرحه یافته شود و اگر صاحب طالع
منتقیم سیب [illegible] که زایل کم شده است و از نعیم از هوا و کبر و علم
موقوف جا [illegible] که [illegible] باشد و اگر عطارد اگر نحوستی منصرف زود
یافته شود و اگر در وتد متصل بود و اگر در مایل نباشد و در ساقط دیر و وقت
باشد یا دراز با صفت عطارد باشد با طالع بیرون عطارد هر در تا هر [illegible]
با روزی یا ماهی باندازه جا [illegible] منقلب و ثابت بود و صبح [illegible] و اگر
عطارد با [illegible] از جا نور سلامت یافته شود و اگر منحوس باشد [illegible] و اگر
بداند کسی کشته باشد و از طبع [illegible] موقوف اطعام در دلیل صفا و [illegible]

طالعه ده صاحب طالع و کوکبی که قمر ازوی منصرف است اگر در طالع ناظر
و اتصال و اتفاق بود و دلیلی دیگر کوکبی که قمر بوی متصل است با صاحب
طالع و کوکبی غریب در طالع اگر در طالع کوکبی باشد و در اصل او در شرف
و حد و مثلثه وی دلیلی دیگر باشد و اگر در طالع هیچ کوکبی نباشد هر کوکبی که
در وسط السماء بود یا در رابع یا در سابع و غریب باشد وی دلیلی دیگر باشد
و اگر انجا نیز نباشد هر کوکبی که قمر [illegible] متصل باشد وی دلیلی دیگر است دویم دلیله
و اگر در انجا نیز نبود کوکبی [illegible] هر کوکبی که بدین جای نزدیکتر است
دلیلی دیگر است هر گاه که ازین دلایل [illegible] بیشتر وی [illegible] اولیتر دلیل
باشد در تدبیر وسط السماء [illegible] و صاحب [illegible] و صاحب [illegible] العاده
و صاحب [illegible] و صاحب [illegible] هر کدام که [illegible] بیشتر وی دلیل باشد در تدبیر
دلیل [illegible] و صاحب [illegible] و صاحب [illegible] و لنزیج
که [illegible] دلیلیت هر کدام قوی تر [illegible] بیشتر وی دلیل
[illegible] معرفت [illegible] مقدار [illegible] دلیل
مسروق [illegible] و صاحب [illegible] العاده و صاحب [illegible] صاحب [illegible] قمر و صاحب
[illegible] هر کدام [illegible] بیشتر وی دلیل [illegible] که از
[illegible] و از کدام [illegible] با [illegible] و صاحب [illegible]
دلیل [illegible] زحل [illegible] صاحب [illegible] زحل [illegible]
مسروق [illegible] طالع [illegible] فایز بود و اگر [illegible]
چیزی که [illegible] عمارت [illegible] و اگر زحل [illegible]
یا در مثلثه وی یا [illegible] و اگر زحل ساقط باشد [illegible]

و اصل

ناظر و بعضی گفته‌اند [illegible] خاصه که [illegible] بوی ناظر بود و اگر قمر ناظر
ناظر باشد چیزی بود که آب و [illegible] و کشاورزی را بکار آید و اگر زحل
در وسط چیزی کم بها و اگر شمس بوی ناظر قیمتی و نفیس ملوکانه بکار آید و اگر
مریخ نیز ناظر از اهل باشد چیزی که بکار زنان و دستوران و دهقان آید و پوست
و ادوات آهنگران و عصاره‌گران و امثال آن و اگر مشتری ناظر بود چیزی
که مردمان بوی محتاج باشند از بار خانه و سرای یا از پوست حیوان و حیوان
با [illegible] درخت چنین پوستین و [illegible] و نطع و امثال آن و اگر [illegible] مصور
[illegible] خانه و امثال آن و اگر عطارد [illegible] گرد و راه و دستور بکار آید
[illegible] باشد و مانند آن و اگر [illegible] از [illegible] در [illegible] یا [illegible] سیم [illegible]
کرده و اگر مشتری بوی ناظر از طالع یا از عاشر [illegible] سابع یا رابع یا سیم
و اگر ساقط یا [illegible] و اگر مریخ ناظر باشد از حیوان بود یا از [illegible] مطبخ
یا آلت [illegible] یا مانند [illegible] و اگر [illegible] ناظر بود [illegible] صیوانی بود و اگر زهره
ناظر جامه یا [illegible] یا چیزی [illegible] از پوست [illegible] و اگر عطارد
ناظر ادیم یا مانند آن یا آلت [illegible] تا آلت صید و [illegible] و اگر قمر
ناظر [illegible] و اگر در [illegible] قیمتی و اگر زحل [illegible]
[illegible] بود از آلت [illegible] و [illegible] و اگر مشتری بوی
ناظر [illegible] و مانند آن [illegible] اگر در طالع بود یا وسط السماء
از کتب [illegible] و [illegible] و اگر قمر ناظر [illegible] و اگر
[illegible] چیزی [illegible] و [illegible] و اگر
چیزی ناظر از [illegible] آب و اگر مریخ ناظر از آلت [illegible] مطبخ و آلت

آن

اب و از [illegible] و اگر شمس ناظر صیوانی با جوهر [illegible] و اگر زهره صدف یا مانند
و اگر عطارد و [illegible] یا آلت کشتی یا [illegible] و مانند آن و اگر قمر ناظر چیزی
[illegible] و اگر زحل یا [illegible] چیزی [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] باوی بود از
پوست یا موی حیوان چیزی [illegible] مشتری [illegible] یا صاحب [illegible]
[illegible] یا جوهر [illegible] چیزی که [illegible] بها [illegible] امده [illegible]
[illegible] و اگر مشتری [illegible] از دو [illegible] بود اگر زهره
بوی ناظر [illegible] چهار [illegible] بود و از [illegible] جامه
و [illegible] و اگر مشتری [illegible] و [illegible] بود از
جوهر [illegible] و [illegible] مانند و اگر [illegible] و مثلثه [illegible]
ملوکانه [illegible] با جوهر [illegible] و اگر مثلثه با [illegible] صیوانی
که از [illegible] از کوه [illegible] از [illegible] و مانند آن
و اگر مشتری ناظر [illegible] عظیم [illegible] ملوک [illegible] از آلت ملوک و اگر
[illegible] ناظر [illegible] حیوان [illegible] و اگر مریخ
ناظر [illegible] از آلت [illegible] و اگر عطارد ناظر [illegible] کتاب و [illegible]
و انگشترین و مانند آن و از [illegible] که از [illegible]
مریخ اگر [illegible] یا صاحب [illegible] از آلت [illegible] یا از آلت [illegible]
اگر شمس بوی ناظر از آلت ملوک و از [illegible] ملوک و اگر عطارد ناظر از آلت [illegible]
[illegible] و [illegible] و مانند آن و اگر زهره ناظر از آلت [illegible]
و [illegible] یا چیزی که [illegible] تعلق دارد از [illegible] و اگر در مثلثه [illegible]
[illegible] یا زهره یا عطارد با مشتری بوی ناظر [illegible] و دنیا [illegible]

اشکال الشرو و در مثلثه خاکی ایشان رنگ کرده بود و در مثلثه بادی ایشان از حیوان
بیرون آمده و از برج آتشی حیوان با الف آشکران یا انگشت گران
و اشکال الشرعی در بیخ بیخواهر با حیوان را از طبع با الف ملو و اشکال
اگر در مثلثه آتشی جواهر آبی زهره از دنیا و جام ارلتیمی در مثلثه آبی باشد
و آتش جواهر و پیرایه زرینه و سفینه و در مثلثه آبی و خاک که مروارید و عنبر و
و حیوان عطارد در وی حصار و در مثلثه آتشی و خاک که جام و جواد یا زحوت
و در مثلثه بادی پوست حیوان و موی و پلاس و در مثلثه آبی جانور آبی
و در جمله عطارد در کتب و قلم است و جایها از سنگ و نقش آن که
مسعود بود عطارد منحوس به راجع ساده بیخ و هر کوکبی را ازین جنس که و از
انجم بود منحوس و در کدام مثلثه است و از کواکب قوی کدام ناظرست
و از کدام برج و بدان قدر علم آن نادرست که اگر در جمله بیخ چیزی بیخ که بر سر آنند
چنبر طلا و دستار و پیرایه سر و از دو قوت چیزی که در گردن کنند و در گلو آنند
و بعضی نجوم است و از دو برج و از طالع تا در جوزا بود و عطارد ناظر بود
آدم و دنیا را کتاب و نامها است و کفش یا انگشتری و یاره و بند و امثال آن
و اگر در حمل رو ناظر بود آدم با پوست حیوان و اگر در سرطان مروارید یا صدف
یا چرم و دوا [illegible] اگر در بیخ ناظر بود زر یا سیم و اگر ناظر بود آهنی یا سلاح و در
سنبله و عطارد ناظر آدم و دنیا و پیرایه زنان و اگر ناظر بود عطارد در میزان
بود ظاهر و در میزان و زهره ناظر چیزی بود دنبال کردن یا مجمر آدنی و
و در وی صیت و [illegible] زنان را با التماع و [illegible] و اگر غیر ناظر چیزی
با چیز نابان با انجام و در قوس و مشتری ناظر جوهری از دو جنس با جامه زر

وجواهر آتشی و اگر غیر ناظر جامه با مانند آن و در حمل و زحل ناظر از جوهر زمینی
و نبات و غیر ناظر چیزی خردتر و اگر از نبات سبز [illegible] و زحل ناظر حیوان
با حیوانی و غیر ناظر زر و سیم و از غنی و قمر و عطارد و سنبله ناظر در هم
و دنیا را به درا بود و آدم و اگر در حوت و مشتری ناظر مروارید یا عنبر
یا چیزی که از آب بیرون آید و غیر ناظر از هر چیزی و هر نوعی که در وی
رنگ بعضا صورت [illegible] دم چنین است که بدانکه ماه بروق [illegible]
کواکب است و از [illegible] ضعیف [illegible] یا بسیر کرد ضایع حجه [illegible]
و از نظر و اتصال و از مواضع نیک و بد و از اطراف و [illegible]
و ناقص و سعد [illegible] هر که حیله او زاده [illegible] مسروق اگر
زحل بود ناظر بیخ کهنه و [illegible] در [illegible] و آمده
و اگر مریخ ناظر بیخ [illegible] یا مقاربه [illegible]
و [illegible] با لغصب و اگر مشتری ناظر بیخ [illegible] دزدی [illegible] بیخ [illegible] دزد
[illegible] و [illegible] نظر [illegible] باری و [illegible]
زهره [illegible] مسروق [illegible] دوش [illegible] بیخ و اگر [illegible]
ناظر بود از [illegible] و مقارنه [illegible] دزد [illegible] آن دزد
دزد [illegible] بزرگ و [illegible] و اگر [illegible] دزد بیخ [illegible]
دو [illegible] باتفاق [illegible] آمده بیخ [illegible] دوستی [illegible] و اگر
ناظر بیخ و [illegible] بالطبع [illegible] و صناع [illegible] و اگر مسعود
[illegible] دو [illegible] بیخ و اگر قمر ناظر [illegible] دزد [illegible]
بود و [illegible] طالع [illegible] از [illegible] اگر [illegible] استقبال [illegible]

واگر ذو جسدین از وی بر جوه و اگر دلیلین درد صاعد بود از جا الهاه بلند
یا از نامی خانه یا از نجوه و اگر در هبوط یا حضیض و در زیر زمین یا مغاکها
واگر تحت الارض از خانه یا از جای پنهان کرده یا از راه شخانه اندر
آمده بیخ یا از زیر حفره که صبح موقت جا الهاه درد بیده و کیفیت آن
نیز العقاب چون طالع و صاحب رابع و صاحب بیج قمر و صاحب ساعت و صاحب
خانه هر کدام درو تا درن بیشتر وی دلیلست اگر دلیل در طالع یا در وتد
صاحب طالع یا صاحب رابع در رابع یا در اوتاد صاحب طالع و
یا صاحب ساعت در اوتاد طالع میان سرروق هم در آن خانه است که
حفظ وی نگاه کرد بیخ و اگر خزاین کجا بینه دیگر اما بد آنکه چون دلیل در
اوتاد بود سرروق هم در آن خانه بیخ و در مایل الاوتاد بود بیگر خانه
و در ساقط کجا بی دور و اگر صاحب ساعت با خانه رابع بیج منقلب بیخ
با خانه ها یا مانندکی و اگر در ذو جسدین بیخ در دیوار یا بر در و اگر ثابت
در زمین و مشکر بعض صاحب ساعت الحوق الارض بیخ اما سرروق آنجا
کرد بیخ ظاهر و پیدا نیست و اگر تحت الارض در زیر زمین و پنهان و اگر
صاحب ساعت بیخ رابع آتشی کجا الهاه الاوتاد بود و اگر بر صورت سباع
کجا الهاه اسب و اگر بر صورت بهایم کجا الهاه بهایم و اگر بیخ آتشی
در آتشدان و تنور و مطبخ و اگر بیخ آبی کجا الهاه آب و حوض و انکه
دل جوی و اگر بیخ خاکی کجا الهاه بدو خاک باشد و اگر در ثور کجا الهاه
گاو و گوسفند و اگر در سنبله کجا الهاه طعام جو و گندم و جو و انبار
و در جدی کجا الهاه گاو و گوسفند و در جوزا در گنبد و در شاه صندوق

یا دف در دیوار و در لو در خزانه اشتان و رف و طاقچه یا کجا الهاه بلند و روشن
و صاحب ساعت در مثلثه هوایی و تحت الارض در صندوق یا در رف و فوق
الارض معلق اندر هوا مانند آن خانه و طاقچه و اگر در بیخ چهارپای و قرد دی
و عطارد در ناظر بهر ستوران یا ستور گاه و اگر صاحب ساعت مستقبل کو کلیک
حیوان بیجان بیخ و چهار پای صندوق یا گفت و اگر در حمل در جا الهاه
و کو سفند لیز و اگر در اسد در خانه شیر و پلنگ و یوز و باز و باشه و در قوس
سلاح خانه و تیر و کمان و کاه بیخ تمامی در طلب کردن گم شده مذکور است
و اگر زهره یا مشتری صاحب دیده و وتد الارض بیخ یا در طالع یا در رابع یا
در اوتاد و قمر در جا الهاه نیک و متمکن ناظر یا سرروق کجا الهاه نیکو
محلی خرم بود و یافته شود و زود آنچه گم کرده و ماننده و اگر مریخ در
طالع بیخ یا در رابع یا صاحب رابع بیخ و قمر سوی ناظر در تنور و مطبخ و
آتشکده یا در کارخانه آهنگران و زرگران و کوزه گران و اگر کجای
مریخ زحل بیخ و قمر سوی ناظر کجا الهاه سیاه و تاریک و کهنه یا آنکه یا
جا الهاه ویران و اگر کجا الهاه مریخ عطارد بود یا قمر با دلیل سرروق
در خانه عطارد یا با عطارد و مکتب خانه یا مدرسه علم یا دبیرستان یا کار خانه
پیشه ورانی یا کبوتر خانه یا امثال آن و اگر کجای مریخ قمر وحده جائی
کجا الهاه آب یا حوض یا لب جوی یا بوستان و مانند و اگر باج کواکب
و نظرات آن بجمیعی دلیل کرد و اگر کجای مریخ زهره بیخ کجا الهاه زنان و
طروف طیب آنجا و صحبدان در رابع یا دلیل سرروق با سعدی
در جا الهاه پاکیزه و نیکو و بیخ مردم حسین افتاده و اگر کنن بجمیعی کجا الهاه

بلند و اگر در هبوط یا هابط یا تحت الارض بود زمین وصعت مواضع درو آب
کم شده و در حضیض خانه رابع باشد اگر در هفده برج انا نافع باشد کی موافق خانه داده در حضیض
قمر دلیل در خانه دزد است و لفی دفع دزد اسرار دو دولیت اگر قمر در طالع بود یا در رابع
در خانه سوی مشرق است اگر در رابع جنوبی بجنبه جنوب و اگر در سابع در مغرب در خانه نیز بجهت شمال
خانه گفته اند و اگر قمر در برج دو جسد باشد در خانه دو طبقه یا خانه دو و شد مانند قفس
و اگر در برج ثابت در خانه محکم و کلان یا در سنگ لحد بود و اگر در برج منقلب در خانه
بلندی و دور یا لاو در جز باشد اگر از در خانه جزی ناقص بود و اگر مستقیم در حضیض
از نظر عداوت در خانه سید بیخ یا شکسته باشد و اگر نظر مودت بیند در خانه نیز خوب
قمر ناقص النور یا محاق باید در هبوط و زایل خانه در آن بیخ یا در افتاده بیند و اگر زحل
مشتری بود در خانه کنشت گاه بود یا بوستان یا مسجد یا حرمی و اگر با مشتری نظر دارد در خانه
که مشتری یا بیت گاه بزرگ و اگر زهره بود ایوان یا گلزار و اگر عطارد در خانه کتب
بود یا کتبخانه یا معلم خانه و خانه که در خانه رابع باشد و اگر قمر با راس بود خانه در
نزدیک آن یا جزی که بر بالا رابند و اگر با ذنب بود خانه معطل یا تنگ یا خار یا خس
و خاشاک یا جیفه افکنده بیند یا در کار رد جا پاک و مار و گزنده و اگر با اجتماع و اگر قمر مسعود
در خانه نیکو و اگر منحوس در خانه سیاه و شکسته و اگر در برج مستقیم الطلوع در خانه راست ودر
برج معوج الطلوع در خانه کژ و اگر مسعود و در ثابت و اگر ساقط و مایل بیند جز ازین
و اگر مشرقی با مستقیل باشد مشرقی بود و اگر مغربی باشد مغربی کنی و اگر مزاج
مزاج و نیکو و اگر نافص النور نیک باشد و جزو و اگر صاعد فلک البروج باشد فوق الارض
بلند و اگر هابط یا در هبوط یا تحت الارض است در دیوار آن از قمر و افتاد گی
بگویند اکنون از برج خانه و آبادی و اثر در دلیل کرد و از مزاج و طبایع کوکب

ضعف کند اگر برج خاکی بود و منقلب بود از خانه بیخ و در دو شد برج آتشی اسبک
و درو برج آبی یا بادی و افتاد در خود از درجه یا آن برج بادی و برج آتشی و هست و مانند
آتش خانه دزد دو بیت یا نزدیک اگر دلیل بیند و دلیل در دزد بیک ابرج آتش هم در دزد
تیر شده اگر در برج خاکی باشد در دور تر رجال اگر آبی و دلیل دزد دور دلیل
یک برج بود یا کم دو یک سوار یا هم باشند و اگر تور بود دو بیخ بود یک تیر و تیر
مهمان دو و دلیل که از درجات طالع کم ضعف شعاع سهم در سهم یک بیخ یا یک
یا شسته یا کنگاره یا کره ده یا یک نظم یا یک طالع الجد یا نزاره دوری
و نزدیک و ابتدا برج یا ثابت بود و صید بیخ و منقلب و یا ابتدا او وقت و مایل
و زایل دزد جسد است یا خانه نیکو یا دلیل در در اگر در فی نظر صاحب طالع
خطی دار قمر صد او و نه کانه دار نزدیک خویشی بود و اگر قرانی بر بیت
بجانه نیکو نظر بیخ اگر هر دو دلیل یکو باشند یا در طالع یا ناظر بصاحب طالع
اما اهل بیت صد او و نه کاده نیز یا خویشی و یا یاری او خود که یکی از بیخ نور
طالع بیخ یا ناظر بصاحب طالع یا از کسانی و دزد خویش نیز موافق بیخ
و ابتدا و سعد و اگر هر دو ساقط باشند و ساقط بود دزد غریب بود و اگر
و اگر صاحب طالع در سابع یا دلیل دزد منصرف یا صاحب برج قمر در خویش هم در
ناظر یا یا صاحب برج خویشی منصرف دزد از اهل بیت یا باید بود یا بیان
می الطف و موافق دارد و اگر صاحب طالع در طالع یا صاحب طالع منصرف
دلیل دزد بود و دلیل یا در دزد یا بیکی آن باشد و اگر هر دو نیز در خانه
خویشی و یا بیکی ناظر دزد از اهل بیت باید بود و اگر در منظر خویشی
و ابتدا طالع ناظر یعنی و بیخ اثر آن در دیک و اثر و اگر دلیل دزد یا در تکلیف

دست کسی یعنی پدر و مادر دزد خویش و اگر طالع ناظر از اهل بیت باشد گفته و اگر دزد
در طالع بود یا صاحب طالع یا کوکبی که دلیل دزد است سابع جوید دزد آشنا باشد
سایل یکی از آنکه است و اگر دلیل دزد در سه خانه خویشی بود دزد خویش است
و اگر دزد شده با ناظر بود از طالع اما خویشی دزد بیند پس اگر دزد [illegible] فضولی
بود از جمله اطرافیت یا از موقوفان محله یا موقوف اهل بیت خویشی
اگر طالع در طالع بود هم دزدی یا با وی ناظر و دلیل دزد قمر باشد دزد
حقا و خانه است یا جمله از خویشی دزد دیده است و اگر صاحب طالع
یا ذات البروج [illegible] یا کسی دیگر بدو در طالع دیگر بود دزد بیگانه
یکی نبود یا از یاوران او جهت معلوم شد که دزد از اهل بیت سایل است
اگر دلیل دزد آفتاب بود دزد پدر [illegible] باشد [illegible] و اگر قمر باشد مادر
یا برادر بود و اگر زهره [illegible] یا مادر خوانده بود و اگر زحل بنده یا [illegible]
یا مرد غریب و اگر مشتری بود کسی از خانه بود که گمان دزدی بروی
نبرند و اگر مریخ [illegible] یا برادر خورد [illegible] و اگر عطارد از دوستان
و خدمتکاران که با وی [illegible] دلیل دزد صاحب طالع
باشد دزد [illegible] و اگر صاحب دوم از ابناء [illegible]
و اگر صاحب سیم از برادران و خویشاوندان و اگر صاحب چهارم
از اهل بیت یا از پدران و اگر صاحب پنجم از فرزندان و اگر صاحب ششم
از بندگان و خادمان و اگر صاحب هفتم باشد اگر زن [illegible] با زهره ناظر
طالع یا صاحب طالع [illegible] یا ناظر باشد هم دزد زن وی بود و اگر دلیل
دزد مؤنث باشد اگر مشتری باشد [illegible] زهره و اگر دلیل دزد مرد باشد ابناء

دزد بود اگر صاحب هشتم با صاحب نهم بود از اقربای زن و ابناء دزد بود و اگر
صاحب نهم بود از اهل کار [illegible] کاروی دزد شد و اگر صاحب
یازدهم بود از دوستان یا دوستان [illegible] بود و اگر صاحب دوازدهم بود دزد [illegible]
مانند زن و ابنا [illegible] یا کسی که در خانه دزد [illegible] از هفت
کوکب [illegible] دزد خواه یا دشمن [illegible] که دزد آشنا یا از اهل
بیت بود و اگر دزد بیگانه بود یا غریب آنگه صفتی [illegible]
کنند که بسیار مردم [illegible] اما چند دزد [illegible] روشن و تمام [illegible]
داشتن [illegible] معلوم کرد
و هو اعلم دزد مرد است یا زن [illegible] دزد اگر در برج نر بود [illegible] یا در
نر اگر دزد مرد است و اگر در برج مؤنث با مؤنث یا در ارباع مؤنث زن است
و نیز همچنین مؤنث تنها [illegible] از کوکب دلیل [illegible] است با مؤنث و از
الشکال [illegible] قیاس کن و اگر دلیل دزد کوکب نر باشد و کوکب نر بوی
ناظر و برج ماده دزد مرد است [illegible] دو ناظر [illegible] زنان [illegible]
و اگر کوکب ماده و کوکب ماده ناظر و برج نر دزد زن است [illegible] مردان [illegible]
و کار مردان کند [illegible] مردانه بود اما [illegible] زن [illegible] کوشش
باید داشت و اگر کوکب نر بود [illegible] در برج ماده [illegible] ماده [illegible]
جهی اگر کوکب نر ماده بود مرد است [illegible] زنان و اگر کوکب ماده و
ناظر بود [illegible] مردانه و اگر ناظر نبود [illegible]
[illegible]
المکنون [illegible] کواکب [illegible] تا کار [illegible] جهت دزد [illegible]

زهره بود در دلو لیکن اگر مشتری در برج مذکر و در ربع مذکر باشد در دلو مرد است
و مشابه به زنان باشد یا مخنث و امثال آن و اگر زهره در دلو بود و اگر زحل در
برج سرطان بود و زهره در [illegible] زیرا که زهره بدان ضعیف شده است
اگر زحل در سرطان بود و ماده که با مرد است در باطن زن و شوهر نیز مشکل بود
و لیکن نیز همچنین زحل اگر مونث بود با مشتری در برج ماده و در ربع ماده زن و اگر
مونث حقیقی باشد نیز مشتری اگر مشتری در برج مذکر و در ربع مذکر مرد است
و مونث و در ربع مذکر و در برج و ربع مونث مرد است اما مذکر آن
با کیفیت زنان یا عنین یا مخنث همچنین مریخ را اعتبار آن غلط بود اگر
مشتری در برج نر علامت مخنثی نیست و اگر مونث با برج مونث یا با [illegible]
کوکب صفت ماده است و اگر مونث بر برج ماده کیفیت آن است یا ضعف و بد [illegible]
که نهادن غالب تر بدان طرف منسوب است بود و اگر طالع برج مذکر و طالع
ساعت نیز برج مذکر مرد است که به زنان باز نشست به مردان در دو
از او [illegible] اگر منحوس مانند [illegible] با هبوط آن دلیل در دو سعد بود
برج منقول [illegible] از او سعید اگر منحوس با کوکب نحس بود بنده و اگر در [illegible]
بود از برج [illegible] بنده و اگر صاعد [illegible] یا زاید در [illegible] اندام است
و نیکو [illegible] اگر در هبوط یا احتراق یا ناقص ضعیف و بیمار [illegible]
و اگر [illegible] معتدل درست است و اگر [illegible] هبوط متصل
منفعل و همچنین اگر کوکب متصل بود در شرف یا هبوط دلیل [illegible] دراز بالا است
یا کوتاه و اگر دلیل در کوکب علوی بود دراز بالا و اگر سفلی کوتاه و اگر وسطی
میانه و اگر کوکب علوی و در ربع شرقی یا در نیم صاعد از مرکز وسط السماء

یا طالع

یا طالع یا مریخ [illegible] دراز بالا و اگر در برج مستقیم الطلوع بود دراز و اگر
[illegible] معوج الطلوع یا برج مونث یا جنوبی باشد میانه و اگر کوکب
وسطی بود در برج مستقیم الطلوع یا برج شرقی دراز و اگر در برج معوج الطلوع
یا برج جنوبی کوتاه و اگر کوکب سفلی و در برج شرقی یا برج مستقیم الطلوع بود
دراز و ضخامت و فربهی یا لاغری نیز از آنها است یا [illegible] اگر دلیل
در دو برج ذو جسدین یا در برج کثیر الاولاد یا در برج کثیر الصوره [illegible]
بود دو تا یا بیشتر باشد و در برج [illegible]
ناظر بود [illegible] مثلثات [illegible] مریخ [illegible]
یا [illegible] از جانب [illegible] در آن دلیل [illegible] اگر [illegible]
دو تا ناظر بود و مقبول از یکدیگر دو یا [illegible] باشند و اگر دلیل
در دو کوکب بود یا اندر برج ذو جسدین بود در دو [illegible] و اگر قرانات [illegible]
کم [illegible] در دو یا [illegible] خاصه که برج ثابت بود و قلیل الولد یا قلیل الصور
یا دلیل در یک کوکب بود در [illegible] موافقت القرانات [illegible] یا کم
دیگر در [illegible] یا [illegible] یا دلیل در [illegible] در برج ذو جسدین [illegible] این
در دو نیمه در دو [illegible] یا یک یا دو [illegible] اگر [illegible] برج
بود اول [illegible] دیگر در دو [illegible] و اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاوسط

باشد در دزد شب کرده بود و اگر بعضی از آن بهره دارد از بار روز و بعضی در دایره شب باشد
بشب دزد و ذکر دیگر آنکه دلیلان که شب دلالت کنند غالب تر باشند
از دلیلان روز و نیز دیگر باشند برآنکه بوقت آفتاب فرو شدن کرده
باشد اگر آنچه دلیلان که شب دلالت کند دیگر غالب تر باشند از دلیلان
روز و نیز دیگر باشند برآنکه بوقت آفتاب فرو شدن کرده باشد
و اگر روز غالب بود دیگر روز و طلوع و نا صد دیگر طلوع
در شب بود و روزی نیز باشد که طلوع و نیم روز بود کوکب زوج بود
روزی بود کوکب ماده و برج ماده بهتر باشد در موقف آنکه دزد
حیوانست باشد بنگر بدلیل دزد اگر اندر اول برج باشد بیشتر
دزد جوان باشد اگر اندر نیمه برج بیشتر باشد و نه جوان و اگر اندر آخر برج
که میان دلیل و میان آفتاب بود دوم بعد بود از پیش و از پس
دزد میانه بود میان پیری و جوانی و اگر اندر آن برج باشد نه جوان باشد و نه پیر
پیر باشد و اگر آن ثالث باشد آنکه دزد درون کاه تیر بود حکم بروی کن اندر
طالع کودک جوان باشد و اندر برج جنوبی زنان باشد و اندر برج جنوبی
میان برج ابرش باشد و اندر برج زنان بر صفت قیاس کن چنانچه
دلیل کنیم اگر دزد دزد عطارد است جوان و همچنین بنگر که دلیل
لکن و مال کهتری باشد است و در آن برج است بعضی و درم سپید
طالع برجی باشد پس باشد اما صنف هم بیان صغار و از سال کهتری
بکرد آنکه بیرون آید سال دزد باشد و اینجا دلیل متحد است و اگر دزد
یا بیرون اگر دلیل دزد صاحب ثالث یا تاسع متصل است بیرون رفته

باشد و اگر دلیل دزد در اوتاد باشد هم در این شهر باشد و از شهر بیرون رفته است و مقصد جای دور
کرده و اگر دلیل در وتد دوم باشد است و اگر اندر وتد شهر ثابت باشد در جای
قرار گرفته است و اگر در حد بیرون شد از شهر بیرون رود و هنوز نرفته
است و اگر منقلب در شهر است و از جای بجای گردیده است و اگر در فایب الوتد
نزدیک شهر و اگر ساقط بود در شهر دور رفته و اگر دلیل در آن برج و برج
کو صاحب اگر دو از آنجا که هست سفر بیرون رود و اگر دلیل ساقط بود
و از اول برج بود از شهر بیرون رفته است و دیر شده اگر دلیل
از آن طالع بیرون آمده است و بگو اگر منقلب دزد اندر برج ثابت
عشر طالع و در حصن آن برج بود از شهر بیرون رفته است و دور سفر و اگر
صاحب طالع ساقط بود از نظر و اتصال دور رفته است و اگر هم دور در
طالع بود در میان و بیرون شده است در دیگر جای رفته است اگر دلیل
دزد دو در برج آتشی باشد مشرقی جانب مشرق و اگر در برج خاکی بود در برج جنوبی
جانب جنوب و همچنین بر چهار طالع بگو چنانچه در باب گم شده گفتیم
موقف خانه دزد بنگر که دلیل دزد در کدام برج است که برج طالع
بکدام ناحیت است هم بدان جهت بنگر و اگر صفت جای خواهی بنگر که اگر
برج از کدام مثلثه است که منسوبست از وی صفت کن و از منقلب برج
بنگر بگوی که بوی منسوبست همچنانکه در باب گم شده گفتیم از مثلثات
و از دوازده برج دیگر دلیل دزد و خانه دزد دست از وی بر صفت کن چنانچه
دانسته مال در دست باید بیکی زاده است بنگر میان دوم طالع و میان
و نقد رابع اگر در این میان کوکب باشد مال اکثر دیگر داده است و بنگر یا از دو هم دلیل

هم بیان شنفتم

دزد با تو بود دوم بیج کوکب رجعت اگر بود آن دلیل کیرست که مال مسروق را بوی
داده لیکن اگر صاحب کوکب نیز بیج کس انداده است و شکی نیست [illegible] اگر دزد
طالع یا در دو بود [illegible] بدست کسی نهاده است و شک در بیج و رابع که
بیج کوکب رجعت با بیج کوکب [illegible] ناظر دارد اگر نحس [illegible] العاده
دزد و کوکب [illegible] با ناظر [illegible] دلیل آنست که بدست وی امانت زیاده است
و اگر خواهد امانت نهاده است و اگر دلیل دزد نور [illegible] بنظر یا باتصال
مال دزدیده از دست دزد بیرون شده است و اگر [illegible] متصل [illegible]
و [illegible] ناظر مال دزد است [illegible] اگر [illegible] یا با وی ناظر مال
[illegible] داده است و اگر مشتری بنظر ناظر [illegible] چهارم مال را از دزد
[illegible] مرور [illegible] و امر [illegible] و اگر [illegible] مشتری [illegible]
[illegible] که از او شده بیج مال مسروق [illegible] و اگر [illegible]
دوم در [illegible] مال مسروق [illegible] و اسعد دادست و اگر [illegible]
سیم از [illegible] با او [illegible] چهارم مال [illegible] داده است که بنده [illegible] و اگر
عطارد در [illegible] چهارم با ناظر و دوم او را [illegible] طبیب [illegible] داده است
که [illegible] داده است و امروز [illegible] است و اگر در دوم و سیم [illegible]
[illegible] با [illegible] که بنده [illegible] داده است دزد [illegible] یا نه
اگر صاحب بیج دلیل دزد [illegible] ناظر [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] ناظر [illegible] دزد نوشته ماند و اگر
[illegible] صاحب بیج دلیل دزد دوم [illegible]
دلیل دزد ساقط [illegible] از طالع [illegible] ماند اگر [illegible] شود و اگر

نظر م

دلیل دزد ساقط بود از طالع و [illegible] ماند که [illegible] شود و اگر دلیل
دزد [illegible] صاحب [illegible] دلیل دزد [illegible] نظر دارد [illegible]
او [illegible] را از دزد [illegible] پوشیده شود و اگر صاحب بیج دلیل دزد
و [illegible] ناظر [illegible] دزد [illegible] ناظر [illegible] نظر دارد [illegible]
و اگر [illegible] نظر [illegible] دزدی [illegible] شود و اگر ساقط از او باشد
[illegible] یا صاحب طالع [illegible] در طالع [illegible] در وسط السما
دلیل [illegible] اتصال [illegible] از [illegible] و [illegible]
دزد و [illegible] اتصال [illegible] ساقط از [illegible] پوشیده شود
دزدی [illegible] از [illegible] در طالع دزدی [illegible]
ظفر یابد یا نه اگر دلیل دزد در طالع [illegible] ناظر ظفر یابد و اگر
اتصال از [illegible] یا مقابله ظفر یابد [illegible] و اگر
[illegible] اتصال [illegible]
[illegible] متوسطان ظفر یابد [illegible]
کوکب و از [illegible] و اگر صاحب [illegible]
با دلیل دزد [illegible] طالع [illegible] و اگر
صاحب طالع [illegible] در وسط السما [illegible] ظفر [illegible] و اگر
[illegible] و طالع [illegible] دلیل [illegible] دزد و اگر
[illegible] و طالع ناظر [illegible] اگر صاحب [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] ظفر یابد [illegible] صاحب طالع
[illegible] نظر دارد ظفر یابد و اگر صاحب [illegible] و طالع ناظر

بصاحب طالع متصل [illegible] و مال باز [illegible] سلطان [illegible] و اگر دلیل دزد
منحوس [illegible] نحس کننده صاحب عاشر [illegible] سلطان دزد را عذاب کند و مال بستاند
و اگر سعود کننده صاحب عاشر بود [illegible] از جانب سلطان [illegible]
هر کوکبی که [illegible] از [illegible] بیرون [illegible] و هر کوکبی که مسعود کند [illegible] بدان
منسوب بود [illegible] و رهائی یابد دزد را از رنج و عذاب [illegible] و اگر دلیل
دزد منحوس بود [illegible] از صاحب [illegible] یا صاحب تاسع [illegible] عشر دزد را حرج و عذاب
و اگر نحس کننده صاحب [illegible] یا زحل یا مریخ دزد کشته شود و اگر دزد گرفتار شود
و در زندان [illegible] نحس کننده و دلیل دزد [illegible] در برج ثابت یا در رابع یا
از آنجا دور تا ماه در برج ثابت [illegible] و ما کوکب مستقیم باشد از برج رابع بعید
دزد [illegible] زندان [illegible] دزد [illegible] زندان بمیرد و اگر مریخ در برج
ذو جسدین بود یا ماه و نحس کننده صاحب سابع یا صاحب رابع یا زحل یا مریخ بود
نحس کننده [illegible] در برج ذو جسدین یا [illegible] از آن یا ماه [illegible] بریده [illegible]
[illegible] ماه [illegible] مریخ [illegible] تا ماه و از نحس [illegible] اگر دلیل دزد مسعود [illegible]
دزد [illegible] صاحب طالع [illegible] منحوس یا ساقط [illegible] مال
[illegible] و اگر دلیل [illegible] صاحب طالع
در دوم [illegible] صاحب طالع [illegible]
[illegible] ماه [illegible]
[illegible] از برج منقلب [illegible] و ذو جسدین [illegible] مال [illegible]
همچنین [illegible] قیاس [illegible] مال دزدیده از [illegible] کوکب
مسروق [illegible] و اگر [illegible] مال [illegible] و اگر از زهره

که کوکب
مسروق [illegible] مال [illegible] و اگر [illegible] مریخ از آن [illegible] و اگر از شمس از آن
و کنیزان [illegible] و اگر از زهره مال زنان و اگر
از زحل مال پیران و مردمان و اگر [illegible] صاحب [illegible]
مال [illegible] کدام کوکب مال [illegible]
و اگر [illegible] از برج رابع [illegible]
[illegible] و اگر ثابت یا منقلب [illegible] کوکب [illegible]
حکم و اگر کوکب ماده مال زنان [illegible] کوکب [illegible] از صاحب رابع
مال دزدیده [illegible] صاحب طالع [illegible]
[illegible] مال [illegible] و اگر [illegible] مال [illegible]
طالع [illegible]
[illegible] و اگر دلیل مال یا
در طالع یا [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
یا [illegible] و اگر دلیل مال از نظر صاحب طالع یا از طالع
ساقط یا از نظر قمر یا [illegible] صاحب [illegible] مال [illegible] دزد
[illegible] و اگر دلیل [illegible] طالع یا از صاحب [illegible] از نظر
و اتصال [illegible] وسط السماء یا صاحب وسط السماء [illegible]
وسط السماء یا صاحب وسط السماء یا ناظر بدلیل مال مسروق
نزدیک سلطان [illegible] و اگر صاحب [illegible]
طالع [illegible] یا [illegible] بار [illegible]

یافته گنگ و متوسط بر گوهر و طبع کوکب با قلب بخت و گوهر برج و دوبار یا کاه
از طالع و از ماه بخشی معضو مال [illegible] و بار زنیابد [illegible] و دند [illegible]
شناخته گنگ و فرد یافته گنگ و از ماه [illegible] معضو و سعد [illegible] الشعاع
باسقوط یا نحوس مال [illegible] و باز نیابد و اگر صاحب طالع یا نیکو [illegible]
با صاحب وسط السماء یا نیکو [illegible] بخت مال باز نیابد اگر [illegible] صاحب
طالع با طالع ناظر یا یکی از نیر بخت در طالع با در [illegible] معضو از [illegible]
مال نیابد با [illegible] و اگر نظر از تربیع یا مقابله باشد [illegible] از [illegible]
از نیرین صاحب سهم السعاده با سهم مجتمع باشد [illegible] و اگر [illegible]
صاحب سهم السعاده نظر دارد [illegible] طالع [illegible] یا از [illegible] و اگر
نیرین و طالع نظر دارد از او [illegible] باز [illegible] خند [illegible] کار [illegible]
بخت و صدق [illegible] از [illegible] الفقال [illegible] با نیکو [illegible] در [illegible] مال
باز نیابد و از صاحب طالع صاحب [illegible] مال باز نیابد و [illegible]
بر گرد [illegible] بود که صاحب طالع میان [illegible] و وسط السماء
[illegible] سلطان [illegible] الشعاع و [illegible] باز نیابد
[illegible] باز نیابد [illegible] ناظر بود [illegible] موقف
شکل و صفت [illegible] سپید [illegible]
[illegible] دراز بالا [illegible] چشم سپید [illegible] موی
[illegible] روی [illegible]
[illegible]
[illegible] دراز موی

و دندان های [illegible] طبع [illegible] راه رود [illegible]
و [illegible] چشم [illegible]
سپید [illegible] دراز بالا و [illegible]
رنگی سیاه چشم [illegible] چشمی [illegible] نیکو [illegible] اندام او
در [illegible] نیکو [illegible] حسن و جمال [illegible]
موی [illegible] اندام [illegible] علیحده [illegible]
رنگ [illegible] چشم [illegible] چشم [illegible]
[illegible] نیکو اندام [illegible]
میان [illegible] روی [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
زبان [illegible] میان بالا
زبان [illegible] موی [illegible]
[illegible]
[illegible] نیکو چشم [illegible]
سیاه [illegible] سیاه دیده [illegible]
[illegible] میانه بالا [illegible] سیاه [illegible] سیاه موی [illegible]
[illegible]
[illegible] اندام [illegible]
[illegible] سپید [illegible] سیاه [illegible]
موی [illegible] زبان [illegible]

اندکی تیره گونه دو دو چشم با رنگ لطیف قامت میانه فربه بالا با ابروی در خور
چون بسیار بازی کوشد دوست موی و سیاه و نیکو تر از [illegible] نیکو باد
تر بینی شجاعت [illegible] و قمر اگر دلیل [illegible] باشد که کدام کوکب منفعل است
منسوب با [illegible] جامع حلیت سعد داران کوکب [illegible] و اگر [illegible] البیرونی
یا قمر حکم کند حلیت [illegible] سپید پوست که بزردی زند میانه بالا [illegible] اندام خط
استخوان پاکیزه رنگ درست [illegible] موی که بزردی زند [illegible] فروغ
اندک و دو چشم باده دردی با گیسو چشم [illegible] جسم و باخبر [illegible]
سر تیز گوش [illegible] دراز دور [illegible] دانا [illegible]
کوچک [illegible] گرد [illegible] با طبعت [illegible]
[illegible] کننده [illegible] فراخ چشم حلیت قمر [illegible] روی
سپید [illegible] خوب [illegible] نیکو اندام [illegible] بالا [illegible]
[illegible] گوش [illegible] و دو چشمی [illegible]
یاران [illegible] از [illegible] بسیار [illegible] موی
بر اندام [illegible] مفصل حمل [illegible]
کوکب منفعل است و در کدام برج است از لون و حلیه [illegible]
طبع آن کوکب و [illegible] صفت [illegible] حلیت [illegible]
دو حال [illegible] بسیار موی سر و ابرو [illegible] گشاده [illegible]
چشم کلان [illegible] سطبر [illegible] برکشیده [illegible]
و کوتاه زنخدان [illegible] میانه بالا [illegible] درست [illegible]
روی نیکو [illegible] اندام [illegible]

[illegible] حلیت [illegible] برکشیده موی بلند آواز و سطبر ابرو موی سر [illegible]
سطبر لب [illegible] چشم سطبر [illegible] فراخ سوراخ بینی [illegible] از بینی
[illegible] لب [illegible] دندان [illegible] و [illegible] دل [illegible]
سیاه چشم و سیاه و [illegible] کوتاه [illegible] حلیت [illegible]
میانه بالا [illegible] نیکو [illegible] چشم
تیز دیده نیکو چشم [illegible] نیکو خوی نیکو دیدار نیکو [illegible]
موی و [illegible] اصلع [illegible] تیز گوش [illegible] حلیت [illegible]
چشم [illegible] روی سپید [illegible] بزردی زند [illegible] باطف
[illegible] چشم [illegible] دندان [illegible] روی [illegible]
چشم بسیار [illegible] اندام [illegible] نیکو [illegible]
دراز [illegible] موی [illegible] حلیت [illegible] روی
[illegible] بسیار [illegible] سطبر [illegible] فراخ [illegible]
[illegible] فراخ با رنگ لب کوتاه [illegible] سطبر [illegible]
با رنگ میان معتدل [illegible] چشم [illegible] موی نیکو [illegible]
[illegible] ضعیف با رنگ ساق بسیار موی [illegible]
[illegible] آواز حلیت [illegible] معتدل قامت و [illegible]
[illegible] ساعدها و اطراف اندام موی [illegible]
و [illegible] حلیت [illegible]
سپید پوست دراز [illegible] سیاه موی و [illegible]
[illegible] اندام نیکو روی [illegible] انگشتان نیکو [illegible]

۱۷

جوان ... شکل ... و ... از زنان حلیهٔ عقرب
بیرون آمده باشد ... موی ... و ... ابرو ...
چشم و بینی کوچک چشم ... و ... روی ...
... و دراز ساق و ... و کوتاه دراز ...
... و سر انگشت ... و کتف او ...
... و ... حلیهٔ قوس ... دراز روی فراخ ...
و ... سطبر ... [illegible]
را ... [illegible] ... رنگ ...
... [illegible] ...
و ... حلیهٔ جدی ... دراز روی ...
کردن ... [illegible]
سطبر موی ... اندام ... قامت باریک دست اندام
باریک ساق ... دراز ...
سبک از حلیهٔ دلو ... میانه بالا باریک اندام ...
باریک ... [illegible]
بر کرد ... [illegible]
... حلیهٔ حوت نیکو ... بیرون آمده باشد فراخ ... مختلف
... صورت اندام ... درشت موی و سیاه موی ...
باشد ... روی ... سیاه چشم ... اندام
بر اندام ... علامت ... اگر در ...

بر ... علامت ... نیکو ... اگر ... و اگر ...
و اگر ... با ... و اگر در ... موضع مشغول باشد ...
منحوس تباه ... اگر ... علامت ... و اگر
جدا ... و کتف و اگر در ... سینه و اگر ... در جانب ...
و اگر ... علامت ... و اگر ...
با طالع در جانب ... اگر ...
اگر ... علامت مشتری ناظر ... علامت
... و با ... و اگر ... علامت ... و اگر ...
... و اگر ... و اگر ...
... و اگر ... و اگر ...
... علامت ...
... اگر در طالع علامت ... و اگر ...
در ... تمام ...
... تمام ... اگر ... در طالع ... تمام
... و ...
... و اگر ...
... و ... و اگر ... تمام ...
و ... و اگر ... تمام ...
و اگر در ... تمام ... و تمام ...
و ... و اگر در ... و ...

ار

واشباه آنچه و اگر در سادس باشد بمعنی عبد و سعید و نام حقی و دو ون و بندگان و اگر
در سابع نام مردوان را بمعنی جنگ و منازع و مهالک
بالفظ آنچه و اگر در ثامن بمعنی موت و میراث و قتل و اگر در تاسع تیر دیگر
کوشد و بیانات چون نوح و سلم و نام انبیا و اولیا و صالحین و ما نیز از این
و مرد چون فاطمه و اگر در عاشر بمعنی علو و رفعت چون عالی و علا و تاج و ارفع
و اشرف و ابوالمعلا و نصر و رافع و قاهر و لقمان آنچه و اگر در حادی
عشر بمعنی صداقت چون حبیب و محبوب و رجا و مقصود و حسن و حسینی
و محمد و سعید و طاهر و مصدق و اگر در ثانی عشر باشد چون ناقص بمعنی عدو
و اعدا چون حارث و کلب و ما آنچه بدان باید از استخراج ترکیب نام اگر دلیل در وبال
انفصال و مراعی باشد اگر از تثلیث باشد پس معرفت ترکیب نام از نام حروف
پانچ و اگر از تسدیس باشد از سه حروف تا شش و اگر از تربیع و مقارنه از
چهار حرف یا بیشتر و اگر دلیل در وبال انفصال و نزاع بود و اگر
در طالع باشد یا بدل او باشد از چهار حرف و اگر از رابع از هشت حروف
و اگر تثلیث طالع از پنج حروف تا نه و اگر در تسدیس طالع از سه حروف
تا شش و اگر در دو صد باشد نام بود با ترکیب چون عبدالله و عبد
الرحمن و اگر در منقلب باشد مصنوع و ناقص و اگر در ثابت مفرد
و صحیح بود که این معنی لیکن باشد که دلیل در دو بیت و اگر دلیل از طالع
و نظر ساقط باشد بدانکه باید عدد حروف نام بعدد حروف برج
باشد چنانچه حمل و ثور و جوزا سه حروف و دلو سه حرف جوزا و عقرب چهار
حروف سرطان سنبله میزان پنج حرف دبر گیرند عدد حروف نام را اگر

حروف نام را از عدد حروف دلیل گیرند چنانچه زحل سه حروف دلیل
و اعلم از زایل منزل پنج حروف است و مریخ چهار و شمس از زهره چهار
عطارد پنج و قمر سه هر کوکب که شمار حروف او به لفظ فارسی تر بود دانا
باشد مقسم که شد بطلب الدین ذکر چند حروف حروف منسوب را از
کبر چنانچه او زحل را و خا را از مشتری میم و شین را و از مریخ میم و را را
و از شمس سین و از زهره زا و دال را و از عطارد عین و طا و را از
قمر قاف و میم و کاف که در کدام است و حروف منسوب که فارسی
تر باشد بلفظ و لکن از دیگر و حروف منسوب آنکه از منزل که دلیل در
دلیل قیاس کن نام بر آن که دلیل بود و لکن چه اگر دلیل بود اول
باشد حرف اول از آن نام مانند حرف اول دلیل باشد یا مانند آن حروف
برج دلیل یا مانند حرف اول منزلی و اگر دلیل بود دوم باشد با از
دلیل یا از برج دلیل یا حرف قیاس کن منزل و اگر در دوم باشد او از حروف
از آن نام مانند حرف آخر برج دلیل باشد یا حرف آخر نام منزل او حروف
دوم یا از صاحب مثلثه برج دلیل یا اره داشته چون نیر را از
صاحب مثلثه دوم و حروف چهارم از آن صاحب مثلثه سیم چنانچه از دلیل
مشتری اگر پنج مثلا اگر در حمل بود اول دلیل مشتری اول حروف
میم آمد و حروف دوم از نام صاحب مثلثه حمل که شمس مشتری و حروف چهارم
از صاحب مثلثه سیم که قسیم زحل و مختص از برجها از آن با مثلثات و
منازل این است و قیاس و فهم باز ترکیب نام و حروف جمع کن تا نام او
این است و بود که فقط نام بعضی نام کوکب ثابت باشد که با دلیل مقارنه کند

ونیز قیاس کنند و دلالت بر نیکی کرباشد که لطف نام او هنا ابو صبت و اگر نام قادر سلیمان
نام کواکب و بروج و منازل ایا بر کنند و از وی نام برون آورد و اگر نام ترکان بود
نام کواکب و بروج و منازل بلفظ ترکی کنند و مهمل بود اقلیم که باشد نام بر لفظ
قوم کنند از کواکب دلیل و از طبیعت او اگر دلیل مشتری باشد و در برج یا عاشر نام
بزرگان و علما و ملوک و اشراف بود و اگر دلیل قمر بود نام بندگان و چاوشان و عوام
مردم اهل شهر و دهقان و اگر عطارد بود نام کودکان و لشکریان یا برعیب
خوانند نام ... و نام اهل شام و اگر زحل بود نام بندگان و مردمان دون
و حبشی و مبروان و اگر مشتری بود نام صلحا و اولیا و انبیا و اگر زهره
و نام اهل مغرب و نام ... و اگر ... باشد نیک در شرف یا در طالع
و منسوب ... اگر ... نام مغنیان و زنان مطرب و مخنثان ... عام
و اگر دلیل ... یا در حضیض ... نام موقوف و مشهور و نیکو و اگر
هبوط یا ... ساقط باشد و بال و چاه ... یا منسوب نام مجهول ... یا
نام ... و مهمل بود که دلیل در کدام برج است و کدام منزل و در کدام
برج و در برج صورت کدام کوکب است
بروج ... صور آنکه ... احکام
... است و از منزل دوازده خانه اگر نام ... و اگر حرف
دلیل و حرف ... دلیل و حرف منزل دلیل ...
... حرف ... یاد کرده ... حرف ...
بلفظ ... نیکو ... است ... دلیل در
برج اول ... حرف اول بود از برج و اگر در برج دویم ... دویم از حرف دویم

دویم بود و اگر در برج سیم ... باشد و دویم ... حرف سیم بود و اگر در ...
حرف چهارم و دیگر از صاحب مثلثه اول و دویم و سیم ...
صنف ... و اگر نام زیاده چهارم بود دیگر حرف ... و دیگر از صاحب
... از دلیل ... باب ... و ...
اگر ... نام ... از طالع بود و از دلیل طالع قیاس کنند و نام ...
برج و میزان ... و اگر دلیل ... بود از طالع و از برج دلیل ...
... دویم ... نام ... ابجد ... بیرون آورد و آن ...
است ... دوازده برج ... کنند ...
... حرف ... دلیل ...
کدام ... و ... اول ... دویم ... دویم ... حرف
سیم ... اول ... حرف دویم ...
... دلیل در کدام ... است از برج و اگر در برج اول و ... دویم حرف
دویم ... سیم حرف ... چهارم ... اول ... نام ... از صاحب
مثلثه اول ... در کدام ... است از برج ... سیم ...
مثلثه ... حرف چهارم از مثلثه سیم ... از برج ...
... اسد ... سنبله ... میزان ... عقرب ... قوس ...
... دلو ... حوت ... طالع ... میزان ... عطارد ...
... حمل ... ثور ... جوزا ... سرطان ... اسد ... سنبله
... میزان ... عقرب ... قوس ...
... دلو ... حوت ... منزل ... مریخ ...

شمس ستی م سی زهره زه ره عطارد ع طا ر د قمر ق م در ربع اول از اول
المعنی و نیم دوم بود واز دوم تا یازده دهم و دوم سیم تا سیف در نیم در ربع
چهارم تا آخر برج ... بیرون اوود دن تمام تا ... در موقت
خصومت و دعوی ... صاحب طالع و قمر و اول کوکب عارض در طالع دلیل سایل
و ... ... و رابع و ... و کوکب عارض در طالع دلیل سایل مسئول
وسط السماء دلیل حاکم و قاضی و امیر و رابع و صاحب رابع و کوکب که در رابع دلیل صاحب
حکم و قمر دلیل عاقبت کار و خصومت صاحب رابع سایل عاقبت کار سایل و صاحب
رابع دلیل مسئول عنه دلیل عاقبت مسئول عنه و هر کوکب که در میان ... مسئول است
دلیل ... که خصومت از برای ... دلیل ... خصومت ...
مسئول بود و ... بنظر مودت محفوظ ... نیکوئی و خشنودی
نیکو بود و اگر غیر مقبول و منحوس و ... نشان ... بود ...
و ... و کوکب که ... بود و فوق الارض ... کوکب ... سایل ...
و ... و اگر ... بود با تحت الارض ... کوکب ... مسئول عنه ...
سایل و مسئول عنه هر کدام ... آغاز کننده خصومت ... دلیل ...
آغاز کننده خصومت دلیل ... بود ... از ... براد
و ... در خصومت از ... بود ... سبب
خصومت و ... از ... از دوازده
خانه تا ... خصومت ... که آغاز
خصومت از ... بود ... مقابله
و ... مسئول خصومت ... کوکب بود از جهت برج او و از جهت موضع او

اگر صاحب ثانی ... خصومت از جهت مال و بازی ... و اگر صاحب
ثالث خصومت با برادران ... از دوازده خانه ... و ... بود ... القضا
... مسئول عنه خصومت با کوکب ...
کدام برج ... و از ... و ... موقت
حال خصومت از ... و ... طالع ... دلیل دوم ... ثانی ...
بود ... ربع ثانی خصومت دایم ... کار ... اگر ... سایل
در ... از ... سایل ... مسئول عنه در ...
... مسئول عنه بود و اگر ... طالع ... خصومت ...
و ... و ... ... یا ... و اگر ...
بکار ... خصومت دوباره ... از ربع ... اگر ... ناظر ...
بکار ... ناظر ... و اگر ...
... و ... و ... خصومت و ...
و ... دلیل ... ناظر بود ... طالع سایل با مسئول عنه ... خصومت ...
... و ... دلیل ... سعد ... طالع
... بود ... و ... ... نیکوئی ... و هر
دلیل که منحوس با ... خصومت
... سبب ... و ... و اگر ...
... و اگر ... صاحب ... برج ...
سعادت ... از جهت آن کوکب را ... موقت ... بود
صاحب طالع ... سایل ... مسئول عنه ... صاحب ...

در طالع بر عکس این و الا دلیل یابد مفسد شخص بود مسئول عنه اثار حضور ندارد تا بعد
و اگر بر عکس بر عکس و هر دو دلیل که دو و تر چند انکس قوی تر و هر دلیل که مسئول
با سعود تر نیز بخیر تر بود و مشکل از تر و با انصاف تر و بخیر او مقبول تر و اردیله
که با مقبول یا نحوس یا ساقط وی بد زبان و بد خو و بخیر با مقبول یا حیز قوی و
با طالع خوی و بخیر او حدود و هر کوکب که او صاعد یا شخص تر یا انتقال اوج و
قوی تر و هر دلیل که اندر نزاع خوی نیکی دار کوکبی و عیوب و تر قوی تر
و هر که دلیل که مشتری و زاید العدد و الوفاق و بهینی و اگر میان هر دو دلیل انفصال
از مخالفت میان ایشان صلح و الفت بود و اگر انفصال از مخالفت میان ایشان
مخالفت و خصومت و اگر انفصال از قران و بهینی و قوت مرا انکس را که او را
بینی و اگر از این دو دلیل یکی راجع ضعیف و تباه در دروغ و مخالف انکس
و اگر صاحب عاشر بود لیک ساقط یابد بر سبیل مسئول عنه ناظر از مودت باشد انکس
سلطان بعد و اگر اعداوت بر انکس جور و ظلم کند و اگر صاحب عاشر راجع
و اندر نظر که این سلطان بجور ناز و حضور منقید بر گشته کند و اگر صاحب [illegible]
کنده هر دو دلیل بینی یکی از سلطان حیز و منفعت طلبند و انکس کنده بود او
اهیر بر سلطان بود نه که هم تباه بود و در یکی از [illegible] دلیل منقل بخشند
یا دو فانه دلیل قوت و نیکوی انکس را افتد که بدان [illegible] دولت اگر صاحب
طالع یا صاحب عاشر منقلب لیکن از سلطان و زیاد رسیده خواهد و اگر عکس
بر عکس و اگر صاحب عاشر بر صاحب طالع منقل سلطان مر سایل را باز کند
و اگر صاحب سابع منقل مسئول عنه را با او کند و اگر دلیل که صاحب عاشر
منقل یا ناظر سلطان باشد که مرد او دلیل اگر صاحب عاشر را انفصال کند

کوکب نیز بر [illegible] در عاشر بود و انفصال کند میان دو خصم متوسط کار سازی کند
اگر نظر عداوت تباهی و شر و اگر نظر مودت بصلح و خیر و اگر زحل صاحب عاشر
حاکم بخیل و [illegible] کار و اگر عین بر طالع ناظر سلطان را با حاکم دار ابد نا مرد و بلاخیر
رسد و اگر مریخ در عاشر یا صاحب عاشر حاکم تند و بنده و سبک و اگر بهره ز نحس
داشته و خونی خوی و اگر عطارد دو روی و سخن شناس و اگر انکس با [illegible] سایل
اگر راجع عاشر و صاحب نیک حاکم کشته بود و بعد یکی رسد اگر صاحب ثانی در
با صاحب عاشر دو [illegible] صاحب ثانی ناظر حاکم مال سایل طمع کند و اگر [illegible] سایل
صاحب هشتم را با [illegible] در هشتم مال مسئول عنه طمع کند اگر مقبول بود مال یابد و
و اگر غیر مقبول [illegible] بر مال خصمان با گواهان طمع نبود اگر صاحب ثانی
و صاحب طالع ناظر مودت یا منقل باشد که این سایل و گواهان وی یاری کنند
و اگر مقبول موافق او و اگر نظر از عداوت بود حضر از [illegible] اگر مسعود
و مقبول [illegible] کار و جهاد [illegible] و اگر منحوس و غیر مقبول دروغ گوی
و بر باطل و سخن ایشان غیر مسموع و اگر صاحب ثانی بصاحب سابع منقل بود
[illegible] با بد و گواهان وی مسئول عنه یاری کنند و اگر بعداوت خصم مسئول
عنه کنند و اگر در میان دو دلیل عطارد بود و از ایشان در میان ایشان [illegible] صاحب
و بد دلیل که عطارد مقبول حظ و بخت با انکس حیز مسعود بود حظ درست و
اگر منحوس نا درست و دروغ صاحب ثانی در عاشر قوت سایل نیز از سلطان
یابد کار و بهینی که از طالع و از صاحب طالع بر صاحب ثانی دلیل از صاحب سابع و
ذنب [illegible] صاحب او [illegible] الحکمی در طالع بین [illegible] و تدبیر رسد اگر دو ثانی
در مال نقصان افتد یا گواهان بد دروغ [illegible] و اگر در سابع مسئول عنه را این [illegible]

رسد و اگر در تاسع در گواهان مسئول عنه ضعیف باشند و در مال او نقصان افتد و اگر
صاحب عاشر بصاحب طالع نیک نگرد ظفر سایل را بود بعون و یاری سلطان
اگر سهم السعاده در طالع یا در سابع طالع او نیز ناظر طالع [illegible] خصم ظفر یابد و اگر
در [illegible] سابع و نظر سابع مسئول عنه ظفر یابد بر سایل و همچنین صاحب سهم السعاده در بیت
بر گواهان [illegible] و قمر نیز [illegible] صاحب طالع منحوس بود یا صاحب
ثالث در سابع یا صاحب طالع در سابع مسئول عنه ظفر یابد بر سایل و بیم [illegible]
رسد و اگر صاحب سابع منحوس بود و در طالع دلیل کند بر تباهی کار مسئول عنه
و ظفر یابد [illegible] هر چه که خصومت [illegible] اوست [illegible] اگر صاحب طالع با
[illegible] دلالت [illegible] مستقیم [illegible] صاحب طالع یا صاحب ثانی [illegible] هر دو [illegible]
با یکی صاحب رابع [illegible] کوکب که در دلالت [illegible] دعوی [illegible]
سایل باشد و اگر صاحب سابع یا صاحب ثانی منقلب بود به صاحب رابع یا با کوکب [illegible]
رابع [illegible] مسئول عنه باشد و اگر صاحب ثانی در سابع یا صاحب سابع منفصل
با در ثانی [illegible] مسئول عنه باشد و اگر صاحب ثانی در طالع یا به صاحب طالع
ناظر باشد در [illegible] سایل باشد اگر صاحب ثانی به صاحب [illegible]
مسئول عنه و سایل [illegible] عوض کنند و بار [illegible] هر دو
بصلح باشند و اگر نظر [illegible] بود بر [illegible] در این باب تربیع و مقابله
باید [illegible] هر دو [illegible] عداوت و خصومت [illegible] از طرف
[illegible] هر کدام [illegible] و خصومت [illegible] و اگر
طالع [illegible] ثابت بود [illegible] باشند و اگر دو صاحب هر دو [illegible] باشند
و اگر منقلب دعوی [illegible] و هر کوکب که [illegible] و اگر منقلب بود یا ذو جسدین

ظفر و [illegible] و [illegible] در [illegible] که بودند و احسان و حفظ و [illegible]
[illegible] اگر صاحب [illegible] صاحب طالع مسعود [illegible]
سلطان [illegible] اگر سایل [illegible] شوند و اگر صاحب سابع [illegible] مسئول عنه
باشد و سلطان را از عاشر [illegible] و اگر [illegible] ظالم [illegible]
بود [illegible] شکسته شود و اگر [illegible] هر دو خصم [illegible] و اگر [illegible] طالع
مسئول عادل [illegible]
[illegible] بی دانشی و اگر [illegible] عادل [illegible] صاحب [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] هر دو خصم [illegible]
جمله [illegible] عالم و اگر [illegible]
[illegible] میان خصمان صلح افتد
یا نه اگر دلیل [illegible] هر دو [illegible] باشند [illegible] باشند میان ایشان
صلح افتد و اگر [illegible] و در رابع خصومت دراز کشد [illegible]
گسسته شود و اگر میان دو دلیل اتصال مودت و قبول بود میان صلح
افتد و اگر کوکبی در میان هر دو نقل نور کند یا جمع [illegible]
[illegible] کدام [illegible] از طالع و [illegible] کوکب [illegible]
[illegible] در میان صلح افکند و اگر [illegible]
[illegible] مسئول عنه [illegible] صلح [illegible]
کنند [illegible] مسئول عنه [illegible] از صلح [illegible]
مسئول عنه [illegible] و اگر هر دو [illegible] قران کنند صلح میان ایشان [illegible]
[illegible] و اگر صاحب عاشر [illegible] نظر کند [illegible] قران کنند صلح

اگر این امور جهت سلطان بود بر این قیاس دیگر حالها را حکم میکنند عاقبت حکومت
چگونه باشد صاحب الرابع با رابع یا کوکبی در رابع یا صاحب بیت یا صاحب
طالع ... الحاکم را نه دلالت بر شرف و ... عاقبت است اگر مسعود یا منحوس
عاقبت بد بود و اگر در شرف یا صاعد باشد در طالع بر تقدم جاه و دولت
منزلت و اگر ساقط بود در هبوط یا در وبال یا منحوس یا راجع ... و دل
بر نقص ... از جاه و منزلت ... واقع ... بود و اگر ... باشد
صاحب وسط السماء بود مسعود و مقبول یا در شرف یا در وتد یا صاعد یا
زاید عاقبت مسئول عنه محمود و قدر جاه و منزلت زیادت و اگر ...
یا در هبوط و ناقص یا در وبال یا منحوس یا راجع یا محترق ... ...
... دلیل مسئول عنه را ... دلیل که از سایل و مسئول عنه باشد و
راجع ... ... دلیل ... ثابت ... در باب حکومت ...
و اگر ... با صواب باشد و ... و هو اعلم. معرفت حال
... طالع و صاحب طالع بود و واقع ... و واقع ... مریخ
دلیل ... و آغاز کننده ... قمر را اتصال و انصراف بود
... صاحب ... و ... مریخ دلیل مسئول
است و ... مریخ ... کوکب ... و ... کوکب ... [illegible]
... زحل و مشتری ... و کوکب ... مریخ ... ناظر باشد
... و کوکب ... دلیل ... و ... صاحب ...
و کوکب ... دلیل ... آغاز کننده و اگر
آغاز کننده سایل ... و صاحب ... و کوکب ... بود و صاحب

در معرفت دلیل و صاحب

نسخه م

پنج سابع دلیل اعوان و ... مسئول عنه و ... و ... و موضع ... دلیل
بر ماجراها میان دو گروه ... سایل و مسئول عنه از صلح و ظفر و کیفیت آن ...
و ... و صاحب ... مریخ از طالع دلیل ...
و ... دلیل ... کوکب ... دلیل ... را ... دلیل ...
... را ... حکم بر آنچه باید ... و ... و ... و الله ... اعلم
... ماجراها میان ... و مسئول عنه ... دو ... میان ... سایل و مسئول عنه
... و ... و ... اگر کوکبی میان دو دلیل ... جامع بود از ... دو
... دلیل ... بر آنکه ... و اگر مریخ ... ظاهر ... را و اگر ...
... عداوت و دولت ... زحل ... یا ... و ...
... و ... انکه راجع بود دلیل ... مریخ ... و ...
زحل با مریخ ... امید ... و اگر مشتری ... دلیل ...
... اوساط ... از ... و ... و ... مال و عطایا و اگر زهره ...
... عطایا و ... از جهت ... وسط السماء کوکب ...
صاحب وسط السماء دلیل ... کوکبی که در وسط السماء بود و اگر عطارد در مریخ
ناظر باشد ... اگر ... یا ناظر ... انکه ...
... و ... عطارد ... ناظر ...
... بود ... دفع ... تسلیم کند و سایل ... و اگر عطارد ...
... حرب و ... و اگر عطارد ... مریخ
... و اگر ... سایل و مسئول هر دو منحوس باشند ... مریخ
... ناظر هر دو گروه ... کاری ... باشند

و اگر سهم السعاده با مریخ باشد در وسط السما چنین زایچه بر نگاه ان بسیار بود خاصه که قرین
بود و متصل بمریخ و مشتری در وسط السما هم و قرین کرسی را با مریخ ناظر و تربیع و یا
حرکت ملوک بعضی کارزار اوهام و تربیع خاصه که بیع منعقد باشد دیگر بنگر بطالع و اقطاع
و استیلاء طالع ارباب سال و طالع سال عالم اگر مریخ در طالع بود حرب بسیار بود که اگر حرب
ان بر وقت سال کرد خاصه اگر منحوس بود مریخ در طالع و وسط السما در طالع
وقت بر انگیزد و در برج خارجیان و ... بیرون ایند و اگر باشد و اگر مریخ و مشتری
منحوس بود حرب بسیار ایند و وقت حصر نکند از دهم مریخ باید
جمع شود درجات طالع برابر و از طالع ... بحکم مریخ ببایدید دهم رسیده
حرب و حصون متعدد کارزار باشد حصر ... زحل صاحب حرب بود
مریخ اگر ... دو جای حرب بیفتد که ... قوت و شوکت او در ابتدا قوت
بسیار و اند که سپاه ... از دهم حق باشد در دهم عطارد اگر ... از عدد
بروج ... سپاه بسیار باشد و اگر طالع ... بود و عدد ... سال
خواهی که بدانی ... سپاه یا در کدام ... برج
واند ... و عدد ... صورت ... کنند ... کشنده ... دیگر
کشنده ... در باب ... ضعیف کند و ... که اگر سوال کنند
سپاه ... اگر سپاهی بیرون ... که ...
نکو و اندر ... اگر از سپاه ... از دهم ... از جانب طالع نگر
و اگر از سپاهی که ... بیرون ... بسیار ...
سابع و از ... عدد مردان و ... انهم کارزار طالع ...
اغاز کننده حرب است باید ... صاحب طالع ... از صاحب سابع دلیل اغاز

کننده است و دلیل ... امکان ... با ... و دهم از طالع دلیل ... بود از
باشد ضعیف بود ... از طالع دلیل ... و انواع ... و ...
... از طالع ... کار زار و حرب ... بود ... کوه ... ب
اب ... یا باد و ... یا ... از طالع دلیل ... جانب
بسیار ... و ... از طالع دلیل ...
و ... از ... و ... دلیل ... و ...
و منجنیق ... و ... دلیل ... جراحت ... بگر
و غارت و ... دلیل ... و مانند ... و ...
از کارزار ... دهم دلیل ... و ... دارا
و یازدهم دلیل ... کنند ... و ...
... دوازدهم دلیل ... و ...
ضعف ... اگر ... از ... سوال کنند ... طالع
دیگر ... از طالع ... بگو
... با ... و ... قوت ...
... صاحب ... و ...
... کدام ... بود ... صاعد بود و قوت ... باشد دهم ... کدام
... باشد ... کدام دلیل ...
... کدام ... باشد ...
حکم کند ... از ... موضع ... از ... ه
او ... حکم ... اما ... دیگر ... دلیل ...

ولی در بیت طالع و از دلیل صاحب طالع جنبد و دست اندر پنج لیس با ثقل فلک
و طلم که بد و در وزد دنیا چنانکه در باب آن گفته شد که آمد و اعلم موافقت حرب
بنگر که اگر از کدخدایان منقوف بود یا بیت طالع بیند و اگر نه بمنزه متصل
دیگر بعضی بود و طالع بعضی و از بعضی منفصل بود با طالع و طالع [illegible] و اگر
بنگر در طالع حرب از جهت معیشت است و مال و [illegible] و اگر در خانه از جهت مال
و منفعت و اگر در ثالث جهت عادت و جهت اقربا و اگر در رابع از جهت
ولایت و زمین و [illegible] و اگر در خامس از جهت خراج و عشر و غلها و مال [illegible]
و اگر در سادس از جهت کار [illegible] و اما جهت بندگان و ستور و بردگان و اگر در سابع
جهت عداوت دایم و کارزار بود و [illegible] طالع [illegible] هر [illegible] که باشد
[illegible] و منفعت دو [illegible] مواضع از سعود بود یا منقول با [illegible] سعد با صاحب
[illegible] متصل از نظر مودت و اتصال منقول [illegible] مراد [illegible] معقود
حاصل [illegible] از [illegible] دلالت ظفر [illegible] و اگر [illegible] و غیر منقول با نظر
[illegible] یا صاحب [illegible] از [illegible] و از نظر دلیل [illegible] امید [illegible]
و زیان رسد موافقت حال [illegible] مسئول عنه [illegible]
طالع [illegible] و [illegible] نظر [illegible] و [illegible]
و صاحب طالع و [illegible] منقول [illegible] از نظر منقول [illegible] در خانه بود و
منقول [illegible] دلیل [illegible] و اگر [illegible] بود و [illegible]
بود از نظر مودت و اتصال [illegible]
[illegible] و [illegible] صورت [illegible] معلوم [illegible]
که [illegible] و [illegible] دلیل کند [illegible] عقد و قوت [illegible] و آن

طالع که بدلیل [illegible] دلیل [illegible] و فظ و [illegible] عقوبت بد
هبوط دلیل کند بر ضعف و [illegible] حال [illegible] که بدلیل [illegible] اگر دلیل اعوان
[illegible] طالع نظر داده از نظر مودت دلیل کند بر نظر اعوان [illegible]
و از نظر تربیع و مقابله بر [illegible] بر منازعت و همچنین [illegible] دیگر را و اگر
دلیل اعوان [illegible] ساقط [illegible] از طالع یا از صاحب طالع اعوان ناصح نباشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که در خانه عاشر یا [illegible] و همچنین [illegible] بدلیل اعوان
[illegible] مسئول [illegible] معلوم [illegible] اگر دلیل [illegible] دلیل [illegible] مسئول عنه [illegible]
[illegible] عداوت باشند [illegible] بعد [illegible] دلیل [illegible]
سعادت اعوان مسئول عنه و همچنین سعادت صاحب [illegible] یا خانه [illegible]
[illegible] اعوان [illegible] مسئول عنه [illegible] العاده [illegible] دلیل [illegible] سعادت
و [illegible] هر [illegible] بود [illegible] ولیت [illegible] اکرام [illegible] الاولاد
[illegible] المصوره [illegible] و سعد [illegible] دلیل کند [illegible]
طالع و هر دلیل [illegible] مدلول [illegible] و همچنین [illegible] صاحب
خانه [illegible] طالع یا [illegible] دلیل کند بر [illegible] اعوان [illegible] و قبالی و
[illegible] و [illegible] خانه [illegible] و [illegible] و مضرت [illegible]
در اعوان [illegible] مسئول عنه [illegible] و [illegible] صاحب طالع بود
خانه [illegible] باشند [illegible] باشند دلیل کند بر ظفر [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] صاحب [illegible] را بود [illegible] مسئول عنه [illegible] و اگر [illegible] با ذنب
و عطارد [illegible] دلیل کند [illegible] و [illegible] و همچنین اگر [illegible]
مسئول عنه را و اگر هر دو دلیل [illegible] باشند یا سعود و منقول از [illegible]

مزاج تلبد بود و از مزاج حیز دیده و بار خاطر غم از شده و خطا و غلط با فکنده
و میان ایشان نبود صلح نشد و اثر و اول ابتدا صاحب عقد با ذنب یا راس
از هر دو طرف بسیار کشته شود و اگر صاحب طالع با ذنب و یا صاحب سابع باهم دو
وقت کرد ناظر الا اعتراف خاصه که در برج منقلب بود و اگر دلیل که در برج ذو جسدین
بود صاحب لشکر برج صاحب کشتند بود و در برج ثابت یعنی دو نوبه و اگر دلالت
لشکر باشد که دلیل در هبوط بود یا در هر دو و بال و صاحب برش بود یا ناظر نکند لشکر
لشکر و بعد دو اثر شتر یا در آن و صاحب برج بود ناظر و بر فتح دلیل که صاحب
برج حفظ نداد و صاحب دلیل کند او فتن نا ظاهر و هم انکه دلیل که شتر بود
بات و سبک که بود در لکم منسوبه که هر دو دو که ابعد شده و هم انکه دلیل که صاحب
مزاج ازوی فقطان دلیل با یا در کان که مرد و بعضی و اگر برج با ذنب یا راس
حرب و کشتن و اشوب و غضب ریزش بسیار مرنج در احتراق میان انکار حرب باو فتنها
اگر برج مقابله اقباب بغضب و صفوت و ربیع مبنی و صب وهم انکه
کواکب علوی در حضرت فوی تر از سفلی مر انکه در غایت سعادت بود یا با کوکب
علوی دلاغایت گوش شد و کوکب مستقیم در حضرت قوی تر از سفلی مر انکه در غایت
و صاحب منقلب ویر فوی تر بود از جمله کواکب با نظامی بود و اگر دو ذو وجهین
صب اگر دانم بر برج در برج منقلب بعد دلیل بر ذو دو باز گشتی بیابد
از صولت کار در ذو جسدین بر تغییر حال کار و اگر در ثابت بر ده ام حرب
و کشتن کار و همچنین حکم کن از مسئول عنه و از صاحب سابع بود فا بدین بر برج
و هم که ده در کار دو برج طالع برج منقلب باشد خاصه چون مرداد ساعت ابعا آغاز کنند
نوبت صلح و فوت بود و سبک در و شکسته بر یک حال بنا شند و بر یک صفت و اگر

ذو جسدین دو دلیل و دو لشکر باشند بعضی بعضی کار در گیرند و بعضی نه کار دیگر ثابت ثابت
بود بر دوام حرب بعد حکم از کلام بیشی است و اگر دلیل مسئول عنه در خانه خویش
در حکم انا اه ... صاحب طالع حرب که کنند از اید ... و اگر در شرف باد شده و اگر
دو متلقه از فرزندان کموت با انوار زندان اشراف و کر که تردیک بود قاهی
و بخت بعا و اگر در و صاد او و لا دو اشراف غرور از متلقه و اگر در هم از جهان
مرده دارد و همچنین جواب کو از دلیل یا کواکب از برج غریب لعضی طالع
معقد بر و معتد که بود مر یا بدا بر دا ابتدا از سپاه دیگر و همچنین حکم کن از انفصال صاحب
طالع کردن ... از صاحب ... که در خانه عزیز یا در دو یا شرف صاحب
لشکر و دلیل بر دو هم دلیل که بر شرف صاحب لشکر دلیل جهان و اگر موضع در دو متوفی
اگر چند یا نیت کرد اطعام رنج یا اسر بر سید بر تحت جهان اگر دو و سابع صلح
افتد یا نه شیوه بد بیک بود و مسئول از جمال ایشان انفصال از موضع در
هر دو دو جانب با بلو و از نیکو کمر مسئول و صاحب سابع سعود و ناظر باشند که از
مودت دلیل بر صلح و آغاز از کوکب طالع بعد از اتصال از برج
مقابله و مسئول از یکدیگر برج نیز ... زحمت و حرب ... بر مقابله
و اگر صاحب طالع در رابع بود یا صاحب سابع در دو ... صاحب طالع ... مطلوب آید
و قوی تر انکه صاحب طالع شرف بود و در برج خویش ... و اگر السعد بود و نیز
دو ... سعادت سعد بود و دلیل بود مستقیم و دلیل کند که بر صلح و آغاز از
کوکب دافع تر از نظر موده بهم صلح بکرد از شر یا مقارنه بود و از طالع نعیم کند
که ... دلیل بود بهم و همچنین که دو جز طالع افتد آغاز صلح از سابع
و اگر در برج ... مسئول عنه آغاز صلح از مسئول عنه بود و اگر سعد بر ... صلح باشد

فانه مخفی و نه مخفی در هبوط و مستقیم یا مخفی در وبال صاحب طالع اگر در ازف حوزه یا شرف
نحس و بر سمت بود که سقوط اگر با ابتر هم او وسط السماء و نحوس بر سمت بالا کرد
هیلاج منصرف و بخوبی ابله و بعضی او اگر سعود طالع نحوست بود و بر بیل نه بیرا از اول و در
عاقبت بلکه از طالع و در رابع باقی دعوت و لکن نحس باید و اگر مریخ در تسع ثابت
دو غیر و تنه لکن نحس لکن و اگر الحد و صاحب تسع بالا ایشان با قوی و بسیار و اگر هو منقلب
مخفی بود که در میان حال تو بیان و اگر مریخ در بارع حوزه لیکن برتر میانه مگر از
نحوف و در دم در درجه مگر از خانه و مثلثه و در هبوط به کون تزند و بابدک
روز کار شکسته گردد و مثل نحوست ضعف مریخ و بیان قدر حال که اگر مریخ مقارن
یا متصل کوکب نحس شده صحیح رتبه بیارآمد و یا زیاده گردد و اگر مریخ غیر
مستقیم و مریخ الرجعه با کوکب مریخ الیر صاحب بسبب سعود و در شکسته شود و مثل
سهم الغیب و حنا و شنفی اگر سعد و نظر سعود و صریح دلیل کند بر کار صاحب
و اگر مخفی و تربیع و مقابله و مقابله مریخ حسد با از سوء حاجت که مخفی در بیر
یا هبوط بود و اگر بسعد که با مریخ نحوف باشد راجع باشد دلیل کند بر صاحب پراکنده
الربیع منتقل صاحب آنکار او اگر الحق الفلاح صاحب در رویا غدر بود و اگر
عطارد و ناظر نحس اد از تربیع یا مقابل کار دار و لکن نحس بود و ابراز فتنی به
محاسد و اگر نبطه موت ثابت الیر فرقتی مفسر و لکن نحس لکن و اگر نحوس بود در نظر
سوء او نوع عام ابراز حلب باشد و اگر یکی از نیرین را نحوف افتد در باب
هم مخفی لکن از او بود بر اول اهلیت که نحوف بود بهم صاحب بیرا از مریخ و
قمر است و دو قاعده طالع بعضی و قیاس بکر از سهم السعاده نیز اگر انیرهم
و صاحب مریخ دلیل کند بر ابو الشجی و رابا و فتنها و اگر صاحب مخفی قوی

و شرف و وبال و در سیر با قوت و اگر انیرهم در بر صاحب و با ثبات و ثبت و در طالع
طول و غلبه بر ساعت و اگر در اینجا مسئول عنه را و طرف طالع در دو رابع مؤثر شود و نحسی
مسئول عنه آن در رابع موت کلی نبود و حال اگر مریخ که جایی نحو طالع قوی با سعادت
طالع مریخ و مریخ در او کار بیع مسئول عنه را اگر در میان ایشان اتصال باشد بر
سعد و اگر نه اتصال نیست و اگر اتصال از نحوست صلح کنند با صاحب نسبت و
اگر از عداوت حرب و کار از کنند و اگر بنظر عداوت مقبول بود و صلح افتد با صاحب
ذو دول کند بعد از حرب و اگر کوکب در میان نقل نور یا جمع نور کند بعضی را
نقه و ربع تیر بعد و بعد و نحس آن حکم کند که در باب حبر دانستن و هم
دلیل که قوی و در وقت و سعود و در حظوط خوبی و صاعد باشد جمع ظفر او را
و بر عکس میدان و اگر دلیل و تو کار ابن راجع با متصل بکوکب راجع باز گردد
العود و اگر دلیل مسئول عنه راجع اثنین باز گردد و اگر متصل از انفصال کند
هر دلیل که نحس بلاد هبوط و نحوس آن قوم را تعادیه و منظرا و اگر سعود سعود
متصل و با کجا یکی و نیک سعادت و نیکو به ظفر کرام گروه را ایشان شود
بر هر طالب و مطلوب هم کدام قوی تر و کجا یکی که نیکو تر ظفر صاحب آن دلیل
را و بعد از آنکه کوکب علوی در بالا حرب و منازعت قوی تر از کوکب سفلی و اگر
دلیل و اگر کوکب علوی بیخ و دو شد حکم مانع بر کار عینیت این الطاه که نیکو
ساقط بلکه اتصال کند خاصه کوکبی متصل شود و در وقت و مقبول و قوی تر
اگر قابل بر کوکب علوی باشد دلیل کند بر قوت مطلوب و ظفر یافتن با ناه
فوق شکل کوکب اگر وقت مطلوب قوی و نیکو کجا یکی با فقط متصل و منحوس کند
مطلوب قوی تر نبود الطاه که از حال قوت ضعف آید و حال اشاره مطلوب ساقط

فان الدور و بعضی دا انابت بر اذ کو الکت علوی موضع طلب و هم دلیل که دو و بقو
و قوی و مقبول از کوس یا از خاصه در برج نعبت دلیل فوز بمطلوب او
دلیل بود و هم دلیل که صاحب طالع نزدیکی متصل با قمر یا مریخ مطلوب تحت
ظفر صاحب انع و دلیل آنست که هر دو نیک بیر و مسئول هم دو نقوییت برابر بنگر
بمریخ یا معطا و اگر از هر دو یکی را قوت بود و هر یک بیر یا مسئول خفا کردم
دلیل که شمس تر طلو و بر احمد و اند کدام دلیل که سعد ناظر و بر اعداد تحت صاحب
طالع فرق سخنوه و بصاحب طالع متصل دلیل کند بر ظفر طالب بر مطلوب نقشان
تمر نقصان بعد از انصراف از صاحب طالع ظفر مطلوب را بود بر طالب و اگر
نتیجه بعد آنکه ... کدام بنده و فه چون نتیجه و دیگر تر بود در فلک اوج وی غالب تر و
انصراف قمر از کوکب صاعد و اتصالش با دلیل ظفر طالب است بر مطلوب
و اتصال در شکل ... از حال قمر موضع او در حال اتصال یا حال سوال باید کرد
هیچ با بد که طالع از سی از هر برج یا حال بود و یا اینجا این ...
یکیت و اگر برج با دو طالع باشد بعد فتح نی با اول اصل بود و ... بر جز دو
اسلوان بر اینجا مواضع باشند و صاحب طالع و ... فرمود بود موقت
عینت در ... اغاز کننده ... از تابع و ازباب ... او
بکر بند اگر صاحب برج ثانی سعود بود یا ... در ثانی ... بالعاده
با ... اغاز کننده ... یا متصل با ... یا ... مال و
غنیمت و مطلوب را از ... صاحب ... از صاحب ثانی دو ...
اگر صاحب ثانی سعود و صاحب طالع متصل منقطعت ... مطلوب را از طالب
در یا فتن ما دکم ... صاحب ... دو ... تثلیث و طالع

چون سعد شود و اگر بنظر تربیع ذو دیر شود و دایم مانند و از جای بجای نقل کند
و اگر بنظر مقابله بمحنی و اگر نحسی ترسیع صاحب سلطه بود بنظر تربیع قمر برین
سوء مطلوب بربنی ... و اگر بنظر مقابله عقاب ... و اگر تسفیف نفع بیند
و محنی ... اگر از فرو مشتری صنف کجه لز نحسی متق و از سهم الغیب یا مریخ
صنف کجه از ... و اگر منحوس ... دایم و حال نحت ... م ... کند
شد بوقت با ... و طالع ... در جای ... ق
از سعود ... بر تو معلوم شود وقت ... از سال و ماه و روز و هم او
گوید ... از ... و وی غلبه ... موضع نظر مشتری اگر بوقت
... بر ... باشد ... بود و اگر ... و غلبه ... بحر مریخ
در ... و ... کار بعد از مریخ از نظر مشتری
باید ... اگر ... دو ... کار ... در دو جانب و دو
منقلب ... کار ... دو ... کار ... از ... قول
... موضع ... لطف ... و مسئول ... کدام
علوی ... موضع و ... کدام ... طالع
و ... و هر کدام صاعد با ... مستقیم و هر کدام ... مقبول را
... اوراو اگر هر دو مقارن هم کدام ... او ... بود
و هم کدام ... مستقیم و سعود ... او ...
در میان ... و ... و اگر مریخ با ذنب ...
و ... در حال ... که نظر دو ... عال
... یا دو ... که از ... کند و اگر

کجا نکذب دوم را که گفتیم ظاهر که طالع اهل زمین و اذوی قیاس کن و ترا
آگاه بود که زحل و راجع بعقرب چنداری عداوت کنند و فتنه بنشن مولد
نیست لیکن بعلت عارض شده است یا نه طالع مر مسئول عنه را و عاقبت بکشی
مر بلد که اگر دلیل مسئول عنه بغیر طالع را صوری عاصی و اگر بعد و ترکی
از اوتاد غیر عاصی و اگر در وتد ثانی عشر بکشی عاصی و اگر در اوتاد غیر عاصی
و اگر صاحب طالع با قمر ابتدا از وتد عاصی خاصه اگر مسعود شود
از نحس با صاحب طالع راجع با نحوس و همچنین اگر ذنب با دلیل باشد در طالع
یا در وتد عاصی مردم دون و حقیر و سفله و مرده و لئیم و کوی و اگر
انکه در وتد بود مریخ از ایران و اگر اهل ار عاصیان و اگر عطارد از ربع
کوبان و خرانگیزان و همچنین باید کواکب دیگر را شکور و کواکب راجع و بیست
ببوکر و عصیان و برانم خبا نسی میدان ذکر مشهور باشد رسید یا نه و اگر بکشی
در طالع یا در ناظر از زمین یا مقابله باشد از هم ختم شود یا دشمن نور رسد
و همچنین اگر صاحب طالع بکشی بخ یا در خانه عشر و یا در خانه اهل ایشان دیگر بود هم
و ترسی و هیبت و رنج باشند و دشمن بدان اثر رسیده و اگر صاحب طالع
در رنج یا خانه عشر بیم و ترسی اهل ایشان را آگاه بود که قمر منحوس یا با جوزا
یا کف الشجاع بصاحب طالع محترق یا جای آگاه بود و اگر صاحب سابع
در طالع بعضی بیم بعد از آن دشمن و همچنین اگر صاحب ثانی در طالع
یا منحوس در اوتاد خاصه در رابع اگر بکشی زحل اگر منزل از رهن [illegible]
و اگر مریخ حبس شود و جراحت صاحب ثانی بکشی نیز از اسیر و کشتی حذر کند
و اسیر بندی بکشند نیز دوست مضطرب کند جز بسوال از جای که در نوف

فصل ۱۲ در معرفت [illegible]

[illegible]

دادی

که دشمن بدان اثر رسید یا نه طالع دلیل لشکر است و ماه و شب دلیل جواسیس
و سابع دلیل دشمن روشنائی هم دو را زنی که سرحد آباد ایشان طالع دوازده که
سوی کن بود و وسط السماء دلیل جنوب از کثرت سابع دلیل مغرب از زیر رابع
دلیل شمال اثر که و مواضعی از خانها طالع که تا سنداز دو زمین دشمن است
و نیز سادسی و ثالث و ثانی و ثانی عشر و ثانی طالع زمین سابع است هر اثر بکشی که
طالع اند با طالع متصل شود که دشمن طالع بود طلم کی که دشمن بدان اثر رسد
و دولت و اگر در ربع طالع بود یا مقابل طالع عکس و اگر منحوس بر نحسین
بود ترس است و اگر بکشی اول در ابتدا ساقط یا طالع نا ناظر با صاحب طالع متصل و بکشی
کننده دشمن بر وی شناسی دور بود پوشیده بیش از آن و اگر در وتد باید و قیه دور روشن [illegible]
نزدیک شد و اگر دو و ثمر خاصه طالع بود نشد و اگر در [illegible] بود نظر صاحب طالع
نزدیک بعضی نیز در دو بار و اگر بعض صاحب طالع ناظر بود و اندر [illegible] طالع بود
دشمن بر زمین خویش را اهدی مسعود و سعد بکشی کننده و در کدام ربع است
مغرب یا جنوب یا مغرب شمال بیرون آمدن از لشکر جانب بود و در کدام
ربع است بدان نواحی منزل کنند و بکوی که از بکشی منزل است یا مغرب بدان
نواحی فرار کند از لشکر [illegible] شرقی یا جنوب قرار وی بدان جانب
بود و بدانکه بکشی کننده کدام کوکب است باید و بروان قوم بدان صفت
بود و اگر آن بکشی در طالع سقطی دارد یا منحوس بود صاحب طالع با سعود
جمع بکشی باشد و اگر بکشی که دلیل اهل [illegible] صاحب طالع با قمر بود یا [illegible]
الا مورد [illegible] ایشان را [illegible] باشند و صلح کنند و اگر دلیل بان منحوس بود
با تحرک و عداوت کنند و اگر صاحب طالع تربیع مریخ همچنین اگر [illegible] دلیل بکوی که [illegible]

و مقارن کرداند و اگر مریخ با ذنب باشد با صاحب طالع و هم بمکیدگی ناظر و
ذنب باکم از آن باشد با هم خیر که نی الیسر و جور و غارت بی شمار
و اگر افتراق بود سوختن و ویرانی شهر غنیمه طالع و هم بر وی کار بسوادان
از سعد و دو شر شد و ناظر بطالع بود با صاحب طالع او اهل آن شهر را باز گردان
آید و لطف بود بر دیگر از طبع و لکن آن شهر خانه و آبی که سعد در وی بیت و اگر آن
سعد عطشی بود و در حال او در خطوط و ظریقی باید که ارکان ملوک با او در گ
و اگر قمر از عامه مردمان یا از صدور و معتمدان و اگر مشتری از ارکان و
فقها و ائمه و وزرا و منجمان آن شهر را از طالع قمر و حال ملک شهر را از صاحب
طالع و صاحب برج قمر و حال آن شهر را از ثلاثه و آبها و انهار و صیغه‌ها و باغها
و کشتمندها را از رابع و عقدها و دخلها و صعب را از خامس و دستور بردها را از سادس
همچنین با دوازده خانه هر یکی ساعی گویی سعدی نیکو و اگر نحس شود اول
طالع و برج طالع با نحس مقترن شوند دلیل نحوست باشد اگر مشتری در طالع
و فوق حال آن شهر نیکو و سلامت از دیگر خاصه که صاحب طالع او کی
و طالع ناظر و نیز مثلثه طالع نیز بدل کی در عاقبت نیکو و اگر یکی مریخ
نیز آن شهر دو طرف وقت بدی و اگر ز و سعود را امید انبوه آن آید کیفیت
النقع و تلف انحطاط از سود وقت بود و نحس از هر یکی بر وی آید و کار نیستی
بر دو و اگر اتفاق نظر از عداوت و انقیاض بود و نیا اهل شهر یکی فرسند
نیز بعضی در دل عداوت ارند و عند دیگر بعضی را از نفوذ و لکن گردد
والله اعلم و قوف حال دول که ملوک بود و نیز کیفیت ده قسم حکم بگردد
از طبیعت صاحب برج قمر با بن توان دانست و صورت روشنی از مشتی

وقع از برج قمر هم چون وی از برج صاحب قمر از اوج و مدنکر فی بدان کوکب
اوج کم است بدافع تدبیر قمر با بجا ملک تدبیر فرد دید آن قوم بهشکر برود
از آن آید و فاسد شد بعضی از آن قوم که برود بیت را سود و اصلح آن
که بدان که اینها با صاحب رکن ده قسم بدان روز کت ده قسم شکر کیان
بخشی که در دو قدر بعد به بر صاحب طالع که رسید تا که مسند قسم بدان روز کت ده
شغف با بعد دهم در دهم روزی یا سه یا ماهی اگر در صلاح ده نیست کند بر دوامی
روز کار و دیری بعد دهم در دهم دوازده روز و سی روز نیکو بود وقتی
که از نحس منظر فسخ با صاحب طالع و سیدرو طالع متصل است از نظر عداوت
دشمنان آن شهر او را فروشد از دیگر نظم و شوکت رسد مر اهل آن شهر را از دور رنج
و منجنیق و عراده بینی و اگر در ملک صدر از آتش از تیر و نیز بینی و اگر جای
مریخ عطارد ایشان بر طبیعت ذنب بد و صلح بینی و اگر بر طبیعت مریخ فتنها
بجوشند و تر انداختن و اگر انتها از طالع و ذنب متصل با ذنب بطالع اند
خردمان دو دو و سفلهای آن دشت با شند و مادران و گرداب‌ها و ملبند تیایی
چیزها دیناه اند از اندوه و اگر خواهی با دیدانی که آفت بکدام ناحیه رسد مر آن شهر را
نیک با کوکب زبان کننده مر طالع را در کدام برج است اگر در برج مشرقی و اگر
در غربی شمال و اگر در جنوب نحوست و در جنوب کبیره و عیننی حکم آن ده هر
ربع فلک شرق و جنوب و شمال و جنوب و اگر خواهی تا بدانی که عاقبت
این شهر را کدام مکر صاحب رابع اگر صاحب رابع صاحب طالع را مسعود کنند
با طالع را از نظر مودت و صاحب طالع را حفظ بیند از صاحب رابع قبیت
آن و حدود آن شهر را اهل آن شهر با وجه و اگر نه حال مر صاحب طالع را بود با صاحب رابع

عاقبت آنکه نمرد دشمن از بعد وارکی کننده مرطالع را زحل نحس در برج خاکی و
صاحب برج زحل و طالع و صاحب طالع حمل در برج خاکی و مریخ بود ناظر
نشانی و آنکه اسباب اینها افتد و هم ملک کنند و اگر در برج آبی بود غرق شوند
و در آتش و اگر صاحب برج سعد بود و حظوظ حظ بنی در برج ثابت دشمن طالب
طرح نجم او کی در برج منقلب به برج ملک ظالم و مسعود در برج ذو جسدین
و سعود در برج آتشی در ظاهر باشد و در باطن باطل و اگر در برج آبی طالب جو باشد
و باطنی بخلاف آن و شوم ما منزه و پارسا و اگر در برج هوائی دشمن
دو بعد و هم دورنگی و صاحب بیان و تدبیر و اگر در برج خاکی مشهور بود به
و علم و صبر و ثبات و نیت و سیاست و با امانت و اگر خواهی که بدانی که
آن مرد ملک و صاحب رای است باید نگاه بصاحب طالع اگر مستقیم بود صاحب
عزم صحیح و رای درست و اگر راجع دروغ و اندیشه و از رای برگردد و بر ضد او بود
خواهی عاصی و اگر مشرف حلیم و قوی و جوانان و اگر مغرب بود سست و ضعیف
و بیشتر پیران و اگر در وتد باشد ثابت و برجای خود محکم و اگر در مایل و زایل
در قوت و ضعف و اگر ساقط از جای خود دور کنند و بپیوندد به یک جای
قرار نکند و اگر خواهی که بدانی که دشمن از کدام قوم و طایفه آید اگر دلیل
دشمن زحل از هند و سند و مانند آن و اگر مریخ از ترکستان و مانند
آن و اگر مشتری از ماورا ایران آید و اگر زهره از عرب و نواحی آن و عجمی
از جوهر [illegible] اقلیم وی نکوی و از آن مواضع که نسبت بدان
دارد و مواضع موافقت ها و صید کردن طالع و صاحب برج [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] صاحب برج و [illegible] صید [illegible]

وعطارد دلیل صید مرغان درنده و زهره دلیل صید [illegible] و [illegible]
صید و [illegible] از وسط السماء و صاحب [illegible] موافق [illegible] صید [illegible]
باید که بصاحب برج و صاحب طالع [illegible] اتصال بود دلیل کند بر
یافتن صید و اگر اتصال نبود صید نیابد و اگر اتصال صاحب [illegible]
بصاحب طالع [illegible] باید [illegible] بیخواری [illegible] طالع مسعود
[illegible] باید و اگر منحوس [illegible] و اگر صاحب برج منحوس [illegible] باید و اگر مسعود [illegible]
و اگر برج [illegible] و صاحب [illegible] از [illegible] باید [illegible]
باید خاص [illegible] و اگر [illegible] و اگر عطارد دلیل نظر [illegible]
[illegible] از صید از مرغان [illegible] دانسته است که از
کدام [illegible] و [illegible] و اگر برج [illegible]
[illegible] زهره [illegible] صید [illegible] صاحب
طالع [illegible] صید یافته [illegible] صید [illegible]
و [illegible] صاحب طالع [illegible] صاحب برج [illegible] و صاحب برج [illegible]
[illegible] صید یافته [illegible] و [illegible]
[illegible] موافق [illegible] و [illegible] از طالع و صاحب
طالع [illegible] و از [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] از [illegible] و از صاحب [illegible] و از موضع [illegible] و عاقبت کار [illegible]
از صاحب طالع موافق بر [illegible] و عاقبت [illegible]
و [illegible]
[illegible] کار [illegible] بود [illegible] کاه [illegible] کنند و [illegible]

و اگر مقبول بود فی صحت و منازعت بانجح و مسلک بکر هوستن دشوارتر بود و اگر
اتصال بکوکبی بود که نقل نور میان هر دو کند از وی حکم کنند از نظر موت
و همچنین مقبول و غیر مقبول باز هم یا در دگر ده خانه هست که هر دلیل کوکبی
نحو نیر و دو ... و مشتری یا مقبول یا مسعود یا مستقیم یا صاعد یا مستقل صاحب
لنج دلیل نحو نیر و ... کار تر و یا ضعیف و امانت و بخلاف عکس
میان مستم کو بد ... بصاحب طالع و عطارد و مشتری که دلیل دو
کوکب از شکل ابنا زیند یا بد لیک مسئول عنه از حفظ و نهادن نوع هم اگر
حفظ دلیل مال ... بیت دوم و صاحب لنج دلیل مال مسئول عنه که
دلیلی مسعود و مقبول بود و بدلیل ... ناظر الکس صدا او ند مال
... ر و ف و هر دلیل که راجع یا نحوسی یا غیر مقبول و بدلیل
... غیر ناظر الکس که مال ... روزی و اگر در دوم باشند کوکبی
غریب بود مال ... مسئول عنه از ... اگر ربع دوم دو
صورت مال ... امتحنه و اگر در دوم یا هشتم کوکبی غریب مال
... تر آنکه ضد او ند دوم و هشتم منحوسی بود یا محترق یا در هبوط یا
بکاتب خوابی غیر ناظر دلیل کند بر ... مشتری کی مال دارد
در طالع یا صاحب طالع نحس ساید فانیز و اگر در طالع نحسی مسئول عنه
فانیز و اگر سعد و مسعود امینی و ناصح و هر دلیل که در دوم و دوی کار
اینده و هر که ... وی ... و ... اگر نحس در اربع و وقت
... و اگر صاحب طالع منحوسی و ... کیفا و در هشتم
و اگر نحسی در وسط السما ... و اگر کار در زیان و تشنیع

دلیل
آمد

آمد دلیل آنکه کوکب در ... از صاحب طالع شنوان داشت و اگر کوکبی بود
بنج اگر صاحب طالع زیان آن کوکب که در دو بیت صاحب ... شنید و اگر
... بجز در مان بود دنیا بنید و آنت در دو زیان باشند و اگر صوفی و ...
مرد مان این نشان زیان ... و آنت ان بر بود باشند و اگر صوفی
... در زیان باشند و اگر در ... بود ابد زیاد ... جانع
و بود که ده بار از کانی و اگر نافی در دو نوع و سیر ... مال ... زیان
... و ابد زیاد ... در بار از کانی و همچنین صاحب دوم
و صاحب هشتم را دلیل سایند و مسئول عنه کند ... المریخ با در شرف
... خاصه که ... صاحب طالع بود ... در کرد ...
کرد زنان و فرزندان ... و عاقبت کار بصلاح کردد و اگر سعد
... داده مال از ... کرد ... و اگر نحسی ناظر
بود از مال ... دلیل ... که نحسی در دو بیت باشد اذا قوت
نحسی و اگر در وسط السما یا صاحب ... کواکب عارض ... علوی باشند
در کار ... و ... و اگر ... در ... مسئول باشند
... در شرف ... و اگر کوکب علوی در بیع سفلی یا کوکب سفلی در بیع علوی
حکم ... و اگر وسط السما ... ذو صورتین یا در دوی کواکب ... بسیار
دو هم نوع بار از کانی کنند و اگر وسط السما بیع منقلب ... در ... باشد
و یک نوع بار از کانی ثبات نکنند و اگر بیع ثابت او اول ... کوکبی
کانی باشند و اگر طالع با ... در بیع منقلب ... بود و اگر
دو دو صورتین بار از کانی ... با سعود و منفعت ... با ... ان

وازمكيد بكر حسنود واكر ده بشب شرکت این ن باتفاق و باشد از کام
سعد و بسب كند برتفاوت نيكو هست انكه خانه اوتاد تسعود رسد شده بعالم واكر
وسط السماء برج ذو حسدين بود صحبت ان دو رود دراز بود فناهر كه
سعد دو ر بود سعادت متفرقى باشد واكر برج منقلب بود سعد در دوى صحبت بود
نكرا حادث الا الله كان سعد بود زيادت صعف الكفرا زسعد ميمون
و سعد ى منقص شدن اين ان شو و ثنا بود و مكر نسعد دار مسبوط الشر و دور
دارى فرض صنعت و سود و نيكويى بود با كر دو شرح حاكم كرد تمام منفعت
حقيقتى فهم با محاذى شدن بدر اطالع و صاحب طالع و قمر و صاحب
عنه از ثانى و صاحب سابع و حكم كند از نظر مودت بعداوت و نقود
و غير قبول و سعادت و نحوست مانكه دار باب اشارات داشته واكر انفاق
ازجهت لطف بوز بامخفى ندكه طبع وجوه ان كوكب والتر برج مقيت
اهم بران كوكب و طبع وجوه وى حكم كند كه بدان سبب تمام عشق و محبت
لكسى كه بدان كوكب و بدان خانه منسوب است واكر هذا و بز سابع در خانه زنى
عشر بدر با صاحب طالع عشق در سابع حكم كند عشق مستولى بعضى بر يكى
دو ستدارد و عشق او در دل دارد خاصه كه اين دو جاى و صاحب
طالع بنظر مودت بود و تيز انكه هر دو سعود باشند و مقبول و همچنين حكم
كنم از صاحب طالع و حادى عشر و نظر مربا اتصال صاحب سابع واكر بحكم
المحبة والالفة باما صحبتهم را در حيات دو و جميع اتصال سا حراكه بود يا در
طالع باشد و نقص صاحب طالع ناظر با در سابع با صاحب طالع با صاحب سابع ناظر اين
جمله دليل كند بر تمامى دوستى و بر آمدن مراد و همچنين حكم كند از نظر سعودان

هر كدام در برج منقلب است و ديگر وجه هر كدام دوراند و صحبت زود زوال گيرد هر كدام سعود
نيكو خوب و ناصح و هر دو ليك كه بر منقلب بر عكس حصه اوست و از نظر سعدان و
در شرف خانه و هبوط و اكر همچنين مانند حكم مكند نزديكتر بود واو را
ابن مر باب بديافته بود و اكر نزد بسيار از صاحب راجع با قوافزده خانه و اكر از
هر دو برج طالع با منقلب و بسوى ان يكى نظر و از صحبتى كه بكيست اكر صاحب سابع
دو و نديده بعد لكسى كه خانه هست واكر دو منقلب باشد نزديك خانه و كواكب آن
واكر ان قوى در خانه دور و كيان و ديگر رفته و از صاحب طالع دو و نديدن و
صاحب سابع در مانند بايد و نظر و طالع ظاهر آمدن بايد در طالع
ناظر بيتى از انكه سابع بعد لكسى او دو لكسى حفظ بيايد و از صاحب طالع
ساقط باشد و صاحب طالع دو دو نديده و ناظر ليكن يكديگر باشند سبب يكديگر
لكسى بود و لكسى را انها بر و اكر هر دو دليل فقط باشند يا مانند
بد بكر ناظر ليكن يكديگر را بد دراه بامانند و اكر غير ناظر ليكن يكديگر را انها بد بود
لكسى مير و دو كار و نبادى حلوه بكم نيز از وى منفعت بوجه باز اكر صاحب
طالع در البرج كه منسوب لعص با موافق طبع وى با صاحب سابع
مقبول و سعود نيز در لكسى و بر اتصال بوده واز وى منفعت و نيكو باشد
و از وى شر و شده واكر بر اين منقطع باشد نكرددن و سوا علم صاحب سابع
در طالع مبر لود از ايا بيد از بد با ن و خصمان و انباز ان دشمنان بود
و يكى از ايشان بر عم بود دو الترابع ان داد مهر و بود كه عاشق كردد
و لطف و بيم ايشان بر كو كوكب منحوس بعض دو كرفتار اكر صاحب
سابع در دو هفتم خوار شرفا آكرد و سبب منازعت و خصومت اشارتى

ثانی و دوم کدنان و از مقبول او و مهتر زن و ابنا و خصمان او باید و بازند
تعلق نکاح بود یا طبع الخ سنان گر کم مال او نگاه دارد و اگر نکوکار
ثالث نحس تباه کننده مال بود صاحب سابع در ثالث زن از خویشان
و برادران کند و یا وی دیگر کند یا زن برادر را گوی ابا زن وی
بر بار دور بی عاشق بر خاصه که مقبول بود با صاحب بیت طالع
عهد دشمن او گردد گر دیگر از سبب زنان و ابنا او بود صاحب سابع
رابع در رابع از اهل بیت خویش زن خواهد یا از اشباه و خویشان خویش
و یا او خصم کند اگر صاحب طالع را ببینند خاصه که بیت خفت او بود
و مهر نکاح و ابنا زن که کند گفته ماند و از مادر و پدر بمهان بود
خامس صاحب سابع در خامس از دوستان خویش زن کند و از آن زن
شادی بیند و بود که زن از خود خرد تر بیند و ابنا از خود خردتر
و با ابنا و با زن دندان یکی شود و با زن زندگی با ذن او خوش
کند و اگر هر دو سعد بنظر دارند خاصه هر چه از آنها دیدن شود بیان
سادس این زنا و ابنا بر دو صاحب سابع در سادس زن از پرستاران
خواهد یا از بنده یا از معلول یا گرگ او را حسب و نسب نیکو یاد نیز
یا بندگان انگیزند و مردم او را غیبت کنند یا زن و یا ابنا را
سابع افت رسد از جانب دیگر با بیمار گردد باندازه نظر بود و نحس صاحب
سابع در سابع زن نیک یابد و کار موافقه و کافه در کار دیگر
و دیگر با یکدیگر کم از آنکه خاصه که تعلق طالع اتصال نیک یابد
ثامن و زن و ابنا زیرا او دل گفت بود و دم دار باشند و دوی انگیز صاحب سابع

در ثامن از مال زن روزی شود خاصه که کدخدا و صاحب بیت ناظر بود و از
مورث دار گیرد جایگاه مال مرگ نحس زن باشد و بود و ابنا زنان
مال صحف تباه کنند و دیگر سبب از آن مال بد بود و بهر بعضه این ثنا
و کسی نیز سحبه گردد و صاحب سابع در تاسع زن غریب و بارسا ملیح تاسع
و از اهل صلح و پرهیزکار و از غربا بود و یا در سفر زن خواهد
و بیشتر که برادر شئ زن بدارد و یا نگاه دارد صاحب سابع در
عاشر زن را و سلطنت و قدرت آن بود و از وی یا بر کاری بلند شود عاشر
اهل سلط و از مقام و ابنا را ان ما و با سلطان انجمن
و اند صاحب سابع در حادی عشر بود و از آن دوست دارند و از حادی عشر
این نوا از شئ و بیند و از مردمان بزرگ شود و با دولت
شود و زنا بروی عشق آرد کند و از وی نیکویها بیند و ابنا زو را
دوست دارد و بکشند و صاحب سابع در ثانی عشر ثانی عشر
زنی که صحبت خواهد و بد گوی و بدخو و بدکار و مدد
بیرون و از وی دور بود و دوست ده سکی
[illegible]
[illegible]
یا صحف بنده و اگر صاحب طالع در ثانی عشر بود بر زن بیا زاید و دل
بند و زن بروی کار کند که بر همه کار نیکو بیند که نوبت
افتد و گر دو سعود و نامرادی اختیار زنا شوهری طالع بود
صاحب طالع و نحس دید مرادست و ... صاحب سابع و زنان مدد بدیک

و دافع نحوست و دلیل اظهار کردن و مقابله نیز بر قمر دلیل تهور کار و قمر و دلیل
صلح و وقف دان و اگر قمر بعد از سعود میان ایشان و زنند باشد اگر
قمر با زهره در برج منقلب از دوستان از دو زن [illegible] باید از بناء
و اگر قمر مقارن زحل و [illegible] نحوست کند بر تباهی زن بود با مرد دیگر [illegible] دلیل
برج ثابت قمر مریخ یا زحل نگرد و بود اگر طالع و رابع تیر از آن بیشتر که
قمر در تثلیث زهره و [illegible] بود با [illegible] مقبول و مسعود باشد و قمر و طالع
ثابت و هذا و تدان برج مسعود و صاحب سابع منقلب صاحب طالع از دوست
و زهره نیک قوی که تا به تزویج بر از [illegible] بیت [illegible] در خانه زهره
با زهره باشد [illegible] زهره با دخانه [illegible] مشتری و زهره ناظر و سعدان
مستقیم بر طالع و سابع ناظر و قمر زاید النور و العدد و الحساب و عقبات
و بروج سعدان و اگر طالع با قمر در حمل باید ار بود و نیز سعد [illegible]
و در ثور [illegible] و [illegible] کردن کسی و [illegible] دوم [illegible] نیک و [illegible]
[illegible] نیک و در [illegible] و او کردن کسی و در او [illegible]
نیک [illegible] بود و او [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] نیک
صورت نیک [illegible] بود [illegible] و الموافق [illegible]
و الموافق [illegible] و [illegible] و او [illegible] از بروج اختیار [illegible]
[illegible] و [illegible] باید که صاحب سابع با [illegible] ناظر
طالع یا [illegible] طالع و صاحب [illegible] منحوس [illegible] ناظر صاحب
طالع و قمر [illegible] منقلب و [illegible] طالع و صاحب طالع [illegible]
[illegible] منقلب و [illegible] طالع با وسط السماء و [illegible] دلیل را

در رابع با از [illegible] ساقط [illegible] و [illegible] با صاحب طالع را محصور [illegible]
[illegible] با [illegible] و قمر را تربیع و مقابله و مقارنه نحسی [illegible] خاصه زحل یا
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذو دیافه [illegible] اختیار
[illegible] و [illegible] و [illegible] بودن اگر قوم [illegible] خواهند که از [illegible] در [illegible]
[illegible] با [illegible] [illegible] که طالع برج [illegible] و مریخ را در [illegible]
و تد [illegible] منقلب و صاحب سابع در [illegible] و [illegible] و از مریخ [illegible] ساقط
و [illegible] صاحب طالع را قوی و در موضع نیک و از نحوس دور و
[illegible] اگر ماه در محاق بود و کشف الارض [illegible] کار بر آید
و [illegible] اظهار [illegible] و [illegible] که سعد در وسط السماء [illegible] کار
[illegible] بر آید و اگر نحسی در وسط السماء [illegible] و [illegible]
مقابله مریخ و قمر با [illegible] [illegible] و قمر زهره و مشتری منقلب
باید با [illegible] آید خاصه که [illegible] زهره با [illegible] اختیار
[illegible] مشغول کردن را و صید و [illegible] اختیار [illegible] باید که
طالع با قمر در [illegible] و صید [illegible] در [illegible] باشد [illegible] قمر
[illegible] نحسی از برج [illegible] عالم لا [illegible] و [illegible] الکواکب [illegible]
از [illegible] و باید که طالع و صاحب طالع [illegible] و [illegible] و
[illegible] منقلب [illegible] اختیار دوام [illegible] طالع و هذا و [illegible]
[illegible] دوام [illegible] و سابع و هذا و [illegible] [illegible] و لم [illegible]
قمر و عطارد دلیل [illegible] هذا و تد طالع [illegible] هذا و [illegible]
سابع را و قمر در طالع [illegible] عطارد با هذا و تد طالع و سعد [illegible]

ناظر الیه کار با سلاطین بر آید و اگر وام ستاننده باشد و ماه تحت الشعاع نبود و مر نحسی یا چنان
و دلیل کند که قمر را ولیکن اگر بود اگر یجعل قمر در طالع قمر قوی نیز و مقطع در صعود یا
منحوس باید در اول در حساب جوزا یا قوس یا این در صحبت طالع این نیک بود
وام دادن را اختیار وام دادن باید که قمر در اسد بود یا در حوت یا در دلو
و عقرب و قوس و قمر متصل السعود مشتری یا زهره یا عطارد و ناظر و لیکن
لیکن طالع از این برجها بود و زهره و عطارد و مشتری بود در برجها ناظر
و صاحب بیت صاحب طالع متصل باشند بر یکدیگر را اگر برج محترق نباشد یا راجع
یا منحوس و اگر برج منحوس نبود بدین عینها طالع پرسش کاران [illegible] و صاحب
طالع را ضعیف ان کند که دو وقت خواهر امدن و صاحب بیت ماه منحوس کند از
و صاحب طالع و حیث ان کند که ماه را ببینند و [illegible] تدبیر قمر مستقیم باید و
تدبیر وی با منحوس در اختیار صحبت با زنان [illegible] و امثال الیه قمر
در جوزا یا سرطان و سعود یا میزان باید بود و متصل مشتری یا قوس و سعود یا
طالع از این برجها اختیار اموختن با زنان نیز قمر در جوزا یا [illegible]
و سعود یا میزان باید بود و متصل بزهره یا مشتری و عطارد و سعود [illegible]
افزود و [illegible] اختیار [illegible] نبود [illegible] و دو [illegible] یا جوزا
یا سرطان یا قوس و صاحب طالع و قمر مسعود و مشتری و عطارد و زهره ناظر از
مولات و سعادت و قبول اختیار صید کردن و در باب طالع برج منقلب
و صاحب طالع را قوی و مسعود و دلیل را [illegible] و صاحب [illegible]
[illegible] و صاحب [illegible] ضعیف کند و [illegible] ماه را [illegible]
و [illegible] ضعیف اختیار [illegible] طالع را

دو منقلب [illegible]

[illegible]

در منقلب [illegible]

در منقلبات طالع [illegible] وصل کند با طالع برج [illegible] و قمر را متصل کند بسعود [illegible]
[illegible] را و نا [illegible] و ضعیف و [illegible]
طالع را قوی [illegible] بولادن [illegible] قمر را و طالع را در منقلبات [illegible]
و متصل [illegible] و مشتری [illegible] اختیار [illegible] اورد [illegible] طالع و قمر را در
[illegible] طالع [illegible] و [illegible] بر [illegible] برجها [illegible]
برج [illegible] الطبیعی برجها [illegible] و [illegible] جوزا
و سنبله و میزان و عقرب و حوت و قوس [illegible] برجها طالع باشند
یا صاحب طالع [illegible] بر طالع [illegible] برجها باشند [illegible]
مولود [illegible] برجها [illegible] زنان [illegible]
عقرب [illegible] برجها [illegible] زنان [illegible] سرطان و میزان
[illegible] برجها [illegible]
برج [illegible] برجها [illegible] افراط
[illegible] و [illegible] میزان و قوس و جدی و حوت [illegible]
[illegible]
حمل و ثور و اسد و حوت [illegible] و [illegible] حمل [illegible] عقرب
و برجها [illegible] جوزا و سنبله و حوت و [illegible] جدی و دلو [illegible]
[illegible] حمل و ثور [illegible] جدی [illegible] حمل و ثور [illegible]
[illegible] قوس [illegible] و ما [illegible] جدی حیوان
[illegible] و عقرب و قوس و حوت برج [illegible] سرطان و عقرب [illegible]
برج [illegible] و سوم [illegible]

و اگر زهره [illegible] صاحب طالع بود [illegible] با این همه باید [illegible] منفعت [illegible]
با قمر ناظر بود و بلکه باید [illegible] اطعام کواکب [illegible] در سابع و طالع
در سابع زحل بود و خصومت [illegible] در میان زنان و ابنا و اگر ابتیاع کند
هیچ چیز نبود و اگر زن خواهد [illegible] بدطبع [illegible] و اگر کار [illegible] کند
کند نامبارک بود و از طلیعات [illegible] و [illegible] و طالع
در طالع بود [illegible] اگر در سابع مشتری در سابع بود [illegible] اهل بیت
و ابنا [illegible] منفعت از زنان و خادمان و ابنای و امانت [illegible] مشتری
از آن [illegible] زنان و ابنا [illegible] و از طلیعات مشتری
خصومتها پدید آید و هر جا [illegible] و [illegible] کار هم
شود [illegible] باید و اگر [illegible] نبود [illegible] در سابع [illegible] زن
و ابنا و خادمان خصومتها پدید آید و [illegible] امانت
[illegible] و اگر ابنا زن بود [illegible] کند و اگر [illegible] بود [illegible]
جانب [illegible] کند [illegible] رود [illegible] کند و هر جا بود و از
مردم [illegible] از طلیعات [illegible] باید [illegible]
[illegible]
و [illegible] پیش آید و [illegible] پدید آید و اگر [illegible]
[illegible] از این [illegible] در سابع [illegible] بود [illegible]
از [illegible] و ابنا [illegible] با ابنا [illegible] شود و از طلیعات
[illegible] باید [illegible] کند [illegible] و از خصومت [illegible] دور
باید بود و اگر [illegible] بود سعادت و نیکویی باید از این و ابنا و از [illegible]

اطعام [illegible] کواکب [illegible] سابع

و کم شده یافته شود و از غایبان خبر رسد و هر جا [illegible] کند و صاحب
[illegible] در سابع [illegible] پیش آید از جهة زنان و [illegible]
[illegible] تشنیع [illegible] شود و ابنا [illegible] نبود و اگر سفر کند
نیک آید و غایب باز آید و [illegible] کند با از زنان منفعت باید و اگر
[illegible] و از طلیعات زهره [illegible] باید بود با سلامت ماند
عطارد [illegible] با زنان [illegible] و با وی [illegible] کند و اگر [illegible] کند
[illegible] و از ابنا منفعت باید و از دبیران و عمال
و طلیعات عطارد [illegible] کند با خصومت [illegible] و باید که خصومت کند
[illegible] شود و باید که [illegible] و هر جا رود مردمان
قبول کنند [illegible] عطارد
[illegible] علم و حکمت و علم آموزد و [illegible]
احتیاط کند [illegible] عطارد [illegible] و اگر [illegible] کند و اگر
[illegible] و از طلیعات عطارد [illegible]
و با [illegible] قمر در سابع [illegible]
[illegible] و از [illegible]
و خصومت [illegible] با عام و اگر ابنا [illegible] و اگر سفر کند
[illegible] و اگر [illegible] و ابنا [illegible] منفعت
[illegible] اتفاق [illegible] احتیاط باید
با [illegible] در سابع [illegible] ابنا و زنان [illegible]
و [illegible] هیچ [illegible] شود و [illegible]

تمنای بیش وبکجای مانم العیب ودل الهاشتند واکسی در المختم زن وابناء رصضم ا
نیک بجیر زیرا که صاحب ستلمه را ذنب در طالع البا دو شفقت آدد ذنب
در سابع و نیل کند برادرا آملک بهاذنی صفیر وفرومایه وغم وانذوه درنمود
ولتو نیسی از قبل زنان وابناز ان حضمان وار بهر دفتر نی دمونده ولکیف
ولکوی افتند وهم جای بهند از بیابند واز المختم امانت اند بار بلند وهم جای
روزغم ودمونده وزیان بیبو ولکم شنوه باز نیابید واگر ذن هوا بهره
نبود واکر ابناز کند باعیب وبرهیز بازم اختیار جنب واحراق در رابع
شنع صاحب سابع را رابع شغف زن وابناز باوی دل بد کنند واز وی جدا شد
جوبند واز سران ان وطبلد وخصومت اعداوت وانجمی بود وخصومت
ومنازعت بیک لید زیرا که خصم بتجر وحیله تر بود واز سفر های از دیکر
ودور برد لکن با بیکر در احراق صاحب سابع نیامورشی باید بودن با وان
وانبار نا خوشتر بیلاد یعیکند بود وانبار از اله اجتهم غم زند وهند ربا یار
از خصومت ومنازعت واز شغلها وزیان وان کن از اده ته تکلیف
ودوذان وزیان رسید وتتم وناامید بیشرف دکتو واحراق در سابع بود پیلد
بغم ورزیان وتیم ورنج از زنان وابناز وجرولنته شد ان کارها ویند
اسراف غم وخصومت ومنازعت خصمان وزن وابناز اکر سابع آنرا
بیند اوبنی هم غم رسد از اهل اکر درمقابل طالع است وهم نحو شرف دری بکر
دو المختم بیش هم طبعم زن وابناز ذیان کند وهم ساید را اذوی انبر حاجت
مردم بنزیک اعمال وفاکر المختم کتاب ذکر ده الربع الثانی فی الاطالع ومافیه
با قسط ششوه باید بیکر بصاحب طالع وتو ناکرام قوی تر وبطالع ناظروی

البیت الثانی

الخیف

دفیقست ار دعیب بعد از ناهر سبب میراث مانند مگر بجهة وطلب واکر
صاحب تاسع را بدانسب ستر ستغیر مال ربابقه بی رنج وتعب واکر الفعال از
موروث بود آیسن ترورا از تربیع ومقابله رنج وتعب واکر صاحب
ثامن بحس بود وغیر باوصاحب طالع بازربیع ومقابله بود وطلب میراث او را
عقوبت ومال ارشد وفرع واکر بدین نحس صاحب طالع نزدیک بنحر احتراق
ضعیف بجمد بیش ازمیراث باقی وابتدا الطالع وکر صاحب طالع ستغط بود
ونزلیتر اکر میان این دو کوکب اتصال انصراف موده نبود باز ستد او
صاحب رابع باشد الکوکب مرده زبان ناسی سوشته بود وصاحب طالع باذ وهم
ونیکا این باقیه شده واکر صاحب طالع باقمر هو سرای ملاقی صاحب
رابع بد تشدیدی باشد ارسد واکر صاحب طالع مقابله بیش باقیه او هم
سابل با الکونی نقص کند درعمارت ونعلی الرسول دار ان الفقال
نحوه بشر پکوکبی اکر او دونور کند باجمع باقیه اذوی طالع بر سر با قمر میراث
بورث حتی نقطه ان از محض لنت لکوکب هوونک هر دکته نیز که عایت
اکر برسد فضلا هکا غایت اسید اخترده اسند یا جرده وابتدا هکم شتر به رضا عروق ان
کرده شیک تصاحب طالع اکر در تاسع ما از رابع اکر منحوس باشد در اسیو ایا
بحیر قاید مرده مرض بیش صاحب ستم سقوط وقعه اکر در ولو نحس تنر باقیان
بلکوید خواهر مرده اکر متصل بصاحب بیت الموت بانحوس در بیت
الموت این فرود مرده است واکر نحس صاحب رابع منتصل باشکوس زده رابع و
منکوس این مرده مرض بیش ووقوع وافی شده بدان جانبه اکر طالع
رابع است واکر در میان صاحب طالع وناظر قریب وصاحب تاسع نزدیک

اینم

و کواکب نحس بر وتد طالع او مقارن دلیل مرگ بود مگر او در برج
بادی بود تا هر از طالع هشتم هر که بسیار اکثر نحس بود یا برج هشتم نحس کرده
است و همچنین اگر صاحب مقابله این هم نحس بود یا هشتم بود نحس کرده بر
کند بر مرگ و ابو الهادی موافقت کرده اند که چون نحس بود ... صاحب
طالع با قمر تا که تمام دلیل کند بر مرگ او دلیل کرد تحت الشعاع و رک
وی اندر کجی یا از دو دو نهانی و اگر دلیل منحوس بود از خیر و زحل در مثلثه
آتش از جای بلند افتاده باشد و مرده و اگر در مثلثه خاکی از ماده سودا
و اگر در مثلثه بادی باد وسط السماء از دیوار بلند یا از بلندی افتاده باشد
و اگر در وتدی از او ماه طالع هم از جای بلند افتاده اگر در سرطان بود
یا در مثلثه او از غرق شدن در آب سوخته اگر در طالع صاعد از قولنج و
اگر دلیل مریخ منحوس کرده باشد و مریخ در مثلثه آتش باشد دلیل کند که در
دبیر یا شدن مرده باشد یا دو کاه بریده شده یا از جرب و علت جوزا
و اگر در مثلثات خاکی باشد از بلندی افتاده باشد و اگر در مثلثات جوزا از جنس
وصع و یرقان مرده یا ستیز کشته و اگر مریخ در وسط السماء بر دار
کرده و اگر در مثلثات آبی در آب مرده یا از جزای که در آب بود جور زده
باشند یا از آب ... مرده و اگر نیز در دو نحس بر دلیل که در آمده باشند از جنس
و بنیم ... مرده باشند و اگر صاحب طالع محترق و مریخ با قمر مرکز او
از ... با بریدن اندام بود و اگر مقابله شمس و مریخ بود ترتیب ...
او بود و آفتاب با ... یا با ذنب در درکات کشته شده باشد یا با
مرده باشد و اگر شمس نیز دلیل مرگ در طالع مرکب از ...

بنوعی طالع حکم ... و با آن دو بود نیز اگر صاحب ... دفن ...
یا در رابع با قمر در ... یا رابع با قمر ... تحت الارض متصل ... مرده
... و اگر صاحب طالع در خانه عشره و منحوس ... قمر ... بود
کرد ... با دو در رابع و نور ... و کان ... از ... طالع ... بود
و شعاع نحس متصل او ... کشته باشند و همچنین اگر کواکب نحس
در وتد ... و نور او نحس ... در دو ... صاحب ... نحس ... بود
یا رابع و همچنین اگر صاحب طالع ... شود و ... متصل با اگر صاحب
... صاحب ... متصل ... و اگر صاحب ... کواکب
... باشد ... نود ... از وی ... در دو ...
طالع ... از ... و همچنین ... از دو از ... که در
... هشتم ... اگر صاحب ... کشته باشند
و اگر با این هم ... افراق ... یا ... نحس ...
... از دلیل تحت الشعاع و صاحب ... باشد مرده ... اگر
عطارد ... و اگر آفتاب ... و ... بود ... دلیل ...
و همچنین ... و ... طالع ... دلیل مرگ ...
... طالع ... مقابل ... و ... کند ...
کند بر مرگ ... صاحب ... تحت الشعاع ... همچنین
هم دلیل مرگ و اگر ... و مریخ ... اگر کواکب ... از وی
... نیز دلیل ... در رابع باشد ... صاحب طالع
... و ... نیز دلیل مرگ و عطارد ...

یا کوکبی دیگر

او کر

سبب السعد و اگر در ثالث سبب اقربا از جهت سفر و دین و اگر در رابع سبب ابا
و ضیاع و عقار و در خامس از جهت طعام و شراب و عشق و لذات و زنان و
در سادس از جهت بندگان و بیماری و در سابع از جهت زنان و انباز و خصم و قوم
از سبب دادن میراث و ما منزل و در تاسع از سفر و دین و علم و
و بهشت و عمل سلطان و در حادی عشر بسبب دوستان و عاشقی و در ثانی عشر
بجهت ستوران و دزدیده و دشمنان و بد اطلاق هر گاه سعد کثیر بود و دلیل
او بر ... این اسباب حرکت و اتصال و انصراف و نظر نیز
تفحص کنند والله اعلم فصل در بیان آنکه موافق آنکه حال سعید عمر او مکوم
نیز اگر یابد از نحس بعد بند و صاحب طالع با آن ستاره که وی نحس است
اگر در وتد بود و صاحب طالع ... دو کوکب بود و شعاع ستارگان
سعد ... در این ... وقت ... صاحب طالع ... یکی سعد
با آن نحسی بود صاحب طالع رسد یا بدرجه طالع ... ببرد و آن نحس در
رابع بود مرگ وی ... و اگر در وسط السماء ... و اگر در ... بود و اگر
در طالع در ... از ... و ... و اگر
زحل در وسط السماء از بروج ... و طالع در رابع ... و ... و بمیرد
و اگر زحل ... مستقیم بود و اگر صاحب تاسع مریخ بود در وسط السماء و اگر
و ... بود خاصه در بروج جوزا اگر صاحب طالع ... الشعاع و ... بمیرد
بدرجه طالع نزدیک یا ناظر باشد ... الموت بدرجه طالع ...
... بدرجه طالع رسد بمیرد و همچنین اگر صاحب طالع ساقط بود از وتد صحبه
واز صاحب رابع منصرف و بصاحب تاسع متصل ... در این میان ... منصرف گردد
واز

واگر صاحب در میان دو نحس بود واز آن دو نحس یکی صاحب ثامن یا صاحب رابع
یا صاحب طالع خاصه آن نحس ... صاحب طالع بود و نحس او را ... مرگ بود و اگر
نحسی و قمر با راس و ذنب ... و صاحب طالع ... با راس و ذنب
و ... عقد ... طالع ... دلیلها الله ... که
ستوران از ... ساقط ... از نظر و شعاع ... و اگر صاحب طالع و قمر
... نزدیک بود ... و همچنین نیز اگر
صاحب رابع ... ناظر ... خاصه که
نحس بود و اگر صاحب ... کوکب نحس بود و در وتد و صاحب طالع
از صاحب ثامن منصرف و بتربیع و مقابله ... متصل و نیز اگر صاحب طالع
بصاحب ثامن ... بود و ... خاصه که نحس زحل ... و ...
اگر صاحب طالع در ... ساقط بود یا ... بود ... مرگ وی
... بود ... تربیع ... و اگر صاحب طالع
از تربیع مریخ منصرف ... بنظر ... و ... زحل ... که
... خاصه که ... فی الارض بود و ... در بروج منقلب و منصرف ... که
در وسط السماء و آن کوکب صاحب ثامن بود یا ... کسی از دیوار ... افتد
و اگر ... در بروج ... و ... و امثال آن ... افتادن از
دلیلها ... باندازه طبع وی حکم کند و اگر از نحسی ... و مریخ ... بود
و با ... مرگ وی از ... بود خاصه الله ... که ... نحس بود و اگر
از نحسی ... زحل بود ... خاکی بود یا ... بود
مرگ وی از ... بود و اگر این دو نحس یکی ... بود و صاحب طالع ... منازل

واگر

اینها دو کس حکم وی چنین بود خاصه در برج چهارم پنجم یا دوازدهم یا ششم
بخصوص در برج سباع بود و صاحب طالع ذوجسدین و قمر در ربع کواکب یا مقابله
در برج سباع و سباع کواکب سعد ساقط و مرد کسی را از بحران بود حاصل مریخ از
سباع بود اگر اینها دلیلها در یاد آورده شد اگر در برج کی باشد اغنا کی مرد
بسبب حیوان کی و همچنین اگر برج های آبی بود و با آن دلیلها که گفته شد
اگر در درجات جوزا برتر بود خاصه و صاحب طالع باد برلن بود یا مانند
در آن چنین کاری اگر مزول و این اقاده در شبانه کم مریخ در جوزا بود و قمر
در حمل و اگر صاحب طالع در ثور باشد با ذنب و قمر در عقرب با ذنب و عطارد
را در بین میان کها درند و سعدان از این ساقط با مریخ یا ذنب و عطارد
با ذنب یا صاحب طالع با ذنب بهم آختر شود و اگر صاحب ششم مریخ و برج ششم نحوس
و قمر از نظر سعود و برج منقلب یا بعکس یا مریخ در ششم و در محل مستعلی که
وی از وقص حی بهمانطور دو اندیشه و اگر نظر در دوازدهم یا اجتماع کواکب
در دور و صاحب طالع در ربع یا ساقط کواکب سعد را طلب کنند و در سعد کم
در دوازدهم یا نحس منقلب بند دلیل آن سبب نحس بود یا خوشی تن جمله کند
خاصه که بر کواکب اجتماع کرده باشد و اگر صاحب طالع در شرف و کواکب سعد
هم نظر از وی ساقط و کسی بود صاحب طالع منقلب با روزه مدد طالع کم
وی در گفته بود یا در دولت و اگر در هبوط در وبال و حوادث و اگر در
منقلبه حرف ندیک الاسب حوادث و اگر در خانه دوم یا خاتم خوشی بود
کواکب در دلیل مرگ اگر در برج آتشی سبب مرگ از آتش و خشکی و اگر
در برج بادی از گرمی و تری و اگر در خاکی از سردی و خشکی و اگر در آبی اگر

واگر

احکام صاحب ثامن در طالع مولود

و اگر و اگر دلیل مرگ مریخ در برج محترق و دست ملک کشته شود و همچنین اگر شمس
اندر حمل با مریخ از محل مقابله کیوان یا آفتاب یا در نظر وحشی تربیع کیوان
ملک بکشد اگر در و قد الذات بی نجد احکام صاحب ثامن در طالع مولود و بطالع را
از همه نظر برکشی و نیم بود با ول و مرد پرسی بود و صاحب قدر آن اندیشه
بود هنت از خلق و ترک ناهم و نکاح خاصه اگر مریخ در نیز و صاحب ششم که
در طالع بود و اگر سعود یا صاحب ششم زحل و مشتری دلیل که بود از وی
در نکاح و یا از میراث صاحب طالع اگر نکاح بود در منقلب بود از میراث
و کار را اهانه از سعود و سعدان ناظر و اگر منحوس بی کوکس ریا ایها رسید
و نومیدی و مصیبتها و نا خوشی عیش و هر کار رکد کند خط بود و با صواب
صاحب ثامن در نیک چار بهاد دان و او با مصیبتها آبی آن و اگر
از نکاح او و لو ترک مولود بد نوبت با هانه طالع و اگر سعود میراث
یابد و اگر منحوس بود منزل اند رسید صاحب ثامن در طالع بود وفات بدرد رود
سبب میراث و ما اینکه از اب او مرد کند و در نکاح او در
خانه که زاده بود و میراث شود و ما در بید دولت ها بسیار گیرد و اگر صاحب
طالع بود در تربیع یا مقابله با صاحب طالع بود یا در نکاح عشر بود را
افت ... با پدر و اگر سعود بود میراث یابد و از پدر ...
کرد و صاحب ثامن در خانه ... زندان ... و از آن در
منحوس خاصه اگر صاحب ... بود ... غم و
اندیشه بود و العهده ...
شود و اگر سعود یا ... صاحب طالع در ... و صاحب

سادس تغییر فاسد شود و اگر حال اتفاق بود و اسیر بود و اگر طالع
بود منحوس باشد بیم دیوانگی و ضعف عقل و دوستی بد الدوام و از نهد کاهل و بیشور
و جانوران ضعیفه و نفع مال که بدو رسد صاحب طالع در باب
میراث رود از بیت هشتم فاسد باشد و از مال زنان و اینها و موضع کرده
باید بود و اینجا با اتصالی دو یکی نحس بود و نقصان او غم الدهر و گرد
و ربویت بود صاحب طالع در طالع نحس در بیت بود و باد از غیبها خاصه
الصاحب طالع را بینند که بیمار شود و چون بیمار شود خطر کشی اهم در روز
بیمار بود و با مرگ یکی بیش و اگر مسعود و تنها صاحب او وی مرهم بسیار بود
صاحب طالع در بیع مرد کاهل کند و دوستی نیز بود با اتصال و اگر مسعود
شود باید و موکلی اشکال او دو هم کار کند و تدبیر فاسد و نفاق کند
از سفر و غربت فلا باید دو بال و هلاک عربا و میراث اشکال
بود وی صاحب طالع در عاشر زند که بهر اندیشه بود و چنانچه رسیده
و بجز از بیع و کار جو کار کند و از سلطان آسیب باید و خطر بود
که هلاک شی بود و سلطان بیت هشتم خاصه او اتصاف نظر دارد و با صاحب
طالع الصاحب عاشر ... بیت و با دلو و جو کر و غم از ... وا علم
باید و بود نفع و سعد ... داد و از میراث بهره باید و با که
زیان دون کند صاحب طالع در حادی عشر از ربع دوستی فاسد بود
کم باید و از دوستان وفا بینند و با و غم کم رسید و مردکی بر موضع
و ثانی عشر خاصه اگر نحو فال بیت و نیکو موضع و صاحب طالع بود و
مسعود انگاه امید فاری بیت از جمله که دو وی در بیع بر دوار

دوستان

دوستان وفا بود و صلاح بود هر گاه آید و موکلی اند کفتان بود صفر
باید که دار مجتبی از اب اتصاف کردن و بیم و اگر صاحب طالع در طالع
نحس وی هلاک شود و بیم بود که مرگ او و نیز دو شد کفتان کوچک که
هلاک کنند وی باید دو خدا را عمده خاصه اگر طالع حمل سعود مکونی
بود و صلاح باز نهد کنند وی و از نهند و خدا را نحس و الا بیم
بیم وف دلو الیه یا برج بحمد شد دم بود بیم و که خدا از مردمان
دارد بصورت ما هم از احتیاج و لیک نوع گر احتیاج و صفت کردن باید
دیگری زاید و ساعد و ثابت بود و منفصل بعدی با صفر علیه اگر که مقیم فانه
بود و ثانی برکت با مریخ بیت و مریخ در طالع و مراتب او تا دو اگر زهره
و مشتری دو شد با هم با تنجان روا بود و اگر انکه طالع و قمر در بیت ثابت
و سعید منقلب و نظر الیه صاحب طالع مسعود و تبعی منقلب و نظر الیه ما
در جانب اصبار بخش کرده با نحوسه زحل را با طالع ناظر کنند دوران
ساعت و بیشی و بیم کوکب اگر زنگ بنا بر زحل را در طالع نه قمر و مریخ
و مشتری و زهره و عطارد و حدس از براکه زحل را دو خشکست و دلیل مستقیم
دهد که اصل و چون نحس و عطارد و قمر نور باز نبا شند و ناظر بوند مرده
خشک کرد دو کنده و تباه شود و بجای خود باز اکثر بود زحل
در طالع و دلیل کند بر نیک بخت او و رهانی وز و دستی که رد باید اکثر مرگ و
میراث دار الیف زود نیک دل بسیار کرد و با زان بری حیلت کنند
و اگر انبار کند معاش بود و انبار نیز مال کم کرد و بیم بود که زهر دار و
ماه و هندسی با نیز برد با دو در ماند و یا بجایی در افتد و موقوف مال

حضان وابناء زمان کرده واگر شهادت عطارد دهد کی اگر محترق شده مرگ
بود خاصه اگر صاحب طالع با صاحب هشتم بنحوس شده مشتری در خانه
با فرح مرادها و مال پنهان کرده و خاصه از بهر دوستی و پیدا شدن میراث و
نتواند بخواهد واگر ابناء زمان بکرده نتواند شد و با شمسی صلح
افتد و سفر و سوختی نیک بود و از دای برای کرده و نیز دوستی بود و حال
سعد و زیان نیکو بود همواره اما از طبقات مشتری ها گناه ها باید داشت
وصیق نام با امانت با او و قتند عیب او افتاده شده و نفع عشق بر
و بنهاد و امانت بدلنه و واگر شهادت عطارد دهد میانه بود و مریخ در خانه
دلیل کند بر اتفاق کارها و بیوف نکار زرد هم هر کی بیت کند بود او در
مار ما خوی بسیند و بیم بود که بروی دشمنان کند نصیب مالی و از انس
اسیر بسوختی واگر نیکو کند بیم کند که نیز بفدان افتد و حظ جان بیند
واز جراحت ناف ورنها در نیز ثبت از مرد در کم چشم و فرج دستی
واطبه زده بود خوشی نگاه باید داشت خاصه از طبقات مریخ
واز سباع حذر باید کرد و ابناء و خصم او را از بادشان ترسند اول
و بیم دوستی بود و افتد الحریق منقلب بود حظ ناگاه بدنی واز
خصم ایمن خوشی نگاه باید داشت واگر در برج ثابت بود حذر باید
واگر نهاد عطارد گفت و لکن بهر قراری که ناظر مشتری و اگر بود مر خانه
دور کند واگر قانت بود نیز نکو کند کمی در خانه دلیل کند
بر ما و منفعت دوستان بد گمانی و نحو دو بیش علامتی از سلطان بیم بود
و بر قسم الحیاة و اسید نید باید داشت و مال از دست او برون آید

وخصم

وخصم اهل طمع بار نو بسیار آید خود را باید کردن از خصومت و بر حقیقی
بیفزاید دوستی واگر شهادت عطارد دهد خواهند تو انکه طالع مولود را بود و
مال خزینه از زیان ملکی رسید و خود ملک نقصان افتد و بر شوق
ورسید کند بر سبب مصیبت از جهت زیان و کنز باید کرد از مهرای دل
وعی نو از کارها و نشست و برخواست با زنان که بیم و محاوره بود و
با عیالی آشوب بکند و یا میرانی باید از جهت زنان و اگر مریخ نکرد
لطف کند او را بمال رسند و اگر غیر ها وصیت و صیقی کی بود
دهند اگر تربیع و مقابله نکرد دلیل وصیت ظاهر کرد و اگر زحل مال
بنیم و اگر عطارد در شاهد الاسهم فرزند و تو کان همچو خود و خصم
او خویش شنوانند چنی و طاحونه بیش هیچکس بنا بکنند که عاقل اسپید سند
و با ممکن منازاه نفخ به طلبید و نام بنا بد و نشد واز باد زکان حذر باید
کرد واگر شهادت داد و راه نماید طلب کردن با امرار و قسمت و صله کردن
در لشکر و رعیت و علم فرایض و قسمت میراث و علم حساب مشتری کرد و
عطارد و تابع دلیل کند بر پوشیده شدن فرزندی اسرار کتب و فهم شد کاری
واز هر نوع هر دم عمر وا انده هر پید و لیع بر که کتب ثبت آید کرد کم در داد از
بندان کنیبه زیان بید و با فخر الدین خاهر بر دل نیابد و دشمنی
ریح و ند موقف و اندیشه و یا بد البته با مجرد مستوریست از رسم
اندیشه از کدام لونه کتب بود و اگر بهاء ابا علیه کرد فرق تربیع و مقابله
داشت بود و اگر مریخ بپیوندد و دوستی زیاد دست شده با مطلقه فند
نفع عشق و امانت لنج بیباند ورکس در دوام دلیل کند بر اسود کو بود او در

وخصوصاً که داودن با برج خاکی بود در طرف مراد او نمی‌دهد در تو ملامتی دیگر بگیتی
منقطعاً لا بد ذیب درمانی دلیل کند یا فوت شی که مرکبی از دلیل کنند و الاستار دو
والمعنی انتقد نسبو صاحب ناظر بحیث داخل شود بر او و بعد بر ذات و ابنا ذوی و بروم ملکان
اعتمادات بر کده و بیع و شرا و بازرگانی بد بود و دولت و سفر و کلی مسوب
بنش و بی ضبطها در تا جز افتد و رای و تدبیرش با اسباب تعبد و لیز علط اتفق
اتفاق صاحب ثانی دلیل کند بر اندوه و غم و شک در کی بسبی و تلف شدن کالای دل
و بال از دن و ابنا و حیران زنان رسید و دو برد بیلدو بر انتها بندو
از الشمس منتهم بیست از صناعت مرکالت صدر با بیرون دو وقت کسی و احراق
در قافیه دلیل کند بر فساد و تباهی و مکروه و نقصان مال بلی خیر لنر
در مقابله بهتر الحال است اذا ابتلی الشی و او برونش شدن از لحا بسر
بس بود و الله اعلم بالصواب الباب التاسع عن الطالع و ماینسب بطالع و فرد
دانید که صاحب طالع و صاحب وقت دلیل ملک است و تابع و صاحب وی
دیگر و الم السعاده و صاحب عتق و ثالث و صاحب وی و صاحب
بنجاور دلیل سفر و موضع فرع منزل است و تابع و صاحب ساعم و ان کوکب
که در برج است دلیل آنرا زمانی که معشوقی دارد پر معشوقه و عنی بهم السعاده
و صاحبی و بعد معشوقه است دلیل آنرا زمانی که در دو بیت و ثانی و صاحب دلیل
در امکان و بر معشوقه و صاحب با صاحب هشتم با آن کوکب که در عاشر است دلیل
حاضرها ردی و رابع و صاحب رابع و آن کوکب که در رابع است یا صاحب بیع
فر دلیل عاقبت کارها و آن کوکب که در ثانی از وی منسوفت و صعب نگاه
که بود بگذشته است بلی از نو و سبب سفر هم بلا اشتغال آن کوکب که

الباب الرابع

ثم اذا ذو منسوفت و تثلیت بر آنرا کو دیر انتقی مخایر امکان از نفس وقت امکان
و عدا از نفس الشمس نکرد و از موسعات او و مخالف از الشمس بر کی سعد عشر باتفاق
سعد با شعاع بسعد دلیل سعادت بیخ و دولت و جاه و بدرجه مرکب الشمس بینی
نظر با شعاع یا جهد وقت دو تباهی آنرا بنفر تمام شود باشد و لیفیت آنرا آنکه
و بدین نیکو بصاحب طالع و نیز از دو انهم یا منقطع بصاحبا انهم یا یکو کبی دو انهم سفر
بیرون از آن بیست خواه ذو دو خواه نفر خواه دیر و اگر صاحب تابع در طالع با
متصل بکوکبی دو تابع سفر بود بجا ده بی حرکت سیر و اگر اتصال از موسعات
سفر باشد و از عداوت بی شوار و اگر مسعود و مقبول سفر مبارک و اگر منحوس
و غیر مقبول نامبارک و اگر دو قبال سعد بکی سعد بیتش و اگر بنحس نیز کند تا یکی
یا در میان دو دلیل سبب سفر از طالع آن کوکب بود از طالع و صاحب طالع و صاحب
تابع یکوکبی که آن دو منسوب بیخ و آن کوکب در خانه ثانی با طالع نا طالع دلیل
کند بر سفر و اگر صاحب طالع با نحس کوکبی منسوب نحس در وقت سفر نکند و اگر بر دو
ملکه بدر کار اتصال کند و عشق غریب زفاف بود و صاحب طالع در اجا صاحب تابع
منحوس کند از نفس ماند و شود از وقت رفتن از جهة آن کوکب غریبیه
و طلع بیخ و اگر صاحب طالع بصاحب تابع سعد منحوس با نحس باشد یا نحس با
سعد بالخصی بیخ نیز یا بلا شی که بعد از آن سفر نکند که صاحب کلام بیخ
نزد و بلا از طالع و کو آنرا بیخ بیست از صاحب تابع دو وقت شود نحسب نزدیک
و نحس از صاحب طالع ساقط با در کرن بیخ و نحسی آنرا نقص بر خوبی بلکه
به در تابع با ثالث و نحس در موضع خویش [illegible] و اگر نحو دو وقت بود بروی
رفتن بخت نبود و اگر صاحب ثالث در موضع خوب بود سفر بیخ با اتفاق

باشد از صاحب طالع و صاحب تاسع درا وشاد دلیل کند بر نیکویی سفر
اگر صاحب طالع در دو شرف زحل در خانهٔ خویش باشد در وقت بود سفر نکند و اگر در وقت
نبود سفر کند بر رنج و دشواری و اگر اتصال و انصراف قمر از موجب سفر بود
اگر از تربیع و مقابله بود اتصال قمر با مریخ و مریخ بطالع ناظر سفر بود
و لکن بشدت و اهوال و اگر اتصال از موجب سفر دو دلیل اگر صاحب طالع یا
صاحب تاسع بمقارنه طالع و صاحب رابع طالع یا در وسط السماء یا در تاسع
سفر نکند اگر بهادم کوکب نحس و سر آن کوکب را در طالع نصیب بود سفر نکند
ما دام که آن کوکب از آن برج بجای نکند اگر قوی یا کوکب راجع مستقیم نشود
تمام نشود یا اتفاقا که این شنیت بر سفر شد بنهد و هر وقت که آن کوکب که دید
است بر سفر راجع شود دلیل باز ماندن بود یا بجای دیگر سفر کند یا از نیمه راه باز
گشتن بود یا اتفاقا که طالع صاحب را دلالت دیگر افتد از جمله سفر الغاه
دلیل بر سفر موقت آنکه در سفر حظ یابد آنکه صاحب طالع و صاحب
تاسع اگر در طالع کوکب نحس منحوس یا کوکب بود که صاحب تاسع و صاحب طالع را
منحوس کند ما هر و شر و ترس و خطر از طبیعت و از جوهر آن کوکب
و آن خانه بود مثلا اگر کوکب نحس کننده صاحب سادس بیماری بود و اگر
صاحب ثانی عشر بند و زندان و اگر صاحب ثامن قرحه و اگر صاحب رابع افکند
بود از رفعت زوال راحت بار و اگر صاحب ثانی عشر صاحب ثانی بود بیم و
ترس از دزدان و دشمنان باشد اگر از طالع ناظر بود بیم کشتی و اگر از ثانی
تلف مال و همچنین با دوازده خانه و اگر این کوکب نحس کننده مر صاحب
طالع را بشی از اتصال صاحب تاسع بود باشی از بودن که عارض باز خورد

که بازمانز

که بازمانز و اگر بیشتر از اتصال اول اندلاء سفر بود شباهر در راه بیند و اگر نحس در طالع
مسعود از جهت نحس [illegible] و اگر در معرفت از سلطان یا از کار و دیبه و اگر در رابع
دال مسعود در آن زمین که مقصد است داد و اگر در رابع مانند آید که سفر
تو لد نفت [illegible] اگر کوکب قاطع سعد مانع از سفر جز و نیکی و اگر نحس کوکب بعادت
و مخاطره و بند که آن کوکب قاطع صاحب کدام برج است از جهت او و طبع
برج تمام اگر ضیا بجد بار [illegible] سفر اگر ده گرده بیت حظ در راه بیند یا در منزل
یا در مقصد اگر نحس از درجه طالع بود یا رابع مخاطره را نخستین منزل بود
یا آنجا که روز نه ده بست و اگر از چهارم یا هفتم بعد مخاطره در راه بیند و
نزدیک مقصد و اگر از درجه هفتم یا درجه وسط السماء مخاطره وقت بازگشتن بود
از نخستین منزل که از مقصد بیرون آید و از درجه وسط السماء یا درجه طالع
مخاطره یا وقت بازگشتن بیند که نزدیک شهر خود رسیده باشد و همچنین اگر سعد
از درجه صاحب طالع یا نور درجه نخستین منزل حظ بود و با صعود [illegible] و
درجه نزدیک مقصد براه اندر حظ بود و از صاحب هفتم درجه یا در وسط
و اتفاد نخستین حظ در بازگشتن بمنزل اول از مقصد و تا آنجا که در [illegible]
نزدیک [illegible] حظ بود و همچنین قیاس کن از درجه [illegible] درجه نحس
ضعف از جهت وهم رفتن و اگر کار نحس سعد بود دولت بیند و شادی
و منفعت و موفقیت حال بیرون آمدن مسافر و سفر [illegible] و اگر مشتری
او و اگر قمر با صاحب طالع زحل یا عطارد مقابل بود قصد سفر دو و اگر
و اگر سعد آن صاحب تاسع بود یا مال بسیار بیرون رفتن [illegible] صاحب طالع
و در جمله امام قوی تر دلیل و بیست اگر دلیلان از [illegible] دعوی [illegible] از احکام

بود یا از کرینهان رود و اگر از مریخ منحوف [illegible] است یا خواهد کشف
و اگر از شمس منحوف شد از سلطان و اگر از زهره منحوف از جهة زنان و اگر
از مشتری منحوف علما و فقها و وزرا و اگر از عطارد منحوف شد از جهة علما
و تجارت و عمال و اگر از قمر منحوف شد اگر انفراف از مودت از دوست
و اگر از عداوت باشد بعضی استهزا و اگر از قبول بخشد و اگر از غیر
قبول باشد منحوف شود اگر صاحب طالع یا قمر منحوف شود از کوکبی که
صاحب بیوت است صاحب [illegible] صاحب [illegible] اتصال کرده و خانه خویش برون
رفته بود و همچنین [illegible] از [illegible] باز گردد که صاحب [illegible] است
از [illegible] و از جا [illegible] غیر خویش رفته بود و محترق از کوکب باز گردد
که در [illegible] است یا در شرف صاحب طالع از [illegible] ومان خویش
بود و اگر قمر از صاحب هبوط خویش منحوف شود قمر از مریخ باشد
کوکبی که در هبوط ماه بود یا هبوط خداوند طالع [illegible] از بلد و محنت
و آفت و [illegible] رفته بود و هم [illegible] حکم کند اگر
قمر یا صاحب طالع از صاحب رابع و ثالث منحوف گشته باشد یا از کوکبی
که در رابع و خانه بود یا از کوکبی راجع از نیم راه باز گشته باشد و [illegible]
قمر و صاحب طالع [illegible] راجع [illegible] که از نیم راه باز گردد باز
[illegible] که صاحب یا ماه [illegible] کوکب منقلبست [illegible] خواهد بود از [illegible]
حکم [illegible] از کوکبی در خانه [illegible] یا در خانه صاحب طالع [illegible]
با شهر خویش میرود یا بخانه خویش و اگر در مثلثه [illegible] دو [illegible]
[illegible] بدان جای [illegible] و اگر زحل [illegible] روکار [illegible]

عشر بخ [illegible] و اگر مشتری منحوف یا وزرا و علما و فقها و اگر با مریخ
صحبتی با کارشی یا [illegible] و اگر با شمس [illegible] و اگر با زهره
بزنان و بنازان و اگر با عطارد دو کتاب و عمال و اگر قمر [illegible] بر قمر
صاحب طالع بود منحوف بود در خانه و [illegible] مریخ [illegible]
[illegible] و در میان [illegible] منحوف بود و اگر در مثلثه [illegible] بود
[illegible] وطن الجا داد و اگر در برج غریب باشد [illegible] از الجا [illegible] و
و با [illegible] بود و اگر منقلب [illegible] که [illegible] در دو [illegible] بود و اگر
شده داد و اگر ذو جسدین بدان جای [illegible] بود و اگر راجع الجا منحرف
باشد از الجا باز آمدنی بود و اگر مستقیم باشد و اگر در [illegible] منحوف
بود و اگر ساقط مجهول و اگر در [illegible] و اگر در [illegible] غریب [illegible]
از بندگان و خدمتکاران و همچنین حکم کند [illegible] مقصود اگر [illegible]
در این دوازده خانه با از کدام قوم است و اگر [illegible] مقصود [illegible]
ناظر بود و اگر نظر از عداوت مذموم و اگر نظر [illegible] بلکه [illegible] دارند
بود و رضا و [illegible] و منافعت بود و اگر [illegible] بلکه بود [illegible]
کننده بود که [illegible] مردمان [illegible] کند و همچنین حکم کند مر [illegible] کار را از
کوکب [illegible] سعود و اتصال و انفراف در این [illegible] باشد اگر کوکب
مر صاحب طالع را با صاحب [illegible] را با صاحب ثالث [illegible] سعود
کند [illegible] طالع بود یا در تابع [illegible] مواقع ناظر از [illegible] سعادت [illegible]
و اگر [illegible] و همچنین قیاس کند از دو ازده برج و از ارباع [illegible]
و از [illegible] و از صاحب طالع و از نظر سعود و لهم السعادة و صاحب [illegible] طالع

تابع و دو جهه الر ملم الکتن لسعادت و نحوست معروف تا الکه انیر مرا ... نهر مشند ماند
سعد بیولر ساعت به در کند از صاحب ثانی در طالع بود و راجع دیده کند بزودی
باز گشتی به قضای حاجت و جمع حضر نبود و اگر در مقام ثانی باز گردد و میان دو نور
دو برج و حاجتها باشد بیاید یکی از نواسبی و اگر صاحب ثانی در طالع بود
و کوکبی نبود و راجع و محترق نبود در سفر درست بعد با قضاء حاجت
و غنیمتی اگر در عاشر بود و یا در حادی عشر و اگر صاحب ثانی در سابع بود در سفر حصول
و مضار عقد اصنعه و اگر دو سابع یا ثالث در آن زمان قرار کند و بجای دیگر
سفر کند و اگر در رابع و محترق بود یا ناظر یا با در بود اگر سفر در آن پس باشد دیر
در آن کوشد و هیچ گونه باز گشتی نبود و اگر صاحب ثانی یا محرق
مجتمع باشد یا نظر و یا ناظر نحس از دو یا از مریخ بود یا ناظر حرامتی باشد
با علم وجهه بدو رسد باز آید و اگر با انیر نحس در رابع بود در آن جراحت
بمیرد و اگر دو سعد دارد بود در آن جراحت و شکستگی نیکو شود و اگر از زحل
نابود و اگر مریخ نظر ناظر بود بی نظر از سعد در آن جراحت بر طبع و کوتاه
نکند دو سعد و اگر سعدان ناظر باشند امید بسیار بود و در آن جراحت
دارو باشد و اگر سعدی ناظر بود در آن جراحت بعد ... عاقبت کار
سالم شد بر او و مصلحت و صاحب هر کدام قوی تر و اثر قوی تر
و دلیلیت هر کدام دلیل قوی و تنها دست داد و معتدل و مسعود در
جایگاه نیک دلیل کند بر حال و عاقبت و سفر بر وجه وطبع اگر
و اگر چنانکه هر دو بطلمیوس گفته که سفر بنیان اثر از سعدی
دو ... باشد سعد دلیل کند بر صحت و خوبی و سلامت و منفعت و عاقبت

آمدن
نیکو و اگر جمع دو ... با ... و بلا و مضرت موقوف و خدا باز
... بنیر باشد اگر بوقت ... بوقت سفر سعدان ... ناظر باشند
از جا نگاه نبوده و هر دو سعد مستقیم دلیل کند بر سلامت حال و فرزند و مال در
و غنیمتی از شخص ... اگر زحل و اگر مشتری بود ناظر باشد ... حکم بماند
و اگر ... بنیر باشد دلیل کند بر آنکه بود از سفر و ... ماندن
و اگر صاحب طالع در رابع و نحسی بود ناظر در آن سفر هلاک شود و اگر ... رابع
یا مقابله ... نظر سعد از سعدان ... دیگر بود ناظر
از هر جمع دلیل کند ... آمدن با هم ... و هر کدام نحس
سفر با بوقت سعدان ... ناظر باشند دلیل کند بر ...
باز گشتن ... قضای حاجت ... و اگر ... طالع ناظر
هر دو با یک دلیل کند بر ... باز گشتن ... اگر ... باشند دیگر
... از آنکه سفر و آمدن ... در آن موضع بیرون کند
سعدی بیرون موضع ... باشد ... سفری ... آنجا
... و با ... اگر ... مقابله نحسی بود در ابتدای سفر
با وقت ... باز گشتن بود موقوف کند سفر
... بیرون آید یا بروز اگر ... دلیل و طالع و صاحب طالع و ...
و کوکب ... بیرون آمده باشد و اگر ... روز موقوف
اگر بکدام ساعت بیرون آمده ... صاحب طالع ... از ساعات روز
... ساعت ... بیرون آمده ... موقوف
... روز بیرون آمده ... صاحب ... بیرون ...

و بعد از آنکه کوکب سفر کرده باشد مثل صاحب طالع اگر با ول برج بود اول
روز بیرون آمده است و اگر با آخر برج بود در آخر روز و فهم کنند که
مثل صاحب برج و درجات مطالع سابع بود بر مقام گردن همچنان
که شهر را فرض است اگر برج ثابت بود دیر باز و اگر ذو جسدین اکثر سفر دیر
بود و اگر منقلب زود باز آید هر گاه که دلیل سفر راجع بود یا منقبل کوکب
راجع مسافر را در سفر نقصان افتد و از نیم راه باز گردد بعضی از آنکه مقصد
بود نشود و سفر نکند و اگر سفر کوکب که دلیل باز آمدن است نیز سعد بود باز آمدن
نیز سعد بود باز آمدن بخیر و سلامت و منفعت باشد اگر نحس زحل بود بر طالع
کوکب نحس و بیم بود و اگر صاحب سابع سعد بود و صاحب طالع را قبول کند از
نظر مودت نیکوئی و منفعت یابد از آن شهر که مقصد وی است و اگر فرا نهند بیم
منفعت نشود دلیل اتصال اگر برج ذو جسدین است سفر وی دو سفر بود و صاحب
که صاحب سابع در طالع و نیز هم و اگر ساقط بود بعضی از آنکه سفر وی سفر دیگر باید
سفر است هفتم کو بسیار اگر قمر در طالع بود و نحس در خانه سفر در ابتدای سفر در سفر
و هم باز دو آن سفر نا مبارک بود و صاحب ثانی در سابع سفر ادو و صاحب ثانی
در طالع سفر تمام نا کرده باز آید افتد و در ثانی عزم سفر بود و
نحس منحوس بود بسیار الا در سفر اگر در طالع و مریخ در رابع و سلامت نکند
مقصد با دل منزل در آن روز آید و از آن ده بیم هلاک و خوف
صاحب طالع در طالع یا دو دلیل سفر نکند و اگر برج ثامن خصوصاً قمر در
وقت سفر نکند صاحب طالع با قمر کوکب در دو متصل سفر نکند خاصه
که تحت الارض و سعود و نحسان ناظر و اگر نحس معروف سفر مبارک

و تدبیر ماه

بود اگر نحس بر مریخ کوکب باشد با آنکه دلیل آید و اگر بر مریخ بود
سخت زود آید و همچنین اگر قمر بر مریخ و مقابله بود نشد و خواب کوکب در
در آمدن اثر و صاحب ثانی و سفر کردن صاحب ثانی اگر منحوس بود باز گرد
یا با رطب یا هبوط یا راجع بود نیز با رکشته و بحث آن گوشه سفر و مخوف باشد
اشتر و هر وقت که قمر در وسط السماء نیز باید در طالع و مقبول بود در
خود بود ایمن نیز و اگر قمر در منتهم سفر آن خوب نیز آید و اگر السعدی در رابع
سفر ایمن و در نحس از کجی باز گشته مقام ایمن و اگر السعدی صاحب طالع
همچنین و اگر السعدی صاحب سابع سفر ایمن زحل و مشتری و نحس هر یک در
خانه سفر رای سفر او و همچنین مشتری نیز ذو دو باز گردد و اگر سعود در تر بیاید
و بدانکه در باب سفر جانکاه شر و بلای او نیست اگر صاحب نحس بود با کو
نحس در دور و از کوکب عطارد است همچنین منحوس نیز و آنکه کوکب که
تحت الشعاع بود صاحب ثانی بود در رابع و نحس بود ناظر یا با وی هم نیز بود
که در سفر غم بود و اگر قمر صاحب ثانی بود با عطارد در با مریخ باید و ناظر در صاحب
رسد در سفر و غم و محنت و اگر قمر در وتد و منحوس از آن سفر باز نیاید و نیز
که قمر در اول صاحب دوم پیوسته خانه نهم افتد آن سفر نیز در ملک او و در او خانه
نهم بیم افتد که راه یابی مانند و از وی در حبس سلطان او کی مدار آن در وی
کند و در رسید که حال وی هلاک است سیر برج دوم نوفق سوال
با رفیق منحوس اگر نحس در وی نیز غریب بیم و بنا هر وقت در پر رسد
و اگر نحس بر مریخ زحل همچنین مقابل افتد یا با نحس بود و اگر
نحس رسد از در آن و از عراق و همان بیم بود و اگر نحس مقبول

هیچ زیان نکند و اگر در هبوط منخسف بود و تحت الشعاع که راجع بود و اگر
بکار کسی بعد بود جز و خوف به بود و همچنین حکم کن از برج و رفقه و مثلثه
از کوکب راجع اتصال کند با صاحب ثانی طالع ادبار باز آید و اگر مسعود با
مقبول منکوب و اگر جز این نباشد موقف حال غایبان هم نیاید چیز
همچنین بباید از غایب بود باز طالع و صاحبش و فرزند و اگر از برادر و از
ثالث و صاحبش و اگر از پدر از رابع و اگر از زن از سابع و اگر از
سلطان از عاشر و با صاحب این برج و اما دیدن طالع از رفیق از رابع ده
و ماه که و هم آنچه گفتیم حال غایب را از طالع و صاحبش و صاحب
برج قمر نیز موقف حال غایب از منع و بدبختی بود غایب از
گر کوکب سعد [illegible] منکوب [illegible] و اگر نحس صاحب ثانی بود و بال
مال بر خاصه که اهل السعاده و صاحبش یاور منفصل و اگر صاحب [illegible]
باد [illegible] و [illegible] بر [illegible] و اگر صاحب [illegible] در رابع برای
و صنعت [illegible] همچنین دوازده خانه را حکم کن و اگر از کوکب کسی
باز گشته بر زبان و [illegible] دیده [illegible] که صاحب کدام برج است
و در کدام موضع برج [illegible] حکم کن اگر مقبول و مسعود
و منقطع و اگر منحوس و غیر مقبول [illegible] و منخسف اگر در ثانی بود مال
[illegible] و اگر [illegible] مال [illegible] و اگر در سادس [illegible]
بود و [illegible] مسعود [illegible] و اگر در سابع [illegible]
داده و اگر در عاشر [illegible] مسعود [illegible] منحوس زیان
و [illegible] اگر دلیل غایب در برج منقلب [illegible] بود و اگر در ثابت دیر

باز نیاید تا از ناظر و [illegible] و اگر در برج دو جسدین [illegible]
و دیر باز آید که در دو [illegible] بود و در [illegible] باز آید و در ثابت
دیر باز آید [illegible] فوق الارض [illegible] تحت الارض
باز آید [illegible] از برج [illegible] و صاحبش موقوف [illegible] غایب
[illegible] غایب [illegible] دلیل [illegible]
دلیل [illegible] از کوکب [illegible] بود [illegible]
از کوکب [illegible] که دلیل غایب [illegible]
با [illegible] اول برج بود [illegible] دو [illegible] آمده [illegible]
[illegible] برج [illegible] بود [illegible] حکم کن
و اگر [illegible] یا مرده [illegible] دلیل غایب [illegible] حکم
[illegible] موقف [illegible]
[illegible] دلیل غایب [illegible] حکم [illegible] باز آید
است موقف [illegible] غایب [illegible]
دلیل غایب و [illegible] از [illegible] اگر در [illegible]
[illegible] در برج [illegible] برج [illegible]
و [illegible] غایب از [illegible] موقف [illegible]
و اگر [illegible] بود [illegible]
از [illegible] موقف [illegible] و اگر دلیل غایب
با صاحب طالع در برج ذو جسدین [illegible] اتصال غایب
[illegible] و همچنین اگر دلیل از برج [illegible] اگر دلیل غایب [illegible]

باشد دولتش بنهد که منحوس بود و اگر از ایشان متحیر و [illegible] حجت و مستقیم باشد کوکب
در برج دو جسدین بعضی و اگر بگردد و [illegible] باشد و [illegible] از کثر باشد [illegible] بود
و السعود پیوند [illegible] روز [illegible] باشد [illegible] از نحس پیوند داند
و دل مشغول [illegible] از طالع [illegible] موفق آنکه غایب [illegible] ناصیحت غایب م
[illegible] بدلیل و قمر اگر دلیل غایب در برج [illegible] و اگر در برج
[illegible] منحوب و اگر در برج غربی منحوب و اگر در برج [illegible] قتال بود
[illegible] باشد و [illegible] دلیل آفتاب [illegible]
ناصیحت [illegible] و [illegible] و از [illegible] و بعضی [illegible] برج و [illegible]
فلک و [illegible] [illegible] [illegible]
ناصیحت بود و [illegible] [illegible] ناصیحت [illegible] و
قمر با وی موافق بود در طول و بعضی [illegible] غایب [illegible]
ناصیحت بود موفق آنکه غایب باز آید [illegible]
از [illegible] بود یا از [illegible] یا از [illegible] [illegible]
غایب [illegible] [illegible] اتصال بود یا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] غایب از [illegible] غایب [illegible] [illegible]
احوال غایب [illegible] طالع و صاحب طالع و قمر از صاحب طالع باشد
در طالع یا در عاشر باشد [illegible] در عاشر باشد یا در طالع [illegible] کند
[illegible] غایب [illegible] صاحب عاشر باشد و قمر اگر در طالع [illegible]
باشد و صاحب عاشر [illegible] دیگر صاحب طالع در طالع یا در
رابع [illegible] مقام کند صاحب طالع از [illegible] از رابع [illegible] طالع

عاشر بود
اتصال کند یا در عاشر یا مقارن کوکبی اتصال کند که صاحب [illegible] در طالع یا در
در برآید [illegible] منحوس بود [illegible] قبول بکند در برآید صاحب
[illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] ثابت [illegible] غایب [illegible]
[illegible] [illegible] نظر داده و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صاحب طالع و طالع [illegible] طالع غایب [illegible] و اگر در
[illegible] باشد [illegible] با طالع [illegible] در آید [illegible]
[illegible] در [illegible] طالع بود و کوکبی [illegible] طالع [illegible]
[illegible] اتصال کند در [illegible] طالع بود و کوکبی [illegible]
طالع [illegible] آید [illegible] اتصال کند [illegible] طالع و [illegible]
در عاشر [illegible] اتصال [illegible] [illegible] و [illegible] اول [illegible]
[illegible] مقیم [illegible] و [illegible] صاحب [illegible]
طالع و صاحب طالع در طالع [illegible] صاحب طالع [illegible]
غایب [illegible] صاحب طالع [illegible] [illegible]
[illegible] طالع بود یا در عاشر [illegible]
و در رابع [illegible] اول [illegible] از طالع یا [illegible] عاشر [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] و اگر از طالع [illegible]
و [illegible] از عاشر [illegible] [illegible]
[illegible] اتصال [illegible] [illegible] و [illegible]
باشد [illegible] و [illegible] آید و [illegible] و اگر [illegible] بود
آید و اگر [illegible] [illegible] آید و اگر در [illegible]

و اگر در ثالث آید و در خمسی باز کرد دار جمله که بود ده مثبت باز [illegible] آید و دو تر بود
و ده دستی باید بسیار بود و هم راستی و در رابع بیاید و جای دور تر رود و دوم
باز و بیاید و با [illegible] ثالث و در ثانی عشر آمدن [illegible] و اگر صاحب طالع با
قمر یا کواکب راجع اتصال کند یا صاحب طالع راجع باشد و در طالع نظر آید و اگر
صاحب طالع منحوس آمدن در [illegible] و اگر قمر از صاحب طالع یا از صاحب رابع
یا از صاحب تاسع و ثالث منصرف و با صاحب طالع اتصال کند دلیل بود و اگر
صاحب سابع منحوس دلیل آمدن [illegible] و هر وقت که سعدی در طالع
بود دلیل کند بر سلامت غایب و اگر نحسی در طالع بود دلیل بر ماندن و فوت
از آمدن و جای نگاه باید کرد خاصه که اگر نحسی صاحب ثامن بود مصیبت کند
[illegible] هر کدام [illegible] یا [illegible] کند [illegible] فوق
الارض بود و اگر [illegible] دلیل کند بر آمدن غایب و اگر
دلیل دور رابع یا در سابع یا [illegible] متصل [illegible] مواضع با جمله
[illegible] در [illegible] غایب باز [illegible] آن [illegible]
[illegible] صاحب ثانی در رابع بود [illegible] ابتدا از درجه طالع
درجه رابع راه سفر است که [illegible] و اگر [illegible] بود در رابع [illegible]
[illegible] راه [illegible] و سابع [illegible] از درجه سابع تا درجه عاشر
راه باز گشتن از سفر و بخانه آمدن و از درجه عاشر تا درجه طالع از [illegible]
راه بسوی خانه آمدن [illegible] اتصال [illegible] در دوم بود یا [illegible] اندر
رابع [illegible] آمدن و اگر [illegible] که [illegible] عاشر [illegible] رسید در راه بود
و اگر در عاشر [illegible] طالع [illegible] و صاحب طالع در وتد [illegible] فوق الارض

با قمر از وی که [illegible] عاشر رسید از وی آید اگر صاحب طالع یا صاحب [illegible] با
[illegible] برج [illegible] آمدن [illegible] یا [illegible] و اگر برج منقلب بود [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] درجه [illegible] درجه طالع [illegible] ده درجه را
یک [illegible] ساعت [illegible] صاحب طالع [illegible] بود [illegible]
[illegible] درجه [illegible] طالع [illegible]
[illegible] روز [illegible] چنانچه از قمر [illegible] اگر برج منقلب بود ساعات
منقلب روز
و اگر [illegible] روز و اگر [illegible] ماه و اگر [illegible] بود [illegible]
و اگر [illegible] ماه و اگر [illegible] سال [illegible] صاحب طالع
اگر [illegible] منقلب غایب باز آید و اگر صاحب خانه [illegible] باز آید اگر قمر
از برج [illegible] منصرف [illegible]
و اگر صاحب طالع با قمر از کواکب مستقیم منصرف و بکواکب راجع متصل با
از کواکب راجع منصرف و بمستقیم متصل [illegible] از سفر آید و اگر از کواکب [illegible]
[illegible] صاحب برج [illegible] اتصال کند باز آید و اگر برج [illegible] منقلب با
[illegible] از [illegible] هست [illegible] کند و اگر [illegible] منقلب [illegible]
[illegible] دیر [illegible] کند و اگر قمر یا صاحب طالع از کواکب [illegible] الارض
منصرف [illegible] تحت الارض متصل [illegible] باز آید و اگر در ثالث
بود یا تاسع یا صاحب [illegible] اتصال کند براه اندر [illegible] آید و اگر [illegible] ستاره
که [illegible] صاحب رابع یا صاحب ثانی عشر بود براه اندر [illegible]
[illegible] و اگر صاحب ثانی عشر است دزدان یا [illegible] دشمنان مانده
[illegible] و اگر صاحب سابع از سبب [illegible] مانده است و اگر صاحب عاشر از سبب سلطان

بیت
درو

با ارتفاع و عمل و محبر از دوازده خانه حکم کنی قصد طالع با آنکه برج کرده بید
اگر ببیع باشد نکیب کند و اگر از نهادن برود و اگر خواهد تا بداند که کدام روز
آید بیند که قمر بعقد کیف متصل است صد نیمه از روز بیت بیرع روز
آن کوکب آید مقدار اگر صاحب طالع زحل بود بهمت سفر وی دراز و فایده
و اگر مشتری از جهت علم و دین و بار سابید و اگر مریخ از سبب حیوان یا از جهت
دزدی و لشکری و اگر شمس از قبل پادشاه و اگر زهره بطرب و شادی و بسبب
زنان و اگر عطارد جهت علم و تجارت و اگر قمر برای جاسوس و اگر صاحب
طالع [illegible] مستقیم [illegible] ببیند آید و [illegible] کند [illegible] موافقت
اید [illegible] تمام کند هر وقت که عطارد در [illegible] غایب [illegible]
طالع اتصال کند تمام و خبر آید و اگر [illegible] عطارد [illegible]
طالع اتصال کند تمام و خبر آید و هر وقت که عطارد [illegible] طالع رسد با [illegible]
[illegible] و طالع ناظر [illegible] تمام و خبر آید موافقت عاقبت کار غایب
[illegible] عاقبت کار [illegible] و اگر صاحب طالع [illegible] عطارد [illegible]
کند یا او زود باز آید و اگر سعد [illegible] ناظر کند [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] مانند و اگر خانه مشتری [illegible] مانند [illegible] دوازده
برج را باید از [illegible] صاحب [illegible] حکم کند و [illegible]
اگر زحل [illegible] باز نیابند و اگر صاحب [illegible] راجع [illegible]
[illegible] اگر زحل [illegible] و اگر مشتری سلامت و [illegible]
[illegible] حکم کند [illegible] کوکب باید [illegible]
و باید از سعد و نحس [illegible] هر وقت [illegible] آمدن غایب [illegible]

[illegible] هر وقت که کوکب [illegible] کوکب دو [illegible] با [illegible] نظر دارد [illegible]
آمدن غایب از روز نبود [illegible] کوکب [illegible] و اگر [illegible]
بود کار [illegible] مقیم کند و اگر [illegible] بیرون آید
و [illegible] تمام [illegible] سعادت [illegible] مشتری [illegible] آمدن
غایب [illegible] سعادت [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] ناظر [illegible] آمدن غایب [illegible] طالع [illegible]
[illegible] با [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] طالع [illegible] غایب [illegible] بود [illegible]
[illegible] دهم [illegible] خانه
و اگر [illegible] دهم [illegible] بود
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] سعد [illegible] سعد [illegible] ناظر [illegible]
[illegible] سعد [illegible] ناظر
[illegible] نظر سعد [illegible] صاحب
[illegible] قوی [illegible] بیرون [illegible] او در [illegible]
و اگر [illegible] دهم [illegible] و اگر [illegible] دو [illegible]
[illegible] دهم [illegible] طالع [illegible]
[illegible] و صاحب طالع قوی [illegible]
[illegible] صاحب طالع راجع [illegible] روز باز آید و اگر [illegible]
و [illegible] صاحب طالع [illegible] ناظر [illegible]

صاحب حشی با زلکشی غایب [illegible] اندازه بود و اگر صاحب سعید قوی [illegible]
بود و نیز وقت در موضع نیک از طالع و مکانه و آنچه ناظر کرد او [illegible] قوی باشد
[illegible] خوشی آید و بعد از وقت آمدن غایب بود و سیر وقت از صاحب
غیبت بود در طالع و وسط السماء دلیل غایب بود در برج منقلب و در [illegible]
زود آید و [illegible] برج ماه [illegible] دلیل کند که [illegible] از شهر بیرون کرده
شهر باز آید [illegible] که بیرون کرده باشند یا [illegible]
[illegible] از سعود منصرف [illegible] در طالع سعود باشد [illegible] ناظر و القمر
[illegible] خاصه که متصل به القمر [illegible] بیرون کرده سلامت
بود و کار [illegible] خوشی باز آید و اگر قمر از نحس منصرف و آن
نحس در طالع یا ناظر بود [illegible] تباه کرده و شهر خوشی [illegible] و اگر
انصراف [illegible] از زهره یا از [illegible] زهره باز آمدن بود خاصه که
قمر [illegible] بود از سعودت و با دل خوشتر [illegible] و هر وقتی که قمر از
کوکب سعد منصرف [illegible] نیکو حال باز گشتن از جهت [illegible] که
منصرف عنه القمر [illegible] و هر وقتی که قمر از عقده [illegible]
یا از عقده اجتماع یا استقبال [illegible] آمده و سعد ناظر بود دلیل باز
آمدن باشد و اگر قمر با جزو [illegible] طالع بود یا با جزو [illegible] عاشر [illegible]
کرده و هم [illegible] حکم کند باز آمدن بیرون کرده را از شهر [illegible]
[illegible] علم [illegible] علم [illegible] یا [illegible] اگر [illegible] خطر
[illegible] یا در عاشر یا در طالع بود و عطارد [illegible]
[illegible] خاصه [illegible] عطارد [illegible]

طالع و عطارد و ذکر نکرد [illegible] موضع [illegible] در برج [illegible] اگر عطارد در برج [illegible] ناظر
از برج [illegible] و اگر قمر [illegible] که عطارد در علم [illegible]
طالع [illegible] موضع [illegible] و اگر [illegible] ناظر
بود آن موضع صواب بود موفق آنکه نزدیک [illegible] از علم و [illegible] جزو [illegible]
طالع سائل را بود و صاحب طالع [illegible] مسئول عنه او ثانی و صاحب ثانی
علم مسئول عنه [illegible] صاحب [illegible] و صاحب [illegible]
در [illegible] مسئول عنه از [illegible] علم [illegible]
طالع سعود یا مقبول [illegible] علم [illegible] خاصه اگر [illegible] و اگر [illegible]
و غیر مقبول [illegible] از علم [illegible] دروغ [illegible]
و اگر نظر از تربیع و مقابله و صاحب ثانی سعود و مقبول نزدیک علم [illegible]
بود [illegible] استفادت [illegible] و اگر نظر از سعودت [illegible]
از علم خویش [illegible] نزد [illegible] دروغ طالع [illegible] بود و
ثانی و صاحب ثانی [illegible] علم را و اگر صاحب [illegible]
کوکبی که [illegible] سعود و مقبول [illegible] و صاحب طالع ناظر
[illegible] علم [illegible] و اگر منحوس و غیر مقبول [illegible] دروغ و باطل موقت
جواب [illegible] صاحب [illegible] تاسع و ثالث و صاحب ثالث
و طالع و صاحب طالع [illegible] در [illegible]
اگر دلیل [illegible] با ذنب [illegible] و باطل [illegible]
و ما [illegible]
و [illegible] و اگر [illegible] زهاد و عباد و ابدال و علما و فقها و مساجد [illegible] و اگر

برج خاصه و حرکت سریع باشد نیک و آخر و جهد و سیلاه و صباع و امثال این و اگر
زهره خداوند طالع بود با او بهره او نشاند و عروسی و لهو و طرب و زنان و فراشی
و جامها و کلاهها و مانند آن و اگر شمس یار او شکلها و کتب و علوم کند
آلات علوم و بربیان و اگر عطارد بود کار او در زبان و کلام و چرخ آنها
و نامها و صنعتها و صورتها و اگر قمر حرکت آب و چشمه و چاه و حوض و
خران جوی دادن بود احکام سفر از قول ابو معشر بعض طالع و
صاحب تاسع در برابر ایستد و میل الزایل میان دو شخص افتاد بود مولود
ضد او بد سفر باشد و حرکت بیشتر و اگر مستقیم باشند بسیار بسیار و بود در
ناظر تحریر و با زائد کی بنر نباشد و اگر طالع ناظر نحس بود باز نیارد و زنند
هرجا که روی آرد و اگر صاحب طالع در صعود تاسع و نحس بود با نظر کند
و صاحب طالع با او ناظر در سفر ابطا و تاخیر بیند و اگر مسعود باشد ناظر
مسعود در سفر نعمت دولت تحفه از سلطان بیند باد صاحب تاسع
در غربت دن و ظاهر و فرزند تاسع و اگر زحل را بیند باد صاحب دولت
ضیاع و عقار و ملک و سرای خود دو کرد خدای رسانند در غربت و اگر صاحب
سادس را بیند بیمار بود شهر و اگر صاحب تاسع ناظر در سفر در غربت بود و اگر
صاحب طالع بود و قمر با ناظر بر هر مولود که نحو بود و اگر زائد و
صاحب سفر بود و قمر با ناظر بر هر تحریر و اگر زائد و صاحب دو وقت بود
خاصه که با برج نحو صاحب طالع و صاحب سفر دو وقت و ناظر عزتی
و عطارد مولود ضد او بد علم و ادب بیفزاید سوی کلام و قمر دو
او وقت که صاحب طالع نحس سوی انتقال کند بیند دو جهد دم رسند تا نحس

ملک یکی با نحو و صحبت برج نحو دولت وقت بیند روز با ماه با اگر مسعود
در هبوط با در وبال باید در موضع بد دلیل نحس بر سفر بود و باید که از شهر
بیرون کند کشتی و اگر صاحب سفر نحس بود سوی او را بیند و حق صاحب طالع
با صاحب تاسع با کوکب غریب در طالع یا در تاسع با نحو از او لادسعد بیم
کند بر بیرون رفتن از شهر احکام صاحب تاسع در طالع مولود با بود راه
رو بود و نیکو مذهب و صحت سیرت و منجم گوی بود و اگر مشتری را بیند با
عطارد را ضد او مذ علم و دین بود و حج کند خاصه که زهره ناظر بود
اگر صاحب اسم زحل بیند افسون و معمار بود بد در دین مذهب هرع و
منع اشتوه بند خاصه اگر راجع بود و عطارد بد نیز در دانش میان راجع
با هبوط در عاشر یا با تاسع منحط باشد و فضا بیند و در غرض بر او بد شود
و اگر مشتری را سعد دل و ضد آن شناسی و علم جوی و وصال مردمان شود
موصوف و نیک نام و در سفرها السیار یابد و بیند دعا و قبول مستجاب بود
و اگر صاحب تاسع مریخ صحت یابد در سفر حرب و کارهای سلطانی داد
دلیل دو دو بیند و مذهب سست بود و قضا حکم کردن و کشتن دوست دارد
خاصه که طالع ببیند و کشد و اقلیمی که بیند میان مردمان از طالع حرمت
نیک کردن و در آن شهر کارها خیر بیند و در غربت شغل بسیار پیش آید
و زیان مال بیند و بر بیند و در غربت از مار و کژدم حذر کند و از
دزدان و زیان رسد و هر چند سوی از شهر وی و حصنت بیند دو دو کام
و اگر شمس در سفر نیکو بیند السیار بیش آید و در ظلمت و کار بیند نیز و بیند
عمل سلطان یابد و اگر زهره در سفر کنیزکان و دلها بیند و در دولت یابد

در افراودل کیمیا

واگر طالع بود لیکن اگر سنبله از زحل و زهره دو دوستی متهم و لیکن اکثر بیت
باشد واگر عطارد در حال نیکو باشد و شرف بستاند وهم کار در علم و دانش بدیشان
و خوبی برآید و با علمای عصر در منزلت شوند واگر طالع میزان باشد در کار
علم و اندیشی بعضی در دروغ گویند و علم کار و هم هنر شاید
واگر طالع بعضی بود با دور اندیشی و علم دقت و علم آسمان با پیدا باشد و اورا
از علما دوست دارد و منافع بسیار از آن یار کسی و کسب او بود و غالب باشد که
فهم زمینها بود واگر قمر در شرف نیکو باشد و با اهل رسد و دو کار دینی
دارد وانچه گوید از آگاهی است و دو حرف و علاقه و تحسین افتاده بود
و بعد ضمیر سعد ایشان باشد و او صدیق وی و مذهب از اهل نماز و دین آن کم
دین و مذهب است و در محل آن خانه تابع ذو حد و بیرون بود یقین کار دین کم
تصرف باشد و تیر بر آن آگاه که صاحب تاسع راجع باشد صاحب تاسع در خانهٔ از نفور
اوز منسوب بعضی از سفر اگر دلالت و اگر در این برج نیکو حال و ناظر بصاحب
طالع و صاحب مال در شرف نیکو بها بیند واگر بد حال باشد در سفر تباه کشف
دارد و اورا دین منفعت بعوز یابند مال باشد از معقول بعد با سعود
صاحب تاسع در ثالث برادران و اقربا دور از اهل خیر باشند و بعضی اقربا و
بوزینه افتند و دین کانه و لیکن منذر آنها دارند و در علم و مذهب تحیر کند و در تغیر
بر طبع کشی با برادران واگر نحس باشد با راجع دست کند بر منافع برادران
صاحب تاسع در رابع ضیاع و عقار مکن بود و از جای با نشی بسیار بعد و جای
دو لب صوفی بر و در از فاضل در وند که ورثه ایشان و دو کس بقرینت
پدر و نیاهر ملا بعد و ماند بود و مالین بر آن و کلمات و رسیدن عمها و نبوتها

نویسنده در بعید زیان و خصال و حظ بد ضیاع و طاعته صاحب تاسع در خامس مولود
نیز اگر بد بود و از فرزندی کم بود مگر که صاحب خامس نیکو حال باشد و بود نیز
افتد بطلب کار ددحقی حج و عمره واگر صاحب خامس با و نظر دارد و فرزندش
بار ایشان اگر نظر بد دارد در غربت در ماند و باشد تا اسیر تمام و وصف شود
رود صاحب تاسع در سادس و طلب بیمار افتد و هلاک حیوانش بود واگر
نظر صاحب طالع نیز مستور بود تا به بعد با خاصه اگر صاحب سادس در دو ند بود و از
علم و کار در بیره کم بود و در سفر و غربت بیمار گردد و مستور ورده اگر
بعد رنج کاسته باشد و اگر صاحب خامس صاحب طالع ناظر کسی بود نیز بعضی نیز بیماری
صاحب تاسع در سابع بود دلالت کند بر سفر بسیار و اتباع و خصم باید
دو کار و خصومت بسیار بود واگر نیکو حال و ناظر زهره باشد زن اولی
طالب نیک گردد و حج کند ه واگر مریخ را بیند عداوت کند و سفرهای بسیار
صاحب تاسع در ثامن در طلب علم است و حقیقی باشد و در دین عقیده و تابع
خدا اندازد و گردد تا از صلاح و اسلام واگر نحس بود رأی ه دار از زر
و دو دو با هلاکت کند و باشد که در سفر هلاک شود میراث رسد با میراث حج بود
با غنی و لیکن دو دین و تباه بود و نیز باشد که اورا علمای هر قسمه و نیز
از آگاهی کند او منزلت دو میم راجع باشد خاصه کم در دو خانه میان
صاحب طالع راجع باشد بخصوص با هبوط و مراتب آن تبع کو ثنه در
د قدر زیان نیز لکو و نفاق و تباه هر ملا صاحب تاسع در تاسع
دین لکو بر سفر واگر صاحب طالع بود سعود صد او منذ علم و دین بود
واگر نیکو حال هر صواب که بیند در سفر و دو دین و مذهب متواتر

وصف کنم برج و سیاره صاحب طالع در عاشر دلیل کند بر خوبی دولت او اگر
گاه و با فرمان از غایت سلطان و بخوبی بسر کند و نیکویی ببیند خاصه
با صحبت از برج و در مشتری و عطارد در ابینه عالم اند خاصه که در علم
اند و با بر بیار کند از فرض و اگر زهره ج بکند و معیشت وی از علم و
دانند و با صاحب طالع در حادی عشر قوی بود معاش و شاد دل و با دوستان و
یاران سازگار است و نیک نامی و بلند همت او را با جمیع دوستان دوستی افتد و از ایشان
نیکیها ببیند و عطایا یابد صاحب طالع در ثانی عشر دشمن وی از غربا بود و در
دینش نقصان افتد و کم سخن باشد و اگر صاحب طالع بد و نحس بود از دشمن غریب
بود که بد رسد و با ادب و ساحر بود و دشمنان در ازمان بیند از آشنایان و حرمت
در شوند لیکن حیله حفظ بود دشمن دار طالع و علم از احکام نجوم اگر
در دنیا و صحرا و سعادت لیکن بدانکه اگر صاحب طالع … سفر دراز افتد و
و بسیار سفر کند و سیاحی غایب بود از غایبگاه … روزی
لیکن … و اگر نام و دولت … و سیر کند در راه افتد … گاه …
… و در دین و مذهب سست … در … در …
و اگر تهاوت بود با سعود یا منحوس زبان … کند و منفعت …
و اگر … با مشتری در طالع … و … دقیق … و اکثر …
و علم رغبت … و با اهل … افتد و … موافق بود و اگر …
… کند و فا … ببیند خاصه اگر … دارد سعادت … بود
اگر در طالع … بود و از … بود و نقصان در دین و با بد
مذهبان صحبت افتد و … گردد و … ببیند

واگر تهاوت دارد … تربیت غمی در طالع در دین قوی بیند و از بزرگان وی دارد
و انواع … منزلی نیکو دارد … و اگر غایت دارد با نام با نجم
با بیان از امراء فرزند … و دوست علم و ادب آموزد خاصه علما با …
جمع مند و حکمت و امثال ایشان … صواب ببیند و از جانب ملوک شاد
گردد و اگر تهاوت بود بصفت … زهره در طالع در دین و مذهب
… گردد و با موضعی علم رغبت کند و … و اکثر
کند … ببیند و در سفر … و علم آموزد و … خواهد و از غایت
تردد کند و اگر نام و نیکی … مخصوص رسد و در بازرگانی سود مند بود
و در سفر … کند … ببیند و با موضعی علم رغبت کند خاصه
علم موسیقی و الحان و هم علم … از علم الحان و موسیقی … کند
و اگر تهاوت بود … زهره عطارد در طالع سفر
کند و در سفر علما آموزد و با اهل علم و حکمت صحبت افتد و آمدن هر جا
و … ایشان بسیار … رغبت … حفظ و … و نجوم
و حساب و علم دیوان افتد و تجارت … در سفر ها و اگر تهاوت
بود با اهل … دل … و از ایشان و زیان … در طالع علم
… و نجوم … بیند و اگر تهاوت دارد … کند بر نیکو
سفر … گردد … و نیکوی … و اگر …
… جای … در دین و مذهب
… اگر … مبارک بود و علم افزاید و در دین و مذهب
رغبت زیاد کند و … بکند و اگر با مشتری بود …

و نماز حاجت آموزد و اگر برج ره علم طلسمات و دو سیمیا و افسون و شعبده آموزد
و ذنب در طالع نحوست ... اگر کسی کارها باز گیرد از دو دشمن بر وی ظفر یابد و
دشمنی تباه شود و اگر با زحل یا عطارد بود در بند تحفه دبیران آموزد ا لبح الی ...
فی الطوالع و ... کلم موقف عمل و ... از جانب ملوک با کار و عمل ...
امید دارد و وفا شود با نیکوی ... و قمر اگر صاحب طالع با قمر ... و ربط ...
یا نکو اگر در وسط السماء متصل شود با آفتاب و آفتاب در وتد و قمر با قمر در ...
بصاحب طالع ... و فاکند ... و ... دستا کوششی ز اگر صاحب
با صاحب طالع منفرد شود یا کسی در طالع یا بنظر صاحب طالع سلطان ... طلب
کند و شغل و عمل بود ... دو اگر ... متصل بود ... و با ماه ...
و اگر نحو ... منقطع ... و مراد ... و اگر ... القمر ...
و نه دلیل ... در مواضع ... متصل ... جمع ... اگر ... امید وفا
شود ... منحوس ... سلطان ... و اگر قبول ... و اگر غیر مقبول ...
و اگر ... منقد ... درو ... صاحب طالع متصل
در ... از ... کوکب با دو ... کوسی با ... بتمام
و نقصان ... از ... که ... و اگر مسعود باشد
نیکو ... از ... منحوس ... و اگر صاحب
طالع ... در وسط السماء یا در طالع ... یا در اوتاد طالع متصل
... و سلطان بود ... و اگر ... مقبول ... کرده از
احتراق و رجعت و هبوط و وبال و نحوست ... کار ... بد ...
که صاحب طالع ... سلطان ... و قبول ... جمع ... اگر

در موضع وجوب عمل [illegible]

صاحب طالع در خانه عمل ... زمین ... ماند و اگر در شرف ...
که ... از ... و عمل و ... لیت ... و اگر در ... مثلثه ... با
اب و جاه ... شرف ... از ... و اگر صاحب طالع ... در ...
عمل در جای ... که ... و ... با آب و اگر ...
... حکم ... موقف عمل و سلطان ... که از عمل و سلطان
یافته شود ... از درجه ... السلطان ... با درجه مشتری ... و
نیکو ... شرف ... جمع شود از درجه ... طالع ... اوج ... و از
طالع ... هر ... بدان درجه ... و از ... و
یا ... شود ... یافته شود ... عمل سلطان
از انفصال صاحب طالع و صاحب عاشر ... از انفصال ...
عمل ... از اضاع دلیل در طالع یا در عاشر ... درجات ...
... در برج منقلب و در برج ... که ... التدبیر ...
... و در برج ... درجه روزی و ...
و ... در برج ثابت ... درجه ... و ...
... در برج ... از ... درجه
... که ... و ... و ...
... در برج ... ارباع ... در ... درجه ...
... در برج ... که ...
... مشتری ... السلطان
... و ... از ... عمل ... با ... و مراد ... رسد

موقت جز و ولایت و مملکت نگرد در دهم باب عجبا بجد و در هوا العد کوکه کند
اگر وقت سوال کسی در عاشر در خانه خویش یا در شرف و مشتری با وی و یا ناظر
ددو قد و یکی از ایشان دو در و از نظر تربیع و مقابله و مقارنه پاک بود حکم
کنند بر آنکه صاحب طالع مولود عالم الکبری یا پادشاه شود و اگر شمس نه در شرف و نه در خانه
و لکن در عاشر مملکت یابد و لکن کمتر از آن اول بود که از برای ملوک بیش ملک او
گردد یا بعض از اقالیم را عطا دهد یا اگر در خانه خویش و مشتری در عاشر و ناظر
با وی مقارن و یکی از ایشان ذوالی دو وزیر مملکت گردد یا کاتب و اگر
طالع میزان بود و زحل در طالع و زهره در طالع و مشتری در عاشر و مشتری با وی
هم ... صاحب فعالات و قاذف و کوفه‌ای مملکت گردد و در فوق و
تو انکی ملک اند ستد ... و اگر طالع سرطان و مشتری در وی و شمس در
و زهره و مشتری یکدیگر مقارن ... لازم باید و لکن کرکی حاجت هم دو
الارض باشد و اگر طالع حمل و شمس در وی و زهره نیز و مشتری در عاشر ... ددو
الارض و یکی از تربیع و مقابله و مقارنه دور مملکت گردد و اگر صاحب
طالع در شرف و در وتد مملکت یابد اگر سعدان در اوتاد باشند یا در او
هم کوکب و اگر طالع سعد و شمس در شرف و زهره و مشتری در عاشر
و یکی از تربیع و مقابله و مقارنه وی دور ملک و سلطنت یابد
و اگر نیز از وتد صاحب طالع منصرف و صاحب طالع در وتد حاکم عاشر
هم چنین ... از کار سلطنت یابد و اگر یکی از نیرین متصل و سط السماء
و صاحب طالع منصرف در وتد حاکم عاشر بزرگی و منزلت یابد و اگر
قمر منصرف بکوکبی در شرف وی بی‌کیل ... از طالع یا خانه یازدهم یا

دهم یا بالاتم شرف و ... یابد و از اوتاد سلطنت و ولایت دهم و نعم دنیا بیابد
و دولت و در تسلیم امانت و علم و دین و در دهم خانه نگیرد جوهر آن خانه اوست
و سعادت و جاه و منزلت یابد موقت ادراک مملکت نگرد در صاحب
کار و دلیل که طالع و نیرین که در میمنه اشکال بیره و لن خان بود که اگر
دلیل در وسط السما باشد شعاع تندیس و تربیع و فوق اعداء بعضا نیرا
ذوالمنیتی خوانند و این کار بیش بیرون آمده از دو دهم عوام سده بخوانی
اگر دلیل بیش منیتی بود و اگر ... پنج سید از مردمان سفله و عامه باشند متنفیثی
زیادت گردد و کار فی بزرگ کسخ و اگر دلیل در وتد الارض باشد هم دو تندیس
و هم دو تربیع و تحت الارض افتد این را ذوالعیب رین خوانند و این بد یا تندیسی
صاحب این طالع اگر ملک بعد از دهم شفقه باید بکیف گردد موقت حال اولاد
ملوک و سوال که پادشاه اگر و جاه یا بد یا نه بنگرید تا طالع دلیل مولود
اگر در جای طالع انتقال قمر قران اول از مثلثه به مثلثه یا دهم طالع مولود
یابد ... و یا بد خود دلیل طالع با نیرین در اوتاد باشند و ایر مولود با
یا ملک پادشاه گردد با قدر و همت و اگر سوال بر دو طالع با ولادت دولت
شمس بوقت انتقال قران یا در طالع یا بیت صاحب این طالع هم مملکت یابد
آرد با قدر و منزلت گردد و اگر سوال با ولادت سیدی بیج بود در هم قران بوقت
انتقال القران در طالع بیش همچنین حال صاحب این طالع ملک یا قدر و هیبت
گردد و اگر درجات طالع ... در طالع که زحل و مشتری بوقت انتقال
قران انکلو بیش هم ملک گردد و با قدر و اگر درجات طالع ولادت
یا سوال ... و برج وتد طالع انتقال قران بیش و یا درجه و شهر از آن او

نیز بوقت انتقال قران بود یا از او نماید دلیل بد طالع قران باشد حکم عکس
و اگر طالع مولود یکی باشد با ربع وسط السماء طالع انتقال قران باشد و صاحبش
در شرف نفوذ و در مزاعم خویش مالک گردد باز بیفتد و قدر و با کسیار
از ملوک غالب گردد و دفع اعدا کند و بسیار از ایشان را بکشد و در ابتدا بند
ربع طالع ولادت با زوال و قوت و ضعف منظر کواکب و مواضع [illegible]
و العاذرها بدانکه مولود [illegible] بطالع مولود اهل مملکت
بالطالع زوال و اگر مشتری در شرف یا در خانه یا در وتد عاشر یا در مرکز و قوی
مخصوص باشد از موضع محمود و مشتری منسوب باشد ازو نماید ملک گردد و بزرگ
و با قدر و اگر مشتری بدین صفت باشد زحل اگر زحل همچنان بود که از مشتری
داشتن ملکی عمل کند و اگر از مشتری و زحل [illegible] شده باشد
نصیب عاشر اگر مشتری [illegible] از مشتری و فلک [illegible] تنها در بود ملک و
پادشاهی یابد و اگر قمر در مواضع مشتری بدرجه شرف دلیل کند بر دولت
ملوک خاصه در وسط السماء ملک بزرگ یابد و اگر قمر منصرف از عقده
و متصل بکوکب در عاشر [illegible] دلیل کند بر مولد ملوک خاص
که قمر در شرف کوکب باشد و قمر بدان کوکب مسعود [illegible] کوکب در
شرف خود دلیل کند بر مولد ملوک و اگر از کواکب ثابته اگر قدر
اول است و در درجه و دقیقه طالع باشد یا عاشر دلیل کند بر مولد
ملوک و اکابر [illegible] کواکب باشد و اگر نیرین [illegible] شرف خویش
باشند [illegible] سعادت باشند دلیل کند بر مولد ملوک
دارد همه اقلیم صاحب عاشر طالع مولود باشد و صاحب طالع متصل [illegible]

دارد

دلالت فضولی و مشرف ملکی است اقلیم گردد دلیل هندوستان مشتری اقلیم
عراق [illegible] اقلیم [illegible] اقلیم روم و ایران [illegible] اقلیم عرب عطارد اقلیم
مصر قمر اقلیم صین و اگر صاحب عاشر [illegible] العاده مسعود [illegible]
[illegible] دلیل کند بر مولد سلطان اقلیم و اگر مشتری در [illegible]
[illegible] طالع [illegible] با قمر در دقیقه طالع بود [illegible] دلیل کند بر مولد
ملوک [illegible] اگر هر دو نیز [illegible] در شرف خویش باشند در مولد ملوک
این معانی دلالت کند بر پادشاهی بزرگ و در مولد عوام و سفله بر
[illegible] باندازه درجه و مرتبه ایشان [illegible] هر که از عوام نبود
[illegible] رسد او وزارت یا امارت [illegible] باقی و وقت مملکت و
پادشاهی [illegible] طالع [illegible] دلیل کند [illegible]
و صاحب عاشر با انتقال [illegible] بوقت [illegible] مملکت رسد و [illegible]
[illegible] بوقت [illegible] با انتقال [illegible] بوقت [illegible]
بوقت [illegible] و [illegible] و اگر صاحب طالع مسعود
[illegible] زحل و مشتری و صاحب عاشر [illegible] کوکب مسعود
[illegible] عاشر [illegible] دولت [illegible] صاحب طالع
و [illegible] کوکب [illegible] کوکب دیگر [illegible]
[illegible] و اگر دو کوکب [illegible] طالع
[illegible] مملکت [illegible] صاحب عاشر [illegible] از طالع
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] دیگران [illegible]

ودولت و مملکت گفته باشد مملکت و دولت بوی رسد و اگر عکس این صد موالید
متفق شود هر یکی از ایشان بمملکت رسد و اگر خواهی تا بدانی که کدام مملکت
دورتر رسد هر کدام را صاحب طالع قوی تر دیگر باشد بانفصال یا اول الاتصال
و بیاید و در دیرتر ملک گیرد و طریق دیگر ستاره صاحب طالع الملک اگر
مقارن طالع الملک بود وقت خود در اول کار رسد و اگر تسدیس بود وقت تمام
و حولی و اگر تربیع بود هم بگران وقت تمام عمر و اگر تثلیث بود وقت آخر دولت
و اگر مقابله بود وقت آخر موقت حال قائم باشد صاحب وقت باید که
اگر ترسد که حال پادشاه چه بر سر او آید با صاحب قولی که بسر فلک آید حکوم
باشد و لیکن بیرون آورده و قائم مقام الله ستاره نحوست اعلام در ساعت دفعت
کند بر مقام قایم دلالت کند و اتصال صاحب اول بزحل از مقبول باشد
پاک و ناظر بود دلیل کند بر نیکوی حال قائم و صلاح وی و عدل و طالع هشتم
بر او بکوچ کردن و اگر صاحب مقارن نحسی بود وقت قیام قائم
دلیل کند بر نیکوی حال با قیام وقف دو ساعتی قبیحت و اگر طالع
میان سعد بود نحس و سعد نیکی باشد و نحسی از پس بر صلاح حال با ابتدا
و دو ساعتی قبیحت اگر نحسی بیشتر و سعد از پس با ابتدا و آخر
و نوافق صلاح و نیکوی و اگر مخصوص الحسنی با او و نکونظر باشد و اگر مخصوص
السعدین با او و لیکن نظر کند و صلاح و اگر صاحب بیت مقصد نظر
بود دلیل کند که عاقبت در شتی و عیبت و بر او و اگر مسعود و قوتها
نیکو دارد و عدلها نیکو کند و نام نیک و دولت و فا کند
و اگر از مقابله و عیبت را از وی هیچ نوع بیشتر و اگر صاحب طالع

مقارن زحل دلیل کند با فتنه او کردن بر رعیت و ظلم با فقر بر دو نکبت و ال
و اگر مسعود بود بر ظلم باقی دشمنان بود و اگر با وی دلیل کند بیع باشد
و نیکو کند دیگر مستقیم باید دلیل که پیش از اینکه از الزم بیرون کند
بیکار انفصال کند دلیل کند بر سعادت بعدد قصد اگر مشتری نحوست
ساعت که قایم بیرون آید مستقیم باشد و نحسی با زحل یا مریخ طالع اعلام
از برج طلوع کرده ناصر در برج منقلب دلیل کند بر نسبت جمع آوردن مال
و حرص بر آن و اگر در برج ثابت شده قایم بود و از مدت وی
در ملک و نام و آوازه و رد و ورود و ملک ما استوار دارد و اگر مشتری
ساقط از نظر طالع الملک بحث در آن بکند و باید که روز کار طالع
و اگر مشتری کنند انتفاع دلیل کند بر بسیار جمع کردن مال و اگر با مریخ
بود مقصد با یکی جمع کنند باشد و اگر مشتری زایل بود و مریخ بود مقصد ملک
اتفاق کند بر حق و باطل و مال از وی بیع و قدر بیشتر و اگر مشتری با
ایشان دو خانه خود و مال در صلاح رعیت بیرون کند و اگر مشتری در
برجی موافق خود و موضع قوی از طالع باشد از نحوسات و سعادت جمع
کند و دو طالع و نفس بیرون و اگر عقده را با پا کند مال بیشتر و اگر
رضا دو کو طالع باشد در شرف و عشرت ناظر قایم عمارت کند
مرتفع رأس و طول نا کرده بر اعدا و ظفر کند [illegible] و اگر مریخ
با اتصال نیکو و دو خانه مشتری و مشتری در خانه وی دلیل کند بر دلیل [illegible]
و طاعت داشتن رعیت و آزاده بود و نعمت و قوت الا آنکه دو قوی
دشمنان قاهر اگر کهل او را بر بیت و نحسی ناظر مریخ و مشتری در دو سه طالع از

مواضع محمود و همچنین اگر برج دو خانه یا از خانه دو خانه مشتری نظر مشتری در وی کند
لیکن دلیل کند بر عز و ارتفاع در عالم و بعد صیت و اگر مریخ سقاقط در نظر و العاقبه
و کهم الجزو و همچنین گویا فلسیدر از اقران او کند و اعضا باشد با ایک سلیع
و در آن سوء و اگر طالع یا در قیام در قایم و اسی متقارن کوکب سعد دلیل کند بر قوت
حال قایم و غلبه وی بر اعدا و رعایا و هر گاه که متنی نزد قیام قایم به برج مستقل
و برج خانه الیه و غیر ناظر بود دلیل کند بر خروج لشکر بروی و تقارب حال
قایم و شورش آشتی مردم بر او و خون دادن وی و اگر مریخ بر زحل مستقل دلیل کند
بر آن لشکر قایم و طاعت دارند و با ضعف حال خواهد بود
مقارن آن حال خاصه که زحل با مریخ و دو خانه خویش و اگر متنی مشتری ناظر
به نظر از زحل یا سیاره خواهد بود قایم از ضعف حال سبب قایم و غم خوردن
وی از آنچه هست و اگر مشتری بر زحل ناظر بر ضعف حال خواهد بود ظفر یابد
قایم ما حصل با آنکه بود در برج خویش که متنی بر زحل مستقل سلامت قایم
و ظفر و قوت بود و اگر متنی از مشتری منصرف و بمریخ مستقل و با زحل نیز
آنکه برج بیرون آید دلیل کند بر خروج خارجی از اهل بیت قایم یا کریم
ابو و غم لشکر بنشیند و بیابد ظفر و برابود خاصه که زحل مسعود باشد در
برج خویش و اگر متنی مستقل شود به زحل و از آن برج بیرون آید کمال خواهد بود
لیکن و از خارجی رنجش باشد و اگر مریخ از مشتری منصرف و به زحل مستقل
مستعد بیرون آید بر قایم از اهل بیت شوکت و اگر مشتری بر زحل متصل قایمت
دارد نیابد قایم بر او و اگر مشتری خانه الیه و با آنکه کار دفاع می‌شود اگر در
و اگر یکی از کواکب دو خانه انجم و در شرف خویش و ضعیف از آن باشد که همچنین

دارنج باشند و سخن بشنود و اگر دو دهم فی در هبوط حال قایم ضعیف بود و
حال در ضعف با قوت و نیز سلطان بود در طالع عاشر یعنی اگر بروج ثابته شود
در آن برج دلیل کند بر سعادت قایم و درازی روزگار وی و اگر کواکب
این مواضع مذکور در شرف خویش با مشتری یا در خیز خویش با دو خانه ثابت
بود و زایل لیکن دلیل کند بر سعادت سعد و اگر صاحب رابع با صاحب طالع در طالع
یا در عاشر بود فرمان بر دار اعدا و وی را و صاحب طالع با صاحب عاشر در
رابع بر طاعت دارد و مر اعدا را و اگر کواکب الملک یعنی بر کار نشستن عدل
و داد است و اگر الحجد یعنی بر ظلم و جور و اگر صاحب بیت الملک منحوس شد صاحب
الملک بر طرف کردن اموال و او منصرف بر جمع کردن و اگر غیر ناظر مال را نبرد
و این همه قدر بنا شد سرفت عمر قایم و معتزل او و اگر او منکر سعود قت قیام قایم
و بعد از دو حالت او منکر بطالع عقد لوا با تاج نهادن بر سر یا بر منبر
خویش نشستن و وسط السماء طالع بیرون آورد و میل مع و اگر خواهد که
هوا المید را بیرون آورد آن که شرف درجه طالع میان مهر احوال آن زوجات و برا
و لشکر ببر وسط السماء مر احوال پادشاه برد او و شرف و انتها آنگه همه در
و راه و لشکر و وسط السماء مر احوال پادشاه لشکر آن و اگر تربیع و مقابله و مقارن
نحس رسد دلیل قطع کند و اگر فقد از یکی باشد از انتها یا از مسیر دلیل کند
بر قوت و اگر انتها درجه طالع تحت بنجم رسد و نحس سخت قوی بود دلیل
کند بر قطع و اگر نحس قوی نباشد دلیل کند بر بیماری و اگر لشکر درجه عاشر نحس
دلیل بود و اگر فاسد دلیل قاهر و اگر برج دو خانه ملکی کند بر قطع و همچنین شهادت
خواهد در آن باب از انتها و مسیرات طالع ملت و قران دولت هرگاه

بتربیع کوکبی یا نحس کوکبی رسید و اسهم و تسییرات طالع و عاشر بر سهمی نحس رسید دلیل
کند بر قطع ذکر سلطان شود و اگر در سهم سلطان نحس از برج نحس با نحس
رسد و بار نکرده و در ان فصول که یاد کرده شد دلیل است بر احکام [illegible] و حال
ملوک و پادشاهان [illegible] عمل و سلطان و معرفت و عزل او بنگر
بصاحب طالع و صاحب عاشر اگر بهم متصل یا مقابل بهم [illegible]
عمل و سلطانات خاصه که در برج ثابت و اگر مقابل بهم در زایل طالع
از ان عمل و ملک بیرون آید و باز ملک باز گردد خاصه که مقابل بهم
سعود بود [illegible] و دیگر است و [illegible] قمر اگر
در برج [illegible] هیچ کوکب نحس باشد [illegible] عزل
و اگر صاحب عاشر بصاحب هبوط خود متصل عمل و ملک را [illegible] کند
و اگر صاحب هبوط [illegible] آنرا [illegible]
صاحب هبوط و صاحب عاشر [illegible] متصل [illegible] ولایت
باشد و اگر صاحب عاشر متصل بصاحب طالع و قمر و طالع بر ان دلیل
کند بر عزل و اگر صاحب طالع [illegible] کوکبی [illegible] عمل
و سلطانات خاصه که [illegible]
[illegible] طالع است و عاشر و اگر در سیم [illegible] باشد
عمل [illegible] خصم [illegible] صاحب [illegible] ناظر باشد از نظر مودت
[illegible] و اگر آن کوکب که قمر را [illegible] کند [illegible] و اگر ان
نحس قمر را [illegible] شود خاصه که نحس در [illegible] ضعیف باشد
و بسلطان و عمل [illegible] شود خاصه که نحس در [illegible] بود و اگر

درسیم اهل ولایت بروی خصم شوند و شدت بیش آید و اگر [illegible] طالع
در وتد بود [illegible] طمع باشد و اگر ساقط [illegible] طمع باشد و اگر
[illegible] قمر بصاحب طالع [illegible] نحس صاحب طالع
نظر دارد و [illegible] اما اگر قمر از وی منصرف شود و اگر او [illegible] شود
و اگر صاحب عاشر بصاحب طالع متصل شود [illegible] حاصل آید
[illegible] صاحب طالع در اوتاد باشند اگر در عاشر [illegible]
که سلطان [illegible] و اگر در طالع [illegible] و اگر در رابع
کسی از وی [illegible] کند [illegible] بیند [illegible]
[illegible] و تربیع و مقابله بود [illegible] و اگر
در رابع [illegible] و اگر صاحب طالع در [illegible]
در [illegible] طالع [illegible] متصل شود [illegible]
[illegible] و اگر در [illegible] طالع [illegible]
مریخ [illegible] و اگر صاحب [illegible] و حوت [illegible]
خاصه که مریخ [illegible] صاحب طالع باشد [illegible] طالع دلیل [illegible]
[illegible] و اگر صاحب [illegible] طالع مشرقی [illegible] دلیل کند بر [illegible]
حال [illegible] و اگر در هبوط [illegible] ساقط [illegible] کم
[illegible] طالع دلیل [illegible] ملک [illegible]
صلح [illegible] طالع [illegible]
[illegible] طالع
و صاحب طالع [illegible] عمل او [illegible] باشد [illegible]

واما که باشد وحصین وهر کوکبی که تعلق با حصین نظر کند دلیل آن بود
وآن طرف با عامل باشا ملک است و طالع برادر وهمچنین هر
کوکبی که در دوازدهم دلیل دلالت باشد و نیکو حلقه نیز از طالع
و حصین و کوکبی که در طالع باشد در هر دو را از دوم طالع و
از حصین و آن عامل اگر پس از آن بوده است از رابع و حصین آن
عامل است آن را که تعلق داری باشد از یازدهم و حصین بر یکی از آنکه
مشکل و صلح وقت و خیر و شر و آنچه بدان حکم کنند بوصل با نه
مرا اما اما که بینی از ذی الحجه برآید چندگاه و ولایت و نشسته است گر
از در طالع با در وسط الی که برآید از دو رجات چه از آن است
ماه باید و رجعت باشد در هر از رجعت جمع شود از سری بیکی بر یکی از
بهم سلطان که باشد بنگر که کدام کوکب است اگر خداوند حد در شرف
حول است اهل زمره [illegible] و سعد [illegible] اگر [illegible] حد راضی قمر
با نحوس باشد و نحوس با کمال نحوس بود [illegible] وصل
و اگر خواهی بدانی که او کدام جهت است بنگر بصاحب طالع با آن
کدام برج است اگر در آبی است از مشرق و اگر در ربع [illegible] و اگر
در حوت از جنوب و اگر در آتشی از شمال و اگر صاحب در طالع
زحل [illegible] از مدوان و اگر دیگری از [illegible] که در افق و اگر
مریخ [illegible] و اگر [illegible] هفت کوکب فصل
و اگر خواهی با رعیت بدانی که بنگر بصاحب ربع و صلاح و فساد و نظر
و اتصال وی بصاحب عاشر و از آن حکم کن و اگر خواهی احوال [illegible]

مرا از آنجمله کمر و از صاحب نجم و از سعد و نحس و نظر و تقابل نجم [illegible]
اگر [illegible] طالع سعد بود و ساکن و اگر نحس [illegible] الوان
و عقد بود و اگر قمر بیکی از نحوس نحوس دلیل کند بر عقاب رعب و گر
داند النور و با مریخ بود و گر زهره بود و گر مریخ در سابع باشد اگر سعدی
در طالع بود در آن عمل کسی شود و گر کدام مریخ زحل بود و گر
بود و صلح قمر با راس بود با ذنب دلیل کند بر سبب [illegible]
و گر [illegible] در برج منقلب شود و [illegible] و واجب بود و گر قمر
در برج [illegible] با ذنب [illegible] در آن عمل هیچ ضرر [illegible]
[illegible] و قمر [illegible] در برج [illegible] سعود کرده و [illegible]
نحس متصل و گرد [illegible] سعد [illegible] سعود گرده و در آن عمل
[illegible] و [illegible] کرامت و سلامت بود یعقوب کندی
گوید [illegible] در باب سلطان [illegible] طالع و [illegible] اگر [illegible]
[illegible] دو دلیل [illegible]
[illegible] دلیل کند [illegible] عمل
تمامی [illegible] باشد [illegible] شود [illegible] کار [illegible] شود
[illegible] و ضعف و [illegible] ورجوع
[illegible]
قدر حکم کن اگر سعد کند [illegible] عمر و عمل از یک
اعظم باشد و اگر زحل از سابع [illegible]
[illegible]

صاحب طالع بود که بکوشش باید و اگر صاحب طالع از جهت سائل اعوان
و اگر صاحب ثالث از او باشکوه و نیک بهجت باشد برادران از صاحب طالع
خود باشد اما اگر صاحب سلطان بسیار ضعیف و اگر اندر طالع
قمر المشتری دران ناظر در خانهٔ کواکب اگر ... سیر باید و نیک
اندر ... اگر ... بود با ... در خانه سعد ... و صاحب
خانه ... ماه ... روز ... و بهجت ... کوکب
دان ... کرده دوری باشد ... عمل ... سلطان
ان اگر ... سلطان بود ... صاحب عاشر اگر ... ناظر
... باید است و ... که در برج ... باشد اگر صاحب
الامر ... باشد ... حوت ... در برج ... داخل ... قطع
... و ... از ... طویل کرده ... جمع شود
با ... هبوط ... و ... ضعیف عمل و سلطان باشد
و اگر ... منحوس بود یا محترق از عمل و سلطان معزول
گردد و ... در برج ... و بهجت ... کوکبی شود که آن
کوکب ضعیف بود ... صاحب عاشر ... حکم و ... دوم
و ... کوکبی ... متصل ... باشد ... بود ... باشد
... و اگر صاحب عاشر منحوس بود ... و ... معزول
شود باشد و اگر ... دو ... اگر ... در برج ... شود
و اگر ... برج ... باشد و اگر ... معزول ...
... کوکبی ... عاشر ... کوکبی ... چیزی اگر در

عاشر ... بود با برج ... صاحب عاشر ... هر درجه را ... و اگر دو ... درجه را
ناظر و اگر ... هر درجه را ... یا ... و اگر ... بکس ... بود ... سعادت
و دولت باشد ... یا ... باشد و اگر ... اندر ... سلطان
... باشد ... برج ... که ... کدام کوکب ... گفت
... آن ... و اگر ... سلطان ... سکر
... و آن کوکب که ... بود ... و اگر از ... و دلیل
پرسد ... صاحب عاشر یا قمر در کدام برج ... صاحب برج
دلیل رعیت و دلیل ... سلطان باشد ... دو ... و
دشمن حکم کند اگر صاحب عاشر با آن کوکب که دلیل سلطان است ...
باشد ... کوکب ... دلیل ... سلطان ... رعیت ... و اگر دلیل
رعیت ... رعیت ... سلطان را مطیع باشد و اگر صاحب عاشر با دلیل
سلطان ... دلیل رعیت ... دلیل سلطان
بود سلطان ... و ... اگر ... دلیل رعیت ... دلیل
باشد و ... برج ... و ... دلیل سلطان ...
... و ... فوقها و اگر دلیل سلطان ... باشد ...
... که ... باشد ... حکم ...
و اگر دلیل سلطان ... سلطان ... باشد اگر ...
در برج ... باشد یا برج ... صاحب هبوط صاحب ... باشد
با هبوط دلیل سلطان بود ... و اگر سلطان ... باشد
در طالع حکم کرد ... از عاشر ... سال را ... را

از نحوست و فسادی که ان خصم را افتد اگر صاحب طالع علوی و صاحب طالع سفلی
دشمن خصم فرود نرود که کشف آن دست قوی تر بود باشد و غلبه خصومت
حکم همین است نحوست وقت عزل سلطان از دولت و ملک و سال یکی طالع یا عاشر
از هیچ کوکب نحس که وی را نظر دوستی بود در وقت که آن کوکب محترق شود
در اوتاد طالع او دلیل عزل است و کرد طالع کوکبی ناظر نبود و در عاشر
کوکبی نحس که وی را شهادت نبود در درجه وی و حکم با صاحب هبوط آن برج
متصل شود دلیل عزل است و هر وقت که صاحب طالع با صاحب عاشر قران
شود نه در اوتاد و دیگر هر وقت اگر منحوس یا محترق یا راجع باشد و چون
مکان سلطان زایل بود و دیگر در درجه عاشر اگر کوکبی وی را منحوس کند و
متصل شود منحوس باشد چون قمر در وقت نحس کند و صاحب عاشر در وقت
عزل بود مکره نحس از آن موضع زایل باشد و مشتری و زهره بر آن
موضع شرف اتفاق کند منزول نشود و اگر نجم و ابدا نیستی آمده دیگر
داو نادر نحوست نکرد اند در عاشر یا درجه نحس دلیل زحل در درجه یکی سالی
یا ماهی یا بعدد درجات مطالع فلک مستقیم یا بر ساعت مستوی ازو
مطالع یا درجه دوازده ساعت و روز یا ماه و ماه یا روز و روز یا هر اره
است و متصل یا سه دو جزوی دلیل آن بوده است و بعضی حکما گویند
مکرر از درجه عاشر یا درجه نحس بدرجات مطالع فلک مستقیم اگر سعد و
نحس اجزا ساعات در درجه عاشر قسمت کند اگر بر دو آن آید هر ساعت سال
بود یا ماهی یا روز در بلندی ازه عاشر ارباب و منقلب بود و صمیمی وقت
سلطان اعاقب که بدولت باز آید یا نه بنگر با اتصال صاحب طالع و عاشر

اکر

اکر میان ایشان اتصالی قبولی بود و فاعل التدبیر نحس بود ناظر ایشان السلطان
حوالی باز آید و اگر فاعل التدبیر سعد بود ناظر ایشان و قمر نور دهد کوکب و حوالی
در کند با با آن سلطان حوالی و همچنین اگر کوکبی نور دو الحال جمع کند کوکب
الی و اگر اولی علی هیچ صبر یا شد نکر صاحب طالع اگر راجع باز آید
دیگر قمر صاحب عاشر یا طالع و صاحب عاشر بموضع حوالی طالع باز آید حاضر
قمر در برج سعد بود و کر صاحب طالع یا جمع باشد نکر قمر اگر صاحب
طالع متصل با کوکبی بود در طالع یا کوکبی در عاشر باز آید و کر صاحب
عاشر صاحب هبوط خویش اتصال کند دلیل عزو ناامنی و بحث صاحب
طالع برد و کر دلیل عاقبت بر دلیل سلطان متصل باشد دلیل سلطان باب بود
دیگر منصرف شود و دلیل سلطان بر دلیل عاقبت بر دلیل شود متصل شود
و کر صاحب عاقبت بر دلیل طالع متصل شود دلیل کرد و نیز قوت
مدتها دلیل سلطان از یکی و بدل اگر صاحب طالع کم کند قوی و
متصل بصاحب عاشر در برج سعد و سال آن حصول و انتقال او بود
دلیل که بر و شدن دلیل سلطان و متکون صحت و نفع یا ضرر حاصل
اگر اتصال ادا و تا و حاضر در حظوظ و قمر متصل بصاحب طالع سعد و
مدت آن حال کمی قطع کند و اگر قمر منحوس باشد و صاحب قمر در طالع
یا دلیل صاحب طالع منکوس و سعد یا نحس کوکب قمر و انکار آن و اجتماع کند
نکر و کر آن دلیل که نکر ظاهر منحوس باشد صحت تمام شود و آن کوکب
طالع را با صاحب قمر را منحوس کند فی الحال اندر مرد لیکن و از جرم او
حاضر و دروی بود **فصل** در طالع مولود تا معلوم کند طالع او تجربه

الفقان ارجوزت و قبول کند و موافق مکند مر اورا بود و ملک و دستر و
صحبت ایشان منفعت یابد و اگر کشف آن و سبب اردی یکی داد اورا
انکه مال از سلطان ریاست یابد منفعتی بود بازاگر قمر سهم العاقل
و بهره و سعود دلیل کند بر فی صبر منفعت یا بتدارد جایکه کان و اگر
کشف ای بود هیچ صرف یابد و اگر صاحب قمر و سهم السعادة محبت کند
در برج سهم السعادة ناظر دلیل کند بر مولود الفقان یا کرکش باشد یا
و سکر نقد حب صادق خیر و یا کوکبی و دران سال اگر دلیل طالع کوکبی
دیگر دونامبره دلیل دریا وزی هم از مال سلطان بهره مند باشد و یکی حریص
و طلب و برخ و عنا و اگر صاحب صادق عزیق صاحب طالع سفل و در
طالع مال سلطان ساید یا حریص و طلب و اگر نظر ارجو و دیگر
و اگر از جنس مریخ و مشتری هم و زهره اوستی و اگر با مال بود ان بود ناظر سهل
ماصد کر قبول کند مرفت صاحب عمل و صاعد از قبول الله و نیکو
بشمس و صاحب طالع اگر سال آن الفضا بیشتر مولود در اول عمل
روزی بود اگر القضا صاحب طالع را بود یا بجنس القضا صاحب مولود
و طالب کار سلطان بود و اگر القضا بشمس الجوابا صاحب طالع القضا
طالع سلطان طالب کار او بود و اگر سال آن قبول آن بهتر
ابتدا مولود سال یاد و باشد یا کار ازو مالک حاصل کند و قول
در دست ایشان باشد و اگر آفتاب قبول طالع بود یا صاحب طالع ضرر
قوی بود و اگر قمر با صاحب طالع قوی مولود و در کار رجلی قوی بود و اگر صاحب
آن قائم عطارد یا مشتری او صاحب طالع بود و سعود برابر بود و در کار صنعت وقت

داما و اگر نیکو حال بود داوازه گردد و اگر بسعد اراد کب جمع کند و اگر
قبول مال شود زیرت آمد و اگر از رضا با دیر برسند سکر ایضا و ولی
عاشر را بود دلیل و ورتبه بیان دلیل طالع دلیل نه ورتبه از نظر
دالضال بود بنعف و مخالف حکم کرد انکه از حال و درسعد دلیلی
در رفاز بود و اگر صاحب این ضرر در برج حسب سهم باد و در مولود بکم
بود دار غره دیگر و اگر صاحب این ضرر زهره بود مولود کار باشد
و ضرر او زیران بود و طرب و اگر مریخ صاحب طالع بود سعد و دو کار
لذح و کار او سخت و اگر ایشان صاحب طالع بود دو
از این برحل منحوس باشد و اگر شمس کار سلطان و اگر منحوس نیکو کوکب
ازان کواکب که نحوست صدا بر کو ازان کار و اگر در ان صاحب تحقیق بود
مولود کار و کیفیت و لطف بود و اگر ازان بهره و نیکو باشد صاحب
رابع را در طالع بود مولود از سلطان بهره مند بود صاحب صاحب
طالع را و اقتاب را بیند و اگر آن کوکب عطارد با مشتری بود و نیکو
حال مولود ازکیاست و عمل بهره مند و ضرر او ز صنعت وقوف
بود و مرا الهام خواهند بود دلیل عمل باشد اگر قمر در عاشر یا عاشر
دو فانی قمر نحس کار وی دو ذره بود و بر روان سعد بادی
بوست بود یا سیر یا طوالع یا اکی کرد و دستر اگر قمر متصل
کار وی با امر وی با سایبانی و الجذ برین یا مشتری و اگر بعضو در متصل کار
وی سخت نیکو حال صراف و دوبه و غره و صنعت معدود کوه جوهر و بشر
بازرگان بهمن بیرون در کرام بر جست و ایام برج دلیل کرام بهتران است

مشتری را برای کار نسبت کنند مثلا اگر مشتری در خانه سیوم بود (دوم)
با مجانس حیوانات نماید والقصه قمر نگاه کند که هم برای جنس نکوی
اگر قمر برج متصل بمشتری وی در سفر با عز ... و عمامه مانند آن
مج و طبع مریخ و اگر بشمس متصل کار وی با سلاطین و اگر بزهره متصل
زنان و مطربان و عطاران و اگر بعطارد و با دبیران و مانند آن
و حکم تولیی و منشیان ... چون مطرزان و مانند آن و اگر قمر خالی سیر
باشد عطارد ... و صنعت ... خاصه و صدری و اگر عطارد
با زحل متصل کل کاری و دروکی با کارش ... باجاکسا خوب بود
با استادان ... و اگر بمشتری متصل کار وی بعلم و فقه و صنعت
پاکیزه و بعبادت و حکم ... و اگر بمریخ متصل کارها را آتش چون
ذرگری و ... و مگر کارش با ... و حاسب بود و اگر
بزهره متصل بزازان و عطاران و مرد فروشی با مطربان و ... آ
با عیب و استاد ... و اگر صاحب ... زهره متصل وی ... کار
بود ... اگر بزحل بود و صحاف فروش بود ما گوهرها و که ... قیمت
و اگر زحل در برج خاکی ... فرو ... کرد و کار ... را آنچه
چون آهن و ... و اگر بمشتری بود و متصل وی ... از
مانند آن و اگر عاشر خاکی شمس بود و متصل وی ... و سلطان بود
بود و اگر شمس بزحل بود ... کار سلطان باشد و اگر بمشتری متصل کار
وی امانت بود چون حاکم و ... دارد و مانند آن ... فرود
گوهرهای قیمتی و اگر صاحب عاشر مریخ ... کار آتش

وسلاح

وسلاح و اگر مریخ بزحل متصل بود که کارش ... و گوهر کم ارزش و مانند آن
و اگر بمشتری متصل سلاح فروش و کارها که ... و ملوک ... کار
آنچه ... کننده این کار را باشد و اگر بشمس متصل کار را آتش و
سلطان ... دارد چون ... و جوشن و زره و مانند آن و اگر بزهره
متصل زرگری و ... و اگر بعطارد متصل ... درم یا
درم زن ... و اگر ... صرف ... و ...
با ... و ... کند و اگر بقمر متصل ... با طواف ... طو
... کند ... و ... اگر صاحب عاشر مشتری ... ادی
... و ... حکم و ... دارد و اگر برج عاشر خوف
و قمر در ... در مشتری ... قمر در ...
متصل ... و ... فروش که هم گوهرها ... فروشد با سط
... بود و اگر مشتری ... از ... طالع ... زحل
متصل ... با صنایع سلطان ... و ... و ...
... طالع ... در ... و ...
باشد هر کاری که کند زود برآید ... و اگر ...
... و اگر راجع کار وی همه ... و اگر ...
آن کار وی ... و اگر در ... و ...
و دولت ... خاصه ... البرهان و ... و اگر
هبوط و راجع ... وی ... با ... اگر صاحب
طالع علوی و صاحب عاشر سفلی ... کار ... اگر

١٣١

صاحب حادی عشر سفلی و صاحب عاشر علوی و عطارد در اول
شهادت و صاحب عاشر علوی و عطارد آن کار [illegible] کردان
را آید [illegible] کران اگر صاحب عاشر علوی و صاحب طالع سفلی [illegible]
خود کار کند ان [illegible] اگر [illegible] یکدیگر [illegible]
هر برج را [illegible] دوازده برج حمل و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
دو [illegible] و [illegible] جوزا [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
سرطان [illegible] و [illegible] و [illegible] کاری [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] عقرب و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] قوس
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
دلو کار [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] کواکب زحل [illegible]

بکن کرد

وکنی کری [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] دوازده [illegible]
[illegible] مشتری و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] مشتری [illegible] مریخ [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
کار [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] شمس [illegible]
و [illegible] و صاحب [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و عقاب [illegible] و [illegible]
زهره [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] زهره است عطارد

سفر نه و بنا ارد و حکمت و حساب و منکل و ید اله و زر نو کی دستا دل
منجم و کتاب او کتب و درس و منطق زن گوهر کرد و رسم یاد سوزن
کری دکمنا کری و ورد دکری دعوا مل و صندوق تر سیر دا تخاب
و قفل و کار و فند کرد و سوزن و طیب دکان تذکره و دست کار بسیار
و سیم مالاما و سیم حوزه و سری ماهگیر کری و مال کوی و
اسطرلاب سنی و با قیدنا حس و حلد و دست و لوری و هر چه دارد
نبات نه لوده ماریکت هم نسبت عطارد است قمر صاحب صورت و نگی و
جاسوسی و ما نگاه دار و سب تحکم کردن و دلالی و حمال و دهقانی
کری و نقاشی و کار و دکشتی بان و غواص و سیار کری و ترجمه و
و ملکه و بیگی و ماهیان برگری و طلای و با غبانی و رباط بان و وفا دیر
حاکر و رسک کار هم اقبال و نیب قمر است معرفت بقاء بهار
ه تا چند باید بیکر بیوقت عمر بود آیا بوقت کدام خشنود باید بوقت طلعت
داد و ماوق حلول سعر عز جوس با طالع آن ساعت سوال کند
و لف حد برق برج قمر اگر یا کرده داد ارکوت و کسان در دوران
بات وما بدار لطوا اقرون تر ارکیال دیگر آن برج که قمر در و وقت
دم اصحاب برج بنا سد سکر بران کوکب قمر نوی متصل باشد اگر معمول
وما کرده ارکوبت و مسعود علی بعلت باثبت دیگر الفات قمر کوکبی
نحس باشد کوکبی محترق سکر بران درجه قمر در ان آن نحس با او اقر حد
درجه است هر درجه ما هر باشد چند ایک لود وقت عزل و
سعاد اگر هیچ کوکبی درو سوارد هر درجه را دو انقد او رحال

هرکی

هرکی بر سه ستع باحد سعدی و دولت یابد کره و در سبطا با تقرانه
منفعتها یابد و اگر بر آن سعد نحس متصل باشد از سعادت کم کند یا
از قبل آن سعادت غم یابد و بر بیش آید و دیگر آن نحس قوی تر از
سعد باشد حد کامه و سر و کمی رزک بیش آید ولکن معزول شود و
اگر ایها در حد عاشر لعح یا بحمد نحس سعد معزول شود و اگر سعود
بر آن نحس متصل معزول شود و لکن غم و مکروه بیش آید و زود نیکو شود
و دیگر آن سعد قوی تر از نحس غم شادی و دولت یابد و اگر آن نحس
قوی تر معزول شود و بلا است و دیگر نحس بر آن نحس ستع افکند بد
بد بیش آید و مکروه بر مکروه افزاید و شر و بلا از حبس آن فرمایند
ه نحس دروی باشد و بیزه نقع از حبس آن حال که سعد در ملوات
دیگر در طالع یا در عاشر کوکبی باشد مستوما و یست بر کار و آن کوکب
محترق شود در او تا در طالع آن وقت معزول شود و اگر شمس و قمر در
طالع بود یا در عاشر در وقت حلول و بیگ عمل با ملک او هر نا حیف
یا عمر لود بر کار و نحس بر آن موضع بخش یا قمر رسد او در اصل طالع او
بود و ما لو متصل دیگر زحل در عاشر یا در طالع و کوکب سعد بوی متصل
باشد و زحل مسئول و مسعود دلیل کند که تغییر در ان عمل باطل باشد و دیگر
آن کوکب منحوس بود و زحل عمر معزول با منحوس باشد بس ها رود کر یا
منحوس و در هبوط یا محترق یا در وبال دلیل کند بر سیر دونه دیگر مشتری
در طالع یا در طالع عاشر در نا کرده از عوت دوازده ها و دیگر مجموع
منحسها چون هبوط و او ان دو بال و دوازده دو زن گر مریخ در طالع با

در حالت و سعود و سعدی بود ناظر با قمر سال کرد هبوط یا محترق با دیگر
با منحوس با قمر ماه دیگر با محترق در هبوط یا در وبال با منحوس با قمر روز
دیگر این که گفته شد حالت نحس بود و نیکو حالت نوزده سال دیگر منحوس یا در هبوط
یا در وبال نوزده ماه دیگر مجموع منحوسها نوزده روز دیگر زهره بری حالت
هشت سال دیگر منحوس هشت ماه از دیگران و اصل هشت دیگر مجموع منحوسها
هشت روز دیگر عطارد در بری حالت بیست سال دیگر منحوس بیست ماه مجموع
منحوسها بیست روز دیگر قمر شمسی و نیکو حالت با دلیل فلک و حمل ده
در طالع ناظر در بیت بیت پنج سال دیگر بر حالت بیت پنج ماه دیگر
مجموع منحوسها بیست و پنج روز و ماهای هم بر همین سال دیگر اکثر نیکو حالت است
او بر آنها بود ماها و هرها دیگر سعد بلدی یا ظاهر از موت از طالع که و قوی
نیکو حالت سال صعوبی خوش هم بر آن افزاید شد سیوط منحوس
در طالع یا در حالت در زهره بود یا در از طالع که مراعم حوس از نظر
باشد پس مشتری دلالت کند بر هفت اندر سال و زهره هشت سال بر زیادت
کند یا ماها هم بیست سال کرد و دیگر مشتری دلالت کند بر هفت اندر ماه و زهره
هشت سال و بر افزاید دیگر مجموع منحوسها بود زهره را هشت روز و روز
دیگر بر هر نظر بود بکاهد چنانکه زحل از نقص بود و مریخ از ربع مشتری
ناظر بود باندازه سال صعوبی حوس چندان سال کم کند دیگر نحس ضعیف
حالت باشند باندازه سال صعوبی حوس ماها کم کند دیگر مجموع منحوسها
بود باندازه سال صعوبی روز کم کند دیگر سیوط ما دراس بود چنانکه سال
صعوبی سیوط دلالت کند بر سال یا ماه یا روز ربع آن زیادت کند

دیگر

دیگر نه و نه طالع آن کم کند ای اصل را نیکو باد و در با حظ حالی حصار
کم کند و نیکو دارد طالع به وقت سوال او وقت بنیان بنهد و نیک نهد
با حصار نیکو بود بدل حصر داده در بیت کی و مرا که حصار او نماید دلیل
حصار دیوار حصار است و در طالع دلیل دیوار دروازه و در دروازه و مرتق اکثر
خانه دیوار دروازه جنوب بنهد و در ربع دیوار و دروازه سیوط
نهد و در طالع دیوار دروازه بنهد آن نهر بهر وقت که نحس داده باشد
آنکه حصار کند شود اگر نحس داده بود یا حصار داده نیکو کنند
حصار بسبب اهل آن حصار باشد و اگر در داده سعد آن باشد که شکر نیکو
مکر نصح دیگر طالع نظر داد و از سعود از سعد مر اهل آن حصار را
نیکوی باشد و شادی یا از حال سوی دیگر قمر طالع امید است و نحس بود
مر اهل آن را بلا رسد از سوها با جاسوس دیگر لعبدی بود در سعد
مر اهل آن شهر را نیکوی خواهد دیگر قلب الاسد یا قلب العقرب بود در
طالع بود در آن شهرستان مردان بزرگ و صاحب رأی باشند و همه ایشان
در بر دیگر آن بزرگ و یار و همه و قراء و مردان و علما آن
باشند دیگر طالع اسد بود آن شهر از بزرگان بود دیگر عقرب یا
و مهر بر کند دیگر قمر در صاحب طالع یار کرد و از نظر سعود و نحس
طالع بود و اهل آن شهر نیکو و اهل شهر صلح طلبند و عبد کنند
دیگر طالع نظر سعود بود صاحب آن که صدر و سلاح هر دو کرده خواهد
دیگر از صاحب طالع از عدد و سعد و نحس صاحب طالع بر نظر بود
بود و دیگر دلیل مر اهل شهرستان را نیکوی خواهد داد و نیز بری شود

و دشمن صلح خواهند و عذر کنند و گر با هر دو دلیل عداوت کند کار امور
و درد دوی دیگر قمر از صاحب طالع منصرف باشد رسول از اهل شهر رحیم
نگردد و رسول فرستد بصلح و قمر از هر دو دلیل منصرف شود و لیکن نظر
عداوت هر دو از آن کند باشد و هر دو دلیل منفصل باشند بمودت آن
گروه صلح جویند و گر هر دو دلیل بهم متصل باشند بنظر مودت سال
[illegible] باشد و گر قمر به نظر مودت بود صلح اتفاق رسول باشد و گر قمر
بنظر عداوت متصل گردد و گر کوکبی دیگر [illegible] دو دلیل بنظر عداوت
نگرد از جنس آن کوکب گروهی باشند صلح نخواهند و کمتر اتفاق کنند دیگر
قمر منحوس رسول حاجت کند و گر منحوس گشته زحل رسول را اسیر کنند و گر
مریخ بکشند سوم اگر حصار کشاده شود یا نه وقت آن که نحس برج
طالع رسد [illegible] کشاده شود [illegible] او در دیگر
نحس زحل کشاده نشود [illegible] حصار [illegible] و گر مریخ از آتش باشد و گر
عطارد [illegible] صاحب [illegible] از زحل بود و گر [illegible]
اگر [illegible] کدام برج [illegible]
[illegible] اگر در برج [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] از [illegible] طالع [illegible] از [illegible]
طالع سال [illegible] معلوم بود [illegible] دیگر معلوم شود از
طالع [illegible] حکم [illegible] اگر طالع
[illegible] وقت [illegible] العالم
در کدام برج است آن برج طالع آن [illegible] برج [illegible] طالع

آن [illegible] آن برج [illegible] طالع آن [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] طالع [illegible]
[illegible] و [illegible] دیگر
[illegible] طالع [illegible] و [illegible]
دیگر [illegible] و طرب [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] برج [illegible]
[illegible] سعادت و [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] اول از سعادت [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب
طالع [illegible] سعادت [illegible]
صاحب [illegible] متصل با صاحب طالع و صاحب [illegible]
باشد [illegible] کوکب [illegible] العالم [illegible] الغیب [illegible] طالع
[illegible] از سعادت [illegible]

و ... گردد

چنانچه بچه مردی بر خواری کند و کار تمام کند و تحویل سنه بر ما حرز رود در سیر
و احوال او و اصل این سعادت آن باشد که صاحب طالع و صاحب عاشر
در برج صاحب برج باشد و قول متصل دارد صاحب برج دوم صاحب
مال مسعود و مقبول اما جهه سیوم از گوشت بود آنچه مردن را
مسلم بر تا عزو شود و یا باز گشتن شود و تا کی نیک بر او فتد هیچ کس او را
دست بر نشد مال او رود او فرستد و بکس نابوده پیر سید و حاصل آن است
که صاحب طالع در برج عزت هبوط باشد و مال او یا محترق بود و مال برج
که باشد و یا هیچ کوکبی اتصال نکند با نحس قاطع با مجموع منحوسها صاحب
دوم با در دوم باشد و اما جهه چهارم از گوشت آن باشد که ... دانا ...
بوده و دوباره باشد و بر او ... کند ... کنند و بر او کسی ... کی
مال ... اما ... کسی تا ای گوشتن ... که گفتند اکنون نیکی
دنیا ... اسقف ... البته و اصل این آن بود که او از برج ...
بیکند ... منحوس باشد یا در هبوط و او را ... در مجموع گوشتها برابر ...
از قطع ... و مقابله و قران و اما جهه پنجم دلیل سعادت و گوشتن ...
... کس ... بر سبیل قهر و غلبه و ظلم ... مال را
سعادت باشد و غلبه ... مال آن گوشت و اصل این آن است که منحوس
در برج خویش بود و صاحب طالع که او باشد و منحوس کند ...
نحس کند از آن منحوس باشد مقبول بود با مسعود و آن چنان باشد
که زحل در جدی بود و مشتری متصل و مشتری با جمع با محترق در دو برج
با ... قطع زحل و مشتری مسعود با مشتری از زحل منحوس شده الوتر و مشتری ...

الوتر

خواهد

الوتر اگر کوکبی باشد او دلالت کند بر صناعت و باشد و تر خویش باشد که او را احتیاج
کسی او که کس بر صناعت خویش باشد که ... از آن
سعادت باشد و ... تباه شود و دلیل ... وقت ...
بعنایت و فضل ... آن کوکب باشد و همچنین دلالت
کند در هر سعادتی دیگر خصوصا از ... و عمل باشد یا از خصومت
و کوکب ... عمل ... و مادر و خصم
ظفر یابد ... و حاجت تباه شود و دیگر کوکبی ...
اگر ... باشد ... باشد و ... منحوس شود و دلالت کند
بر دوام و سعادت در صناعتش تمامت عمر ... صناعت ...
عمر ... باشد و کم ... روزی ... صناعتش
آید ... منحوس بود تمامت عمر
اگر ... رجعت و حصول ... طلب عمل ... دلیل
کند ... از خصم ... شود و منقلب گردد و عملش ...
خواهد ... گردد و بر خصم ظفر یابد و عمل ... آورد و کار ...
قوی شود ... زیادت ... در سعادت اگر صاحب ... صاحب
سهم السعادة با صاحب عاشر صاحب سهم ... از برج ...
با ... و حشمت ... و اگر ... بیفکند ... مال از
دوستی ... کند و اگر ... بیفکند ... سهم ... صاحب ... مال
... کند ... اولاد ... اولاد ... و دیگر
و برای ... حکم ... سعادت و گوشت ... در ...

بر سه حالت است گروهی بر دوام مانند و سعادت ایشان محبت و کوکب
روز بروز فزونتر همی شوند و کار ایشان ضعیف بر میگردد و گروهی از روز
بروز از منزل فروتر افتد و کار ایشان قوی تر می شود اما ملک
سعادت ایشان ثابت است بسبب آنکه ثابت است اولاد سعادت ایشان در
اولاد باشد و هیچ سقوطی بر ایشان نظر نیفتد و در بر ایشان کوکب سعد
متصل شوند و آنها که منزل ایشان منحوس و نیک باشد در حال
روز بروز در وقت بهم آید و ضعف همی گردد و از جهت آنکه است محض
و سقوط از اوتاد و نظر ایشان منقوط باشد و آنها که بازمان زایل بوده و
روز بروز بهتر و بهتر همی شوند آنست که اولاد طالع ایشان صاعد و
نیک و آنها که گاه گاه بهتر باشند و گاه گاه فروتر از سقوط آنست
است که اولاد ایشان منقوط متصل باشد بعضی و بعضی از سقوط با
دو قانع صفت صدقه و احوال این سه گروه بحسب ماضی و مستقبل
حال ماضی را از انصراف کواکب توان دانست و از قرانات اقتضا
زایل و مستقبل را از اتصال کواکب و از قرانات زایل و حال از اتصال
کواکب و اوتاد ایشان و از اوتاد و صعود و اتصال هر دلیل را از
مولود باید جست و هر سه حال است انصراف دلیل از آنکه گذشته است و موضع
دلیل بر جایی که در دیر است و اتصال برآنچه خواهد بود و حال صلاح
و فساد و نیک و بد و نحوست دلیل را انصراف توان دانست و موضع
نکبت نحوست فلک نحوستها فلک با خطر از برش ضعیف است و نحس
نحو نحوست چون زحل و مریخ و دو نحس دیگر بوضع و آن چون عقده [illegible]

که از زحل

که از زحل و مریخ باشد با لطیفت ایشان او بنظر یا اتصال و دیگر نحس آن
زحل و مریخ باشد حافظ برج با مقابله یا مقارنه با بدنس وی نحس
باشد و نحوست اگر با زحل باشد و بر این سبب که گفته شد عرض هزار
دو نحس دیگر است با مکان و مواضع و آن چون راس و ذنب است
دیگر آنکه هر شش حال جمع شود بر زایر و ما نظر از سعدان مولود
را سال خوبی بیند دیگر صاحب مثلثه اول از زایره نیکو بود با این هم
مثلثه و نیکو نهاد باشد و دیگر صاحب ناکه حصی برکت در صمیمه
باشد نیک حکم طعام و دنیا [illegible] مسرف باشد و دلالت بر وقت
که دو دلیل که یک چیز دلالت کنند و هر دو بهم دیگر متصل شوند آن
چیز موکد شود و چنانکه عقد دو صاحب [illegible] ایشان نیکو [illegible]
صاحب عاشر و هر دو بهم دیگر ناظر یا متصل [illegible] ناظر دلالت کنند
بر آنکه عمل و شغل ایشان برت آرد و قوی و عزیز گرددند و در اوتاد
باشند دلالت کنند بر دوام [illegible] سلطنت [illegible] عمر [illegible]
گرداند و دیگر دلیل سعادت ذابر السیر و السعود [illegible] و ابر السعود [illegible]
صاحب [illegible] نیک [illegible] حاجت [illegible] دلیل کنند بر آنکه
مولود [illegible] روز بروز بهتر و نیکوتر شود و سعادت [illegible]
دیگر آنکه کوکب [illegible] مسرف [illegible]
سلطنت اگر دلیل [illegible] صاحب [illegible] باشد یا صاحب [illegible] دلیل کنند
که در سلطنت تا میرد و هرگز او را خلل نباشد و دیگر کی سعود [illegible] و صاحب
طالع وی در عاشر [illegible] متصل [illegible] و مسرف [illegible] مرتبت

سلطانی را که ملوک عالم را مطالبت کرد هیچ صدر را نشاید اگر صاحب
طالع را شمس قبول کند یا صاحب شمس بهتر از صاحب طالع بود
ملک مولود باشد مثل ما دیه کرده و دیگر زحل شمس را قبول کند و موضع
زحل بهتر باشد از شمس یقین یا صاحب عاشر صاحب طالع را قبول
کند یا صاحب عاشر ذوی سهام ان جمله دلالت کند بر اکرم [illegible]
کرده در عالم بکرد و امادر بود البتی اگر قمر صاحب طالع را قبول کند
اگر مولود از مهتران ملوک بود ملک یشود و دیگر چون این ملک کند ولیکن
کار بسی بزرگ شود و چون قبول و بدی و فناء کواکب نگاه کن زیرا
که ملک بزرگ بر جمودی حکم کند بعد ما نزمانی هیچ زمانی بر او ولد اگر
در غیب او را معین نبود و لبوده و دیگر همه ملک بکرد و دیگر قبول
از اتصال اول باول بعمر بکرد و دیگر از اتصال دوم یا بروزی دیگر
از اتصال سوم و این تعالی شده که امروز در بروج سیار و مزد وطلب
دیگر قمر بعاشر طالع مولود در شرف باشد و طالع از بروج ملوک و صاحب قمر
در طالع و صاحب طالع در [illegible] بسیار رسد و بلند [illegible]
اقالیم کرده و بر [illegible] احکام صاحب عاشر در طالع سلطانی کار او
دهد [illegible] اگر مولود مال طلب کند و از آن عمل مالی بر او [illegible] سلطانی
نیکو [illegible] و دیگر مقبول بزرگ کار را دو قوت خانه [illegible]
از کار [illegible] و مولود [illegible] کران بود [illegible] اگر کراو در طالع
منقلب بود و کرانی کوکب نحس بود مولود را از مادر ضرر رسد و کرانی صاحب
رابع را بود صدر از بهر سید و کر [illegible] قمر با شمس در طالع منحوس بود صاحب

عاشر در طالع نه مقبول بقا سلطان بیشتر و فتح ولایت بر کرد خاصه که طالع سرکان
باشد و اگر طالع حوت بود و سمت سنبله باشد بیشتر اگر صاحب عاشر در طالع
زمان بر آرد و دیگر طالع حمل و صاحب عاشر در طالع سمت بر باشد و [illegible]
قبول و شهادت [illegible] یاری خواه و غافل باشد صاحب عاشر
در بیت نه حاصل معاش دیگر ملک [illegible] و روا بود سلطان او را
معاش یاری کند دیگر در [illegible] حاصل و صاحب [illegible] بری
ناظر مطلع و [illegible] بود و عاقبت بیشتر از کارها مشهور و کسان
معروف و از وجوه مشود و از نزدیکان سلطان و صاحب [illegible]
در آمد [illegible] حاجت [illegible] اگر [illegible] و اولاد صاحب عاشر [illegible]
و اندر [illegible] ابدال و [illegible] از اکابر و ملوک [illegible]
[illegible] کرده و دیگر [illegible] منحوس [illegible] صاحب عاشر در
رابع بود [illegible] از مردمان معروف باشند و کار رکند [illegible]
از کارهای متوسط و هم سلطان بود [illegible] و اهل بیت او
در [illegible] کار [illegible] بزرگ یا [illegible] در [illegible]
عمارت [illegible] طلب [illegible]
و از او سلطان صاحب طالع را [illegible] بعد [illegible] صاحب
در عاشر بهتران و بزرگان نزدیک بود [illegible] صاحب [illegible]
خاص [illegible] ملک [illegible] صاحب طالع [illegible] سعود بود [illegible]
در [illegible] بود [illegible] صاحب [illegible]
منحوس بود صاحب عاشر [illegible] کم [illegible] بود [illegible] قبول

و بر آنکه در فراش و مشغولی بود از شادی خویش و کارها کرد و
محروم بیل کند بر بی رنگ و لونیدی و کره صاحب طالع بود منحوس تر
سر دنیا لش اندک و زنر کابختش نحت مردمان سلطان او را زیردست
دارد و کارها حنیس و مانند با خود مانی خویش کارها بغلط کند حمل
کار و حکم با بلا و ماند آن و بر آنکه کار سلطان در هیم دل اندیشه افتد
و عدوی وی کوته دلو بیع کره باشد و کیب و معاش فروماند و
انقلاب حال بود و کار کند خشنودی خدای تعالی باشد و مردان
بر کوبند و ملامت کنند صاحب عاشر در تاسع بود زنا خواهد عمال
و حب از وی برتر خاصه صاحب طالع بود و مسعود باشد و انبار از عمل
خصومت
دور کن از خداوندان سلاطین و بر بود که با سلطان و عداوت
افتد خاصه صاحب طالع بود و منحوس باشد و سلطان را منازع او بود
و اکابر را با وی عداوت و خصومت افتد و خصم را با وی
خصومت شود و بار زیان بزرگ کارا افتد و در بر دست سلطان و از
سلطان ها ل استهزا و لجاج باشد از این سبب حذر باید کرد و انجار از
بدوی حکم دوا بود و ما در دید روز ایشان را منحوس صاحب عاشر در
ثانی عشر هرکار که کند و زان دانا باشد و بهتاد و لکن او را و مال کرد
نباید و کرده دو ... مانی بود صاحب طالع بود مسعود و هرکار که در طلب
کند یابد و از میراث روزی خنده باشد و هیچ کو دیگری را اپنا بر دو از
و شاید اگر کار او بود و از کارها و مهتران بهره خود یابد و منحوس
و دیانت کرد و منبر آورد صاحب ها او ... تو معید و ترس دو بیم

شورا
حریص بر جمع کردن مال از حلال و حرام بکار و بی کار سوء باشد چون برده
و گوهر گنج و انجه بهر دو کان باز گردد خاصه صاحب خانه ای مانند فصل را
در آن بیان نهاد ... صاحب عاشر و تاسع در عزیمت کار سلطان
کند و حکم حیث بود بار و نیکو ... و اگر صاحب تاسع متصل شد ... بر برج
دیگر ... کار ... آن شکسته شود و کار ... داده دویست که
از بهر کار ... بنوبت افتد و لکن ... بود و از کار ... روا ... ی
برای ... بر کرده ... کنند و او را ... سلطان و مهتران مسعود
افتد صاحب عاشر در عاشر مولود باعث بود ... سخن ... کم
در و حکومت ... بنظر صاحب طالع و کار ... بزرگ ... و نام نیک
در ... و آوازه او ... و نام ... حاکم ... گردد و بهر
کار که کند ... مشهور شود ... سلاطین بزرگان معروف
گردد ... سلاطین و در کارها ... و ...
و رای و تدبیر بود و صواب ... و ...
برج عاشر ...
بر کاری ...
آن کار را کنند و ...
خواهد کو صاحب عاشر ...
و ...
...
و ... صاحب طالع

شد و مسعود بود صاحب عاشر در تنها باغاز کارها محروم بود و کم کسب دها
لوایا و سلطان و بزرگان وی را دشمن دارند و از ایشان غم و تخت
هم عاقبت هم بتی و کارها در برابر کند و کار بیشتر او در شقاق بود و بر کار
وی پیدا شود تا حق تیره آید و دلیل کند بر آنچه در بند کارها او ناخوشها
حالها و رسیدن شغلها و غم و جدا شدن از وی و بیشتر آمدن جفا از وی
از بندگان و دشمنان و از کار و سلطان محرومی و آمدن کسانی در کارها
از وجه دیگر گردد اصل را عقد بود اصلح طالع و صاحب طالع و قمر
که نگاه کند و بمجمع صاحب دو در خانها مریخ یا خانها مشتری و صاحب
بطالع و صاحب ناظر از حیث از حالها، بر اوقات اصل حیولی
بیاد شاهی طالع و صاحبش و قمر که از نحوس دار نجس ها و طالع
در برج قمر بروج ملوکی و صاحب کواکب علوی چون زحل و مشتری و قوس
و میزان و دلو و سعدان در طالع مسعود و او تاد قائم و طالع و
برج قمر باید و صاحب طالع در وسط السماء و مسعود و صاحبش و زهره
با مشتری در طالع با نظر طالع و شمس در عاشر و صاحب عاشر با مشتری
الو برنامه تا آن کار در بابت نامه و کرنشیر الو بر تو بود و رفع و تمال بود
و کن ان باشد و قمر و صاحب طالع قمر و صاحب صاحب عاشر شکل
یکدیگر یعنی از شکل ملوک مبارک آید و هیچ کوکب زهره و مشتری در رابع
شاید و انجام رایات سعادت باشند و نیکی صاحب طالع با کره با برج از هم
کو نشینها و مسعود و مقبول و صاحب طالع در رابع نه یز و در صاحب رابع
طالع و در صاحب عاشر و در رابع اختیار و حاجت خواستن از ملوک صاحب

طالع بنظر مودت بصاحب وسط السماء و صاحب وسط السماء بنظر صاحب طالع
و هر دو از یکدیگر مقبول و قمر در وسط السماء و شمس از نظر مودت متصل و نقص
طالع بمجمع از حالها، بیکر و کرای حاجت خواستن بنا به بعد صلاح و
دل صاحب عاشر طالع و بطالع ناظر اصلی بیرون آمدن از کار بسلطان طالع
و صاحب طالع مسعود و از صاحب عاشر منصرف از نحوست و قمر براید شمس
منصرف نحوست و قمر و صاحب طالع زهره یا مشتری متصل از نظر مودت
و قمر مسعود و در برجی، زاید اصلی طلب کردن حشمت و عزو طالع
برج آتشی یا برج ملوکی و شمس در عاشر و مشتری در طالع و طالع برج مستقیم
و ثابت و بمجمع برج عاشر قمر با شمس و مشتری متصل از مواقف
صاحب طالع با شمس و مشتری متصل و عطارد با مشتری متصل و کوکب
سعد در اوتاد و طالع و اوتاد قائم و طالع برج آتشی با برج ملوکی و طالع
یا عاشر در ایشان دو اصل است با سعد متقدم بر اختیار و لیعدان ناظر و
منفع مستحق وال سعدان ناظر با صاحب طالع و ان اصل بر عقد و نقص
و عقد ان و محبت را و طلب، و حشمت نابت با اختیار و وقت
کردن از سعد کو به ملوک و با هر کاه و فاکرد بزرگی در ایشان او در وسط السماء
باد و بزرگ با مشتری باشد که وی را به بزرگی و مقبول بود و قمر متصل
با مشتری باشد و صاحب طالع را متصل با مشتری بنظر اکبار لنظر
مودت اصلی رجعت کردن و برکت مکاشتن طالع و صاحب الطالع
و قمر در برج مستقیم الطلوع کن و سعدان ناظر بطالع و از بروج وجدی
و قوس و حوت هم نیک است و صاحب عاشر را قوی کن با نقطه با سعدان صاحب

طالع تحویل دری را اسکندر ناظر بود و اوتاد و دار از کواکب سعدان
در اوتاد و باز کواکب نحسه و انکه بعد اول است با تقدیم در تربیع
طالع با قمر عاشر و هند که از آتش قاطع و منحوس و صاحب طالع را
دیگر را در برج ثابت که خاصه آن عقرب و دار تربیع و مقابله و بقا دیده
تخمین نزدیک که با تطالع ان با اوتاد و مایل حجاب او و صاحب
طالع دری نباشد و بهره کمی از عقرب راس فقط که و نحس زحل
با ملکات وی و مشتری الوتد با هر حاجب عاشر با مملکت بیار بود و
با عزت و بتدبیر الوتد ماه و با سوادی نبود تا دیده باشد احکام
هفت کوکب و جوزهر در عاشر زحل در عاشر دلیل کند که کار پادشاه
بسته گردد و گرانی آید و کم تر آبها خوش نی و گر سعد است و گر برج
حمل بود بیم باشد از سلطان و مظرت باشد و کار وی تباه شود و اگر
در برج ماد برش چار گردد و با هلاک شود و گر سرطان بود حشمت وی
شکسته شود و گر میزان و زحل مسعود و مقبول اگر اکثر از اهل بیت
مملکت پادشاه گردد و گرنه از اهل بیت مملکت دولت بزرگ یابد
مشتری در عاشر کارش نیک شود و عز و جاه بیفزاید و با اکابر و ملوک
صحبت افتد خاصه برج قوس بود و از تجارت سود یابد و بسیر و در طلب
علم حریص گردد و با بزرگان و اهل زهد اختلاط کند و نور گسترده
باشد و گر نحوست [illegible] و اگر بد بستن دا دلیل کند
مریخ در عاشر کارش ویران شود و حقوقت در داوری افتد و بیم بود
که بر تن او حکم [illegible] و صفرا غلبه کند بتا اگر مریخ در ان موضع [illegible]

صاحب

صاحب عزت و در سفر او و در زندان خوف بود و بیم سیلاب و بیم هلاک و
با بزرگان بحث و نقص باشد و از آتش بیم بود و با مادر و پدر رنج افتد
و کار و رش را بسیار و ار زشت بود و گر نحوست باشد و مقبول بود و اگر
برج مرتفع بود راه ها بر او فراخ شود با حمل و سطح و گر شمس با
صاحب طالع بود و حکم حمل و علم شود و گر از دل و اقبال
با شمس بکوی بباید از بیت السلطان و امرا خاصه و نیکبختی و شمس در
عاشر اگر سلطان بود سلطنت سخت نیکو گردد و گر آن برج ثور بود و
[illegible] از اهل اسواق و سوداگران منصب یابد و شرا گردد و [illegible]
با نحوست با سلطان اختلاطات پریشان گردد و از کسب [illegible] بیکار
بیم بود خاصه از صفرا و دماغ زنت سخت نباشد و در کار اهمال و رنج
ساله گردد و نصیحت شود و کارش [illegible] و [illegible] و گر
شهادت دارد و مقبول بود در راه ها نیکو و در کسب کارها ورود
عمل و یافتن کار زر بود و دولت تازه و از سلطان نیکی بیند و گر این
برج میزان بود از حمل تحویل گردد و کارش خوش شود و بیمار
و برج و غم رسیدش زهره در عاشر حالش نیکو گردد و لیکن بر مهر
باید کرد از جای ها [illegible] که زهره در برج جای دلیل عقاب
و سبب آنکه سعادت منفعت بدید کند و سبب آنکه بر بیع طالع
و زنان بروی گرد آن کند از زنان [illegible] باید کو ما حق [illegible]
بیابد و گر شهادت دارد و مسعود بود [illegible] آید و منفعت از
طبقات زهره و نیکوئی حال و کسب کارها از کار [illegible] خاصه

عطارد برابر زهره باشد آن دلیل شهادت از طبقت زهره و عده وفا
نکرده عطارد در عاشر انباز کار او نقصت و سود بود و اگر عطارد
در این موضع نقصت بود و دگر زحمت و عمل و دانش
حاصل کند طریق آن بود که ... و اگر مشغول بود با ...
نزول گفت و گوی ... آید و اگر این برج
جوزا باشد عطارد در برج الیر علی ... انظر ...
با صاحب ... بزرگ ... علم و عمل
دارد قمر در عاشر شغل از جای بجای بگردد و ... از عمل
بعمل نقل کند خاصه که برج دو جسدین بود و ...
و ارتفاعات و کم شده الکاهن ... و غم
بیند ... از ارادتش و ضرر یابد و از طبقت سلطان
کم ... برآید چه ... در این حالت ضرر ... و ...
شهادت ولد ... و دیگری ...
شتاب ... و در کارها ... و اگر این برج ... از اهل ...
یابد ... از ... خویش و اگر ... کند و ...
در عاشر ... و ولایت و ...
و ظفر بر دشمنان یابد ... و بزرگی ...
و در کارها ... و منفعت یابد و ... باشد ...
عاشر بود و اگر ... ریاست یابد ... کند ...
شود و اگر ... آید و اگر در طالع ... موضع سعد ...

و اگر

و مشتری ... کند در ... عاجب شود ... عاشر
... و ... و گفت گوی ... و عمل ...
... احکام ...
و ... صاحب عاشر ... و سلطان ...
و ... دو ... و ... بود
و ... صاحب ... بود اوتاد
صاحب عاشر ... و ... و ...
گفت و گوی ... و ... و اگر ... اوتاد
در عاشر ... طالع ... مشغول شود ... از ...
و ... مشغول گردد و ... و ... عاشر ... کند
... و ... و ...

البيت العاشر

بعد ... اشراف و ... و هو اعلم البروج ... الطالع
... اکثر ... و ...
... طالع و ... و ...
اگر ... موضع ... و ...
و ... و ... و اگر ... صاحب ... طالع
... و اگر ... و اگر ...
قمر در ... صاحب طالع ... و ...
و اگر صاحب ... و قمر ... هم شود و اگر ...
... قمر ... که ... اما ... و ...

سمت حقیر و اگر دوست نتمامی اگر قابل تدبیر قمر منحوس بعد از انکه نظر
یابد تباه شود و اگر قابل تدبیر قمر مقبول طلوع باشد امانت و اگر مشتری در
حادی عشر بود گرد و فرزندان را اعتبار بود و اگر ان کس رحل
ضعیف بود و امید باشد و آن در کار نشود و اگر مریخ نحس و ضعیف
بود و نظر باشد و اگر مشتری در حادی عشر بود در نام نیک
باشد و بر دوست آنکه امید دوستی باشد و اگر آفتاب در دوازدهم
بود سلطان با او دوستی کند او را بود و اگر زهره در دوازدهم بود در
وجه دوستی کند و اگر عطارد در حادی عشر و قلم با لبیب دانایان و با دو
و اگر قمر در حادی عشر بود ستاره مرکب از طبع آن کوکب باشد
کوکب و اگر حافظ امر بود میان خیر آید از دوستی دوستان
دوستی نیکو بود صاحب طالع و فاسد و صاحب حادی عشر
کدام از ایشان طالع بود ناظر باشد دوستی
بر آن دوستی اگر بر آن دلیل صاحب طالع با قمر اتصال بود
باشد دوستی بود و اگر قبول دوستی با مقبول و اگر زهره را با
مریخ را برکت بود آن دوستی محبت نباشد و اگر اتصال از
مخالفت بود میان ایشان عداوت باشد و اگر صاحب از بر
حادی عشر صاحب طالع ناظر باشد دوستی بهایت بود و حکم
و اگر بعضی نظر موافقت و بعضی مخالفت دوستی و عداوت
و اگر اتصال از برج ثابت دوستی باشد و اگر از برج منقلب
گرداند و تقریبا [illegible] و اگر از برج دو صورت [illegible]

و اگر صاحب حادی عشر زحل و دشمن مریخ و دلیل ... و اگر مشتری
اسراف و فساد و اگر مریخ ستمکار و دلیل اهل صلاح
بر تو کرده باشد و اگر شمس سلطان با اهل با مهتران و اگر عطارد
حکما و صاحب قلم مردمان و اگر قمر ستمکار و جاسوسان و و کیلان
و اگر صاحب حادی عشر صاحب طالع برج با مقابل باشد
از او دوستان یکدیگر با جنگ بود و اگر مطلق زنند دوستی در بین حکم
صاحب آن دو کدام که هر کدام مستعلی تر با علوی با قمر او را
باشد که با شما دوستی کار قرمانی و علوی صاحب
در برج ثابت و اگر در برج منقلب با اهل دوستی تحقیق و اگر دو صورت
باشد ودودی و هر کدام از آن دو با جمع از آن دوست
دوستی ... و بعضی موقوف بر امر ایندو داند
مطلق از لعز یکدیگر صاحب طالع و قمر اگر پیوسته باشد بعدی
در اول و مایل الاول و طلوع باید و اگر پیوسته نباشد طلوع باشد
و اگر صاحب لعز کدام ان هر که هم ستمکار سوال و ... حکم کن
با دوست امر معروف ... و کیفیت آن ... کوکب طالع
کرد و دلیل ... بر ان کار ... و دلیل است ... و تراب
و ثالث دلیل ... صاحب ... دلیل ...
بر حالت ... و خصمی ... تراب ... بر خیر با ... حمیم
و برج ... و حادی ... و ... بر حلوا کران ... و طبقه ان ...
تا سیم ... ... قرن ... در حبس و ... بر عداوت و حادی عشر

بر مغنیان و لهو و طرب و تماشا و عشرتها و جواکه در آن مجلس رود و هر کی
نحس باشد حکم که بر بیمار و فتنه آن آفته و هر کی سعد باشد برعکس
و صلاح آنکه خانه صاحب مرض نه بقبول مسعود با قوی حکمی
هر آنکس اگر بدان خانه منسوب و هر کدام صاحب هر خانه حاکمی
هر مسئول و راجع با محول هم و خانه و صاحب هر حال را
و هر کدام دلیل که اتصال مودت دارد آن قوم را موافق
هر کدام دلیل که اتصال مودت دارد آن قوم را موافق
هر کدام را نظر مخالفت آن قوم را مخالفت و هر کدام دلیل
قوم کی اتصال نکند و گر طالع برج منقلب در آن اجماع [illegible]
و گر [illegible] دو لون و گر دو صورتین دو لون و گر قمر در طالع طعام
شود و بد و خراج و گر مریخ [illegible] تلخ میل دارد [illegible] طعام
بود و گر مشتری حلو و چرب و گر شمس [illegible]
صفرا انگیزد و گر [illegible] چرب و گر عطارد [illegible]
[illegible] طعام [illegible] و مختلط و [illegible] انصراف قمر و اتصال او اگر
نحس [illegible] متصل [illegible] مقابله [illegible]
بود و [illegible] آمده بود [illegible] و گر [illegible] از تثلیث
سبب دوستی [illegible] و گر آن کوکب [illegible] قمر [illegible] متصل [illegible]
بود [illegible] آن مجلس [illegible] و گر دو صورتین [illegible]
و گر در منقلب [illegible] و گر صاحب برج قمر [illegible] ناظر [illegible]
لطیف و گر [illegible] ناظر برج [illegible] مجلس [illegible]

بود

بود و گر قمر [illegible] متصل مجلس [illegible] طعام [illegible] و گر شمس متصل
طعام پاکیزه و گر [illegible] و گر [illegible] پاکیزه [illegible] و لهو و طرب
[illegible] و خنده و طرب و مزاح و گر عطارد [illegible]
گرم و گر حکمت [illegible] طعام گوشت [illegible] و گر زحل
طعام [illegible] و مزاح [illegible] از [illegible]
[illegible] و گر مریخ [illegible] و [illegible] و گر [illegible]
مریخ [illegible] بود و قمر در برج [illegible]
[illegible] بود و زخم [illegible] و جراحت [illegible] طعامها اگر
[illegible] ساعت اگر در طالع یا در عاشر [illegible] زمان
طعام [illegible] طعام [illegible] و گر [illegible] طعام [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] طالع
بود یا عاشر و گر صاحب ساعت [illegible] طعام [illegible]
و گر در [illegible] و گر قمر در برج آبی [illegible] زحل از
تثلیث [illegible] و گر قمر در میان از جنب و گر در [illegible]
گوشت مرغ و گر زحل ناظر از تربیع و مقابله گوشت [illegible]
باشد و گر [illegible] طعام [illegible] و گر قمر در میان و تربیع او از
[illegible] و گر در [illegible]
و گر در عقرب [illegible] طعام [illegible] و گر در [illegible]
[illegible] و [illegible] ناظر [illegible]
[illegible] و گر قمر [illegible]

دیگر لعدی ناظر بمقبول کم زبان تر دیگر قمر در خانه زهره عروس دیگر در خانه
عطارد زادن کودک عهد حمل و شادی کودک دیگر در خانه مشتری
طعام و شتر و ربایت دیگر در خانه مریخ از جهت مباشرات و جنگ
دیگر در خانه شمس از جهت خلعت مهتران و همت و مردی دیگر در خانه
حرص از جهت و بیقان و سرما و هوا و دل حول و بهر کوکب که نظر دارد
سکرها در کرم خانه است از آن جهت که نیکو و سر آید دوم خانه از
طالع دلیل سر شراب جامها و قدح و جای خانه سرا اگر این جای بر دو
خانها کوه کوه دیگر مریخ الی ناظر نقاص بش جامها جسمی و دیگر زهره
یمین دیگر مشتری در لدسه و سمه و دیگر قمر ابکینه و زحل حرث و سعادت
و شمس جواهر و ملوکانه و عطارد و متعش و ما کتب دیگر سعد دوم
اینهمه از فقاوت اگر خانه باشد دیگر سعد عیب عاریتی و همچنین اگر
صاحب ما ما ما ناظر با در مراعم حرس از آن خانه دیگر غیر ناظر
عیب عاریتی دیگر صاحب ثالث مسعود باسعدی دیات خاصران
مردمان نیکو و خشنود و گرد خانقاه عیب مردمان مجهول و
غریبان دیگر منحوس مردم سقط و برخو دیگر رابع مسعود چنین نیکو
دیگر منحوس سخت سیاه اگر خانه زحل ویران و بلند دیگر خانه مشتری
لطیف و حرم و ما دو ستان دیگر خانه مریخ سلاح خانه با مطبخ دیگر خانه
شمس مجلس با حشمت سرای و دیگر خانه زهره گلزار و عطر خانه و
خانه زنان دیگر خانه عطارد کتابها و مریخ خانها باکیش
دیگر خانه قمر لب حوض و خانه پنجم کوشه الی زینت اگر برج و چهره

شراب ده لون و دیگر با سنگ لون و دیگر سقف لونالون بر خانه رهم
بر آن قیاس می کوی زحل شراب ترش و کنده و سیاه مشتری شراب
خوش و بیزین و ماه کواکب را هم بر این قیاس می دان و خانه پنجم
آن کس نیز کرده طعام البته ذکر کنند و خانه سابع اما اگر بیش تو
اید و عاشر صاحب طعام نعی مرما اگر بتوانی و باشد باشد اگر سعد در
دو ابی لود موی و باشد دیگر نحس در بخشد داده و دیگر انه اندیش و خانه
عاشر عزت مغنیان و سلطان و ما بلد عزت و خانه است لی سکر
نظر کوی سعود و ادرحب خانها این دوازده برج که نظر
القاب موضع سعد و نحس حکم کرد از آنچه منسوب بود بکوید آنچه
از خیر و شر و حکم که سعدان بکدام ارباع اند چون خود بهره ها آید و
جانب حسی و بهر کردم از ارباع که کان باشد حسی جامه که ربع
اول مشرقی است و ربع دوم جنوبی و ربع سیوم مغربی و ربع
چهارم شمالی آنک دلیل را دیگر گوی مشرق است ربع اول و آنکه
نصف النهار است ربع دوم و آنکه گوی مغرب است ربع سیوم
و آنکه گوی وسط سما است ربع چهارم احکام صاحب دل
دوازده خانه که گذشت طالع و صاحب در عشر اگر باید
ایشان ایصال کو یا نظر و مقام مقبول بود دلیل کند بر ملک
و دولت و ملک و سروری و مبارک بر وی و محولان و دولت
دیگر اتصال صاحب طالع را بود دلیل بود مولود با طالب صحت و
تو دیگر و دولت باشد دیگر اتصال صاحب عشر را بود بر دوان

ایش

بغی و دور از ادب باشند و دوست دار انش باشد و بر هر دو اثنان اشک بسیار دهند
نفاکرده در کشف طالع نیکو و دوست دار ایشان بود و ارباب طول کم بران و کم غم
و شادمان و اریکارت اودی باشد صاحب عاشر در طالع بود و با برکت بود
و با سعادت و برکت و با سرور و بهره کرم جامه و ماهات و ملبس نیک
حق و ماوی و اریکارت اودی باشد خاصه که مقبول بود صاحب طالع او را
و بیشتر با طراوت و فرزندان نیکی باشد و ... و کرده و بر سپاه دولت
و مارت ... سرو آبستن صاحب ... عاشر در ... ساعه نیکو
نیست رنج و صحبت با دوستان قدیم و تازه کرده صحبت دهد ... ماوی
دستگاه و مال رواداری ... و اخبار ... و جمیع و شرابا ... بود
و آن دوستان صرف ... دوستان در صدقات ... نیکو خواه
باشد و دل ... دوستان و سر با ... ایشان مشغول ... خاصه
نیکو حال بود صاحب طالع او ناظر بود فراخ کرده و ... نیکو
و مال ... از حلال و کسب او از کاری که ... و ام دارد و صاحب ... عاشر
در ... خوبی حال برادران و دوستان و کرده ... ماریب بود
و کرامات ... دوستی را از برادران و دوستان ... بود و نیکو
و در علم و زهد و صاحب علم ... صاحب ... در عاشر طالع از برد
میراث یابد و مال و فراوانی ... و عق ... و کارش بکجه و شاد و ...
عبدت و صدقات نیکو و ... با زنان و فرزندان ... و
و مادر ... در نکوی ... صاحب ... عاشر در فلس ... نعمت سرشت
و بال حال فرزندان و ... از ... دوستان و ... نیکو و ...

خاصه صاحب طالع ناظر بود فرزندان را دولت یابد و ... و فرزندان را ...
یابد صاحب ... عاشر ... پادشاه ... و دولت ... بود و ... اند
دشوار ... و بکارت ... فرزندان ...
... و مادر ... نیک ... و ...
باز ... و کم ... و دولت ... سعد ... صاحب
طالع ناظر بود مقبول ... کرار ... صاحب ... عاشر ... طالع
... صاحب ... اگر ... بود و ...
... فرزندان ... فرزندان بود ... و ...
عشق ... فرزندان ... بود و ... دولت
... عاشق ... و از معشوق ... اهل ... و معشوق ...
... دوستان ... و صاحب ... عاشر ...
... نیکو ... مشهور ... نیکو ... بود ...
و ... دوستان ... صاحب ... عاشر ...
... و مجتهد در طاعت ...
... و خدا ... اهل فضل و زهد ... علم ... اهل
و ... و ... دوستان ... دوست ...
... نیکو ... صاحب ... عاشر ... بود ...
... دولت ... سلطان ...
... صاحب ... و ...
... صاحب ... و ...

ودرمیان برادر و یکی از دوستان وی بعضی از ایشان اسرار دشمنان صاحب دهم
ودر خانهٔ عاشر دولت وی کم بود و دولت نیز لیکن زود منکوب شود و اورا
امانت ورشتری و ایشان دولت دوستی داد و کسل و غافل بود و بند از کار را
مهتران ... لعنت شادی و هم آرزو آید از جهت سفر فلان صاحب
ودر خانهٔ عاشر مولود باشد از کار را محروم و کم خورد و با شرم و ...
... دولت و از کار سلطان او را دشمن و از کار سلطان ... و از
سلطان غم و نحسی و بدی مصیبت و از دوستان حسد و عداوت باشد
و اگر اندر ... سعادت بود و بهتر باشد که از هر جا چیزی خورد که
کم ... خاصه در ... و از عمر دوستان محروم باشد و دوستان ...
از وی دانسته گرهای وی و ... و گر کند ... ایشان داد و
بر خلاف آن بود احتیار رحاجت خواستن صاحب طالع با طالع او
ودر برج ... و صدر ... و قمر در طالع یا در ... یا در ... و حذر کند
از مقابله ... هم ... و حاجت آن وقت خواه که قمر زاید النور
... صاحب طالع مستقیم و قمر متصل بسعد و گر از ... مستقیم و ...
حاجت ... و حذر کند از ... که او بمغلوب ...
... و دلیل کند بر ... و طلب ... که قمر متصل بود ...
... مستقیم ... و زهره که دلیل زنان است ...
... طالع برج مستقیم الطلوع ... و صدر ... ایشان
بادی و ... اگر ... مستقیم باشد ... که زهره و ...
ساعت زهره و ... مستقیم ... و قمر متصل زهره از

احکام کواکب در خانه ...

وسهم السعادة که زهره متصل بود با صاحب سهم و در طالع با ناظر بود و کواکب سعود ناظر
بطالع و صاحب دهم و صاحب طالع و صاحب طالع بود اگر ... متصل دیگر
صاحب النور باشد و قمر متصل بسهم السعادة و صاحب سهم در ... طالع
در خانهٔ عاشر و صاحب سهم ناظر الطالع باشد و طالع ... احکام کواکب
... در خانهٔ عاشر زحل ... دلیل کند بر ... ایشان او ... ذو ...
و ... و از وی ... و اگر ... غم رسد ... دل ...
... که ... بر وی ... ایشان باطل شود ...
... و قمر ... و در خانهٔ ... و ...
... و گر ... زحل ... باید ...
بر آید مشتری در خانهٔ عاشر دلیل کند بر ... و ...
... و ... مردمان او را ... و نیک ...
... دولت ... و ... را ... ایشان ... واز هر
میراث و یکی ... طبقات مشتری دلیل کند بر تمام مراد
... و نیکی و ... و ... عدل ...
و گر ... مریخ در خانهٔ عاشر دلیل کند بر ...
دولت ... و ... و گر ...
... که ... خطری ... هم ... تا ...
... آن بود که ... و دلیل
کند بر نومیدی و ... و گر ... طبقات ...
... و ... از ... برآید و گر ... برج عقرب بود ...

[illegible]

حادی عشر از سلطان مکرمت بینند و دوستی الوی جاه حاصل شود نفع صاحبش دهد
آفتاب هرکجا بود کسی کند اقبالی را و کیش نظر نیک بود او را زیر الکارا
شود اگر چه مهمان داده و دیگر هر کس عشق آورد او را سرور و مسعود کرده
و زیادت دولت و سعادت و قصد و میراث ترو کمیت هرکسی دیگر
آن برج بود زیرا که حاکم این و آن کند اگر بود را برابر آیه و سعد مولود
زیادت مال و بهره تمام گیرد از ملوک عجم داده و کار نهادت شود از
ملوک عجم بیند زهره در حادی عشر ذخیره آمد چون شود اقبال صاحب الیمن او را
دل و مال و حال و دوستان شادی حالت و نیکوییها و همه کار نیکو کرد
و باید پیدا کند از بزرگان و ملوک و در پیش نیک شود و مهر بیش و حب
دارد و او را فرزندان نیک مذهب و اسلام و شریعت نیکی بینند و اکثر کسی
شود و از کسی مهر [illegible] کند و کاری نیک و منفعت کند و از طبقات ایزدی
او نرسد [illegible] روی عشق آرد و از وی منفعتها یابد و حاجت خواستی نیکو
بود حاصل خواهی و اگر آن برج حوت باشد ملک بود بهتر و اگر فرزندان
زهره بهر رخ ناظر بود و باشد یا دیگر زهره را نحوست نحس عم ورثه و
نکویی باشد از طبقات زهره عطارد و در حادی عشر دلیل کند بر صحبت
دوستی با اهل قلم و بزرگان و کاتبان و تجارت کند نیکویی بیش آید و اگر
هرکسی عشق آرد هرچه نوشید القوی و آنچه بدین ماند بهره بیش آید و اگر از
کسی آزاد و دوستی کند و ما علامت تمام حاصل شود و صلوات و امید بسیار
بر آید از طبقات عطارد و اگر نحوست بود کم تر او را باشد قمر در حادی
عشر میان وی و میان دوستی عتاب افتد و از فرزندان الکابر شادی بیند

وازکند

احکام رجعت و احتراق

البرج الثانی عشر

وازکند و مردمان خوب و مادر پیش از آن آب خوف بود و از او سعود فیشان صحبت
با کسی از آزاد افتد و در صحبتها مستفید بود اگر بود با جمله خلق اختلاط باید گو
و اگر آن برج بود بیشتر حوت قمر را در حادی عشر نحوست بود و کار او را
با وی ناخوش کرده و دیگر با کسی صحبت کند بیش مستی کند و بلاد و رسم و کرو
شغل بود بهتر و اگر ده و صدر بباید و کرامت در هر تر او پیش در حادی عشر
بود دولت رسد و ضیاع و عقار و بنا بام آرد و حضور کند و طو باید
بود و نعمت و بزرگ شود و نزدیک اکابر بزرگی گردد و اما زحل فرزندان عجم
رسد پیش و نحوست در حادی عشر دلیل کند بر پیش آمدن خصومت و دشمن سخت
کو سه با [illegible] شود و دلها شکی و خصمی کند بود با باطل شدن ابریک و صاحب
خوشی [illegible] از کسان دور و بماندگان و ضیاع آن احکام رجعت و احتراق
دفع کس در حادی عشر رجعت صاحب در عاشر باشد بیگر و از او توهم فروج
در هر سفری کرشیده آید در روح بود و صحبت با بیگانگان شود و در زلیخان کرد
لهو و طرب و سماع و نشاط احتراق صاحب در عاشر در حادی عشر جهت
هیچ چیز نبود و هر چه مال از بیع و شراء اصل او نبرد و در دوستان دل نشود
رسد ضرر با و لیترف و کسی احتراق در حادی عشر باید کرد از
مجلسها شراب و طرب و اسود بیع و شراء و کار آن روی حسد
کند و دوستان و رفیقان و از مردم خسیس و فرومایه حذر باید کرد و از
و ربح و لقب بیهوش و هو اعلم البرج الثانی عشر من الطالع و ما علامه و
حال صاحب مولود و دشمنان اگر بر سد از دشمن بجز طالع نحس صاحب ثانی عشر
و برج ثانی عشر اگر صاحب وی در طالع و مشرق [illegible] دشمنان را باشد و مهم

و دشمنی او روی سه سال را از عم دل اسقوط اعالی کوید که سال طالع و صاحب طالع عمر
هم القاطع مولود را دشمن بود دیگر الفاظ سعودت کرده سه دیگر
سال ابتدایی بخطوط خود دیگر الفاظ عداوت میان ایشان و سبب دیگر
دیگر کوکبی در خانه عاشر باشد و صاحب طالع را از هیچ وجه نظر نکند در آن بران کوکب
باشد و صاحب آن خانه دیگر در خانه عاشر نظر بسته باشد و خود صاحب خانه عاشر خود نظر ندارد
از بیان دیگر کلمات دیگر کواکب و طبیعت زحل و مریخ سعی و دشمنی او کرده بود
دارد و مال بسیار و صداوت آن کرد و جهت ابراهیم دشمنی کرد و جسم و حال
دشمن به بخشد فخر کنند و بود و رسد و دلها خود تمام و به حالان و ماه تر از یادهای شهر
ابتدای دیگر شخص زنگی و دیگر مردی نشسته با علم یا تاریکی یا اهل ریاست و ارکان
و طبقه و در خانه کواکب مرتفع باشد کرد دیگر قمر متصل بکوه به سوی و در وجه به طبع و بکم
آن کتاب بر هم دیگر قمر در خانه الیه به حکم آن و مکس سال در سعود و نحوس آن طالع
آن خانه صاحب نامه عاشر در وی که حاضر در وی دیگر نظر کم ز سال در دیگر
صاحب الاصل در طالع و دشمن از اهل بیت و دیگر در رجب اسپ طالع دولت کار
هم کار آن دولت دیگر در طالع او آن را و احیاء روح اولیه آن دیگر و طالع عمر
و محض بر حکم در خانه عاشر کردم کوکب است و روی صاحب کدام ...
دشمن او وصول آن خود و کرد صاحب طالع در خانه عاشر مولود سه سال کار ای کند و دشمن
از ممتاز دیگر صاحبت از آن قمر باید و کرد صاحب از فرزند آن و همه
ماه ممتاز مکر به صاحب طالع اگر در سعود و نحوس باشد به مستقیم بر آن
هر برج آنکس باشد و صاحب عمر کوکب علوی سال مولود و حوی از دشمن دیگر
صاحب خانه عاشر همچنین قوت در دشمن را بود دیگر سال مولود اگر برج

بابقا عمر و عداوت ایشان زیادت کند و دیگر بیقا زحل در موضع ایشان
کرام را شهادت و سر و قوت ای را اند کرد اقم به نیت وی را بکر القاطع
از سعودت میان ایشان صلح و صلاح ... اما عطارد اگر در خانه تو دشمنی مکان
مر زیادت کوکب و دشمن موافقت ایشان و بیم و سوال آن را بکر صاحب طالع و
قمر اگر صاحب طالع منحوس بود در خانه عاشر قمر زیادتی و بیل کند و بیم و ترس
بدی در آن کوید و لیکن چه وهمچنین قمر اگر در موضع بد باشد حال بهشتی آن
بیم و ترس ... آن خانه باشد و دیگر نحوس طالع با قمر ناظر از او و بیم و ترس
سخت تر و کم و بیش دیگر سعود ناظر ولایت کنند دیگر صاحب طالع با کره
انکوس و لیکن صاحب طالع ناظر هیچ مکر در سعود و دیگر ضرر ایشان بیم و ترس
دروغ باشد دیگر صاحب طالع در وی و نحس از او و تا دلهای ناظر سخت تر
بود و بیم و ترس قوی و گشت رسیده خاصه آن نحس صاحب بن بود هلاک
کردد و دیگر صاحب خمس باشد نصیبی بیش آید و بلا کرزد و دیگر شهادت
کواکب از مقابل دو و از دو جهت ثابت دیر دیگر آن نحس در خانه
مالی آن بود و دیگر صاحب طالع در خانه عاشر و صاحب طالع با صاحب خانه عاشر
ناظر بکر کتابت وی در وی قادر شود و دیگر آن هم قمر نحس متصل
دیگر کیش بکر بیش آید مکر که آن نحس صاحب برج قمر بود با صاحب
طالع عمر و صحت و ایمن سلامت دیگر صاحب طالع در خانه عاشر و قمر
در وی و یکی سعود بیم و ترس کهل کرد و در وی نظر باشد وقت را حت
آنکه دیگر قمر به رجعت صعود و بیم روز یا ساعت یا ماه یا سال سوت
اکر سال از ترس و بیم زهر به هلاکت شود و از حبس او جهد بر ما ...

بر آن نحس که متصل باشد بر قمر اگر قوی و آن صورت که قمر دور است قمر وی
ناظر است و نحسی و آن نحس مریخ باشد کشته شود یا بزرگ زیان کند و اگر آن نحس زحل
و در خانه نامرکب باشد بازداشت زحل و موضع دل و اگر آن نحس بر قوی و قمر
و سعدی سایل گرفتار شود و لکن به بلدت باشد از عذاب جنس و مرض وال
وی انجا ما بین درجات قمر و نحس است روز یا یک ماه و اگر آن نحس
قمر را بی ناظر است ضعیف قمر دور از آن هم اعتماد السعدی بقمر ناظر
مقبول ار سعد که دلالت باشد و در صلح در آن از وی لیکن اثر کند هم
بر حسب رسم بیاید و لکن بطلمیوس گوید مکر بقمر و صاحب برج قمر و طالع اگر
باشد متصل صاحب طالع مسعود و یا کره از نحس اتصال بهم و نحس
انتشار و اگر صاحب طالع سعد و کسی بقمر ناظر و بصاحب طالع از تربیع
و مقابله بهم و نحس و اگر قمر قوی در ورود از نحسه لیکن ایکند نظر
نحوس و قمر از بهم و نحس بلدت برهد و اگر کمان قوی و صاحب قمر ز
منحوس کرده شود و ازان حبس برهد لیکن بمکر که سعدی قوی
از جانب که قوی و قمر ناظر بود با مشترک باشد شر و بلا را دفع کند و
بلدت بجهد لیکن مسوق آنکه خصم را قصاص کند با بر آنکه
خون را مطلوب صاحب سوال است و اگر لیکن در بیان سه دو
روی است با این طالب سلطنت یا غیر سلطان اگر سلطان بود طالع
سایل او عاشر سلطان را رابع مرتب خون کسی را در رابع حقیقت
قادر اگر صاحب عاشر بصاحب طالع ناظر باشد کوکبی را ایصال سال
کند با جمع با دو طالب را بر مطلوب ظفر و اگر طالب غیر سلطان طالع لیکن ال

رابع

و رابع طالب سهم و لکن نبود بصاحب طالع و صاحب رابع اگر بود ناظر
باکوکبی را ایصال است سال بود را جمع طالب را بر مطلوب ظفر و اگر
خواهی ظفر نبود و اگر نظر تربیع و مقابله و مقارنه و مریخ ناظر بصاحب
طالع و بصاحب عاشر خون مطلوب ریخته شود و ظفر مطلوب را بود
دیگر بنگر بطالع و رابع اگر این دو برج منقلب و بی قادر شود بر قصاص و اگر
هر دو ثابت قادر شود و اگر هر دو ذو جسدین میانه حالت قادر شود
و اگر هر دو ذو جسدین را بر قصاص و لکن بر سه حال شود که دو در یک باشد
که کشته است به جهت آن باشد یک تن را بکشند و دیگران را بس باشد و اگر قمر
بصاحب خانه ناظر و صاحب طالع بطالع و صاحب رابع برابع حوالت کشنده
دیگر شود مگر که قمر بسعود متصل باشد با آن سعد جانب مر خصم است
اسامه و حسنه شود و اگر آن سعد باز بنحس بپیوندد و بعد از صلح کشته
شود مگر که انقلاب از سعود رسته بود و بیشتر زیان افتد و اگر آن
نحس در برج ثابت دو زیان بیند و اگر در منقلب نیکو بجهد و اگر قمر
در برج منقلب باشد بجهد و اگر نظر ثابت تربیع و مقابله از زیان بگریزد
سبب جنگ و اگر از مقارنه و سیر او بار کشتند با در بحال بگریزد
که اگر بیک به و اگر زحل بطالع خصم وی کشته دار را و اگر مریخ خون کشتنی
نخواهد و اگر مشتری قاهر لیبات و اگر زهره حسنه و تربیت و اگر عطارد
با رسیده و کودک با این حالت از سبب کودکی اقتدار بود و هر کس در آن
باب سخنه گوینده و دو گروه گشته و اگر قمر زخم کشته شود با دو در بر بهم
با برادره سعد و نحس و اگر صاحب طالع منحوس باشد با بسیط یا محترق خصم را

بیش از دعوی آفت رسد و اگر صاحب ثانی در دست آید یا به آن صاحب طالع
نکرد و سائل را بجنگند و اگر در طالع سعد خصم و دیگر آن اهتزاز بود و
سرکشی کنند و اگر قمر بنحسی متصل بجز از اولیا آید که خصم دیگر خیزد
و اگر در طالع نحس و قمر بسعدی متصل اولیا آید که بسبب استواری بود
بکار خصومت و نکی سلطان نیکو یاد کند و اگر صاحب طالع ناظر طالع
نظرت اولیا آید و اگر بطالع غیر ناظر و قمر بصاحب خانه خویش ناظر
سلطان سلطنت بیرون بود تا رفتن خصمان و هر آنکه مریخ دلیل
است با هیچ وجه شد فصل بر سر همانرا در زندان و اگر سنگی در شرف
برد راحت و خوشنودی دشمن سلامت فتنه به رحمت و دین زحل عطارد
بر سعد و قمر با هم نظر اتصال دلالت کند بوقت حال محبوس
در زندان اگر راحت یابد یا نه اگر صاحب سائل را محبوس بود و گر راحت
کم یابد بنفع و اگر در آن بکار او مجهول شرح آن است اگر قمر بوقت سائل در
برج ثابت و بکوکبی در وتد متصل در حبس دیر ماند و اگر قمر در
زائل در و بکوکبی در وتد متصل بمحبس و اگر قمر در زائل وتد
بکوکبی در برج منقلب یا در زائل وتد چون ثابت و ثابت متصل
زود راحت یابد و اگر قمر از کوکبی در وتد و منصرف بکوکبی در زائل
متصل راحت یابد و اگر قمر در ذو جسدین و بکوکبی در ذو جسدین
متصل از زندان بزندان کنند یا بند شود و اگر قمر در سرطان یا جدی
هر چند برج منقلب است دیر ماند مگر بکوکبی در زائل متصل شود
زود راحت یابد و اگر در برج قوس بود دیر ماند و در خانه عطارد

مرد

مرد و اگر بوقت سؤال طالع برج ثابت و اوتاد قائم دیر ماند
و اگر زائل باشد زودی راحت بود و اگر خداوند زائل اوتاد در
اوتاد دیر ماند و همچنین خداوند ثانی عشر و سادس و رابع و ثامن
الثامن که در فصل در رابع بصاحب در برج ثابت که هر گز بیرون نیاید
و اگر صاحب سابع در رابع و صاحب رابع در سابع زندانی و
محبوس دیر ماند و بیرون آید با یاران خاصه در آن وقت
بکوکبی در زائل یا در برج منقلب متصل شود و اگر صاحب طالع
محترق شود در وتد یا متصل بصاحب ثامن در حبس بمیرد و اگر
صاحب طالع در رابع یا در وتدها و دیگر دیر ماند خاصه که ناظر بود
با صاحب اوتاد و هر آنکه دلیل به زحل مریخ است و صاحب ثانی عشر
اگر هر دو در وتد زندان در بند و غل باشند اگر صاحب طالع و قمر
برج هر دو دلیل بکی متصل دلیل باشد و غل باشند و اگر صاحب
طالع متصل بکوکبی از نحوست زندان یا محبوس در حبس هر
باشد و اگر کوکبی بصاحب طالع متصل یا بقمر از نحوست حل
از بیرون زندان زند و حال کوکبی بصاحب طالع شوند و بکند
کردی صاحب طالع را هم کرد و اگر صاحب خانه با صاحب شرف
صاحب کرده از ایشان محبوس باشد و اگر کوکبی غریب از بیت الطالع
و اگر این اتصال صاحب طالع را بود بصاحب عاشر را ایشان و بی سبب
سلطان بود و اگر این اتصال بصاحب سابع را ایشان دهی هم سبب خصم
اما در آنکه صاحب طالع در شرف بود و او را هیچ جدا باشد و اگر هبوط

سخت زبان داده و اگر سعد در رابع محبوس براحت بود و اگر در طالع
نحس لیست و اگر در سابع خصم بروی رحیم و اگر در عاشر آنکه بکوید
هم از سلطان اکر بود ثانیا مالش نیست و اگر این که گفته شد در کیا
سعد نحس باشد بر عکس بیان و اگر قمر بصاحب طالع متصل شد در آن
حال شود رفاصه صاحب طالع در وتد بود یا در برج ثابت بود زن
اوتاد سابع و رابع بود خاصه که طالع منقول و سعود ضد وی در حد
زود سوف حال محبوس از چنین سلطان بگذرد بصاحب طالع صاحب
عاشر اگر میان ایشان اتصال قبول و صاحب طالع از صاحب عاشر
سعود دلیل کند براحت و خشنودی سلطان و اگر صاحب طالع محترق را
از صاحب عاشر محبوس بر هلاکت وی از جهت سلطان و اگر دلیل
طالع راجع از جای بجای نقل کنندش و اگر صاحب طالع از صاحب عاشر
منصرف از دست سلطان بجهد یا رهایی کرد و همچنین اگر صاحب
طالع یا قمر از صاحب رابع یا از صاحب ثانی عشر منصرف گردد یا
دلیل رابع یا از صاحب ثانی عشر منصرف گرمیان دلیل طالع و دلیل
سلطان اتصال تربیع و مقابله خاصه از اوتاد یا برج ثابت کار
سخت و دشوار و مدت حبس دور رود و دراز شود و حال محبوس از
جهت خصم بگذرد بصاحب سابع و صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال
مودت و قبول خصم خشنود و محبوس راحت باشد و اگر اتصال از
تربیع و مقابله کار دشوار و همچنین که از سلطان و اینجا قیاس کنند و اگر
محبوس بمیرد یا بماند که تحویل سال وی بروز آید و از نظر سعد و نحس حکم کند

و تیر

دیگر از قمر و اتصال با اطراف او به بشارت خواه سوف حال حدث و خصم و عداوت کسی
او از آن سبب مریخ است و صاحب ثانی عشر اگر صاحب قمر را بمریخ با صاحب ثانی عشر
اتصالی بود دلیل کند بر عداوت خصم و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود و مقارنه
بیخ و عقوبت سخت تر خاصه کرد او تا دیده بود و اگر اتصالی بود از اهل برو
عذاب کمتر و اگر اتصال قبول باشم بود المراد ابد بدوست و اگر دلیل طالع
منحوس از زحل و عقوبت از خصم تمشیت دکتی و اگر کوکب دیگر دلیل از مریخ و بار ازمنه
عذاب از وی هر دو قوی باشد دلیل کند بر تازیانه زدن و اگر گاهی مریخ زحل و
درغ از قوی عذاب و حرب زدن و بازگون و خت و شکسته و زیست و گون و
اشکال این و اگر سعید از زحل یا مریخ یا طرال سروسامر کشته باره قوت و ضعف
آن نحوه و قمر با صاحب طالع یا آن کوکب که بعد از آن صاحب طالع یا نظر از مریخ با مقابله
با مقارنه مریخ با تیم العمل با الصحن متصل دلیل کند بر کسی که دارد و اگر اتصال سود
راحت یا بر بیعقوب کند که کوید شکنجه ایشان کسی کرد را الشهر و دیگر را با شد
همچنین که محبوس را اگر دلیل از وی بکوه راجع و هم رام حول متصل با برج قوس [illegible]
کند با زیکی ای محو باز گردد و از سعد و نحس کو اگر حال وی صفت کنند سوف حال
بیماری محبوس اگر صاحب طالع یا قمر با صاحب سادس یا تیم المرض با الصحن متصل دلیل
کند بر بیماری بعد از خلاص بود همچنین اگر دلیل در هبوط یا در وبال یا در حبس آن دلیل
با صاحب سادس یا متصل و دلیل کند بر بیماری و اگر قمر بصاحب طالع و با صاحب ثانی عشر
متصل از تربیع و مقابله و مقارنه در وکر اتصال از مودت بعد
از خلاص و اگر دلیل بصاحب ثامن متصل یا بکوکبی منحوس و آن کوکب در طالع محبوس
بود و از بیم جان الامر ده و اگر دلیل منحوس یا محترق در هبوط یا در ثامن از خانه [illegible]

حکم چنین است سرقت حاصل شود و چیزی دزدیده باز طالع دلیل ایشانست و رابع دلیل
حکم و سابع دلیل دوم و عاشر دلیل ثالث پس بنگرند که سعدی صاحب آن بیع
سعود و مقبول باشد و قوت در آن انجام و پیر کی نحس باشد منحوس
صاحب و دلیل آن انجام سرقت شود که خواهد خریدن بیع او تمام شود
صاحب طالع یا قمر هر کدام قوی تر با طالع ناظر دلیل است اگر دلیل
نحس یا مریخ صاحب سهم السعادت متصل با نحس بود و صاحب دلیل کند بر
تمام شدن آن بیع و رسیدن بمقصود و اگر قمر صاحب طالع متصل شود و کوکبی
که در بروج چهارپای باشد و مقبول بود دلیل کند بر یافتن مریخ خواهد اگر
مریخ در بروج بهایم صاحب بروج ملوک در عاشر بموضع قوی و هر دلیل
انتقال ... شود صاحب که سهم السعادة بود یا صاحب ... اگر
صاحب عاشر و مقبول و سعود و دلیل کند بر یافتن منفعت و سعود و اگر مریخ
در برج بهایم و مشتری متصل و مقبول و سعود دلیل انتقال ... و صبس
... آن برج که دلالت کند بروی سهم السعادت بر مریخ ...
عاشر در درجات طالع بروی ... طالع ... سهم ...
... بهایم ... صاحب عاشر با کوکبی که ... عاشر ...
کوکب بود اگر زحل بود ... و اگر مشتری ...
مریخ ... و اگر شمس ...
... و اگر زهره ... و اگر عطارد ...
... و اگر قمر ... کوکب ... و اگر قمر ...
اگر دلیل کوکبی منصرف آن کوکب زهره و زهره در عاشر ...

از ... کواکب ... که سرقت ... اگر طالع از بروج بهایم ... باشد
... و اگر قمر ناظر ... و قمر و زهره در بروج بهایم دلیل کند ... زحل
دلیل کند ... دلیل و اگر از بروج بهایم و زهره ناظر از ...
و اگر شمس ناظر ... و اگر عطارد ناظر ... و اگر مشتری ناظر ...
... و زحل و مریخ در حمل ... سعد ... عاشر اگر صاحب ... شمس ...
... شمس با مشتری ... بود و آن برج از بروج بهایم است باشد و اگر قمر با
زهره و زحل ناظر ... و اگر عطارد ... زحل ناظر ... و اگر مریخ ...
زهره که سعد سرقت ...
ساعت اگر ... طالع ...
در طالع بنگرد که کدام کوکب ... آن کوکب ... صاحب ساعت ...
بود اگر ... عاشر بود ... حکم چنین است و اگر دلیل ...
... صاحب ... آن ...
... و اگر ... هبوط ...
و اگر صاحب ساعت ... کوکبی ...
آن کوکب ... صاحب ساعت و اگر صاحب ساعت ...
و اگر صاحب ساعت ... و اگر صاحب ساعت در هبوط ...
... اگر ... ناظر ...
ساعت ... و اگر ...
... و اگر صاحب برج قمر ...
کواکب ... دلیل ... احکام

صاحب خانه عزت در طالع باشد دشمنان وی هم قادر آنکه وی شود و دشمن مال او کرده بود
و اسباب مولود چیزی طلب کنند و لیکن بدین مولود و نداند که هر یک دشمن را
حرمت آرد و دشمن وی فایده و بهر کوی ... رسد که صاحب طالع ناظر ده و که
از دشمنان که هر رسد و برکت کنند زیانه و هر افعال او مانند کال دشمنان
باشد و هم و ترس دیگر طالع بیش آید خوش صاحب اعداد در ثانی امراک مال بود و کار
کند که سعادت اعدادان باشد و از ان ... م داد و از جهت سوز زبان
رسد و دشمنان در مال وی زیان کنند و بر وی دروغ گویند و مال از اصل بیکی
کهنه و ... سالم ... صاحب اعداد در ثالث کسی که دشمن
بود مگر ... صاحب طالع ...
... و از ... و دشمن ... از ... بر ... و از ... که
و القاب ... و نعیب دیگر ... و دشمن ... برادران ... رسد
برادران را بترس رسد و مال مولود و برادران ... دشمنان ... و کوی
صد ... صاحب اعداد در رابع ... بر ... تر و خصومت
کنند و از ... در ... اگر ... او در ... او ... شود
و از ... سعد ... و اصل سعد و ... و بر ... از
در آخر ... اهل ... که ... صاحب اعداد در خامس
دشمنان کم باشند و ... باشد ... دشمن ... بر ... و فرزند
... و ... بر ... از شراب ... و لهو و سماع ... رسوا
شود و ... که هلاک شود و ... دشمنان ...
و ... و ... بود و فرزند ... و ... صاحب

اعداد در سادس از سعود ... محروم بود که صاحب طالع ... منحوس ... و ...
هلاک ... بود و ... و در ... آفت ... و حذر باید کرد از مردم ناکس
و دون و ... و ... که ... آن و از دشمنان زیان رسد و لیکن ... سعود ...
زیان رسد صاحب اعداد در سابع ... و ... و ... دو شاد ... او باشد
و دلیل کند بر ... سابع ... و ... و ... اصلاح ... و
... و خصومت ... دیگر برادر از سعود
... و ... که ... و ... و ... صاحب
اعداد در ثامن مرگ و هلاک دشمن ... اگر صاحب ثامن منحوس باشد
... صاحب طالع ... قطع ... اعز ... مولود ... دشمن ... هلاک
بود ... و لیکن ... و ... دلیل کند بر ... حال ...
و ... سعود ... و دشمن ... و ... زیان کنند صاحب
اعداد در تاسع مولود ... و دشمن ... صد ... اگر در ... از
غربا و ... طاعت ... و ... و ... و هم آن باشد
و دلالت کند که ... اگر صاحب تاسع ... منحوس و
... و ... دشمن ... و ... و ... دل
هم ... و ... مولود ... صاحب
عاشر ... و ... کند ... صاحب اعداد در عاشر
دشمنان ... باشند و از ... صاحب طالع ... و
منحوس مولود را ... دشمنان ... منحوس ... و از
سلطان ... که ... باشد ... سعود ... بود

و سعود اثر نیک بود و اگر خانه برگردد که هلاک شود و از حد و دور و پنهان
گردد رسند و بیشتر وقت رکود ساکن گردد و شکستگی بود و از قبل دشمنان وی در
کار وی تعویق کنند و عمر و مال و سلطان و درد و همدان صاحب اعدا
در خانه عاشر از دوستان با وفای بود و با حشمت و بر روی دشمن شود و او را آن
می آورد بود و برج ساکن که در ای آن کند جمله ضایع و بیکار اندک کار
و از صحرا و برج ... داد و خود روزی مند باشد و از حال دشمنان بهره و مولود
مال حاصل با اتفاق بود و دلیل باران مکسب باشد و کار را اختیار کند
و از شکوه دشمنان کشته گردد و دشمن او را دشمن دیگر پدید آید و با دشمنان
رنجور افتد و باشد بر صاحب قتل و زندان و هوی صید و اید اعدا و
شاد شود و صاحب خانه عاشر در خانه عاشر بود و اگر حال او را دشمن طلب شود
داخل بود ولادت باشد و سبب غم و اندوه کمتر باشد و شغل کمال مکسو شود و از
دوری که بادل و دشمن ... بر خانه دیگر و دشمنان باشد اثر ایشان بر وی شرف
باشد دیگر سعود بود صاحب طالع سعود و سعود و نحوس او را ... و ایام
منفعتها باید احتیاط بسیار ... باید که قمر متصل بود بسعدی مستقیم و شرقی و
طالع ذو جسدین و قمر در برج ثابت منکر بود و عقرب و قبل از بر قمر صاحب طالع و
و باید احتیاط بر آن و دو ساعت قمر ناقص النور و سیر با سعد و کوکب ناقص و
بیفزاید متصل و دو برج منقلب و الطلوع و دلایل از قمر و متصل کوکبی
سایل ... قطب احتیاط بر عداوت افکند طالع برج مستقیم الطلوع باید و صاحب
طالع و قمر محمود بمسافت میان زحل و ذنب و طالع برج حامل دستور کوکبی
با وتاد و بطالع اختیار صاحب کوکب و صاحب بیت الاعدا و از صاحب بیت الاعدا

حذر باید کرد و از طبقات زحل و از شتر و پیغمبر زنان و دیگر شهادت دالد و مقبول بود
باید طبقات زبیکی از قبل ستور و بهایم و ضعیفی حال دشمنان و کم عمر از ایشان
و شکوه حال معیشت و مرگ دشمنان و همراه ایشان زنند اگر کشش ز اهل بیت و چیزی
فرج حال مشتری باید دلیل کند بر صفتش حال و ضیاع و ادب و حسد و مولود و وقت دشمنان و وقت
شدن ایشان بکوهها و ماتمها و حذر باید کرد از انصار و نساء آن بقصد و هنر دیگر شهادت دالد
و صاحب طالع ناظر بود از بهایم و ستور و پیغمبران روزی مند باشد و سعود کند مریخ در بیت الاعدا
از اعدا احذر باید کرد و از طبقات مریخ و اسلحه و لشکر و راه باید هر کاهلی دیگر را
و وقت صاحب اعدا احذر باید کرد از ستور و پیغمبران دیگر شهادت دالد و مقبول بود
زنان بکمتر شمس در بیت الاعدا دلیل کند بر کوهها و دشمنان کارها و بر دول و بری حال
دشمنان و فرومایگان از دشمن حذر باید کرد از اهل سلطان و ستور و پیغمبران نیک بود
صاحب اگر شهادت اندر زهره در بیت الاعدا احذر باید کرد از طبقات زهره
و لهو و طرب از قبل نار و نفس و زنان بر وی دشمن گونه دیگر باشد که بر زن حکم
تولیش و طلاق افتد و لعنت کنند و اگر زن خواهد با مرد از ... و اگر مسعود بود نیک
باید و اگر شهادت عطارد و مشتری عطارد در بیت الاعدا دلیل کند بر صبرها از دروغ
و کوتاه دشمنان حذر باید کرد از طبقات عطارد علم و دلیل تشبیه امور حرفت
گردش بود و از روزگار ضایع گردد و گروهی از صناعان بر وی دشمن گونه
و عطارد در بین خانه اختلاط طلب کند دیگر شهادت اندر سر اگر دو جهت
دروغ و بیم بود از سحر و مکر و کید قمر در بیت الاعدا دلیل کند بر دشمنان و جفا
کردن گروهی از دشمنان ماتم کند و فرار امور نرم و حفظ عیب پستر صبرها
با قیمت و دریا و نرم سفرها اندک تقع دیگر شهادت مسعود از دشمنان غم

باشد و معرفت و در جمله حذر باید کرد از طلعت قمر در وبال و رجعت کلا عطارد دلیل
کند بر قوت حال دشمنان و نومیدی از کارها و با احتیاج و [illegible] رجعت
کلا عطارد از مردم دزدان و دروغ گوید و در رحلت ابتدا کرده باشد و دست در کتابت
و در معاملات کند مستور گشته بوجهی که سبب آن احکام رجعت اوان
فساد کند رجعت صاحب بیت کلا عطارد استقبال و در دلالت و اسم دزدان
بود که بگریزد با کسی بگیرد و میرد و بر ضعیف حال دشمنان و از ترس [illegible]
ایشان امنی و سلامتی بود و از حرکت و سفر حذر باید کرد که غم رسد و خوف است
بود و از خصمان بیم باشد و مرض [illegible] باید کرد از احتراق صاحب بیت کلا عطارد
بر مستور و نیکو و ایام و دشمنان کرده و بیم رسد از کارها [illegible] باید بر نکو
و در عمل سلطان از عمر و نکو و بیم بود و از دشمنان بیم احتراق و فساد
کند رجعت کلا عطارد دلیل کند بر فساد حال مستور و نیکو و اعداد [illegible]
رف و رنج بسیار از کارها [illegible] حذر باید کرد و ستر [illegible] این
فساد بنظر کواکب شداد است و تا [illegible] ضعیف تر و کم
کمتر و نیکو تر خاتمه کتاب در معرفت اوقات و کیفیت
[illegible] مصنف گوید بدانکه [illegible] آمدن اوقات از حرکات است
پس تبدیل اشکال و نمو حرکات و حالات در فلک دلیل کند بر تغیر
[illegible] اما تغیر و حرکات و تبدیل اشکال [illegible] کواکب بود از
مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق و از شمال بجنوب و از
جنوب بشمال و از رجعت باستقامت و برعکس و از [illegible]
بزاید السیر و برعکس و از صاعد بهابط و از هابط بصاعد [illegible]

استقبال

استقبال آن باشد که کوکب از شمس جدا شود و با تمامت دور حرکت از پیش
و از پس [illegible] و علویات و [illegible] از وقت جدا شدن از شمس
از اتصال با صد و شصت درجه و از حد و شصت درجه [illegible] دور
و شرح این در اول کتاب مذکور است [illegible] شمس [illegible] باشد [illegible]
کواکب از دور فلک [illegible] هر کوکبی که در ربع طالع بود [illegible]
است و هرچه در ربع عاشر جنوبا و هرچه در ربع [illegible] و هرچه در ربع رابع
[illegible]
از نقطه رابع است تا طالع [illegible] نقطه عاشر [illegible]
هابط خوانند و ربع طالع دلیل است بر ساعت اگر دلیل در برج منقلب و سریع
السیر و [illegible] و ربع عاشر و رابع دلیل کند [illegible] اگر دلیل در برج
منقلب و سریع السیر و ربع رابع [illegible] دلیل است بر [illegible] اگر در برج ثابت
بود و بطیء السیر [illegible] در برج [illegible] مخالف [illegible]
[illegible] این فصل [illegible] فصل و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] موضع [illegible] بطالع و [illegible]

صعود ذی حد است بر فور آنکه اینها بود با ماهها یا روزها یا ساعتها و اوقات
ازین نوع دوری و خامات منفصل است یا در اوقات کوتاه تو باید دوری کرد
کرد و اگر واقع شود در برج منقلب و جسدین اوقات ارباع سال باشد یعنی هر درجه
ربع سال بود و اگر واقع در برج ثابت و مقابل در منقلب و واقع در منقلب و مقابل در
اوقات ماهها و اگر واقع در ذو جسدین و مقابل در منقلب بر عکس اوقات ایشان دوری
و اگر واقع در وتد یعنی مایل بود از اوقات پس انها و اگر واقع در وتد بود ذو
جسدین اوقات ماهها و در کوتاه اگر دلیل وقت در ذو جسدین آنگه وقت را
بضعف باید گرفت و اگر واقع و مقابل هر دو در منقلب اوقات روزها و اگر در وتد واقع
باشند ساعات بود و اگر دلالت اوقات بر سالها باشد چون در وتد برج باشد
دلیل کند بر ارباع سال و چون زایل باشد دلیل کند بر ماهها و چون ساقط بود دلیل
کند بر روزها و چون روزها بود دلیل کند بر ساعتها و اگر دلالت اوقات بر ساعات
بود چون در وتد بود اقصد روزها بود و چون روزها بود ارباع ماهها کرده و
چون ماهها بود ارباع سال کرده و چون در وتد سنوات بود و ساعات ایام شود و
و ایام ماهها و ماهها ارباع و همچنین در وتد سنوات باید و برین سبب و جب
کرد لیکن او در آنکه دلیل را قوت و مقابل اوتاد و زایل اوتاد
زیرا که اوتاد بقیاس برجهای ثابته است و مایل الاوتاد در برجهای
ذو جسدین و سواقط برجهای منقلب در دلیل کند بر وقت
آمدن دلیل بموضع حاجت یا میان صاحب حاجت بطالع
موضع دلیل باید کرد کی [illegible] منفصل حاجت بود تا بطالع
که مقبول کند و دلالت کند بر [illegible] حاجت منفصل اگر دلالت اوقات

اعروا اما طالع بود یعنی اول دلیل طالع اگر قوی باشد بنای قوت نجد و
صعود سال [illegible] اگر راجع یا محترق یا [illegible] هبوط یا [illegible] حال
حال او زایل و اگر جمع بود [illegible] بعید [illegible] صعود [illegible] دلیل
در اوقات دلالت کند از سیل دلیل [illegible] صاحب [illegible] حاجت [illegible] موضع
حاجت [illegible] حاجت [illegible] در [illegible] گفته شد که [illegible] دلالت [illegible] در
احکام [illegible] اطلاق [illegible] منفصل [illegible] حکما اوقات دلایل
[illegible] آمده شده [illegible] سوال کند از وقت [illegible] طالع [illegible]
[illegible] طالع [illegible] شمس و قمر [illegible] اجتماع [illegible]
مقدم [illegible] سوال و دلیلها را [illegible] آن و بنگر که کدام قوی تر است آن دلیل باشد
بر وقت [illegible] آنکه [illegible] دانند هر درجه [illegible]
[illegible] وقت [illegible] از تثلیث [illegible]
[illegible] برج [illegible]
[illegible] مولود [illegible] میلاد [illegible]
و [illegible] طالع و قمر [illegible]
دلیل [illegible] طالع است و دلیل [illegible] قمر و چون [illegible] صاحب طالع شمس
[illegible] اتصال [illegible] اوقات [illegible]
لیکن اگر صاحب طالع در برج ثابت [illegible] ذو جسدین [illegible]
[illegible] برج [illegible] طالع آن عدد [illegible]
[illegible] اتصال [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] آن [illegible] کتاب [illegible]

بنا بر آنکه ذکر کرده شد یا بر خاطر روشن که حفظ نمود انشاء الله العزیز و هو الموفق
علی الصواب دلیل کند در احکام انفصالات کواکب متحیره مراتب زحل
دلیل کند بر کشتن و مولیدها و بر آمدن کارها بزرگ و خروج خوارج از
مراتب از شرق بسوی شمال یا جنوب و خصومتها میان ملوک کند و احوال
سالداران و خواهان بناحق و ستم رسیدن بعموم خلق و دلیل کند که علمداران
داران و مرکب پادشاهی و قوت دولت و حبس لشکرها و مرکب سفاهت و
میان اکابر و فطاحول و عمر ری خوار رما و دستی غالب بعارها از کوه
و خشکی و ابر و لشکرها رسد و هم سوختن و غارت و شبخونها لشکر بس
دلیل کند بر الفت و موافقت میان پادشاهان و بزرگان و درجت علما و
مشایخ و دوام وقتی و قضاة و وزرا و صلح میان بزرگان و دل رعیت
و جهاد و میل خلق بجزیت و حج و توبه مستغفران و بهتر شدن بیماریها و امن
حاصل شود و ایمنی در جمیع مسالک و کارها و ملوک و هم خوابیدن خاندان بزرگان
و کشادن حصارها و لیاری حضوت میان جمیع اهل و دوام فرزند هم
آمدن عداوتها در دعوی ملکها و کهنه و بر آمدن عیاران و بد عهدیها و جور
و نشت و وفات مسلمانان با اهل کفر و ستم با اهلی دوران و وقوع جنگ
سنگ و راه اما آن بزرگان و پادشاهان و سرکشی کفار از اسلام
لشکر و پریشان رعیت و کم گشتن قحط و سختی و سلیم آوردن کفار و
ظفر یافتن اهل اسلام بر لشکر و توبه کردن و عذر خواستن خوارج از
پادشاهان و نشت و وفات دهقانان با اهل علم و فرح یافتن خلق از ظالمان
حاصل براه حاصل کرد تثلیث این دو کوکب علوی نحوست بر جور و ظلم رعیت

وستم کاران و خصومتها میان بزرگان و کرفتار شدن کسان که بر سر ملکتان
و آشوب و بلا و نهب میان پادشاهان و هم اسلاف ملکی و تفرق سپاه و
رعایا کوه یابها و عوررها کو و ستیزها و بیمار بزرگان و ظهور بدعتها
و کرانی طعام و هو اعلم قران مریخ و زحل و کنند و بر سر آمدن کارها
باطل و مشغول کردن عامه به بلاها و بیماریها و قوت و دوال و جور
و ستم میان بزرگان و میل خلایق و روشنها حمل کردند و میل کردن و جنگ
حبس لشکرها و خواهانها و سالها در کت سفاهت و دزدیها و بایر کردن بسند
و درها و سالها تا حکم الارض با هم و هم اهل بر مثل حال بهم
لود ما هم از طالع سال دلیل کند بر قوا با شیها و جادوت فاینها و
غارتها و بدعتها را بهم بر شکی حال ملک آن حاصل و بر آمدن لشکرها
و غارتها و درویشی خصومتها لشکری دلیل کند بر سوال حوادث طل
و موافقت میان لشکریان و دهقانان و بهتر کردن پادشاهان بر رعیت را
و نواحی را نزدیک دوران و عمارت حصارها و سالها و بنا زد کردن
معبدها و تشطیع کسی کند و حد او میان بزرگان و مقال ملخ و
کر بزرگان و شرف و جمع دلیل کند بر کشتن و عدد و وزراء و عمران و حاج
و هر سال حوادثان از بر زمان و کبر و درکارها و کد و باداریها و مرکبران
و کردن دی حوادثان و سختی آب چشمها و چاهها و جنب تن و رنج زنان بیمار
و کم آمدن زال و هلاک شدن مردمان در چاهها و زنان لیها و عارت و رد
ور کسان و دام و حصه و خاک و زلزله شدت و صلح میان دو فقرا و امرا
و سپاهیان و موافقت دلها و نهها و کرفتار شدن اهل کفر و سلاطین

حال کوهها نیکو نبود و عزیزی آلات حرب و ... سیل برف و آفات رسیدن
و قوت سرما و بهار ... بدکاری ... موافقت ... بودن ... حیوان
و جنبش ایشان از جانب مشرق ... مقابله ... با یکدیگر
و افتادن ... و ... بر ... سیل ... و
ضعفا و ... و تعصب لشکرها و تشویش عامه مردم و جور سلطان ...
و ... میان لشکرکشان و کمی ... و پوستین ... کرده ...
مخالفت ... قران زهره و زحل دلیل کند بر ... زنان ... علو
و دوستی و خصومت ... میان زنان ...
و ... در میان قوم ... رسیدن ... گوهر و مروارید و
... و بادها و درخت ... و گرما ... سموم و گرد ... برف
برف و گرد و بادها ... میان زنان ...
... صفیف ... و ... لشکر
هوا ... میان ... و ...
... و عزیزی ... بخور ...
گرمی و عطر و کافور و قوت ... در ... ربیع
... مردم و بیماری ... و ...
... میان ... و صدا ...
زنان ... هوا ... اهل ... و ...
... غیبت ... و ...
عزیزی ... و ... بر ... و طرب ... اهل ... و

و ... و تری هوا و خشکی و گرد در زمستان قوت سرما و برف و ... عامه مردم
مقابله ... قوت بادها مختلف و گرفتن ... و ... زادن زنان
اسقاط ... خصومت میان زنان شوهرها و ... اکثر ... و ...
سال ... و ... و گرد زمستان برف ... و ...
سموم و گرد و خاک ... و زلزله و آفت رسیدن ... کوه ... و
... کوه ... قران ... زحل دلیل کند بر جستن بادها و
درخت ... و ... رسیدن ... و ... و برکات
آفت رسیدن ... و ... میان ... عامه مردم و ...
کارها ... ارجیف و ... لشکرها ... و آوردن ...
و رسیدن ... لشکر ... و رسیدن ... از ...
و ... بزرگان و ... کارها اهل صنعت و ...
... و حرب ... و ...
... آخرین کارها ... و وزیران و ... و ...
اصحاب قلم ... و ... زنان ... و ...
... و ... دانشمندان ... و ...
در ... بر جستن بادها ... و رسیدن ... بزرگان و ...
... و عامه مردم و ... و ... وقت
و عزیزی بزرگان ... و ... و ...
و قوت سرما مقابله ... و ... و ...
و ... عامه مردم ... و ... از ... گرفتار ...

وافسوس کنان ودرد اوان وقت بدها و بارانها و منع و تیرگی هوا و ستم رسیدن
ستمگران ولشکریان بهوا غضب کرده و اکثر [illegible] خاصه سبب
دریها وطلب علم مسائل دین وحکمت و [illegible] و حکم هوا
وغلبه بادها ودرد [illegible] را و حضوت فقها در دین و شریعت و مناظره
[illegible] قوت حال اهل قلم وکسادی کارها اهل حرفت و طاقت داری عیش
و رغبت تعلیم وخواندن قران ووقت [illegible] و اهل [illegible] دلالت بر اسرار
ودرد زمان و فراغت نعمت ساحت الغلای [illegible] بر مناظره اهل و فقها
و حاکمان و صدا و [illegible] میان ایشان و ضعف حال بیشتر و بال [illegible]
حلق ثبت بر قوت حال اهل قلم و رغبت تحصیل علم و نیکوی حال [illegible]
و [illegible] و منصفان [illegible] و قوت پیشه وران خاصه زرگران
و [illegible] و کودکان [illegible] در عشق ایشان با موضع قران [illegible]
[illegible] گران و [illegible] ذات [illegible] گران و [illegible]
و [illegible] گان خاصه [illegible] گان و محبت [illegible] یکدیگر [illegible]
میان طالب [illegible] و طلب [illegible] را و مناظره [illegible] و خراج [illegible]
[illegible] ایشان و [illegible] میان صنعت و [illegible] و حکم هوا و [illegible]
قران زهره ومریخ دلیل کند بر [illegible] کاری ایشان و [illegible] بسیار چون
فسق و فجور و لهو و طرب و حضومت میان زن و شوی و [illegible]
و [illegible] های و ستم [illegible] بر رعایا و [illegible] شدن [illegible] و اقبال [illegible]
[illegible] و ارزانی [illegible] و گرانی و کوشت و [illegible] مصیبت و مرگ [illegible]
خاصه [illegible] از سردی و خشکی و [illegible] دندان [illegible] بسیار [illegible] و

تیرگی

تیرگی هوا و [illegible] حال زنان و [illegible] بره [illegible] و [illegible] کارها باران
و [illegible] اوردن اهل [illegible] کارها [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] کوشت و [illegible] و [illegible] شادی و [illegible] و
خصومت میان [illegible] در [illegible] و [illegible] بزرگان و [illegible] و [illegible]
اکابر و رسیدن رنج [illegible] ایشان [illegible] بران سبب و [illegible] طلاق و رغبت
زنان مرشوهران را و گرفته رشدن [illegible] و [illegible] آمدن [illegible] و [illegible]
خباث [illegible] و [illegible] و [illegible] کارها [illegible] و اهل
بازار و [illegible] ایشان و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] و رونق [illegible] و [illegible] گران و [illegible] و اهل [illegible]
و [illegible] سوار [illegible] بلکه [illegible] عداوت میان
زن و شوی و [illegible] کاری زنان و [illegible] [illegible] و رسیدن
مصیبت [illegible] و [illegible] و [illegible] سلطان و [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] مردم و [illegible] قران [illegible] مریخ [illegible]
کند بر [illegible] حال [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و درد زنان و [illegible] و گرفته [illegible] طراران و [illegible] و [illegible]
و [illegible] را [illegible] و گرفته رشدن [illegible] و [illegible]
[illegible] قوت [illegible] و [illegible] و [illegible] و قوت اهل [illegible]
و [illegible] گران و [illegible] گران و [illegible] و [illegible]
[illegible] رشدن [illegible] و [illegible] بزرگان و [illegible]

167

کودکان و بیم مرگ ایشان خاصه در آب افتادن و آتش و مرگ کنیزان و غلامان و بیماری شیخ
بر عامه مردم و سادات اصحاب قلم و عاملان و کدبانان تثلیث بر دوال
کار آتش کاران چون زرگران و مسگران و عزت محتشمان و دبیران
و عزت اهل حرب و تربیت اصحاب سلاح از ملوک و لیکن دزدیها و
کشتن و فتنه‌ها بسیار و مقابله مریخ با زهره ظهور زنا و حیف هم از شرق
و هم از غرب و شورش کردن میان لشکریان و کرو رسیدن کرختگان و شاخت
میان سپاهسالاران و ضعف حال دهقانان و اهل سلاح و عامه مردم و بیم
رسیدن بدیشان و وجع حزن و ترس ایشان و صحت کردن بدیشان و قران
عطارد و زهره دلیل کند بر رسیدن خبرها و لیکن زحمت و لاجرم حیف و عزت
سفر و بهره‌وران کتابت تسدیس بر عطارد بزرگان و حرمت ایشان
و نکاح و رونق اهل قلم و دبیران و متصرفان و کدبانان و بهره دیوان
نقود و تعلیم بچگان و مسلمان شدن کسی و رایان و عزت بیمار جوان و
و عجز و لیکن اهل فتنه بهره مقابله بر عطارد میان منسوبات عطارد و
زهره و انقلابات شمس مع الکواکب تسدیس شمس با زحل دلیل کند بر ابواب
حرامکاران و دهقانان و سلطان بر رعیت و مهربان بر خلق و اما اجتماع
و کوکبها مشکلات مردم کوه پایه و صلح افتادن میان شیخ و دو اقبال تربیع شمس
و زحل بر خشم سلطان بر شیخ و دوام قبول و شغل و بزرگان لیکن بیعت و در
و شتن خشم و استحصالات و بیماری و حبس بزرگان و رشته دار
کردن بر بی‌ادب و املاک مردمان و کم دخل بینهن و تربیع مرگ دلیل کند بر
و بوقت بر ما بر سکه و زلزله و کوه مقابله آفتاب و زحل بر قضا خصوصاً سلطان

ملوک

ملوک لیکن بلایها و جنگ و حرب خاصه بر سر مقابله دجوار و ستم و ابهار عموم
و سختی بر ماه و مرگ سپهسالاران و آفت رسیدن بکوه مالکان از خوید سلطان و غرت
و متعلقات میان وزیران و داران تثلیث آفتاب و زحل بر تواضع احکان و بیدل
و دهقانان و خزینه‌داران و ابدال و خواجه‌ها و کودکان و قوت لشکر و ورزن و
نظر سلطان بر خواجگان و عزت ضیاع و مواجب میان بزرگان و شفقت احکام
بر رعیتها و سعیت بکودکان و صلح سلطان با یکدیگر و اما و اما احداث و لیکن
احدوث سکه تسدیس آفتاب و مشتری بر قوت حال ملکان و عقلا و صلحا و فقها
و حکما و نواخت ملوک مرایشان را و رغبت طالب علمان بعلم امر فضل و تربیت
سلطان مرایشان را و اما بدایا در جهاد و تربیت اهل و اوقات و بربر آمدن کسبها
کنند تربیع آفتاب و مشتری بر رای و مناظره میان دانشمندان و منازعت
لیکن در دینها و تهمت نهادن بر یکدیگر خاصه در پیش سلطان و فتنه الحکما
طالب علمان و مابین کشتن از ایشان لیکن علم خاصه بر ایشان صعب برانگیختن
تثلیث آفتاب و مشتری بر سلامت حال فقها... دانشمندان و تعلیمها نیکوی کردن
پیش سلطان و نواخت با مثل مثل و قوت حال ایشان از ایشان و اما بدایا
و دینها و فقها و مسجدها و امر معروف و عدل و انصاف و مناظرها بسیار
امانت حکام و دیوان و کرامات شرع کنند و نکر مقابله آفتاب و مشتری بر بیدار
حاکمان و حاکمان و وزیران و مشغول دلی اهل صلاح و منکر کردن سلطان
بر ایشان و انصاف نادادن مرحمه و حکم را و ریختن مر اهل امانت را
تسدیس آفتاب و مریخ بر قوت اصحاب سلاح و عزت اهل حرب و دو حق
شمشیر داران و دیگران و کارکنان و لیکن عشق لشکرها و بزرگان و فتنه اهل

غزو و جهاد و ظفر اهل اسلام بر کفار و راحت سالاران و سپاهیان از بندها
تربیع آفتاب و مریخ بر ساعت بر حال حیوان و هلاک شدن ددگان و گرفتار
شدن سرکشان و شکستگی بازارها و برق و پیوستن هوا و تها میان سپهسالاران
ظهور رعد و چشم درد یاران و دزدان و نقصان حال مردی بزرگ و گرفتار
گشتن بدست سلطان تثلیث آفتاب و مریخ بر قوت حال سپاهیگان و
لشکریان و لولت یافتن از سلطان و عزت ایشان و رونق اهل صلاح
و صرفان و آرام گرفتن فتنها میان بزرگان و لشکرها و ایمن گشتن مردان
و در ایام گون تمیز و بعد پیش آمدن مقابله آفتاب و مریخ دلیل کند بر خشم
سلطان بر سپهسالاران و سعود یافتن ایشان و بدیه آمدن و بهاها بر حال
بر بازرگان و کشتن دزدان و ضعف اهل صلاح و هلاک خوارج و افتادن
شکه رعد و برق و سوختن و درد پای ... کاران و ارزانی آب
ولکریان و الحمد لله العظیم ... تمت بعون الله الملک الرحمن والحمد لله رب
العالمین

م